



کلام امیر علیہ السلام
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ
جلد ۹

دکتر محمد شریفانی
عضو ہیئت علمی دانشگاه
علامہ طباطبائی

سرسناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۴۷۴ صفحه
شابک:	دوره ۹-26-5710-622-978 ج. ۱-35-5710-622-978
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه‌ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده‌بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۹

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۱ - ۳۵ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

فهرست

نامۀ ۳۲	۲۹
۱. بیان نقش فریب کارانه معاویه	۳۰
۲. رواج یافتن سب و دشنام امام	۳۱
۳. نتیجه شبهه افکنی ها	۳۲
۴. انحراف مردم از راه راست	۳۳
۵. برحذر داشتن معاویه از اسارت در دام تعلقات مادی	۳۳
نامۀ ۳۳	۳۵
۱. ویژگی های مردم شام	۳۶
۱.۱. غرق در غفلت	۳۶
۲.۱. آمیختن حق و باطل	۳۷
۳.۱. اطاعت مخلوق، معصیت خالق	۳۸
۴.۱. دوشیدن دنیا به دین	۳۸
۵.۱. خریداری دنیا به آخرت	۳۹
۲. دستورالعمل های امام برای کارگزار خود	۴۰
۲.۱. امر به استقامت	۴۰
۲.۲. پیروی از امام	۴۰
۲.۳. اجتناب از خطا	۴۰
۲.۴. اجتناب از سرخوشی هنگام نعمت	۴۱
۲.۵. اجتناب از سستی هنگام سختی	۴۱
نامۀ ۳۴	۴۳
۱. دل داری به محمد بن ابی بکر	۴۵
۲. دقت در عزل و نصب ها	۴۵
۳. خیرخواهی مالک	۴۶
۴. رضایت امیرالمؤمنین (ع) از مالک اشتر	۴۶
۵. دعا برای مالک	۴۷
۶. فرمان آمادگی برای مقابله با دشمن	۴۷
۷. پیوسته آماده بودن	۴۸
۸. یاری و لطف خداوند	۴۸

نامه ۳۵	۴۹
۱. خبر اشغال مصر به وسیله معاویه	۵۰
۲. جایگاه محمد بن ابی بکر نزد امام	۵۰
۳. دعوت مکرر مردم و اجتناب آنها	۵۱
۴. شکوه از بی وفایی مردم	۵۲
۵. دعا از سوز دل	۵۲
۶. شهادت، آرزوی مؤمنان	۵۲
نامه ۳۶	۵۵
۱. دشمن شکست خورده	۵۶
۲. زمان رویارویی دو لشکر	۵۷
۳. کم طاقتی دشمن در میدان جنگ	۵۷
۴. فرار از معركة جنگ	۵۸
۵. بیان جامعه شناختی اجمالی قریش	۵۸
۶. نفرین بر قریش	۵۹
۷. برخورد قاطعانه با پیمان شکنان	۵۹
۸. روحیه شکست ناپذیری	۵۹
۹. پایداری و استقامت	۶۰
۱۰. استناد به شعر بنی سلیم	۶۱
نامه ۳۷	۶۳
۱. اشاره به شخصیت واژگونه معاویه	۶۴
۱. ۱. حیرت و سرگردانی	۶۴
۱. ۲. تضییع حقایق	۶۴
۱. ۳. پشت پا زدن به پیمان ها	۶۴
۲. سوء استفاده معاویه از قتل عثمان	۶۵
نامه ۳۸	۶۷
۱. ستایش امام از مردم مصر	۶۸
۲. توصیف مالک اشتر	۶۹
۱. ۲. شجاعت در شرایط دشوار	۶۹
۲. ۲. سوزنده تر از آتش در برابر دشمن	۶۹
۲. ۳. شمشیر خدا	۷۰

۲. ۴. بارزترین فضیلت مالک اشتر، فرمان برداری از امام	۷۱
۳. ایثار امام	۷۱
نامه ۳۹	۷۳
۱. دین فروشی عمرو عاص	۷۴
۲. ذکر صفات رذیله معاویه	۷۴
۳. پستی عمرو عاص	۷۵
۴. پیروی از خداوند عامل خوشبختی دنیا و آخرت	۷۵
۵. اشاره به کیفر و مجازات مجرمان	۷۶
۶. تخویف و انذار اخروی	۷۶
نامه ۴۰	۷۷
۱. تأثیر ویرانگر خیانت	۷۸
۲. بیان مصادیق خیانت	۷۹
۳. شیوه حسابرسی از کارگزاران حکومتی	۷۹
نامه ۴۱	۸۱
۱. امانت بودن حکومت نزد حاکم	۸۲
۲. یادآوری جایگاه کارگزار	۸۳
۳. منحرف شدن از مسیر حق با تغییر شرایط	۸۳
۴. خیانت در امانت	۸۳
۵. انگیزه جهاد عبدالله بن عباس	۸۴
۶. مردم فریبی	۸۵
۷. فرصت طلبی	۸۵
۸. نداشتن احساس گناه	۸۶
۹. بی حیایی در اختلاس	۸۷
۱۰. نداشتن ترس از خدا	۸۷
۱۱. عقل گریزی کارگزار	۸۸
۱۲. استفاده از اموال جهادگران	۸۹
۱۳. سفارش به تقوا	۸۹
۴. انصاف و مساوات	۹۰
۵. شاد نشدن امام از جمع آوری مال	۹۱
۶. زیاده روی در سرکشی	۹۲

نامه ۴۲.....	۹۵
۱. جابه‌جایی مدیران	۹۶
۲. حفظ حرمت مدیران	۹۶
۳. تقدیر از مدیران وظیفه‌شناس	۹۶
۴. احضار و دفع اتهام	۹۷
۵. مأموریت و سِمَت جدید	۹۷
۶. جهاد برای برپایی دین	۹۸
نامه ۴۳.....	۹۹
۱. نارضایتی امام از عملکرد مصقله	۱۰۰
۲. یادآوری حقوق مردم	۱۰۰
۳. توبیخ مصقله.....	۱۰۲
۴. نصیحت امام به مصقله	۱۰۲
۵. حقوق مسلمانان در بیت‌المال	۱۰۳
نامه ۴۴.....	۱۰۵
۱. تشویق زیاد به صبر و استقامت	۱۰۶
۲. فریب شیطان به هر وسیله	۱۰۷
۳. ابطال سخن زیاد	۱۰۷
۴. نقد زیاد	۱۰۸
نامه ۴۵.....	۱۱۱
۱. نکوهش عثمان بن حنیف	۱۱۳
۱. ۱. شرکت در مهمانی اشراف بصره	۱۱۳
۲. انتظار امام از عثمان	۱۱۴
۳. پرهیز از لقمه شبهه ناک	۱۱۵
۴. استفاده از لقمه حلال	۱۱۶
۵. نقش امامت در زندگی انسان	۱۱۷
۱. ۵. اهمیت رهبری	۱۱۷
۲. ۵. ساده‌زیستی امام	۱۱۸
۳. ۵. وظیفه یاران امام	۱۱۸
۴. ۵. زهد امام	۱۱۹
۵. ۵. تشبیه دنیا به دانه تلخ بلوط	۱۲۰

۶. داستان غم انگیز فدک	۱۲۲
۱. ۶. نحوه برخورد امام در مورد فدک	۱۲۲
۲. ۶. بی‌اعتنایی به فدک	۱۲۳
۳. ۶. سرانجام فلاکت باریدن در قبر	۱۲۴
۴. ۶. ریاضت نفس به وسیله تقوا	۱۲۴
۵. ۶. ریاضت شدید نفس	۱۲۵
۶. ۶. تأثیر بیشتر رفتار زاهدانه حاکم اسلامی	۱۲۶
۷. ۶. اشاره به شعر شاعر	۱۲۶
۸. ۶. امام شریک غم‌های مردم	۱۲۷
۷. هدف نهایی آفرینش	۱۲۸
۱. ۷. بیان فلسفه ساده‌زیستی امام	۱۲۸
۲. ۷. هدف داربودن خلقت	۱۲۹
۳. ۷. طرح سؤال از جانب امام	۱۳۰
۴. ۷. پاسخ به پرسش مذکور	۱۳۰
۵. ۷. ارتباط تنگاتنگ روحی و روانی امام با پیامبر	۱۳۱
۶. ۷. اراده خلل‌ناپذیر امام	۱۳۲
۷. ۷. عزم راسخ امام در مبارزه با معاویه	۱۳۳
۸. نکوهش دنیا و دنیا پرستان	۱۳۵
۱. ۸. اظهار انزجار از دنیا	۱۳۵
۲. ۸. سرانجام دل‌بستگی به دنیا	۱۳۶
۳. ۸. خشم امام نسبت به دنیا	۱۳۸
۴. ۸. سرانجام ذلت بار طاغوت‌های تاریخ	۱۳۸
۵. ۸. اعلام خطر از لغزش گاه‌های دنیا	۱۳۹
۶. ۸. دوری امام از دنیا	۱۴۰
۷. ۸. رام دنیا نشدن	۱۴۱
۹. سوگند به خدا	۱۴۲
۱۰. مهار نفس	۱۴۲
۱۱. گریه‌های امام از خوف خداوند	۱۴۲
۱۲. شکمبارگی انگیزه حیوانات	۱۴۳
۱۳. ترس از معاد	۱۴۵

۱۳. ۱. ویژگی‌های محبوبان خداوند	۱۴۵
۱۳. ۲. ویژگی‌های حزب الله	۱۴۶
۱۳. ۳. سفارش به تقوا و پارسایی	۱۴۷
نامه ۴۶	۱۵۱
۱. نقش کارگزار کارآمد در حکومت‌داری	۱۵۲
۱. ۱. پشتیبان رهبر در اقامه دین	۱۵۲
۱. ۲. سرکوب متکبران	۱۵۲
۱. ۳. حفظ نقاط آسیب‌پذیر مرزی	۱۵۲
۲. دستور به رعایت مکارم اخلاقی	۱۵۳
۲. ۱. استعانت از خدا	۱۵۳
۲. ۲. آمیختن درستی و نرمی	۱۵۳
۲. ۳. مدارا در جای خود	۱۵۴
۲. ۴. درستی در جای خود	۱۵۴
۲. ۵. برخورداری از رفتار متواضعانه	۱۵۴
۲. ۶. رعایت عدالت در بین مردم	۱۵۵
۳. نتیجه رفتار هنجارشکنانه یک مسئول	۱۵۵
نامه ۴۷	۱۵۷
۱. سفارش به تقوا	۱۵۸
۲. پرهیز از دنیا	۱۵۹
۳. غم دنیا نخوردن	۱۵۹
۴. گفتار حق	۱۶۰
۵. دشمنی با ظالم و یاور مظلوم	۱۶۱
۶. سفارش به تقوا و نظم	۱۶۱
۷. سفارش به اصلاح بین دو طرف اختلاف	۱۶۱
۸. سفارش درباره یتیمان	۱۶۳
۹. سفارش درباره همسایگان	۱۶۳
۱۰. سفارش درباره قرآن	۱۶۴
۱۱. سفارش به نماز	۱۶۵
۱۲. سفارش به زیارت خانه خدا	۱۶۵
۱۳. سفارش به جهاد	۱۶۶

۱۴. پرهیز از قطع رابطه	۱۶۷
۱۵. ترک گریز از یکدیگر	۱۶۷
۱۶. امر به معروف و نهی از منکر	۱۶۸
۱۷. امام، مظهر رحمت و کرم	۱۶۹
۱۸. منع از مثله کردن	۱۶۹
نامه ۴۸	۱۷۱
۱. پرهیز از ظلم و تجاوز	۱۷۲
۲. خودآگاهی معاویه	۱۷۳
۳. سرنوشت جباران	۱۷۳
۴. هشدار برای یاد قیامت	۱۷۴
۵. هدف اصلی نامه	۱۷۴
۶. علی و قرآن	۱۷۵
نامه ۴۹	۱۷۷
۱. مشغولیت به دنیا	۱۷۸
۲. حرص دنیاپرستان	۱۷۸
۳. فزون‌خواهی دنیاطلبان	۱۷۹
۴. جدایی از دنیا	۱۸۰
۵. اعتبار و عبرت‌اندوزی از سرنوشت پیشینیان	۱۸۰
نامه ۵۰	۱۸۱
۱. ارزش‌های لازم برای رهبر	۱۸۲
۱. ۱. پرهیز از تغییر رفتار در هنگام نعمت	۱۸۲
۱. ۲. مهربانی با مردم	۱۸۳
۲. ضرورت اعتماد امام و مأموم	۱۸۳
۲. ۱. کتمان اسرار جنگی	۱۸۳
۲. ۲. ضرورت مشورت امام و مأموم	۱۸۴
۳. حق‌گزاری علوی	۱۸۵
۳. ۱. حق‌گزار بلادرنگ	۱۸۵
۳. ۲. مساوات در حق‌گزاری	۱۸۵
۳. ۳. اتمام نعمت، نتیجه حق‌گزاری والی	۱۸۵
۴. مسئولیت فرماندهان نظامی	۱۸۶

۱۸۶	۵. کیفر خیانت
۱۸۶	۶. نصیحت و اندرز مشفقانه
۱۸۷	نامه ۵۱
۱۸۸	۱. کسب توشه برای آخرت
۱۸۹	۲. ثواب تکالیف پیش از خود تکالیف
۱۸۹	۳. پاداش عمل، بهترین مشوق
۱۹۰	۴. رفتار منصفانه با مردم
۱۹۱	۵. حوصله در گره‌گشایی از مردم
۱۹۱	۶. محروم نکردن نیازمندان
۱۹۱	۷. پرهیز از تاراج اموال مردم
۱۹۲	۸. ممنوع بودن شلاق زدن
۱۹۲	۹. احترام به مالکیت مردم
۱۹۳	۱۰. توصیه به نصیحت کردن سپاهیان
۱۹۳	۱۱. مراعات تکالیف الهی
۱۹۵	نامه ۵۲
۱۹۶	۱. اوقات نماز
۱۹۶	۱. ۱. وقت نماز ظهر
۱۹۶	۲. ۱. وقت نماز عصر
۱۹۷	۳. ۱. وقت نماز مغرب
۱۹۷	۴. ۱. وقت نماز عشا
۱۹۷	۵. ۱. وقت نماز صبح
۱۹۷	۲. رعایت حال ضعیفان
۱۹۹	نامه ۵۳
۲۰۱	۱. انتخاب مالک به عنوان فرمانروای مصر
۲۰۱	۲. اهداف چهارگانه مأموریت مالک
۲۰۱	۲. ۱. امور اقتصادی
۲۰۱	۲. ۲. نیروی نظامی و دفاعی
۲۰۲	۲. ۳. امور اجتماعی و فرهنگی
۲۰۲	۲. ۴. عمران و آبادی
۲۰۳	۳. دستورات اخلاقی

۲۰۳	۳. ۱. سفارش به تقوا
۲۰۳	۳. ۲. امر به طاعت خداوند
۲۰۳	۳. ۳. دستور به یاری خداوند
۲۰۴	۳. ۴. دستور به عفت نفس
۲۰۶	۴. سفارش امام برای کیفیت فرمانروایی
۲۰۶	۴. ۱. ناپایداری حکومت
۲۰۷	۴. ۲. کارگزاران تحت نظر مردم
۲۰۷	۴. ۳. شایستگان در قضاوت مردم
۲۰۷	۴. ۴. توصیه به عمل صالح
۲۰۸	۴. ۵. مالکیت هوای نفس
۲۰۹	۴. ۶. مهربانی با مردم
۲۰۹	۴. ۷. پرهیز از تبعیض بین مردم
۲۱۰	۴. ۸. دستور به گذشت و بخشش
۲۱۱	۴. ۹. ولایت خداوند برترین ولایت
۲۱۱	۴. ۱۰. کفایت امور رعیت
۲۱۱	۴. ۱۱. پرهیز از محاربه با خداوند
۲۱۲	۴. ۱۲. پشیمان نشدن از عفو مجرم
۲۱۲	۴. ۱۳. پرهیز از برخورد عجولانه
۲۱۳	۴. ۱۴. نهی از غرور و خودکامگی
۲۱۳	۴. ۱۵. بزرگی قدرت خداوند
۲۱۴	۴. ۱۶. پرهیز از خودبزرگ بینی و تکبر
۲۱۶	۵. رعایت انصاف
۲۱۶	۵. ۱. توصیه به انصاف با مردم
۲۱۷	۵. ۲. بیان دلیل برای رعایت انصاف
۲۱۷	۵. ۳. مقابله با ظلم
۲۱۷	۵. ۴. تعجیل در مجازات ظالم
۲۱۹	۶. توصیه به همراهی با مردم
۲۱۹	۶. ۱. محبوب‌ترین امور
۲۱۹	۶. ۲. اجرای عدل
۲۲۰	۶. ۳. اهمیت رضایت مردم

۲۳۳	۱۱. ۲. پرهیز از برخورد یکسان با نیکوکار و بدکار
۲۳۴	۱۱. ۲. احسان به رعیت
۲۳۴	۱۱. ۳. کم کردن هزینه‌های عمومی
۲۳۵	۱۱. ۴. عدم اجبار
۲۳۵	۱۱. ۵. رابطه عاطفی و صمیمانه با مردم
۲۳۵	۱۱. ۶. خوش خدمتی و خوش بینی
۲۳۵	۱۱. ۷. پذیرش سنت‌های حسنه در بین مردم
۲۳۶	۱۱. ۸. توصیه به همراهی در کنار علما و حکما
۲۳۷	۱۱. ۹. جلب توجه فرهیختگان و اصحاب علم
۲۳۸	۱۲. اقشار مختلف اجتماعی
۲۳۸	۱۲. ۱. تقسیم کار بین مردم
۲۳۸	۱۲. ۲. اقشار هفتگانه
۲۳۹	۱۲. ۲. ۱. مقرر کردن سهم نیازمندان
۲۴۰	۱۳. اقشار مردم
۲۴۰	۱۳. ۱. نیروهای مسلح
۲۴۱	۱۳. ۱. ۱. سپاهیان و عاملان خراج
۲۴۱	۱۳. ۱. ۲. اشاره به نیازهای مختلف سپاهیان
۲۴۱	۱۳. ۱. ۳. تأمین ضروریات زندگی
۲۴۱	۱۳. ۱. ۴. اشاره به امور رفاهی
۲۴۱	۱۳. ۲. قضات؛ کارگزاران؛ منشیان
۲۴۲	۱۳. ۳. اشاره به تجار و پیشه‌وران
۲۴۳	۱۳. ۴. اشاره به صنعتگران
۲۴۳	۱۳. ۵. اشاره به قشر پایین اجتماع
۲۴۳	۱۳. ۶. رفتار حق‌مداران با اقشار مختلف
۲۴۴	۱۳. ۷. شرح وظایف والی
۲۴۵	۱۴. ویژگی‌های فرمانده لشکر
۲۴۵	۱۴. ۱. انتخاب فرماندهان نظامی از بین افراد خیرخواه
۲۴۶	۱۴. ۲. برترین در بردباری
۲۴۶	۱۴. ۳. مرتبط شدن با خاندان‌های خوش نام
۲۴۷	۱۴. ۴. بهره‌گیری از شخصیت‌های شجاع و بزرگوار

۲۲۰	۶. ۴. رضایت عمومی مردم
۲۲۰	۷. نقاط ضعف مرفهین بی‌درد
۲۲۰	۷. ۱. پرهیز تر
۲۲۰	۷. ۲. کمترین کمک
۲۲۱	۷. ۳. ناراضی از عدالت
۲۲۱	۴. ۴. اصرار در خواسته‌های خود
۲۲۱	۴. ۵. ناسپاس
۲۲۱	۴. ۶. عذرناپذیر
۲۲۱	۴. ۷. ناشکیبا
۲۲۱	۵. ویژگی‌های توده مردم
۲۲۳	۶. توصیه به عیب‌پوشی
۲۲۳	۶. ۱. سفارش به پوشاندن عیوب رعیت
۲۲۳	۶. ۲. خداوند بهترین داور در مورد عیوب مردم
۲۲۴	۶. ۳. ستارالعیوب بودن خداوند
۲۲۵	۶. ۴. تغافل حاکم از بسیاری خطاها
۲۲۵	۷. عدم پذیرش اظهارات سخن‌چینان
۲۲۷	۸. توصیه به مشورت
۲۲۷	۸. ۱. پرهیز از مشورت با افراد ناصالح
۲۲۷	۸. ۲. عدم مشورت با افراد ترسو و حریص
۲۲۸	۹. پرهیز از بدگمانی به خداوند
۲۲۹	۱۰. وزیران
۲۲۹	۱۰. ۱. بدترین وزیران
۲۲۹	۱۰. ۲. انتخاب جانشین بهتر
۲۳۰	۱۰. ۳. نقاط قوت افراد بدون سوء سابقه
۲۳۰	۱۰. ۴. به‌کارگیری چهره‌های امین و خوش سابقه
۲۳۰	۱۰. ۵. حق‌گویی
۲۳۱	۱۰. ۶. حق‌مداری
۲۳۱	۱۰. ۷. دوری از افراد چاپلوس و متملق
۲۳۲	۱۰. ۸. پیامد تمجید فراوان
۲۳۳	۱۱. پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران

۲۵۹	۲۰. ۱۲. توجه به شأنیت قاضی
۲۶۰	۲۰. ۱۳. دقت در انتخاب قاضی
۲۶۱	۲۱. رسیدگی به کار کارگزاران
۲۶۱	۲۱. ۱. انتصاب مسئولان با گزینش دقیق
۲۶۱	۲۱. ۲. پرهیز از انتخاب نسنجیده
۲۶۲	۲۲. اوصاف کارگزاران حکومت
۲۶۲	۲۲. ۱. تجربه
۲۶۲	۲۲. ۲. اصالت خانوادگی
۲۶۲	۲۲. ۱. ۲. علت توجه به اصالت خانوادگی
۲۶۲	۲۳. تأمین مالی کارگزاران
۲۶۲	۲۳. ۱. بی نیازکننده
۲۶۳	۲۴. اتمام حجت
۲۶۳	۲۵. نظارت مستمر بر اعمال کارگزاران
۲۶۴	۲۵. ۱. نظارت پنهانی
۲۶۴	۲۶. تنبیه خیانتکار
۲۶۴	۲۶. ۱. مجازات کارگزاران خیانت‌پیشه
۲۶۶	۲۷. مالیات
۲۶۶	۲۷. ۱. هدف پرداخت مالیات رسیدگی به امنیت عمومی
۲۶۶	۲۷. ۲. مردم جیره‌خوار مالیات‌دهندگان
۲۶۷	۲۷. ۳. پرداختن به عمران و آبادانی
۲۶۷	۲۷. ۴. عمران و آبادی در راستای وصول مالیات
۲۶۷	۲۷. ۵. تخفیف در مالیات حادثه‌دیدگان
۲۶۸	۲۷. ۶. نتایج تخفیف خراج
۲۶۸	۲۷. ۶. ۱. آباد کردن شهرها
۲۶۸	۲۷. ۶. ۲. سبب آبرومندی و زینت حکومت
۲۶۸	۲۷. ۶. ۳. گسترش عدالت
۲۶۸	۲۷. ۷. حمایت از رعایا سبب آسایش خاطر آن‌ها
۲۶۹	۲۷. ۸. حمایت از رعایا سبب اعتماد
۲۶۹	۲۷. ۹. پذیرش گرفتاری‌ها
۲۶۹	۲۷. ۱۰. تحمل مشکلات

۲۴۷	۱۵. برقراری رابطه عاطفی بین کارگزار و فرماندهان نظامی
۲۴۷	۱۶. پرهیز از منت
۲۴۸	۱۷. بزرگ بودن کارهای به ظاهر کوچک
۲۴۹	۱۸. برترین فرماندهان لشکر
۲۴۹	۱۸. ۱. مواسات با زیردستان
۲۴۹	۱۸. ۲. تقسیم عادلانه امکانات
۲۵۰	۱۸. ۳. تأمین نیازهای خانواده قوای مسلح
۲۵۰	۱۸. ۴. برقراری عدالت
۲۵۱	۱۸. ۵. جلب محبت مردم
۲۵۱	۱۸. ۶. سنگین ندیدن حکومت
۲۵۲	۱۸. ۷. تأمین خواسته‌های مشروع و ضروری
۲۵۲	۱۸. ۸. تشویق و تنبیه بجا
۲۵۲	۱۸. ۹. برخورد عادلانه با کارها
۲۵۳	۱۸. ۱۰. توجه به کیفیت کار نه شخص انجام‌دهنده
۲۵۴	۱۹. رجوع به کتاب و سنت
۲۵۴	۱۹. ۱. توقف در شبهات
۲۵۴	۱۹. ۲. استناد به آیه
۲۵۵	۱۹. ۳. استناد به حدیث پیامبر
۲۵۶	۲۰. قاضیان
۲۵۶	۲۰. ۱. شرایط انتخاب قضات
۲۵۷	۲۰. ۲. پرهیز از لجبازی
۲۵۷	۲۰. ۳. اصرار نکردن در اشتباهات
۲۵۷	۲۰. ۴. بازگشت به حق
۲۵۷	۲۰. ۵. پرهیز از طمع‌ورزی
۲۵۸	۲۰. ۶. درنگ در شبهات
۲۵۸	۲۰. ۷. ملول نشدن از کار
۲۵۸	۲۰. ۸. شکیبایی در کشف حقیقت
۲۵۸	۲۰. ۹. قاطعیت در اجرای حکم
۲۵۹	۲۰. ۱۰. فریب نخوردن از تمجیدها
۲۵۹	۲۰. ۱۱. مراقبت دقیق از حوزه قضاوت

۲۸۱	۳۰. ۱. سفارش امام در مورد افراد مستضعف
۲۸۱	۳۰. ۲. توجه ویژه به محرومان
۲۸۲	۳۰. ۳. چند دستور در مورد رعایت حقوق محرومان
۲۸۳	۳۰. ۴. پرهیز از غرور
۲۸۳	۳۰. ۵. رسیدگی به وضعیت طبقات پایین جامعه
۲۸۴	۳۰. ۶. انتخاب انسان مورد اعتماد
۲۸۴	۳۰. ۷. هشدار به مالک اشتر در مورد مسئولیتش در پیشگاه خداوند
۲۸۴	۳۰. ۸. رعایت حقوق عموم
۲۸۵	۳۰. ۹. توجه به اوضاع یتیمان و سالخوردهگان
۲۸۵	۳۰. ۱۰. سنگینی بار مسئولیت
۲۸۶	۳۰. ۱۱. آسان شدن این امر سنگین
۲۸۷	۳۱. نکات عام در مورد همه گروه‌های ذکر شده
۲۸۷	۳۱. ۱. ارتباط با توده مردم
۲۸۷	۳۱. ۲. سفارش به تواضع زمامدار
۲۸۷	۳۱. ۳. محافظان و مأموران
۲۸۸	۳۱. ۴. اهمیت دفاع از افتادگان
۲۸۸	۳۱. ۵. تحمل بداخلاقی دردمندان
۲۸۹	۳۱. ۶. بخشش بی منت
۲۹۰	۳۲. مدیریت صحیح و اثربخش
۲۹۰	۳۲. ۱. پاسخ‌گویی کارگزاران
۲۹۰	۳۲. ۲. برآوردن نیازهای مردم
۲۹۰	۳۲. ۳. انجام کارهای روزمره در همان زمان
۲۹۱	۳۲. ۴. ارتباط با خداوند در بهترین اوقات
۲۹۲	۳۳. توجه به واجبات الهی
۲۹۲	۳۳. ۱. عبادت‌های خصوصی
۲۹۲	۳۳. ۲. کوتاهی نکردن در انجام واجبات
۲۹۳	۳۳. ۳. مورد توجه قرار دادن وضع نمازگزاران
۲۹۳	۳۳. ۴. اشاره به حدیث پیامبر
۲۹۴	۳۴. ارتباط مردم و حاکم
۲۹۴	۳۴. ۱. لزوم رابطه نزدیک میان والی و مردم

۲۶۹	۲۷. ۱۱. عامل ویرانی کشور
۲۶۹	۲۷. ۱۲. اسراف و تبذیر عامل فقر
۲۷۱	۲۸. منشیان و کارگزاران
۲۷۱	۲۸. ۱. دقت در کار دبیران و منشیان
۲۷۱	۲۸. ۲. محرم راز بودن منشیان
۲۷۲	۲۸. ۳. خوش اخلاقی از شرایط دبیران
۲۷۲	۲۸. ۴. پرهیز از غفلت و کوتاهی در امور
۲۷۲	۲۸. ۵. کم‌کاری نکردن
۲۷۲	۲۸. ۶. سست پیمان نبودن
۲۷۳	۲۸. ۷. مخاطب شناسی دبیران
۲۷۳	۲۸. ۸. نکوهش خودرأیی
۲۷۳	۲۸. ۹. چاپلوسی
۲۷۴	۲۸. ۱۰. مراجعه به سوابق کاری
۲۷۴	۲۸. ۱۱. اعتماد به افراد خوش نام
۲۷۴	۲۸. ۱۲. تقسیم کار بین خدمتگزاران
۲۷۴	۲۸. ۱۳. اشاره به مسئولیت مشترک
۲۷۶	۲۹. تاجران و صنعتگران
۲۷۶	۲۹. ۱. جایگاه ویژه تاجر و صنعتگران
۲۷۶	۲۹. ۲. سفر برای تجارت
۲۷۶	۲۹. ۳. نقش صادرات و واردات در رفاه عمومی
۲۷۷	۲۹. ۴. اهمیت موقعیت بازرگانان
۲۷۸	۲۹. ۵. مراقبت بر کار تاجران
۲۷۸	۲۹. ۶. مفاسد اقتصادی تاجران
۲۷۸	۲۹. ۷. احتکار سبب تنگ زمامداران
۲۷۸	۲۹. ۸. جلوگیری از احتکار
۲۷۹	۲۹. ۹. آسانی دادوستد
۲۷۹	۲۹. ۱۰. عادلانه بودن میزان‌های سنجش
۲۷۹	۲۹. ۱۱. تعادل در قیمت‌ها
۲۷۹	۲۹. ۱۲. مجازات محترک
۲۸۱	۳۰. طبقه پایین جامعه

۲۹۴	۳۴. ۲. آثار شوم دوری از مردم
۲۹۴	۳۴. ۳. مشته شدن حق و باطل
۲۹۵	۳۴. ۴. لزوم ارتباط مستقیم مسئولان با مردم
۲۹۵	۳۴. ۵. ناامیدی از یخشش بخیل
۲۹۶	۳۴. ۶. رسیدگی به حاجات مردم
۲۹۷	۳۵. پرهیز از زیاده خواهی اطرافیان
۲۹۷	۳۵. ۱. دوری از افراد فرصت طلب و سودجو
۲۹۸	۳۵. ۲. رانت خواری اطرافیان ممنوع
۲۹۸	۳۵. ۳. پرهیز از طمع ورزی
۲۹۸	۳۵. ۴. تقدم دانستن حق
۲۹۹	۳۵. ۵. التزام عملی به حق
۲۹۹	۳۵. ۶. برطرف کردن سوءظن ها
۳۰۱	۳۶. صلح
۳۰۱	۳۶. ۱. اشاره به صلح عادلانه
۳۰۲	۳۶. ۲. غافل نشدن از دشمن
۳۰۲	۳۶. ۳. پایبندی به عهد و پیمان ها
۳۰۳	۳۶. ۴. برترین فریضه الهی
۳۰۳	۳۶. ۵. اتفاق نظر ادیان مختلف در وفای به عهد
۳۰۳	۳۶. ۶. نهی شدید از پیمان شکنی
۳۰۳	۳۶. ۷. عهد و پیمان جلوه ای از رحمت خداوند
۳۰۴	۳۶. ۸. پرهیز از خیانت و فریب در عهد و پیمان
۳۰۵	۳۶. ۹. شکیبایی در تنگناهای عهد و پیمان
۳۰۵	۳۶. ۱۰. توصیه به صبوری
۳۰۷	۳۷. پرهیز از خون ریزی
۳۰۷	۳۷. ۱. برحذر بودن از خون ریزی به ناحق
۳۰۷	۳۷. ۲. آثار منفی ریختن خون ناحق
۳۰۸	۳۷. ۳. دادرسی خدا از رسیدگی به خون مظلوم
۳۰۹	۳۷. ۴. قصاص قتل عمد
۳۰۹	۳۷. ۵. پرداخت خون بهای قتل غیر عمد
۳۱۰	۳۸. چند سفارش

۳۱۰	۳۸. ۱. پرهیز از خودپسندی
۳۱۱	۳۸. ۲. دلیل نهی از خودپسندی
۳۱۱	۳۸. ۳. پرهیز از منت گذاری بر رعیت
۳۱۲	۳۸. ۴. پرهیز از بزرگ جلوه دادن احسان
۳۱۲	۳۸. ۵. پرهیز از افراط و تفریط در کارها
۳۱۳	۳۸. ۶. پرهیز از لجاجت
۳۱۳	۳۸. ۷. رعایت اعتدال در کارها
۳۱۵	۳۹. پرهیز از کارهای شتاب زده و نسنجیده
۳۱۵	۳۹. ۱. پرهیز از امتیازخواهی
۳۱۵	۳۹. ۲. پرهیز از غفلت
۳۱۵	۳۹. ۳. افشا شدن انحرافات طبقه حاکمه
۳۱۶	۳۹. ۴. نهی از قضاوت به هنگام غضب
۳۱۶	۳۹. ۵. یاد مرگ بزرگترین عامل خودسازی
۳۱۷	۴۰. تمام کردن حجت
۳۱۷	۴۰. ۱. بهره گیری از تجربیات حکومت های گذشته
۳۱۷	۴۰. ۲. تأکید امام بر عمل به مطالب عهدنامه
۳۱۸	۴۰. ۳. دعای امام برای موفقیت مالک
۳۱۸	۴۰. ۴. درخواست اتمام نعمت و فزونی کرامت
۳۱۸	۴۰. ۵. درخواست حسن عاقبت از خداوند
۳۲۱	نامة ۵۴
۳۲۲	۱. منطق امیرالمؤمنین (ع) در احتجاج با اصحاب جمل
۳۲۳	۲. هدف مردم از بیعت
۳۲۴	۳. تخلف از عهد و پیمان
۳۲۴	۴. نفاق و دورویی
۳۲۴	۵. ادعای ترس برای بیعت
۳۲۵	۶. پیمان نبستن آسان تر از شکستن پیمان
۳۲۵	۷. دستاویز اصلی طلحه و زبیر در خروج بر امام
۳۲۶	۸. دعوت نهایی
۳۲۷	نامة ۵۵
۳۲۸	۱. هدف از آفرینش دنیا و انسان

۳۲۹	۲. دنیا؛ وسیلهٔ آزمایش انسان
۳۲۹	۳. انسان‌ها وسیلهٔ آزمایش یکدیگر
۳۳۰	۴. حجت بودن امام بر معاویه
۳۳۰	۵. تبلیغات معاویه علیه امام
۳۳۱	۶. نصایح امام به معاویه
۳۳۱	۶. ۱. افسارت را به دست شیطان مده
۳۳۲	۶. ۲. بترس از بلای کوبندهٔ الهی
۳۳۳	۷. تهدید معاویه به جنگ
۳۳۵	نامهٔ ۵۶
۳۳۶	۱. سفارش به رعایت تقوای الهی
۳۳۶	۲. پرهیز از حب دنیا
۳۳۷	۳. زیان‌بار بودن خواسته‌های نفس
۳۳۷	۴. هواسیزی
۳۳۹	نامهٔ ۵۷
۳۴۰	۱. نهایت انصاف و عدالت‌خواهی امام
۳۴۰	۲. در نظر گرفتن خدا
۳۴۳	نامهٔ ۵۸
۳۴۴	۱. تکیه بر نقاط مشترک
۳۴۴	۲. اختلاف بر سر خون عثمان
۳۴۵	۳. پیشنهاد فرونشاندن آتش جنگ
۳۴۶	۴. پافشاری دشمن بر خواسته‌های غیرمنطقی
۳۴۶	۵. آتش جنگ
۳۴۶	۶. درخواست عمل به حکم قرآن
۳۴۷	۷. باقی ماندن عده‌ای بر ضلالت خود
۳۴۹	نامهٔ ۵۹
۳۵۰	۱. مسئولیت‌های فرمانده
۳۵۰	۱. ۱. پیروی نکردن از هوای نفس
۳۵۰	۱. ۲. عدالت‌ورزی
۳۵۱	۱. ۳. اهتمام به واجبات الهی
۳۵۱	۱. ۴. توجه به آزمایش‌های دنیا

۳۵۲	۱. ۵. برحذر بودن از غفلت در دنیا
۳۵۲	۱. ۶. همهٔ امور بر محور حق
۳۵۳	۱. ۷. تسلط بر هوای نفسانی
۳۵۳	۲. بزرگی الطاف الهی
۳۵۵	نامهٔ ۶۰
۳۵۶	۱. فرمان به مأموران جمع خراج
۳۵۶	۲. تعیین وظیفهٔ سپاهیان
۳۵۷	۳. اعلان بیزاری حضرت از آزار و اذیت مردم
۳۵۷	۴. پرهیز از هرگونه درگیری
۳۵۸	۵. برخورد منطقی با فرماندهان
۳۵۸	۶. حضور شخصی امام در صحنه
۳۵۹	نامهٔ ۶۱
۳۶۱	۱. وظیفه‌شناسی
۳۶۱	۲. نتیجهٔ رهاسازی مسئولیت
۳۶۲	۳. فراهم کردن زمینهٔ تهاجم دشمن
۳۶۲	۴. کوتاهی کردن در حفظ مرزها
۳۶۳	نامهٔ ۶۲
۳۶۴	۱. بعثت پیامبر
۳۶۵	۲. اختلاف در بین امت بعد از فوت پیامبر
۳۶۵	۳. جانشینی پیامبر حق مسلم امام
۳۶۶	۴. شگفتی امام از بیعت مردم
۳۶۶	۵. سکوت و کناره‌گیری امام
۳۶۷	۶. توجه به حفظ اسلام
۳۶۸	۷. شناخت چهره فریب‌کارانه دنیا
۳۶۹	۸. حاکمیت دین و ارزش‌های الهی
۳۶۹	۹. عدم سکوت در برابر دشمن
۳۶۹	۱۰. شناخت دشمن
۳۶۹	۱۱. اشتیاق وافر امام به لقای پروردگار
۳۷۰	۱۲. اولویت خدمت خالص بر شهادت
۳۷۱	۱۳. نتیجه تظاهر به اسلام

۱۴. احساس مسئولیت امام در برابر اسلام	۳۷۱
۱۵. تشویق به جهاد	۳۷۲
۱۶. آمادگی برای جهاد	۳۷۲
۱۷. هوشیاری و بیداری برای جهاد	۳۷۳
نامه ۶۳	۳۷۵
۱. نامه به ابوموسی	۳۷۶
۲. اجابت دعوت امام	۳۷۶
۳. برکناری ابوموسی	۳۷۷
۴. تهدید امام به ابوموسی	۳۷۷
۵. محاصره دشمن	۳۷۸
۶. گوشزد کردن خطر اصلی	۳۷۸
۷. هشدار و نصیحت امام	۳۷۸
۸. پر کردن نقاط ضعفها	۳۷۹
۹. یقین و اطمینان امام از راه خود	۳۸۰
نامه ۶۴	۳۸۱
۱. الفت و اتفاق بین بنی امیه و بنی هاشم	۳۸۲
۲. انگیزه‌های وحدت و جدایی	۳۸۳
۳. مصلحتی بودن اسلام بنی امیه	۳۸۳
۴. پاسخ به ادعاهای معاویه	۳۸۳
۵. جواب امام به ادعای اعلام جنگ معاویه	۳۸۴
۶. یقین امام به حقانیت خود	۳۸۴
۷. اشاره به شعر شاعر بنی اسد	۳۸۵
۸. شمشیر امام	۳۸۵
۹. حالات روحی و روانی معاویه	۳۸۶
۱۰. ظلم و خیانت معاویه	۳۸۶
۱۱. ادعای معاویه به چیزی که ربطی به او ندارد	۳۸۷
۱۲. تأثیر اصل وراثت	۳۸۸
۱۳. شکست و ذلت پیشینیان معاویه	۳۸۸
۱۴. اتهام قتل خلیفه	۳۸۸
۱۵. خون‌خواهی عثمان ابزاری در دست معاویه	۳۸۹

۱۵. ۱. عدم صلاحیت معاویه برای سلام	۳۸۹
نامه ۶۵	۳۹۱
۱. اتمام حجت با معاویه	۳۹۲
۲. غفلت و دنیا زدگی معاویه	۳۹۳
۳. غرور و خودخواهی معاویه	۳۹۳
۴. فرار از حق	۳۹۴
۵. التباس حق و باطل	۳۹۴
۶. هشدار خیرخواهانه امام به معاویه	۳۹۴
۷. سخنان بی اساس معاویه	۳۹۶
۸. تشبیهات امام در مورد معاویه	۳۹۷
۸. ۱. تشبیه به زمین سست	۳۹۷
۹. بلندپروازی معاویه	۳۹۷
۱۰. دست رد بر سینه معاویه	۳۹۸
۱۱. سفارش آخر امام به معاویه برای برگشتن از راه خود	۳۹۹
نامه ۶۶	۴۰۱
۱. اضطراب انسان به دلیل نرسیدن به خواسته‌ها	۴۰۲
۲. احیای حق، هدف از زندگی	۴۰۲
۳. تلاش در راه رسیدن به حق	۴۰۳
۴. سعادت انسان در اندوخته‌های پیش فرستاده	۴۰۳
نامه ۶۷	۴۰۵
۱. برپایی مراسم حج	۴۰۶
۲. پاسخ‌گویی به مردم	۴۰۶
۳. ارتباط مستقیم با مردم	۴۰۷
۳. ۱. توجه به اقشار پایین دست جامعه	۴۰۷
۴. مراقبت از بیت‌المال	۴۰۷
۵. تقسیم بیت‌المال بطور صحیح	۴۰۸
۶. وظیفه مردم مکه نسبت به حجاج	۴۰۸
۷. تفسیر دو واژه الْعَاكِفُ وَ الْبَادِ	۴۰۹
۸. دعای امام	۴۰۹
نامه ۶۸	۴۱۱

۴۱۲	۱. تشبیه دنیا
۴۱۲	۲. دنیا فریبنده‌ای زودگذر
۴۱۳	۳. کوتاهی عمر دنیا
۴۱۳	۴. نتیجهٔ انس با دنیا
۴۱۵	نامهٔ ۶۹
۴۱۷	۱. تمسک به قرآن
۴۱۷	۲. تقید به حلال و حرام قرآن
۴۱۸	۳. گذشته دنیا و عبرت گرفتن از آن
۴۱۹	۴. تکریم و تعظیم نام خدا
۴۱۹	۵. یاد مرگ و اطمینان به آن
۴۲۰	۶. ناپسندی اغماض در خطای خود و دقت در اعمال دیگران
۴۲۱	۷. یکی بودن در نهان و عیان
۴۲۱	۸. ناپسندی عملی که نیاز به پوزش دارد
۴۲۱	۹. حفظ آبرو
۴۲۲	۱۰. مصداق دروغ‌گویی
۴۲۲	۱۱. عفو و گذشت
۴۲۲	۱۲. توصیه به بردباری
۴۲۲	۱۲. ۱. شکیبایی به‌هنگام خشم
۴۲۴	۱۳. بهره‌برداری از نعمت‌ها
۴۲۴	۱۴. ضایع نکردن نعمت‌ها
۴۲۴	۱۵. آشکار کردن آثار نعمت‌ها در زندگی
۴۲۴	۱۶. برترین انسان‌ها
۴۲۴	۱۷. ذخیره آخرت
۴۲۵	۱۸. پرهیز از هم‌نشین بد
۴۲۶	۱۹. سفارش به محل سکونت
۴۲۶	۲۰. پرهیز از غفلت
۴۲۷	۲۱. اندیشه‌وری
۴۲۷	۲۲. ممنوعیت نشستن در بازار
۴۲۸	۲۳. نگاه به زیر دست
۴۲۹	۲۴. توصیه به نماز جمعه

۴۲۹	۲۵. اطاعت از خدا
۴۲۹	۲۶. عبادت با نشاط
۴۳۰	۲۷. اهتمام به واجبات
۴۳۰	۲۸. اسیران دنیا
۴۳۱	۲۹. پرهیز از هم‌نشین بد
۴۳۱	۳۰. بزرگداشت خداوند
۴۳۲	۳۱. پرهیز از خشم
۴۳۵	نامهٔ ۷۰
۴۳۶	۱. ملحق شدن به معاویه
۴۳۶	۲. افراد فاسد و کوردل
۴۳۷	۳. اهل دنیا
۴۳۷	۴. جهان بر پایه عدالت
۴۳۸	۵. یقین صد درصد امام به حقانیت خود
۴۳۸	۶. استمداد از خداوند
۴۴۱	نامهٔ ۷۱
۴۴۲	۱. حسن ظن به افراد
۴۴۲	۲. ایرادات منذر
۴۴۲	۲. ۱. پیرو هوای نفس
۴۴۳	۲. ۲. نداشتن ذخیره آخرت
۴۴۳	۲. ۳. ویران ساخت آخرت به بهای دنیا
۴۴۳	۳. فروختن آخرت خود برای دنیای دیگران
۴۴۳	۴. بیان حقارت منذر
۴۴۴	۵. ویژگی‌های یک مأمور
۴۴۴	۶. دستور عزل منذر
۴۴۵	نامهٔ ۷۲
۴۴۶	۱. مقدر شدن اجل انسانها در علم الهی
۴۴۷	۲. روزی مقدر
۴۴۷	۳. دنیاشناسی
۴۴۷	۴. چرخش دنیا
۴۴۷	۵. مصیبت‌ها و نعمت‌ها لطف خداوند



نامه ۳۲

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: وصول نامه توهین آمیز معاویه
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: پاسخ گویی و رد شبهات و تهمت ها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۵.

پیشگفتار نامه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه که در این نامه چند هدف مورد نظر است: اول: نصیحت و حالت دنیا را به او خاطرنشان کردن است و اینکه دنیا جای تجارت است و نتیجه آن یا سود آخرت است اگر سرمایه خوب باشد که همان اعمال شایسته است یا از دست دادن آخرت است، اگر سرمایه اعمال نادرست باشد؛
 دوم: هشدار به او که دنیا را چنان که هست بنگرد و حقیقت دنیا را بشناسد یا به دنیا با چشم معرفت، یعنی دیده بصیرت نگاه کند و از دگرگونی ها و ناپایداری آن آگاه شود؛
 سوم: یادآور شده است که خداوند متعال دارای علمی است که به طور حتم درباره او تحقق می یابد؛ زیرا اگر علم خدا بر انجام کاری تعلق بگیرد، ناگزیر از انجام است؛
 چهارم: او را به ترس از خدا امر می کند و نهی می کند از اینکه از جمله کسانی باشد که برای خدا عظمتی قائل نیستند تا او را بندگی و اطاعت کنند.

نامه ۲۳ ۴۴۹

۱. بی نتیجه بودن پاسخ به معاویه ۴۵۰
۲. پاسخ امام به معاویه در مورد سپردن حکومت شام به او ۴۵۱
۳. سرنوشت شومی به دلیل عدم اعتقاد به معاد ۴۵۱
۴. تهدید شدید امام ۴۵۲
۵. معاویه در کنترل شیطان ۴۵۲

نامه ۲۴ ۴۵۵

۱. پیمان با دو قبیله بزرگ ۴۵۶
۲. قران عامل اصلی وحدت ۴۵۶
۱. ۲. اجابت امر قرآن ۴۵۶
۲. ۲. معامله نکردن تعالیم قرانی ۴۵۷
۳. ۲. متحد عمل کردن در برابر مخالفان قرآن ۴۵۷
۳. انگیزه های نقض عهد ۴۵۸
۴. متحد بودن همه به تعهدات قرآنی ۴۵۸
۵. پیمان با خدا ۴۵۸

نامه ۲۵ ۴۶۱

۱. طرفین نامه ۴۶۲
۲. اشاره به قتل عثمان ۴۶۲
۳. پرداختن به مسائل اصلی ۴۶۳

نامه ۲۶ ۴۶۵

۱. برخورد یکسان ۴۶۶
۲. پرهیز از غضب ۴۶۶
۳. توجه دادن به انگیزه های قرب و بُعد از خداوند ۴۶۷

نامه ۲۹ ۴۶۹

۱. دو عامل زوال حکومت ها ۴۷۰
۱. ۱. خودکامگی رهبران ۴۷۰
۱. ۲. بازداشتن مردم از حقشان ۴۷۰

کتابنامه ۴۷۱

استعاره

مستعار: موج

مستعار منه:

مستعار له: شبهه‌ای که در دل آن‌ها ایجاد کرده

جامع: امام کلمه «موج» را برای شبهه‌ای که معاویه در دل مردم ایجاد کرده و در هدف‌های باطل خود آنان را غرق کرده، استعاره آورده است و شباهت این هدف‌ها با «موج» در بازی با ذهن و اندیشه آن‌ها و در نتیجه پریشان‌حالی آنان است.

۲. رواج یافتن سب و دشنام امام

«تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ وَتَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ فَجَاؤُوا عَنْ وَجْهَتِهِمْ وَنَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ»^۱ تاریکی‌ها آنان را پوشانده و شبهه‌ها آنان را به تلاطم افکنده، پس از راه حق منحرف شدند، به گذشته جاهلی برگشتند.

نکته

● تعبیر به «الظُّلُمَاتُ» و «الشُّبُهَاتُ» اشاره به کارهایی همچون مطرح کردن قتل عثمان و دفاع از او و برافراشتن پیراهن خونینی به نام پیراهن عثمان و شورانیدن مردم با این شگرد و فریب علیه خلیفه و جانشین بحق پیامبر ﷺ است. کار این شبهه‌افکنی به جایی رسید که مردم سالیان دراز امیرالمؤمنین (ع) را لعنت می‌کردند و بر منابر دشنام می‌دادند.^۲

مشابه

◇ «قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ»^۳ در گذشته آیات من به‌طور مداوم بر شما خوانده می‌شد اما شما اعراض می‌کردید و به عقب بازمی‌گشتید.

◇ «فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ»^۴ ولی چون دو فوج روبه‌رو شدند، او بازگشت و گفت: من از شما بیزارم.

۱. تَغْشَاهُمْ: آن‌ها را احاطه می‌کند.

تَتَلَاطَمُ: مضطرب می‌کند.

فَجَاؤُوا: عبور کردند؛ از ریشه «جواز» به معنای عبور و عدول کردن.

وَجْهَتِهِمْ: سمت و سویشان.

نَكَصُوا: بازگشتند؛ از ریشه «نکوص» به معنای بازگشت و رجوع؛ ای انقلبوا.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۹.

۳. مؤمنون، ۶۶.

۴. انفال، ۴۸.

وَأُزْدِيتْ جِيلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعْتُهُمْ بِغَيْكِ وَالْقَيْتُهُمْ فِي مَوْجٍ بَحْرِكَ تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ وَتَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ فَجَاؤُوا عَنْ وَجْهَتِهِمْ وَنَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ وَتَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ وَعَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ إِلَّا مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ فَإِنَّهُمْ فَارَقُوكَ بَعْدَ مَعْرِفَتِكَ وَهَرَبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ مُوَازَرَتِكَ إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصَّعْبِ وَعَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ فِي نَفْسِكَ وَجَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ وَالْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ وَالسَّلَامُ.

۱. بیان نقش فریب کارانه معاویه

«وَأُزْدِيتْ جِيلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعْتُهُمْ بِغَيْكِ وَالْقَيْتُهُمْ فِي مَوْجٍ بَحْرِكَ»^۱ جمعیت زیادی از مردم را هلاک نمودی، آنان را به گمراهی‌ات فریفتی و در موج دورویی خود انداختی.

نکته‌ها

- به تناسب نقشی که طبقه حاکمه در اخلاق و رفتار مردم دارد، مسئولیت فریب و گمراه‌سازی مردم بر عهده آن‌هاست؛ آن‌چنان که پاداش رفتارهای نیک و خصلت‌های پسندیده جامعه نصیب آن‌ها خواهد شد.^۲
- سخن امام دوپهلوست: هم هشدار می‌دهد که معاویه که نباید موجب هلاکت مردم شود و با خدعه و نیرنگ آن‌ها را گرفتار ضلالت کند؛ هم اخطار است به مردم که فریب دشمنان دوست‌نما را نخورند و از اسارت و بردگی آن‌ها خود را خلاص کنند و راه خود را از راه آن‌ها جدا سازند.^۳

مشابه

◇ «قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَارًا»^۴ نوح گفت: پروردگارا، آن‌ها نافرمانی من کردند و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیان‌کاری بر آن‌ها نیفزود و مکر عظیمی به کار بردند.

۱. أُزْدِيتْ: به هلاکت رساندی؛ از ریشه «ارداء» به معنای هلاک کردن؛ اوقعت فی الهلاک و الضلالة.

جِيلًا: گروه فراوان؛ صنف، جمعیت و نسل؛ الجيل من الناس: الصنف منهم فالترك جيل و الروم جيل و الهند جيل.

الْقَيْتُهُمْ: آن را انداختی.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰۴.

۳. اندیشه سیاسی-تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۴.

۴. نوح، ۲۱ و ۲۲.

♦ ﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱ با آن که تعدی کرده است، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.

۴. انحراف مردم از راه راست

﴿إِذْ حَمَلْتُهُمْ عَلَى الصَّعْبِ وَعَدَلْتْ بِهِمْ عَنِ الْقُصْدِ﴾

زیرا آنان را به کاری دشوار واداشتی و از راه راست منحرف نمودی.

نکته

- کلمه «الصَّعْب» کنایه است برای کارهایی که از نظر دین انجام آن‌ها دشوار بوده است و معاویه مردم را به آن کارها وامی داشته است؛ از آن‌رو که ارتکاب چنین اعمالی باعث انحراف آنان از راه حق و گرفتاریشان در هلاکت می‌شد.^۲

مشابه

- ﴿وَاللَّهُ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلَّوهُ﴾^۳ به خدا قسم بنی امیه همواره ستم می‌نمایند تا از حرام‌های خدا حرامی را باقی نگذارند مگر حلال کند.

۵. برحذر داشتن معاویه از اسارت در دام تعلقات مادی

﴿فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ فِي نَفْسِكَ وَجَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَاذَكَ فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ وَالْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ وَالسَّلَامُ﴾^۴

ای معاویه، درباره خود از خدا پروا کن و عنایت را از دست شیطان به در آر که دنیا از تو جدا گشته و آخرت به تو نزدیک شده. والسلام.

نکته‌ها

- عبارت «جَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَاذَكَ» نشان می‌دهد که امام از سر دل‌سوزی و به‌منظور استمرار بخشیدن به رسالت پیامبران و رفع هرگونه بهانه از معاویه و یکسره کردن کار او به تقوا سفارشش می‌کند. معاویه زمام خویش را به شیطان سپرده بود. امام به او توصیه می‌کند که زمامش را از دست او بگیرد؛ چرا که به پایان عمر نزدیک می‌شود و مهم‌ترین

۳. نتیجه شبهه افکنی‌ها

﴿وَتَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ وَعَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ إِلَّا مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ فَإِنَّهُمْ فَارَقُوكَ بَعْدَ مَعْرِفَتِكَ وَهَرَبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ مُوَازَرَتِكَ﴾^۱

به حقیقت پشت کردند و تکیه بر حسب و نسب نمودند. جز گروهی از بینایان که از مسیر بازگشتند که پس از شناخت تو از تو جدا شدند و از یاری تو به‌سوی حق گریختند.

نکته

- شدت تبلیغات و شبهه افکنی معاویه موجب شد که اکثریت در دام فریب او گرفتار شوند. «إِلَّا» استثنای از «جیل» اشاره به فریب‌خوردگانی است که بر اثر القای شبهه مانند شبهه قتل عثمان و خون‌خواهی او به معاویه پیوسته بودند ولی اعمال او را که از نزدیک دیدند و اطرافیانش را که از فاسدان و بازماندگان عصر جاهلیت بودند، مشاهده کردند به اشتباه خود پی بردند.^۲

مشابه

♦ ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ﴾^۳ از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌های روشن آمد. هرکه از روی بصیرت می‌نگرد به‌سود اوست و هرکه چشم بصیرت بر هم نهد به‌زیان اوست و من نگهدارنده شما نیستم.

♦ ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾^۴ و چون پروردگارت را در قرآن به یکتایی یاد کنی، باز می‌گردند و می‌روند.

۱. عَوَّلُوا: تکیه کردند؛ از ریشه «تعویل» به‌معنای اعتماد کردن؛ علی‌کذا، اعتماد علیه.

أَحْسَابٍ: جمع «حسب» گاه به‌معنای فضایل و افتخارات پدران و نیاکان می‌آید و گاه به‌معنای صفات برجسته‌ای آمده که در خود انسان است، مانند شجاعت و سخاوت و علم و معرفت.

فاء: برگشت؛ رجع.

فَارَقُوكَ: از تو جدا شدند.

هَرَبُوا: فرار کردند.

مُوازَرَه: یاری کردن؛ از ریشه «وزر» به‌معنای بارهای سنگین است و وزیر را بدین جهت وزیر می‌گویند که بار مسئولیت سنگینی به دوش می‌کشد و «موازره» نیز به‌معنای معاونت آمده است؛ زیرا هرکسی به‌هنگام معاونت بخشی از بار دیگری را بر دوش می‌کشد؛ المعاونة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۲۰.

۳. انعام، ۱۰۴.

۴. اسراء، ۴۶.

۱. حجرات، ۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۷، ص ۳۲۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۸.

۴. جَاذِبٍ: بگیر؛ از ریشه «جذب» صیغه امر است به‌معنای کشیدن چیزی به‌سوی خود.

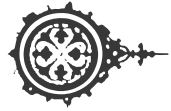
قِيَادًا: افسار؛ از ریشه «قیاده» به‌معنای رهبری کردن؛ حبل یقاد به البعیر و نحوه.



چیز برای انسان حسن عاقبت است که با آن می‌تواند مشکلات را حل کند.^۱

مشابه

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾^۲ همانا شیطان دشمن شماست او را دشمن خود بدانید.



نامه ۳۳

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزگار غارتگری در کوفه، سال ۳۹ هجری
مخاطب: قثم بن عباس
علت مکاتبه: اطلاع امام از توطئه پنهانی معاویه در مکه و حمله یزید بن شجره و تبلیغ وی در مراسم حج
موضوع: سیاسی، اخلاقی
هدف و نتیجه: تربیت کارگزارانی محکم و استوار با یقینی مؤمنانه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۲.

پیشگفتار نامه

نامه امام به فرماندار مکه است و علت نوشتن این نامه آن است که معاویه در موسم حج و هنگام اجتماع مردم برای اعمال، گروهی را فرستاد تا مردم را به اطاعت از او دعوت کنند و مردم عرب را از یاری علی علیه السلام متفرق کرده، به ذهن مردم القا کنند که علی علیه السلام یا خود، قاتل عثمان است یا زمینه قتل او را فراهم آورده است که در هر دو صورت شایسته امامت نیست و از طرفی به زعم خود، فضایل و اخلاق و روش او را در بذل و بخشش در بین مردم شایع کنند. این بود که امام علیه السلام این نامه را به فرماندارش در مکه نوشت و او را از این مطلب آگاه ساخت تا بر این اساس، به آنچه سیاست ایجاب می‌کند، اقدام کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۲۱.

۲. فاطر، ۶.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهٌ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنْاسٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ الصَّمَّ الْأَسْمَاعِ الْكُمَه الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَلْتَمِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالَّذِينَ وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ وَلَا يُجْزَى جَزَاءُ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ فَأَقِمْ عَلَى مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ وَالنَّاصِحِ اللَّيِّبِ التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ الْمُطِيعِ لِأَمَامِهِ وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَدَّرُ مِنْهُ وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْراً وَلَا عِنْدَ الْبِاسَاءِ فَشِلاً وَالسَّلَامُ.

۱. ویژگی های مردم شام

۱.۱. غرق در غفلت

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهٌ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنْاسٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ الصَّمَّ الْأَسْمَاعِ الْكُمَه الْأَبْصَارِ»^۱

اما بعد، مأمور اطلاعاتی من در مغرب به من نوشته که مردمی از اهل شام به حج گسیل شده اند که دل هایشان بسته و گوش هایشان کر و دیدگانشان کور است.

نکته

● معاویه به صورت پنهانی گروهی از عوامل خود را گسیل کرده بود تا مردم را به اطاعت از او فراخوانده، از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام بازدارند و در دل های آنها این شبهه را تقویت کنند که علی یا شخصاً در قتل عثمان دخالت داشته یا اینکه از یاری رساندن به او خودداری کرده است؛ بنابراین چنین کسی شایسته خلافت پیامبر نیست و در مقابل روش حکومتی

۱. عَيْنِي: چشمم؛ مراد جاسوس است؛ عین: در لغت به معنای چشم است اما از آنجا که مأموران اطلاعاتی حکومت به منزله چشم برای رئیس حکومت هستند از آن ها تعبیر به «عین» می شود.
يُعَلِّمُنِي: به من اعلام می کند.
وَجَّهٌ: روانه شد.

الْمَغْرِبِ: شام؛ در شمال غربی عراق قرار دارد؛ الشام لائِه فی مغرب کوفه و مکة.
الْمَوْسِمِ: مراد موسم حج است؛ از ریشه «وسم» در اصل به معنای نشانه گذاردن است سپس به محل اجتماع یا زمان اجتماع به جهت اینکه نشانه بر آن گذارده می شود اطلاق شده و در میان مسلمین مخصوصاً فقها موسم به معنای ایام حج است؛ موقع أداء الحج و مجمع الحجاج فی مکة المکرمه.
الْعُمَى: نابینا؛ جمع «اعمی»؛ جمع اعمی: من لا يبصر.
الصَّمَّ الْأَسْمَاعِ: کرگوش ها؛ حق ناشنواها.
الْكُمَه الْأَبْصَارِ: کور چشم ها؛ چشم بسته ها.

معاویه را در میان مردم انتشار دهند.^۱

مشابه

♦ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۲ آیا پس آن ها در قرآن تدبر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است.

♦ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»^۳ و همانند کسانی نباشید که می گفتند شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند.

♦ «وَلَهُمْ أَغْنِئُ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»^۴ ایشان را چشم هایی است که بدان نمی بینند.

♦ «إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۵ زیرا چشم ها نیستند که کور می شوند، بلکه دل هایی که در سینه ها جای دارند، کور باشند.

♦ «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً»^۶ در دل هایشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان بیفزوده است.

۲.۱. آمیختن حق و باطل

«الَّذِينَ يَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»^۷

کسانی که حق را به باطل می آمیزند.

نکته

● مقصود آن است که آن ها می دانند که علی علیه السلام بر حق و معاویه بر باطل است، لکن آن را پنهان می کنند و با شبهه قتل عثمان و خون خواهی او و دیگر دلایل بیهوده، حق را مخفی می کنند.^۸

۱. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۲۷۵.

۲. محمد، ۲۴.

۳. انفال، ۲۱.

۴. اعراف، ۱۷۹.

۵. حج، ۴۶.

۶. بقره، ۱۰.

۷. يَلْبِسُونَ: مخلوط می کنند؛ از ریشه «لبس» به معنای مشته ساختن؛ «لبس» به معنای پوشش و پوشیدن.

۸. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۲۲.

مشابه

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱ و حق را در چهره باطل آشکار نسازید و حق را کتمان نکنید در حالی که [آن را] می دانید.

استعاره

مستعار: دَرّه

مستعار منه: شیر

مستعار له: دنیا و خوشی های آن

جامع: امام علی(ع) دنیا را به شتری تشبیه کرده است که شیر آن را برای استفاده می دوشند. شامیان خواست های خود را با استفاده از دین، پی می گرفتند و ادعای دین داری می کردند و همه را در راستای دستیابی مال و منال دنیا مورد استفاده قرار می دادند.

۱.۳. اطاعت مخلوق، معصیت خالق

﴿وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ﴾

و در نافرمانی خالق از مخلوق اطاعت می کنند.

مشابه

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾^۲ و اگر آن دو بکوشند که تو چیزی را که بدن آگاه نیستی شریک من قرار دهی، اطاعتشان مکن.

◇ امام علی(ع): «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۳ اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست جایی که نافرمانی خدا در آن باشد.

۱.۴. دوشیدن دنیا به دین

﴿وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالْأَدِينِ﴾^۴

دین را وسیله ساخته اند و با آن منافع دنیا را می دوشند.

۱. بقره، ۴۲.

۲. عنکبوت، ۸.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵.

۴. يَحْتَلِبُونَ: می دوشند؛ از ریشه «حَلَب» به معنای دوشیدن شیر.

دَرَّهَا: شیرش را؛ به معنای شیر فراوان و معنای مصدري دارد به معنای ریزش باران یا مایعات دیگر است.

نکته ها

- «احتلاب» کنایه است برای به دست آوردن متاع دنیا از هر راهی که امکان دارد.^۱
- یکی از وسیله های مؤثر برای دوشیدن از دنیا دین است. بسیار اتفاق افتاده که دین را دکان و مقدسات دینی را ملعبه و ابزار سوءاستفاده قرار داده اند.^۲

۱.۵. خریداری دنیا به آخرت

﴿وَيَسْتَتِرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْآثَرِ الْمُتَّقِينَ وَ لَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ وَ لَا يُجْزَى جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ﴾^۳

و به بهای آخرت نیکان پرهیزکار، دنیای نقد را می خرند، حال آنکه جز نیکوکار به خیر دست نیابد و جز بدکردار کسی جزای بد نبیند.

نکته

- «خیر» از دیدگاه امام بر پایه جزا و پاداش آن نزد خداوند اندازه گیری می شود. امام هرگز خوشی و آسایش دنیوی را ملاک خیر نمی داند.^۴

مشابه

◇ ﴿وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَ هُمْ لَا يَظْلُمُونَ﴾^۵ برای هر کدام [از گروه مؤمنان و کافران] بر پایه اعمالی که انجام داده اند درجاتی است [که در آن قرار می گیرند]، و تا خدا اعمالشان را به طور کامل به آنان بدهد و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

◇ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^۶ اینان گمراهی را به هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و در شمار هدایت یافتگان درنیامدند.

◇ ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^۷ آری، شما زندگی این جهان را برمی گزینید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۲۲.

۲. اندیشه سیاسی تربیتی علوی در نامه های نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳. عَاجِل: دنیا.

أَجَل: آخرت.

لَنْ يَفُوزَ: هرگز نایل نمی شود.

لَا يُجْزَى: جزا داده نمی شود.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۷۹.

۵. احقاف، ۱۹.

۶. بقره، ۱۶.

۷. اعلی، ۱۶.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۱ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱ پس هرکس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند و هرکس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.

♦ امام علی (ع): «كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ، وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ»^۲ هر نعمتی بی‌بهشت ناچیز و هر بلایی بی‌جهنم عافیت است.

۲. دستورالعمل‌های امام برای کارگزار خود

۱.۲. امر به استقامت

«فَأَقِمْ عَلَى مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ»^۳

پس زمام کار خویش را با هوشیاری و سرسختی به دست گیر.

۲.۲. پیروی از امام

«وَ النَّاصِحِ اللَّيِّبِ التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ»^۴

و چون خیرخواه خردمند که پیرو حکومت و فرمان‌بردار امام خویش است به کار پرداز.

مشابه

♦ ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ قطعاً خردمندان متذکر می‌شوند.^۵

۳.۲. اجتناب از خطا

«وَ إِيَّاكَ وَ مَا يُعْتَدَّرُ مِنْهُ»

مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی مجبور شوی.

نکته

● گرچه عذرخواهی پس از ارتکاب خطا عملی پسندیده است ولی خردمند آینده‌نگر سعی می‌کند عصیان و خطایی نداشته باشد تا نیازمند به عذرخواهی شود.^۶

۴.۲. اجتناب از سرخوشی هنگام نعمت

«وَ لَا تَكُنْ عِنْدَ النِّعَمَاءِ بَطِرًا»^۱

و چون نعمتی به چنگ آوردی سرخوشی مکن.

مشابه

♦ ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾^۲ چون همه اندرزهایی را که به آن‌ها داده شده بود، فراموش کردند، همه درها را به رویشان گشودیم تا از آنچه یافته بودند، شادمان گشتند پس به ناگاه فروگرفتیمشان و همگان نومید گردیدند.

۵.۲. اجتناب از سستی هنگام سختی

«وَ لَا عِنْدَ الْبِئْسَاءِ فَشِلًّا وَ السَّلَامُ»^۳

و آنگاه که به سختی درافتادی سستی مکن. والسلام.

مشابه

♦ ﴿وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۴ و نیز کسانی هستند که چون عهدی می‌بندند بدان وفا می‌کنند و آنان که در بینوایی و بیماری و به‌هنگام جنگ صبر می‌کنند، اینان راست‌گویان و پرهیزکاران‌اند.

۱. زلزال، ۷ و ۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۶.

۳. الْحَازِمُ: محتاط.

الصَّلِيبُ: محکم؛ از ریشه «صَلَب» به معنای شدت یافتن و هر شیء شدید و محکم است و صلیب را بدین جهت صلیب می‌گویند که از چوب‌های محکم برای دار زدن از آن استفاده می‌شود.

۴. اللَّيِّبُ: خردمند؛ صاحب عقل و خرد و از ریشه «لَبَّ» به معنای مغز گرفته شده است.

۵. زمر، ۹.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰۷.

۱. بَطِرٌ: سرمست؛ شخصی است که مست ناز و نعمت است؛ از ریشه «بَطَرَ» گرفته شده است؛ شدة الفرح و كثرة النشاط.

۲. انعام، ۴۴.

۳. الْبِئْسَاءُ: مشکلات؛ الشدة و لا أفعل له لأنه اسم غير صفة.

فَشِيلًا: ترسو و ضعیف؛ انسان سست و تنبل؛ از ریشه «فَشَلَّ» به معنای ضعف و سستی یا ضعفی که همراه با ترس باشد؛ الجبن و الضعف.

۴. بقره، ۱۷۷.



نامه ۳۴

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه،
سال ۳۸ هجری
مخاطب: محمد بن ابی بکر
علت مکاتبه: دل تنگی محمد بن ابی بکر و شهادت
مالک اشتر در قلزم
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: دلجویی از محمد بن ابی بکر؛ گرامیداشت
یاد مالک اشتر^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۲.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به محمد بن ابی بکر که به علت عزلش از حکومت مصر و قرار گرفتن مالک اشتر به جای او دل تنگ شده بود.

علت این تغییر آن بود که محمد بن ابی بکر در روبه‌رو شدن با دشمن از خود ضعف نشان می‌داد و در میان یاران علی علیه السلام برای نبرد با دشمن کسی پرجرات‌تر و نیرومندتر از مالک اشتر وجود نداشت و معاویه پس از ماجرای صفین برای یورش به اطراف شهرهای اسلامی آماده می‌شد؛ از طرفی، مصر مورد توجه عمرو عاص بود و امام می‌دانست که آنجا جز به وسیله مالک اشتر نمی‌تواند حفظ شود. این بود که عهد و فرمانی به او نوشت و او را به جانب مصر فرستاد. امام مطلع شد که محمد به خاطر این عمل افسرده شده است پس

از آنکه مالک اشتر، پیش از رسیدن به مصر فوت کند، این نامه را امام علیه السلام به محمد نوشت و در نامه کاری را که انجام داده است به اطلاع او می‌رساند و رضایت او را جلب می‌کند و دلیل گماردن مالک اشتر را به جای او بازگو می‌نماید که نه به سبب رنجش از وی و نه به دلیل کوتاهی از جانب او بوده است.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي مُوجِدَّتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِظَاءً لَكَ فِي الْجُهْدِ وَلَا اِزْدِيَاداً فِي الْجِدِّ وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَثُونَةٌ وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وَلَايَةٌ إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيِّتُهُ أَمْرٌ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا وَعَلَى عَدُوِّنَا شَدِيدًا نَاقِمًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ فَلَقَدْ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ وَلَا قَى جِمَامَهُ وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ أَوْلَاهُ اللَّهُ رِضْوَانَهُ وَضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ فَأَصْحِرْ لِعَدْوِكَ وَامْضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ وَشَمِّرْ لِحَرْبٍ مِّنْ حَارِبِكَ وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ وَ أَكْثِرِ الْإِسْتِعَانَةَ بِاللَّهِ يَكْفِكَ مَا أَهَمَّكَ وَيُعِينِكَ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۱. دل‌داری به محمد بن ابی‌بکر

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي مُوجِدَّتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِظَاءً لَكَ فِي الْجُهْدِ وَلَا اِزْدِيَاداً لَكَ فِي الْجِدِّ»^۱

اما بعد، خبر یافتم که از فرستادن اشتر به قلمرو حکومت دل‌تنگ شده‌ای. من این کار را به سبب کاهل دانستن تو در کار یا انتظار تلاش بیشتر از تو، انجام ندادم.

نکته

● گاه بعضی افراد، اشخاصی امین، بافضیلت و دارای کمالات بسیار هستند اما از جهت مدیریت و فرمانروایی توانایی ادارهٔ سرزمین‌های پرخطر و حادثه‌ساز را ندارند. اعزام مالک اشتر به مصر دلیل بر اشراف کامل امام به شرایط خاص و شناخت اصحاب است.^۲

۲. دقت در عزل و نصب‌ها

«وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَثُونَةٌ وَأَعْجَبُ

۱. مَوْجِدَّتُكَ: خشم تو؛ خشم و ناراحتی؛ الغضب و الحزن، وجدت علی فلان موجدة.

تَسْرِيحٍ: ارسال؛ فرستادن کسی به دنبال کاری است و به معنای هرگونه رهاسازی نیز آمده است؛ ازین رو به طلاق دادن همسر «تسريح» می‌گویند؛ الإرسال.

عَمَلٍ: فرمانداری، فرماندار را «عامل» می‌گویند.

اسْتِظَاءً: کند و کم شمردن؛ از ریشه «بُطء» به معنای کندی است.

اِزْدِيَاداً: طلب زیادی.

الْجُهْدُ: تلاش و کوشش؛ الطَّاقَةُ، و من رواها الجهد بالفتح فهو من قولهم أجهد جهدك في كذا أي أبلغ الغاية.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰۹.

إِلَيْكَ وَلَايَةٌ^۱

اگر از حکومت مصر آنچه در اختیار توست از تو گرفتم، تو را حاکم منطقه‌ای قرار می‌دهم که زحمتش برایت آسان‌تر و حکومتش برای تو خوشایندتر باشد.

۳. خیرخواهی مالک

«إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيِّتُهُ أَمْرٌ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا وَعَلَى عَدُوِّنَا شَدِيدًا نَاقِمًا»^۲
مردی که او را به امارت مصر گماشتم برای ما مردی خیرخواه و نسبت به دشمنانمان سخت‌گیر بود.

نکته

● برنامه‌ریزی دل‌سوزانه و مبتنی بر مصالح جامعه اسلامی به‌خصوص در صحنه‌های مبارزه با دشمن از نکات برجسته شخصیت مالک اشتر بود.^۳

مشابه

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۴ بر ناتوانان و بیماران و آنان که هزینه خویش نمی‌یابند، هرگاه در عمل برای خدا و پیامبرش اخلاص ورزند گناهی نیست اگر به جنگ نیایند که بر نیکوکاران هیچ‌گونه عتابی نیست و خدا آمرزنده و مهربان است.

۴. رضایت امیرالمؤمنین (ع) از مالک اشتر

«فَرَحِمَهُ اللَّهُ فَلَقَدْ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ وَلَا قَى حِمَامَهُ وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ»^۵
خداوند رحمتش کند که عمرش را به سر بُرد و مرگش را دیدار کرد، در حالی که از او خشنودیم.

۱. تَزَعْتُ: برداشتم؛ عزل کردم.

وَلِيْتُكَ: تو را سرپرست کردم.

أَيْسَرُ: آسان‌تر.

مُؤَنَّةٌ: زحمت.

۲. نَاقِمٌ: انتقام‌گیرنده؛ انکارکننده، از ریشه «نَقَمَ» است؛ من نعمت علی فلان کذا إذا أنكرته عليه و کرهته منه.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰۹.

۴. توبه، ۹۱.

۵. اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ: روزهایش را کامل کرد.

حِمَامٌ: مرگ؛ از ریشه «حَمَ» به معنای مقدر ساختن و از آنجا که مرگ با تقدیر الهی صورت می‌گیرد به آن «حِمَام» یعنی آنچه مقدر شده، گفته می‌شود؛ الموت.

نکته

● از نقاط برجسته زندگی سیاسی امیرالمؤمنین (ع) بهره‌گیری از نیروهای کارآمد است حتی پس از برکناری آن‌ها از مسئولیت خاص، مانند محمد بن ابی‌بکر است.^۱

مشابه

◇ امام علی (ع): «وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ - مَالِكٌ وَ مَا مَالِكٌ وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فُتْدًا - [أَوْ] وَ لَوْ كَانَ حَجَرًا لَكَانَ صَلْدًا لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ»^۲
مالک رفت اما چه بود مالک؟ سوگند به خدا اگر کوه بود، کوهی جدامانده و بزرگ بود و اگر سنگ بود سنگی سخت بود که هیچ حیوان سُم‌دار رهنورد به آن بالا نمی‌رود و هیچ پرنده‌ای بر آن نمی‌پرد.

۵. دعا برای مالک

«أُولَاةُ اللَّهِ رِضْوَانُهُ وَ ضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ»^۳

خداوند رضوانش را به او عنایت نماید و ثوابش را دوجندان کند.

۶. فرمان آمادگی برای مقابله با دشمن

«فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ وَ اْمُضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ»^۴

برای جنگ با دشمنت بیرون رو و بر اساس بصیرت حرکت کن.

نکته

● جمله «وَ اْمُضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ» دستور به هوشیاری کامل در برابر توطئه‌ها و نقشه‌های دشمن است که با دقت آن‌ها را پیگیری و خنثی کند.^۵

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۳.

۳. أُولَاةُ اللَّهِ: خدا نصیبش کند؛ اولی از ریشه «ولایت» به معنای کسی است که کسی را به کاری بگمارد یا چیزی را در اختیار او بگذارد و در اینجا معنای دوم در نظر است؛ یعنی خداوند رضا و خشنودی و بهشت خود را در اختیار مالک اشتر گذاشت.

۴. فَأَصْحِرْ: به صحرا برو؛ از ریشه «اصحار» به معنای بیرون رفتن و ظاهر شدن در صحراست؛ أخرج له إلى الصحراء و أبرز له من أصحرا الأسد من خيسه إذا خرج إلى الصحراء.
اْمُضِ: حرکت کن.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۳.



۷. پیوسته آماده بودن

«وَشَمَّرَ لِحَرْبٍ مَنْ حَارَبَكَ وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ»^۱

با کسی که با تو می جنگد، بجنگ و او را به راه پروردگارت بخوان.

نکته

● «تشمیر» کنایه از آمادگی کامل و لازم برای گام گذاشتن در این راه است که نباید از آن غفلت گردد.^۲

مشابه

◇ «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۳ مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

۸. یاری و لطف خداوند

«وَ أَكْثَرَ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ يَكْفِكَ مَا أَهَمَّكَ وَ يُعْنِكَ عَلَى مَا يُنْزِلُ بِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۴
از خداوند فراوان یاری بخواه که تو را از امور مهم کفایت کند و در حوادث یاریات دهد، اگر خدا بخواهد.

مشابه

◇ «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا»^۵ موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جوئید و استقامت پیشه کنید.

نامه ۳۵

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از شهادت محمدبن ابی بکر در کوفه، سال ۳۸ هجری
مخاطب: عبدالله بن عباس
علت مکاتبه: شهادت محمدبن ابی بکر
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: گرامیداشت یاد محمد و شرح تنهایی و مظلومیت امام علی (ع)

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۲.

پیشگفتار نامه

از نامه های آن حضرت است به عبدالله بن عباس پس از شهادت محمدبن ابی بکر در مصر. محور و هدف این نامه چند مطلب است: اول: اطلاع دادن به ابن عباس، از تصرف مصر به وسیله سپاه معاویه؛ دوم: خبر دادن به ابن عباس از کشته شدن محمدبن ابی بکر تا او نیز در اندوه این سوگ با امام شریک باشد و ابراز ستایش در ضمن اظهار غم و اندوه نسبت به او؛ سوم: اطلاع دادن به ابن عباس از وضع خود با مردم به عنوان شکوه و گله از ایشان؛ زیرا آن بزرگوار، آنان را به پیوستن بر محمدبن ابی بکر و یاری او ترغیب کرد ولی آن ها گوش ندادند و نیز به دلیل کوتاهی کردن هرکدام از آن ها اشاره فرموده است؛ چهارم: درخواست نجات هرچه زودتر از دست آن ها از پیشگاه خداوند متعال.

۱. شَمَّرَ: آماده باش؛ از ماده «تشمیر» به معنای جمع کردن؛ برچیدن و آماده شدن و معادل آن در فارسی دامن همت به کمر زدن است؛ فلان للحرب: آخذ لها اهبتها.

۲. قطره ای از دریا، ج ۱، ص ۲۹۲.

۳. نحل، ۱۲۵.

۴. مَا أَهَمَّكَ: آنچه برایت مهم است؛ آنچه ناراحت می کند. يُعْنِكَ: یاری کند تو را.

۵. اعراف، ۱۲۸.

مخلصانه از آن حضرت است و هم اینکه به اعتبار تربیت وی در دامن علی علیه السلام همچون فرزند خود می‌باشد؛ چراکه او «ربیب» امام، یعنی پسر همسرش و مادرش اسماء دختر عمیس خثعمی بود.^۱

- تعبیر به سیف با وصف برندگی او کنایه از ایستادگی محمد در مقابل دشمن است.^۲

مشابه

❖ ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۳ ای انسان تو با تلاش و رنج به‌سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.

❖ ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ﴾^۴ پروردگارش دعایشان را اجابت فرمود که من کار هیچ کارگزاری را از شما، چه زن و چه مرد، همه از یکدیگرید، ناپیچ نمی‌سازم.

۳. دعوت مکرر مردم و اجتناب آن‌ها

﴿وَقَدْ كُنْتُ حَشْتُ النَّاسَ عَلَىٰ لِحَاقِهِ وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا وَ عَوْدًا وَ بَدَأَ فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارَهَا﴾^۵

من مردم را به پیوستن به او برانگیختم و آنان را قبل از وقوع حادثه به یاری‌اش دستور دادم و از آنان در آشکار و نهان و به‌طور مکرر برای حرکت به‌جانب او دعوت نمودم.

مشابه

❖ «حَتَّىٰ يُؤَيِّدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ الْمَلَائِكَةِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرُّعْبِ»^۶ تو برای آن شتاب و عجله مکن که خداوند صاحب‌الامر ما را با سه لشکر از فرشتگان و مؤمنین و رعبی تأیید می‌کند.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۹۷.

۲. همان.

۳. انشقاق، ۶.

۴. آل‌عمران، ۱۹۵.

۵. حَشْتُ: تحریک نمودم؛ از ریشه «حَشَّ» به‌معنای برانگیختن؛ امرت‌هم آکید.

غِيَاث: پشتیبانی.

الْوَقْعَةُ: حادثه؛ وقوع جنگ و نبرد.

عَوْدًا: مکرر.

بَدَأَ: در ابتدا.

كَارَهَا: با اکراه.

۶. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدْ افْتُتِحَتْ وَ مُحَمَّدٌ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ (رَحِمَهُ اللَّهُ) قَدْ اسْتُشْهِدَ فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا وَ سَيِّفًا قَاطِعًا وَ رُكْنًا دَافِعًا وَ قَدْ كُنْتُ حَشْتُ النَّاسَ عَلَىٰ لِحَاقِهِ وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا وَ عَوْدًا وَ بَدَأَ فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارَهَا وَ مِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا وَ مِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرْجًا عَاجِلًا فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ وَ تَوَطُّيْنِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا وَ لَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَدًا.

۱. خبر اشغال مصر به‌وسیله معاویه

﴿أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدْ افْتُتِحَتْ وَ مُحَمَّدٌ بَنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتُشْهِدَ فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ﴾^۱

اما بعد، مصر به دست دشمن افتاد، محمد بن ابی‌بکر که خدایش رحمت کند، شهید شد. اجر این مصیبت را از خدا می‌خواهم.

نکته

● عبارت «فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ» اشاره دارد که امام ضمن درخواست اجر و پاداش خداوند برای محمد بن ابی‌بکر تأثر عمیق خویش را در غم از دست دادن محمد نشان می‌دهد و او را مورد ستایش قرار می‌دهد.^۲

۲. جایگاه محمد بن ابی‌بکر نزد امام

﴿وَلَدًا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا وَ سَيِّفًا قَاطِعًا وَ رُكْنًا دَافِعًا﴾^۳

او برایم فرزندی خیرخواه، کارگزاری سخت‌کوش، شمشیری برنده و رکنی مدافع بود.

نکته‌ها

● نامیدن محمد به‌عنوان فرزند به‌دلیل برخورداری از ارزش‌های اخلاقی و پیروی

۱. افْتُتِحَتْ: فتح شد.

اسْتُشْهِدَ: شهید شد؛ القتل فی سبیل الله، و استشهد كانه استحضر إلى الله.

نَحْتَسِبُهُ: اجر آن را؛ از ریشه «احتساب» به‌معنای اجر است هر چند که احتساب در اصل به‌معنای این است که کاری را به حساب خدا بگذارند و معنای التزامی آن از خدا پاداش طلبیدن است؛ يقال: احتسب ولده إذا مات كبيرا، و افترط ولده إذا مات صغيرا، و يقال: احتسبت كذا عند الله أي طلبت به الحسبة بكسر الحاء و هي الأجر.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۹۶.

۳. کَادِحًا: کوشا؛ تَلاشِکَر؛ سخت‌کوش؛ از ریشه «کدح» به‌معنای سخت‌کوشیدن؛ مجدًا فی الأمر.

به خدا قسم، اگر به وقت جنگ با دشمن علاقه‌ام به شهادت نبود و خود را برای مرگ آماده نکرده بودم، دوست داشتم که حتی یک روز هم با این مردم نباشم و با آنان روبه‌رو نگردم.

مشابه

♦ امام علی علیه السلام: «وَاللَّهِ لَوْ لَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ»^۱ به خدا سوگند، اگر به وقت برخورد با دشمن، اگر برخوردش مقدر باشد، امید شهادت نداشتم، بر مرکب خود قرار می‌گرفتم و از شما جدا می‌شدم و تا زمانی که باد جنوب و شمال می‌وزد، بودن با شما را طلب نمی‌کردم.

♦ امام علی علیه السلام: «مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ فَقَالَ ادْعُ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ أَبْذَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْذَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي»^۲ نشسته بودم. خواب به چشمم مسلط شد و رسول خدا ﷺ بر من آشکار گردید، گفتم: ای رسول خدا بسیار کجی (نافرمانی) و دشمنی از امت تو دیدم، فرمود: آنان را نفرین کن، گفتم: خدا به جای ایشان بهترین اشخاص را به من بدهد و به جای من بدترین کس را بر آن‌ها بگمارد.

۴. شکوه از بی‌وفایی مردم

«وَمِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا وَمِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا»^۱

برخی بهانه‌دروغ تراشیدند و عده‌ای دست از یاری‌اش برداشته، اعتنایی نکردند.

مشابه

♦ «فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرَهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ»^۲ آنان که در خانه نشسته‌اند و از همراهی با رسول خدا تخلف ورزیده‌اند، خوشحال‌اند. جهاد با مال و جان خویش را در راه خدا، ناخوش شمردند و گفتند: در هوای گرم به جنگ نروید. اگر می‌فهمند بگو: گرمای آتش جهنم بیشتر است.

۵. دعا از سوز دل

«أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجًا عَاجِلًا»

از خدا می‌خواهم به‌زودی مرا از این مردم برهاند.

نکته

● بدترین حالت برای رهبری لایق و با تعهد آن است که با یارانی ناشایست و سست سر و کار داشته باشد در این شرایط از او کاری ساخته نخواهد بود.^۳

۶. شهادت، آرزوی مؤمنان

«قَوْلَ اللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ وَتَوَطُّيْنِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ لَأَحْبَبْتُ إِلَّا [أَبْقَى] أَلْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا وَلَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَدًا»^۴

۱. الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا: مریض دروغین؛ گرفتار دروغین؛ «معتل» به معنای بیمار و گاه به معنای کسی است که عذر و بهانه می‌آورد و خود را معذور می‌شمرد.

الْقَاعِدُ: نشسته؛ در اینجا یعنی از جنگ دست کشیده و نشسته؛ ترک‌کننده جنگ. خَاذِلُ: ترک‌کننده یاری؛ بی‌یاورگذارنده؛ کسی که دست از کمک و یاری برمی‌دارد و نتیجه‌اش خوار شدن طرف مقابل است.

۲. توبه، ۸۱.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۱۲.

۴. تَوَطُّيْنُ: آماده کردن؛ از ریشه «وطن» به معنای وطن گزیدن و از آنجا که هرکس که در محلی که سکنا می‌گزیند، خود را آماده برای زیستن در آنجا می‌کند، «توطن» به معنای آماده‌سازی آمده است. لَأَحْبَبْتُ: حتماً دوست می‌داشتم. لَا أَلْتَقِيَ: ملاقات نمی‌کنم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۹.

۲. همان، خطبه ۷۰.



نامه ۳۶

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از حمله بسربین ارطاه به یمن،
سال ۳۹ هجری
مخاطب: عقیل بن ابیطالب
علت مکاتبه: درخواست رأی امام درمورد جنگ پس از
شکست و فرار بسربین ارطاه
موضوع: سیاسی، اعتقادی
هدف و نتیجه: اعلام مواضع قاطع امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۳.

پیشگفتار نامه

ماجرای این نامه چنین است که بعد از داستان حکمیت، چون معاویه شنید علی بار دیگر آماده پیکار با او می‌شود، در وحشت فرورفت و برای تضعیف اراده مردم کوفه و عراق دست به برنامه‌های ایزایی زد؛ از جمله ضحاک بن قیس را با سه هزار لشکر به عراق فرستاد. ماجرای حمله ضحاک به عقیل رسید و سخت نگران شد و نامه‌ای به امام نوشت و امام در پاسخ نامه او این نامه را نوشتند.

- تعبیر «مِنَ الْمُسْلِمِينَ» اشاره به این دارد که لشکر مخالف و فرمانده اصلی آن‌ها در شام از مسلمانان نبودند.^۱
- تعبیر «شَمَّرَ هَارِباً» سخریه‌ای است نسبت به ضحاک زیرا «شَمَّرَ» معمولاً به معنای «دامن همت به کمر زدن» برای انجام کار مهمی است نه برای فرار که ضحاک آن را انتخاب کرده بود.^۲
- واژه «نادماً» وضع روحی دشمن را نشان می‌دهد که از کرده خود پشیمان شده، دچار ترس و وحشت شدند.^۳

۲. زمان رویارویی دو لشکر

«فَلَحِقُوهُ بِنَعُصِ الطَّرِيقِ وَقَدْ طَفَلَتِ الشَّمْسُ لِلْإِيَابِ»^۴

در بعضی از جاده‌ها به او رسیدند و این زمانی بود که خورشید در مرز غروب قرار داشت.

نکته

- تعبیر «طَفَلَتِ الشَّمْسُ» با توجه به اینکه «طفول» به معنای نزدیک شدن است، اشاره به این است که دو لشکر هنگامی به هم رسیدند که خورشید نزدیک غروب بود و تعبیر «ایاب» کنایه از این است که خورشید صبحگاهان گویا از مقر خود به سوی ما می‌آید و عصر به مقررش بازمی‌گردد و این تعبیر لطیفی است برای غروب آفتاب.^۵

۳. کم‌طاقتی دشمن در میدان جنگ

«فَاقْتَتَلُوا شَيْئاً كَلّاً وَ لَا فَمَا كَانَ إِلَّا كَمَوْقِفِ سَاعَةٍ حَتَّى نَجَا جَرِيضاً»^۶

لحظاتی چند بین آنان جنگ در گرفت. دشمن جز به اندازه ساعتی درنگ نداشت تا اینکه با غم و غصه رهایی یافت.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۶۱.

۲. همان.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۳۰۴.

۴. طَفَلَتِ: نزدیک شد؛ الشمس بالتشدید: إذا مالت للمغيب.

إِيَاب: رفتن، غروب کردن.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۶۱.

۶. كَلّاً وَ لَا: مانند لا و لا؛ کنایه از سرعت است.

جَرِيض: غم‌زده؛ اندوهناک؛ کسی که بر اثر شدت اندوه با هیجان گلوگیر شده است؛ أَيْ غَصَّ رِيقَهُ مِنْ شِدَّةِ الْجَهْدِ وَ الْكَرْبِ، وَ حَكَى عَنِ الْأَصْمَعِيِّ، وَ يُقَالُ: هُوَ يَجْرَضُ نَفْسَهُ: أَيْ يَكَادِ يَمُوتُ.

فَسَرَّحْتُ إِلَيْهِ جَيْشاً كَثِيفاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَمَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ شَمَّرَ هَارِباً وَ نَكَصَ نَادِماً فَلَحِقُوهُ بِنَعُصِ الطَّرِيقِ وَقَدْ طَفَلَتِ الشَّمْسُ لِلْإِيَابِ فَاقْتَتَلُوا شَيْئاً كَلّاً وَ لَا فَمَا كَانَ إِلَّا كَمَوْقِفِ سَاعَةٍ حَتَّى نَجَا جَرِيضاً بَعْدَ مَا أَخَذَ مِنْهُ بِالْمُخَنِقِ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ غَيْرُ الرَّمَقِ فَلَايَا بِلَايٍ مَا نَجَا فَدَعَا عَنْكَ قُرَيْشاً وَ تَرَكَاهُمْ فِي الضَّلَالِ وَ تَجَوَّاهُمْ فِي الشَّقَاقِ وَ جَمَّاهُمْ فِي التَّيِّهِ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى خَرَبِي كَأَجْمَاعِهِمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي فَجَزَتْ قُرَيْشاً عَنِّي الْجَوَازِي فَقَدْ قَطَعُوا رَجَمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ فَإِنْ رَأَيْتَ الْقِتَالَ الْمُجْلِينَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفَرُّهُمْ عَنِّي وَ خَشَّةً وَ لَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ وَ لَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَرِّعاً مُتَخَشِّعاً وَ لَا مُقِرّاً لِلضَّيْمِ وَاهِناً وَ لَا سَلِسَ الرِّمَامَ لِلْقَائِدِ وَ لَا وَطِئَ الظَّهْرَ لِلرَّاكِبِ الْمُقْتَعِدِ وَ لَكِنَّهُ كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي سُلَيْمٍ فَإِنْ تَسَالَيْنِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الرِّمَانِ صَلِيبٌ يَعِزُّ عَلَى أَنْ تُرَى بِي كَابَةٌ فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبٌ.

۱. دشمن شکست خورده

«فَسَرَّحْتُ إِلَيْهِ جَيْشاً كَثِيفاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَمَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ شَمَّرَ هَارِباً وَ نَكَصَ نَادِماً»^۱

لشکری انبوه از مسلمانان را به جانب آن دشمن روانه کردم، چون باخبر شد به سرعت گریخت و با پشیمانی بازگشت.

نکته‌ها

- شرح حال دشمن است که شورشگرانه یکی از مناطق تحت حاکمیت امام را مورد هجوم و حمله خود قرار داده بود. امام وقتی در جریان قرار گرفت، سپاهی از قوای مسلح را به سوی آنان اعزام می‌کند و دشمن پس از اطلاع از این موضوع فرار می‌کند.^۲

۱. فَسَرَّحْتُ: فرستادم؛ از ریشه «تسريح» به معنای فرستادن کسی دنبال کاری است و به معنای هرگونه رها ساختن نیز آمده است؛ أُرْسِلْتُ.

كَثِيفاً: انبوه؛ از ریشه «كثافت» گرفته شده و در عربی به معنای آلودگی نیامده بلکه این واژه در فارسی به معنای آلودگی است؛ مترادف: کثیرا.

شَمَّرَ: آماده باش؛ هیا.

نَكَصَ: عقب رفت؛ از ریشه «نکص» و «نکوص» به معنای بازگشت و عقب‌نشینی است؛ رجع إلى عقبه.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۳۰۴.

نکته

- انسان‌هایی که عقیدهٔ راسخ به مبدأ و معاد نداشته باشند، مقاومت آن‌ها در جبهه‌های جنگ تا آنجاست که خطری برای خود احساس نکنند و الا ننگ فرار را انتخاب می‌کنند.^۱

تشبیه

مشبه: قضیه درگیری

مشبه‌به: موضوعی بی‌اهمیت

وجه شبه: عبارت «کلا و لا» تشبیه قضیه درگیری به موضوعی بی‌اهمیت و اندک و ناپایدار است. این دو، کلمه کوتاهی هستند که گاهی در گفتار پیش می‌آیند و گذرا مورد اشاره قرار می‌گیرند؛ بنابراین نبرد دشمن را با سپاهی که فرستاده بود، ناچیز بیان فرموده است.

۴. فرار از معركة جنگ

«بَعْدَ مَا أُخِذَ مِنْهُ بِالْمُخَنَقِ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُ غَيْرُ الرَّمَقِ فَلَايَا بِلَايٍ مَا نَجَا»^۲

پس از آنکه دچار تنگنا شده بود و از او جز رمقی باقی نبود، در نتیجه با چه مشکلی از مهلکه به در رفت!

۵. بیان جامعه‌شناختی اجمالی قریش

«فَدَعَ عَنْكَ قُرَيْشًا وَتَرَكَاصَهُمْ فِي الضَّلَالِ وَتَجَوَّالَهُمْ فِي الشَّقَاقِ وَجَمَاحَهُمْ فِي التَّيِّهِ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِي كَأَجْمَاعِهِمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي»^۳

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۱۴.

۲. الْمُخَنَقُ: گلوگاه؛ از ریشه «خَنَق» به معنای فشردن گلوی کسی است؛ بالتشديد: موضع الخنق في الحيوان من عنقه.

الرَّمَقُ: طاق؛ بقية النفس و الروح.

لَايٍ: شدت و فشار؛ الشدة و العسر و قيل: البطء.

۳. دَعَ: رها کن.

تَرَكَاصَ: کوشش؛ دويدن شديد؛ از ریشه «رَكَض» به معنای دويدن گرفته شده است و «تَرَكَاض» به معنای مبالغه است.

تَجَوَّالَ: بسيار جولان کردن؛ جولان شديد.

الشَّقَاقِ: دشمنی؛ مخالفت و جدایی.

جَمَاحَهُمْ: عصیان آن‌ها؛ سرکشی کردن؛ «جموح» در اصل به معنای حیوان چموش است سپس به انسان‌های سرکش

و حتی حوادث و برنامه‌هایی که در اختیار انسان نیست، اطلاق شده است.

التَّيِّهِ: گمراهی و ضلالت.

أَجْمَعُ: تصميم؛ العزم.



یاوه‌گویی قریش را با این تاخت‌وتاز شدیدشان در گمراهی و جولان‌شان در دشمنی و سرکشی کردنشان را در گمراهی رها کن که اینان در جنگ با من هم‌دست شدند؛ چنان‌که پیش از من در جنگ با پیامبر ﷺ هم‌دست شدند!

نکته

- کلمه «التَرَكَاض» کنایه از گمراهی از راه خدا و فرورفتن قریش در باطل، بدون توقف است.

۶. نفرین بر قریش

«فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي»^۱

جزاهدندگان از جانب من جزای قریش را بدهند که آنان با من قطع رحم کردند و حکومت فرزند مادرم (پیامبر) را از من ربودند.

مشابه

◇ رسول الله ﷺ: «صَغَائِرُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي»^۲ کینه‌هایی در سینه‌های گروهی وجود دارد و امروز قادر بر اظهار آن نیستند ولی بعد از من در برابر تو اظهار خواهند کرد.

۷. برخورد قاطعانه با پیمان‌شکنان

«وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُحِلِّينَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ»^۳

پرسیده بودی که نظرم دربارهٔ پیکار با این جماعت چیست؟ در نظر دارم با این جماعت پیمان‌شکن تا زمان لقای خداوند بجنگم.

۸. روحیه شکست‌ناپذیری

«لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَقَرُّهُمْ عَنِّي وَحْشَةً»^۴

نه فراوانی اطرافیان بر عزتم می‌افزاید و نه پراکنده شدنشان از اطرافم سبب وحشتم می‌گردد.

نکته

- انسان موحدی که خدا را سرچشمه همهٔ قدرت‌ها می‌داند و هیچ حرکتی را از هیچ‌کس

۱. الْجَوَازِي: مکافات و جزای عمل؛ جمع «جَازِيَه» به معنای جزا و مکافات عمل است. مفهومش این است که مکافات اعمال قریش دامن آن‌ها را بگیرد؛ جمع جازیه کالجواری جمع جاریه و هی انواع العقاب للنفوس السینة. سَلَبُوا: سلب کردند.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۵۶۹.

۳. الْمُحِلِّينَ: پیمان‌شکنان؛ الناقضين للبيعة يقال لمن نقض عهده و بيعته: محلّ و لمن حفظه: محرم.

۴. لَا يَزِيدُ: نمی‌افزاید.

بدون اذن خداوند عملی نمی‌داند، باکی از کمی و زیادی دشمن ندارد و قلت و کثرت یاران برایش اهمیتی ندارد.^۱

مشابه

﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲ آیا از آن‌ها می‌ترسید با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید.

﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾^۳ پس، از مردم مترسید، از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید.

۹. پایداری و استقامت

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ وَلَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَرِّعًا مُتَخَشِّعًا وَلَا مُقِرًّا لِلضَّيْمِ وَاهِنًا وَلَا سَلِسَ الزَّمَامَ لِلْقَائِدِ وَلَا وَطِيءَ الظَّهْرِ لِلرَّاكِبِ الْمُتَقَعِّدِ﴾^۴

مپندار که پسر پدرت، اگرچه مردم رهایش کنند، در برابر دشمن زار و فروتن گردد یا از ناتوانی تن به ستم دهد یا زمام امر خویش به دست کسی سپارد یا به کسی سواری دهد.

مشابه

﴿يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ لَا حَانَ حِينُكَ غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيهَا﴾^۵ ای دنیا ای دنیا، از من بگذر. آیا (برای فریب) خود را به من عرضه می‌کنی و می‌نمایی؟ یا به من شوق داشته مرا خواهانی؟ نزدیک مباد هنگام (فریب) تو و چه دور است آرزوی تو! دیگری را بفریب که

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۱۶.

۲. توبه، ۱۳.

۳. مائده، ۴۴.

۴. لَا تَحْسَبَنَّ: گمان نکن.

مُتَضَرِّع: زاری‌کننده.

مُتَخَشِّع: خشوع‌کننده.

لِلضَّيْمِ: ستم؛ ظلم و ستم و مصدر آن به معنای ظلم کردن و قهر و غلبه نمودن است؛ الظلم.

واهِن: سستی‌کننده؛ ضعیف.

سَلِسَ الزَّمَامَ: به آسانی زمام‌دهنده؛ سلس: مطیع و منقاد و گاه به معنای سهل و آسان است.

وَطِيءَ الظَّهْرِ: پشت خود را هموارکننده؛ وطیء: صفت مشبیه است و به معنای نرم و ملایم و تسلیم است.

الْمُتَقَعِّدِ: کسی که همواره بر پشت مرکب سوار است؛ الرَّاكِبِ: ظاهر البعیر.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۷۵.

مرا به تو نیازی نیست و تو را سه بار طلاق گفته‌ام.

۱۰. استناد به شعر بنی سلیم

﴿وَلَكِنَّهُ كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي سَلِيمٍ: فَإِنْ تَسَالَيْنِي كَيْفَ أَتَتْ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبٌ يَعْرِ عَلَى أَنْ تُرَى بِي كَابَةٌ فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبٌ﴾^۱

بلکه فرزند پدرت چنان است که آن شاعر بنی سلیم گفته است:

«اگر از من بپرسی که چگونه‌ای؟ گویم: در برابر حوادث زمانه شکیبا و استوارم» «بر من سخت است که محزونم ببینند تا دشمن سرزنش کند یا دوست غمگین شود».

نکته

● استناد به این شعر می‌رساند که امام نه تنها در درون خود ترس و هراسی از دشمن نداشت بلکه در چهره بیرونی خود حسرت اندوه و خودباختگی را بر دل دشمن باقی می‌گذارد؛ اندوهی که دوستان را غمگین و دشمنان را شاد می‌کند.^۲

۱. رَیْب: گاهی به معنای شک و گاهی به معنای حوادث مشکل روزگار می‌آید.

صَلِيبٌ: محکم؛ از ریشه «صلب» آمده است.

كَابَةٌ: غم و اندوه و انکسار ناشی از آن.

فَيَشْمَتُ: از ریشه «شمات» به معنای شاد شدن دشمن.

عَادٍ: دشمن؛ از ریشه «عداوت» گرفته شده.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۱۷.



نامه ۳۷

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه،
سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: ادعاهای دروغین و تهمت‌های معاویه
به امام علیه السلام
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: پاسخ‌گویی و رد تهمت‌ها و شبهه‌ها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۳.

پیشگفتار نامه

این نامه خطاب به معاویه در سال ۳۶ هجری پیش از شروع جنگ صفین و افشای ادعاهای دروغین معاویه درباره عثمان است.

۲. سوءاستفاده معاویه از قتل عثمان

«فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَاجِ فِي عُثْمَانَ وَ قَتْلَتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ وَ السَّلَامُ»^۱

اما پرگویی تو درباره عثمان و قاتلان او، تا وقتی یاری عثمان به سود تو بود به یاری او برخاستی، و وقتی او نیاز به یاری داشت، او را تنها گذاردی. والسلام.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُتَبَدِّعَةِ وَ الْحَيْرَةِ الْمُتَّبِعَةِ مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ وَ اطِّراحِ الْوَثَائِقِ الَّتِي هِيَ لِلَّهِ طَلِبَةٌ وَ عَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَاجِ فِي عُثْمَانَ وَ قَتْلَتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ وَ السَّلَامُ.

۱. اشاره به شخصیت و از گونه معاویه

۱.۱. حیرت و سرگردانی

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُتَبَدِّعَةِ وَ الْحَيْرَةِ الْمُتَّبِعَةِ»^۱

سبحان الله! چه سخت گرفتار هواهای بدعت آمیز و سرگردانی ناشی از پیروی شیطان شده ای.

۲.۱. تضييع حقایق

«مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ»

و همراه با آن، حقایق را ضایع می کنی.

۳.۱. پشت پا زدن به پیمان ها

«وَ اطِّراحِ الْوَثَائِقِ الَّتِي هِيَ لِلَّهِ [تَعَالَى] طَلِبَةٌ وَ عَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ»^۲

و پیمان هایی را که خواسته خداوند و حجت بر بندگان است، کنار می نهی.

نکته

● معاویه مصداق بارز شخصی است که آنچه دل او می خواهد و منافع و خواسته های نفسانی اش اقتضا می کند، انجام می دهد. او بدعت گذاری در دین که شیوه خلافت اسلامی را تبدیل به سلطنت و بسیاری از آداب دینی دیگر را تغییر می داد.^۳

مشابه

◇ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ»^۴ خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آن ها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، در آنجا من نخستین پاسخ دهنده بودم.

۱. لِلْأَهْوَاءِ الْمُتَبَدِّعَةِ: هواهای برخاسته از بدعت.

۲. اطِّراحِ الْوَثَائِقِ: ضایع کردن حقایق؛ از ریشه «طرح» به معنای دور افکندن.

طَلِبَةٌ: مطلوب؛ اشاره به این است که خداوند وفای به تمام این پیمان ها را از بندگان مطالبه می کند.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۱۷.

۴. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، ج ۱، ص ۸۳.

۱. إِكْثَارُكَ الْحِجَاجِ: زیاد احتجاج کردن تو؛ «حجاج» به معنای مجادله کردن برای غلبه بر حریف است.

نَصَرْتُ: یاری کردی.

خَذَلْتَهُ: او را تنها گذاشتی؛ او را خوار کردی.



نامه ۳۸

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه، سال ۳۸ هجری
مخاطب: مردم مصر
علت مکاتبه: اعزام مالک اشتر به سوی مصر و انتصاب وی به فرمانداری آن کشور
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: سامان بخشیدن اوضاع مصر؛ ابراز مستقیم علاقه شخصی امام به یار وفادار خویش^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۰.

پیشگفتار نامه

این نامه توصیفی از اهل مصر است که به خاطر خدا مطابق فطرتشان خشمگین شده‌اند و اشاره به مخالفت آنان با بدعت‌هایی است که به عثمان نسبت داده شده و بدان جهت آن‌ها خشمگین به مدینه آمدند که مبادا حدود الهی تعطیل شود. اگر کسی بگوید که بنابراین امام علیه السلام راضی به قتل عثمان بوده است، زیرا او قاتلان عثمان را برای آمدن به مدینه به منظور قتل عثمان، ستایش کرده است. پاسخ این است که چنین اشکالی وارد نیست؛ زیرا ممکن است آمدن آن‌ها به مدینه تنها برای اعتراض به عثمان بوده باشد، نه برای کشتن او، بنابراین، ستایش امام علیه السلام از ایشان به خاطر اعتراض که آن اعتراضی بجاست و درخور ستایش بوده است. اما قاتلان عثمان و کسانی که او را در خانه محاصره کردند شاید در آن میان از مردم مصر جز اندکی نبودند و در سخن امام علیه السلام چیزی که دال بر مدح قاتلان عثمان باشد، وجود ندارد.

مستعارله: ظلم فراگیر

جامع: کلمه «سرادق» را برای ظلمی که فراگیر نیک و بد و حاضر و مسافر می‌باشد، استعاره آورده است؛ همچون چادری که دربرگیرنده اهل چادر است.

۲. توصیف مالک اشتر

۱.۲. شجاعت در شرایط دشوار

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ»^۱

اما بعد، بنده‌ای از بندگان خدا را به‌سوی شما گسیل داشتم که هنگام وحشت خوابد و ساعات هولناک از دشمنان نهراسد و عقب ننشیند.

نکته

● ستودن مالک اشتر به‌عنوان بنده‌ای از بندگان خدا، بالاترین فضیلت و امتیازی است که امام برای او قائل شده است؛ چراکه حتی پیامبر عبودیتش مقدم بر رسالت اوست.^۲

مشابه

◇ «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۳ پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را شبی از مسجدالحرام به مسجد اقصی برد.

◇ «كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا»^۴ معبودا مرا همین عزت و آبرو بس که تو را بنده باشم.

۲.۲. سوزنده‌تر از آتش در برابر دشمن

«أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ»^۵

از آتش سوزان بر بدکاران سوزنده‌تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است.

۱. يَنْكُلُ: می‌ترسد؛ در اصل از ریشه «نکول» به‌معنای عقب رفتن از روی ترس گرفته شده و گاه به هرگونه عقب‌نشینی از کار گفته می‌شود؛ النکول: الرجوع.

الروّع: ترس؛ گاه به‌معنای ترساندن و به وحشت انداختن آمده است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۲۱.

۳. اسراء، ۱.

۴. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۵.

۵. مَذْحِج: نام قبیله مالک است؛ قبیله‌ای از یمن بود و مالک اشتر از رؤسای آن قبیله بود؛ سپس به مدینه و آنگاه به کوفه آمد و در زمره شیعیان خالص و خالصان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درآمد.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ غُصِيَ فِي أَرْضِهِ وَ ذَهَبَ بِحَقِّهِ فَضْرَبَ الْجَوْرُ سُرَادِقَهُ عَلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْمُقِيمِ وَالظَّاعِنِ فَلَا مَعْرُوفٌ يُسْتَرَاخُ إِلَيْهِ وَلَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَى عَنْهُ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ فَإِنَّهُ سَيُفِّتُ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ لَا كَلِيلَ الظُّبَةِ وَلَا نَابِي الضَّرِيَّةِ فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفَرُوا فَانْفَرُوا وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَقِيمُوا فَاقِيمُوا فَإِنَّهُ لَا يُقَدِّمُ وَلَا يُخَجِّمُ وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي وَقَدْ أَثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ.

۱. ستایش امام از مردم مصر

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ غُصِيَ فِي أَرْضِهِ وَ ذَهَبَ بِحَقِّهِ فَضْرَبَ الْجَوْرُ سُرَادِقَهُ عَلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْمُقِيمِ وَالظَّاعِنِ فَلَا مَعْرُوفٌ يُسْتَرَاخُ إِلَيْهِ وَلَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَى عَنْهُ»^۱

از بنده خدا علی امیر مؤمنان، به مردمی که برای خدا خشم گرفتند، وقتی دیگران خدا را در زمینش معصیت کردند و حق او را از میان بردند و ستم سراپرده‌اش را بر سر خوب و بد، مقیم و مسافر بر پای داشت، نه معروفی ماند که در پناهش بیاسایند و نه از منکری جلوگیری می‌شد.

نکته

● فساد و تبهکاری زمامداران نقش بسزایی در گسترش فساد در سطح جامعه دارد؛ آن‌چنان که با فرمانداری فرد فاسدی همچون عبدالله بن ابی در مصر جامعه به فساد کشیده شده بود و بارزترین نشانه فساد، فراگیری ظلم و ستم است.^۲

استعاره

مستعار: سرادق

مستعارمنه:

۱. سُرَادِق: سراپرده؛ خیمه‌هایی است که برای تشکیل مجالس مختلف زده می‌شد، گاه بر روی حیاط خانه‌ها و گاه به‌صورت جداگانه؛ جمع سرادقات: الفسطاط الَّذِي يَعْدُ فَوْقَ صَحْنِ الْبَيْتِ. طَاعِن: کوچ‌کننده؛ از ریشه «ظعن» به‌معنای کوچ کردن؛ الراحل. يُسْتَرَاخُ: آرامش حاصل می‌شود.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۲۰.

مشابه

﴿مَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱ محمد پیامبر خدا و کسانی که با او هستند بر کافران سخت گیرند و با یکدیگر مهربان.

۳.۲. شمشیر خدا

﴿فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ فَإِنَّهُ سَيُفِى مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ لَا كَلِيلُ الظُّبَةِ وَ لَا نَابِي الصَّرِيَّةِ﴾^۲

سخنش را بشنوید و امرش را در آنچه مطابق حق است، اطاعت نمایید که او شمشیری از شمشیرهای خداست که تیزی اش کُند نگردد و ضربتش بی اثر نشود.

نکته‌ها

- کنایه از آن است که مالک با موفقیت حوادث را پشت سر می‌گذارد، بدون اینکه در آن‌ها توقف یا عقب‌گرد کند.^۳
- عبارت «فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ» اشاره به این است که هیچ‌کس به‌جز انبیا و اوصیا، معصوم نیست؛ بنابراین اطاعت از اوامر آن‌ها باید محدود به مطابقت با حق باشد.^۴

مشابه

﴿وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأُطَاعَ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُكُمُ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ﴾^۵ فرمان می‌دهم باید اطاعت شوم؛ که این وضع موجب فساد دل، و کاهش و ضعف دین، و باعث نزدیک شدن زوال قدرت است.

۴.۲. بارزترین فضیلت مالک اشتر، فرمان برداری از امام

﴿فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا وَ إِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَقِيمُوا فَاقِيمُوا فَإِنَّهُ لَا يُقَدِّمُ وَ لَا يُخَجِّمُ وَ لَا يُؤَخِّرُ وَ لَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي﴾^۱

اگر شما را دستور به حرکت داد، حرکت کنید و اگر فرمان توقف داد، بازایستید که او قدم بر نمی‌دارد و بازپس نمی‌نهد و به تأخیر نمی‌اندازد و پیش نمی‌برد، مگر به فرمان من.

نکته

- امام به کنایه این مطلب را بیان داشته است که مالک در جنگ و امثال آن دستوری نمی‌دهد، مگر اینکه به‌جا و به‌موقع باشد؛ زیرا اوامر امام علیه السلام این چنین بوده است، بنابراین هرکسی که موافق آن دستورها حرکت کند پس دستورهای امام علیه السلام نیز چنین است و مقصود امام علیه السلام این نیست که تمام اوامر مالک از کلی و جزئی به‌طور معین و به تفصیل مطابق اوامر اوست، بلکه مقصود امام علیه السلام این است که به مالک قوانین کلی سیاست و تدبیر مدون و فنون جنگ را آموخته و او را به حدی آماده کرده است که می‌تواند اجتهاد کند و جزئیات امور را از روی آموخته‌ها استخراج نماید.^۲

۳. اینار امام

﴿وَ قَدْ أَثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ وَ شِدَّةَ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ﴾^۳

شما را در فرستادن او بر خود مقدم داشتم؛ چون او را خیرخواه شما و نسبت به دشمنان سرسخت‌تر یافتم.

نکته

- اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام با نیاز شدید به امثال مالک در کنار خود، اینارگرانه او را به نقطه حساسی همچون مصر فرستاد، نهایت اخلاص آن حضرت در حفظ کیان اسلام بود.^۴

۱. فتح، ۲۹.

۲. طابَق: مطابقت کرد.

کَلِيل: ضعیف و ناکارآمد و کُند؛ از ریشه «کَلَّ» گرفته شده است.

الظُّبَةُ: تیزی شمشیر و نیزه و خنجر؛ بالتخفیف: حد السیف.

نَابِي: شمشیر کندی است که برندگی ندارد و در اصل «نَبوه» به معنای مرتفع شدن گرفته شده و شمشیر کُند چون در محل فرو نمی‌رود و در بالا می‌ایستد به آن «نابی» گفته می‌شود؛ من السیوف: الذی لا یقطع.

الصَّرِيَّة: مضروب و محلی است که ضربه به آن وارد می‌شود.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۴۴.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۹۴.

۵. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۱. يُخَجِّم: عقب‌نشینی؛ از ریشه «احجام» به معنای بستن دهان حیوان است؛ سپس به هرگونه منع کردن و بازداشتن و منصرف کردن اطلاق شده است؛ الاحجام: ضد الإقدام.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۴۴.

۳. أَثَرْتُكُمْ: شما را مقدم داشتم.

شَكِيمَتِهِ: دلیری؛ لجامی است که در دهان حیوان می‌گذارند و به وسیله آن او را از حرکت‌های نامناسب بازمی‌دارند و در اینجا اشاره به این است که دشمنان شما را مهار می‌کند و از حرکت بازمی‌دارد؛ القوی الأبی، و أصل الشکيمة: الحديد المعترضة فی فم الفرس.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۲۲.



نامه ۳۹

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه،
سال ۳۸ هجری
مخاطب: عمرو عاص
علت مکاتبه: همکاری و همراهی وی با معاویه به
طمع حکومت مصر
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: افشاگری؛ ارشاد؛ نکوهش و هدایتگری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۶.

پیشگفتار نامه

نامه امام به عمرو عاص پس از جنگ صفین که امام او را به جهت سرسپردگی اش به معاویه ملامت کرده و معاویه را با اوصافی که شایسته اوست، توصیف می کند.

مشابه

❖ «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۱ هدایت از گمراهی مشخص شده است.

۳. پستی عمروعاص

«فَاتَّبَعَتْ أَثَرَهُ وَ طَلَبَتْ فَضْلَهُ اتَّبَعَ الْكَلْبُ لِلضَّرْعَامِ يُلَوِّذُ بِمَخَالِبِهِ وَ يَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيَسْتِهِ»^۲

تو به دنبال او رفتی و بخشش او را خواستی، چونان سگی که در پی شیر رود و به چنگال او چشم بدوزد و انتظار کشد تا پس مانده شکارش را به سمت او اندازد.

نکته

● «و طلبت فضله»: اشاره دارد به هدف عمروعاص از پیروی معاویه.^۳

تشبیه

مشبه: پیروی عمروعاص از معاویه

مشبه به: پیروی سگ از شیر

وجه شبه: امام علی (ع) پیروی او از معاویه را تشبیه به پیروی سگ از شیر کرده است تا او را تحقیر کند و از عملش متنفر سازد و به وجه شبه در عبارت: «یلوذ... فریسته» «چشم طمع دارد... طعمه اش» اشاره کرده و منظورش این است که پیروی عمروعاص از معاویه از روی پستی و بی ارزشی و دون همتی و به خاطر آن است که طمع دارد معاویه از پس مانده مالش چیزی به او بیخشد و این چشمداشت از وی مثل پیروی سگ از شیر است و این تشبیه نهایت نفرت و زشتی کار را به عمروعاص می رساند.

۴. پیروی از خداوند عامل خوشبختی دنیا و آخرت

فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتَكَ وَ لَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَذْرَكَتَ مَا طَلَبْتَ»^۴

پس دنیا و آخرت را به باد دادی، در حالی که اگر به حق روی می آوردی آنچه خواسته بودی، می یافتی.

۱. بقره، ۲۵۶.

۲. ضَرْعَام: شیر؛ الأسد.

بِمَخَالِبٍ: چنگال؛ جمع «مخلب» به معنای چنگال؛ أَظْفَارُ السَّبْعِ مِنَ الْحَيَوَانِ.

فَرِيَسْتِهِ: شکار؛ از ریشه «فَرَس» به معنای دریدن و کشتن گرفته شده است؛ مَا يَصِيدُهُ السَّبْعُ وَ يَقْتَلُهُ.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۴۸.

۴. أَذْرَكَتَ: به دست آوردی.

فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ غَيْبُهُ مَهْشُوكٍ سِتْرُهُ يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخِلَاطِهِ فَاتَّبَعَتْ أَثَرَهُ وَ طَلَبَتْ فَضْلَهُ اتَّبَعَ الْكَلْبُ لِلضَّرْعَامِ يُلَوِّذُ إِلَى مَخَالِبِهِ وَ يَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيَسْتِهِ فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتَكَ وَ لَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَذْرَكَتَ مَا طَلَبْتَ فَإِنْ يُمَكِّنَ اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ أَيْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَجْزَكَمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا وَ إِنْ تُعْجِزَا وَ تَبْقَيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرٌّ لَكُمَا وَ السَّلَامُ.

۱. دین فروشی عمروعاص

«فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا امْرِئٍ»

تو با این کار، دین خود را برای دنیای کسی خرج کردی...

۲. ذکر صفات ردیله معاویه

«ظَاهِرٌ غَيْبُهُ مَهْشُوكٍ سِتْرُهُ يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخِلَاطِهِ»^۱

که گمراهی اش معلوم و پرده حیايش دریده شده، شخص بزرگوار را در مجلس خود بد می گوید و هنگام معاشرت، بردباران را سفیه می شمارد.

نکته ها

- «کریم» یعنی کسی که خویشتن دار است و خود را از بی آبرویی ها دور نگه می دارد؛ در صورتی که مجلس معاویه مجلس اوباش و پر از فرصت طلبان بنی امیه و آکنده از فساد بود و اختلاط با ایشان سبب پستی و لکه دار شدن شایستگان می شد.^۲
- عبارت «يُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخِلَاطِهِ» اشاره به این است که آن قدر سخنان بی ارزش و ناموزون در مجلس او گفته می شد که آدم عاقل در آن مجلس سفیه شمرده می شد.^۳

۱. مَهْشُوكٍ سِتْرُهُ: پرده اش دریده شد؛ انسان بی شرمی است که پرده های حیای او دریده است؛ از ریشه «هتک» به معنای پاره کردن و دریدن است.

يَشِينُ: لکه دار می شود؛ از ریشه «شین» به معنای زشت ساختن؛ يصير قبيح الوجه مذموما.

يُسَفِّهُ: او را سفیه می گرداند.

الْحَلِيم: در این گونه موارد به معنای عاقل است؛ از ریشه «حلم» به معنای عقل گرفته است.

بِخِلَاطِهِ: با مجالستش؛ از ریشه «خلط» به معنای معاشرت.

۲. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۳۳۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۰۳.



نکته

- منظور از «دنیا» روزی حلالی است که خداوند به عمروعاص بخشیده بود و او از آن دست کشید و روزی ناپاک و زیان دنیا و آخرت را به جایش برگزید.^۱

۵. اشاره به کيفر و مجازات مجرمان

«فَإِنْ يُمَكِّنِ اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَجْزَكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا»^۲

اگر خداوند مرا بر تو و پسر ابوسفیان تسلط دهد، جزای آنچه انجام دادید به شما خواهم داد.

۶. تخويف و انذار اخروی

«وَ إِنْ تُعْجِزَا وَ تَبْقَيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرٌّ لَكُمَا وَ السَّلَام»^۳

و اگر مرا از پای نشانديد و خود برقرار ماندید، آنچه از عذاب الهی پیش روی شماست برای شما بدتر است. والسلام.

مشابه

﴿اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۴ بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخرفروشی و افزون جویی در اموال و اولاد همانند بارانی به وقت است که رویدنی هایش کافران را به شگفت افکند؛ سپس پژمرده می شود و بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است و نصیب گروهی آمرزش خدا و خشنودی او و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

نامه ۴۰



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزگار غارتگری ها در کوفه، سال ۴۰ هجری

مخاطب: یکی از فرمانداران

علت مکاتبه: خیانت در امانت

موضوع: سیاسی، اعتقادی

هدف و نتیجه: تربیت کارگزارانی امین و معتمد^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۴.

پیشگفتار نامه

امام این نامه را به یکی از فرمانداران خود نوشت و او را به خاطر خیانت به بیت المال توبیخ فرمود. این نامه بنابر معروف به عبدالله بن عباس نوشته شده است که امام او را به جهت عدم رعایت موازین صحیح در بیت المال سرزنش کرده است. در ابتدای نامه احسان خود را به او یادآور می شود و سپس به بدی های او نسبت به خود اشاره می کند و او را به تقوای الهی و بازگرداندن اموال مسلمین فرمان می دهد و سپس سوگند یاد می کند که اگر حسن و حسین (علیهما السلام) نیز مرتکب چنین کاری شوند، ملاحظه آن ها را نیز نمی کنم.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۳۰۶.

۲. إِنْ يُمَكِّنِي: اگر مرا توانایی دهد.

أَجْزَكُمَا: شما را جزا می دهم؛ اعاقبکما.

۳. إِنْ تُعْجِزَا: اگر مرا عاجز کنید.

۴. حدید، ۲۰.

۲. بیان مصادیق خیانت

«بَلَّغْنِي أَنَّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ وَ أَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ»^۱

به من خبر رسیده که محصولات زمین را برده و آنچه زیر دو پایت بوده برگرفته و هرچه از بیت المال در اختیار داشتی، خورده‌ای.

۳. شیوه حسابرسی از کارگزاران حکومتی

«فَارْفَعْ إِلَيَّ حِسَابَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَغْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ وَ السَّلَامُ»

حسابت را پیش من فرست و معلومت باد که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم بزرگتر است. والسلام.

نکته‌ها

- منظور از «حساب» که امام به آن اشاره کرده، حساب درآمد بیت المال اعم از زمین‌های خراجیه و زکات و غنائم و مانند آن است و فرماندار حضرت موظف شده است که تمام درآمدها و هزینه‌ها را بنویسد تا مشخص شود که حیف و میلی در بیت المال واقع شده است یا نه.^۲
- دستور امام به ارسال عملکرد مالی به مرکز، دلیل بر وجود حسابرسی و ورزیده در مرکزیت حکومت است که می‌توانند سوءاستفاده‌های مالی و قصور یا تقصیر در اداره اموال عمومی را به خوبی تشخیص دهند.^۳

مشابه

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ- وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^۴ به طور قطع از کسانی که پیامبران را به سوی آن‌ها فرستادیم، سؤال خواهیم کرد و از پیامبران [نیز] سؤال می‌کنیم.

﴿وَ اللَّهُ لَأَنَّ أَبِيتَ عَلَى حَسَبِ السَّعْدَانِ مُسَهِّدًا أَوْ أَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفِّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْخَطَايَا وَ كَيْفَ أَظْلَمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا﴾^۵ به خدا قسم اگر شب را به

۱. جَرَدْتُ: برهنه کردی؛ از ریشه «تجرید» یعنی برهنه کردن و ملخ را از آن رو «جراد» می‌گویند که زراعت و برگ درختان را می‌خورد و زمین و درخت را برهنه می‌سازد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۲۷.

۴. اعراف، ۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبَّكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ وَ أَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ بَلَّغْنِي أَنَّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ وَ أَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ فَارْفَعْ إِلَيَّ حِسَابَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَغْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ وَ السَّلَامُ.

۱. تأثیر ویرانگر خیانت

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبَّكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ وَ أَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ»^۱

اما بعد، خبر برنامه‌ای از تو به من رسیده که اگر انجام داده باشی، پروردگارت را به خشم آورده و امام خویش را نافرمانی نموده، در امانت خیانت کرده‌ای.

نکته‌ها

- خیانت در بیت المال قبل از آنکه نافرمانی و تخلف از دستورات رهبر باشد، موجب خشم خداوند خواهد بود؛ زیرا او از لحظه وقوع جرم و بر تمام مراحل تا پایان کار اشراف کامل دارد و همه چیز در محضر او صورت می‌پذیرد.^۲
- کارگزاران نظام به خصوص آن‌ها که بر منطقه وسیع و پردرآمدی همچون بصره فرمانروایی می‌کنند، از یک طرف مقام و منصب امانتی است در دست آن‌ها و از طرف دیگر شخص آنان باید امین باشند که عهده‌دار چنین مسئولیتی شده‌اند و خیانت در بیت المال امانت را خدشه‌دار می‌کند.^۳

۱. أَسْخَطْتُ: به خشم آوردی.

عَصَيْتَ: نافرمانی کردی.

أَخْزَيْتَ: خوار و ناچیز کردی؛ از ریشه «خزی» در اصل به معنای شکست روحی است که یا از ناحیه خود انسان است و به صورت حیای مفرط آشکار می‌شود یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می‌گردد. این ماده گاه به معنای افتادن در بلا و گاه به معنای رسوایی و شرمندگی ناشی از آن است.

أَمَانَتَكَ: امانت تو؛ الودیعة، قال الشارح المعتزلی جعلتك شريكا فيما قمت فيه من الأمر، و ائتمنتني الله عليه من سياسة الأمة، و سَمَى الخلافة أمانة.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۲۶.

۳. همان.



بیداری به روی خار سعدان به روز آرم و با قرار داشتن غل‌ها و بندها به بدنم روی زمین کشیده شوم، پیش من محبوب‌تر است از اینکه خدا و رسولش را در قیامت دیدار کنم در حالی که به بعضی از مردم ستم نموده و چیزی از مال بی‌ارزش دنیا غصب کرده باشم! چگونه به کسی ستم کنم برای وجودی که به سرعت به‌سوی کهنگی و پوسیدگی پیش می‌رود و اقامتش در زیر توده خاک طولانی می‌شود؟!



نامه ۴۱

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزگار غارتگری‌ها در کوفه، سال ۴۰ هجری
مخاطب: یکی از فرمانداران
علت مکاتبه: خیانت در بیت‌المال
موضوع: سیاسی، اقتصادی
هدف و نتیجه: حسابرسی دقیق امام علیه السلام و برخورد قاطع ایشان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۵.

پیشگفتار نامه

حضرت این نامه را به یکی از کارگزارانش^۱ نوشته است و او را به جهت رعایت نکردن موازین صحیح در بیت‌المال سرزنش و نکوهش کرده است و همچون پدری دل‌سوز او را به راه صحیح فرا می‌خواند.

۱. مشهور این است که این نامه، خطاب به ابن عباس است، موقعی که والی بصره بود. عبارات نامه خود، مشعر بر این مطلب است، مثل عبارت: «تو هم نسبت به پسرعمویت سپر را وارونه گرفتی» و مانند جمله: «پس پسرعمویت را یاری و همراهی نکردی». (شرح نهج البلاغه ابن‌میشم، ج ۷، ص ۳۵۵)

۲. یادآوری جایگاه کارگزار

«وَلَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِی أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِی لِمَوَاسَاتِی وَ مُوَازَرَتِی وَ أَذَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَیَّ»^۱
هیچ کس از خاندانم در غم خواری و یاری و امانت‌داری نزد من هم‌پایه تو نبود.

۳. منحرف شدن از مسیر حق با تغییر شرایط

«فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ [فَتَكَتْ] فَتَكَتْ وَ شَعَرَتْ»^۲

از آن هنگام که دیدی زمان بر پسرعمویت سخت شده و دشمن سرسختی نشان داده و امانت مردم دستخوش خیانت شده و این امت بر تبه‌کاری دلیر و پراکنده و بی‌پناه گشته...

نکته

● مقصود امام علیه السلام از این نکوهش آن است که وی از راه منحرف گشته و رعایت عدالت را نکرده است.^۳

۴. خیانت در امانت

«قَلْبَتِ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنِّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنَّتْهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ»^۴

تو نیز از پسرعمویت روی گرداندی و [همراه] با جداشدگان خود را از او جدا کردی و با آنان

۱. أَوْثَقَ: باطمینان‌تر.

مَوَاسَاتٍ: یاری کردن.

مُوَازَرَة: کمک کردن؛ معاونت؛ از ریشه «وزر» به معنای سنگینی گرفته شده است؛ زیرا کسی که به دیگری کمک می‌کند بخشی از بار سنگین او را بر دوش می‌گیرد و «وزیر» را نیز بدین جهت «وزیر» می‌گویند.

۲. كَلَبَ: سخت شد؛ ضربه زدن بر اسب یا مهمیز است؛ از ریشه «کلب»؛ فعل ماضی در اینجا به معنای شدت یافتن و سخت شدن.

حَرَبَ: بسیار خشمگین شد.

خَزَيْتَ: خوار و بی‌ارزش شد.

فَتَكَتْ: بدون فکر کاری را انجام داد؛ تعدی؛ لجاجت و سرکشی؛ از ریشه «فَنَكَ»؛ التعدی و الغلبة.

شَعَرَتْ: بدون حامی شد؛ بی‌پناه و بی‌دفاع شدن؛ فعل ماضی از ریشه «شَعَرَ»؛ الْأَمَة: خلت من الخير، و شغل البلد خلا من الناس و قيل معناه: تفرقت.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۵۶.

۴. قَلْبَتِ: زیرورو کردی؛ پشت کردی.

مَجَنِّ: سپر؛ از ریشه «جَن» به معنای پوشانیدن گرفته شده؛ زیرا سپر انسان را در برابر ضربات دشمن می‌پوشاند.

خُنَّتْهُ: خیانت کردی.

آسَيْتَ: همکاری کردی؛ از ریشه «مواسات» به معنای همکاری کردن.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بَطَانَتِي وَ لَمْ يَكُنْ [فِي أَهْلِی رَجُلًا] رَجُلٌ مِنْ أَهْلِی أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِی لِمَوَاسَاتِی وَ مُوَازَرَتِی وَ أَذَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَیَّ؛ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ [فَتَكَتْ] فَتَكَتْ وَ شَعَرَتْ، قَلْبَتِ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنِّ، فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنَّتْهُ مَعَ الْخَائِنِينَ، فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ؛ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تَرِيدُ بِجَهَادِكَ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ وَ تَنوِي عِرَّتَهُمْ عَنْ فَيْئِهِمْ؛ فَلَمَّا أُمَكِّنْتُكَ الشَّدَّةَ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكُرَّةَ وَ عَاجَلْتَ الْوُثْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرْمَالِهِمْ وَ أَيْتَامِهِمْ اخْتِطَافَ الذُّبِّ الْأَزَلِّ دَامِيَةِ الْيَغْزَى الْكَسِيرَةِ، فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْحِجَازِ رَجِيبَ الصَّدْرِ بِحِمْلِهِ غَيْرِ مُتَأَمِّمٍ مِنْ أَخْذِهِ. كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِيُغَيِّرَكَ حَدَرْتُ إِلَى أَهْلِكَ تُرَائِكَ مِنْ أَبِيكَ وَ أُمِّكَ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَّا تَوْمِنُ بِالْمَعَادِ، أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ؟

۱. امانت بودن حکومت نزد حاکم

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بَطَانَتِي»^۱

اما بعد، من تو را در امانتم (حکومت) شریک خود نمودم و نسبت به خویش از همه نزدیک‌تر قرار دادم.

نکته

● امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام انتخاب و انتصاب کارگزاران و فرمانداران نه بر اساس علم غیب بلکه بر اساس شواهد و قرائن ظاهری به عنوان رهبری بر مسند ولایت عمل کرد. از این پس از نشستن بر مسند قدرت به مفاسدی آلوده می‌شدند.^۲

۱. شِعَار: هم‌راز؛ به لباس زیرین گفته می‌شود که با موی بدن انسان تماس دارد و از این رو به صاحب سر و محرم راز نیز شعار می‌گویند؛ واژه «شعار» معنای دیگری هم دارد و آن علامت است و همچنین به سخنان و جمله‌هایی که اهداف قوم و ملتی را نشان می‌دهند «شعار» گویند؛ ما یلی الجسد من الثیاب.

بطّانه: محرم؛ لباس زیرین؛ در مقابل «ظهاره» است که به لباس رویین گفته می‌شود. همچنین به افرادی که محرم اسرار هستند «بطّانه» گفته می‌شود و منظور امام معنای اخیر است؛ خاصّته.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۲۹.

تشبیه

مشبه: کارگزارش

مشبه به: کسی که در کوشش و تلاش خود، خدا را منظور نداشته بلکه هدفش دنیا بوده
وجه شبه: او را تشبیه کرده است به کسی که در کوشش و تلاش خود، خدا را منظور نداشته بلکه هدفش دنیا بوده است و نیز به کسی که پروردگار خود را از روی دلیل شناخته بلکه نسبت به او و به وعد و وعید او ناآگاه است. وجه شبه، همان مشارکت او با کسانی است که غیر خدا را می جویند و نسبت به او جاهل اند و در پی غیر خدایند.

۶. مردم فریبی

«وَكَانَكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ وَتَنُوي غَرَّتَهُمْ عَنْ فَيِّئِهِمْ»^۱

شاید هم می خواستی که با این مردم در دنیایشان حيله کنی و به نیرنگ، غنائمشان را صاحب شوی.

۷. فرصت طلبی

«فَلَمَّا أَمْكَنتُكَ الشَّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكَرَّةَ وَعَاجَلْتَ الْوُثْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرَامِلِهِمْ وَ آيَاتِهِمْ اخْتِطَافَ الذَّنْبِ الْأَزَلِّ دَامِيَةِ الْمِعْزَى الْكَسِيرَةِ»^۲

۱. تکیده: فریب می دهی.

تنوی: نیت می کنی.

غیره: خدعه کردن و غافل نمودن.

فییئهم: غنیمتشان.

۲. اَمَكَنْتُ: امکان داد.

الكرّة: حمله؛ ای حملت علی جمع الأموال.

الوثبة: پیروزی؛ از ریشه «وثب» به معنای پریدن و جستن برای گرفتن چیزی.

اختطاف: ربودن چیزی با سرعت.

لأرامل: بیوه زنان.

الذنب الأزلي: گرگ چابک؛ انسان یا حیوانی است که رانهای باریکی داشته باشد و با توجه به اینکه چنین کسی با سرعت می تواند راه برود این واژه به معنای سریع و پرشتاب می آید؛ از ریشه «زلل»؛ خفیف الوركین و ذلك أشد علی عدوه.

دامية: مجروح و خون آلود؛ از ریشه «دم» به معنای خون گرفته شده است.

المعزى: بز.

الکسيرة: شکسته و استخوان شکسته و هنگامی که درباره گوسفند و امثال آن به کار می رود به معنای دست و پا شکسته است.

که دست از یاری اش کشیدند هم ساز شدی و با خیانت کاران هم آواز گشتی. نه پسرعمویت را یاری رساندی و نه امانت را ادا نمودی.

نکته ها

- این عبارت کنایه از دشمنی پس از دوستی است. جدایی عبدالله از امام و همراهی او با کسانی که در مقام خوار کردن امام برآمدند و وارد شدن در صف کسانی که نسبت به حضرت خائنانه رفتار کردند و خیانت در امانتی که در اختیار داشت، معنای پشت کردن به آن حضرت است.^۱
- جمله «قَلْبَتِ لِأَيْنِ عَمَكَ ظَهْرُ الْمَجْنِّ» کنایه از پشت کردن به کسی است؛ زیرا مجاهدان در میدان جنگ هنگامی که روبه روی طرف مقابل می ایستند روی سپر به طرف آن هاست اما اگر فرار کنند، باطن سپرها مقابل آن ها خواهد بود؛ پس این جمله به عنوان کنایه از پشت کردن به شخص یا چیزی به کار می رود.^۲

مشابه

﴿حَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ﴾^۳ حق را فرو گذاشتند و به یاری باطل برخاستند.
﴿غَلَبَ وَاللَّهِ الْمُتَخَذِلُونَ وَ إِيْمَ اللَّهِ إِنِّي لَا أَظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حِمَسَ الْوَعْيُ وَ اسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ﴾^۴ به خدا قسم شکست خوردند آنان که با یکدیگر همراهی نکردند. سوگند به خدا! گمانم در حق شما این است که اگر جنگ شدت گیرد و تنور مرگ گرم شود، شما مانند جدا شدن سر از بدن، از پسر ابوطالب جدا شوید.

۵. انگیزه جهاد عبدالله بن عباس

«وَكَانَكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تَرِيدُ بِجَهَادِكَ وَكَانَكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ»

گویا جهادت برای خدا نبود و گویا تو برهانی برای کارهایت از جانب خدا نداشتی.

مشابه

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۵ خدا بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید رها کند. می آید تا ناپاک را از پاک جدا سازد.

۱. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۳۴۵.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۲۰.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۵. آل عمران، ۱۷۹.



هنگامی که فرصت خیانت بیشتر برایت فراهم شد، سریع‌تر تاختی و به‌شتاب از جای جستی و هرچه توانستی از اموالی که برای بیوه‌زنان و یتیمان نهاده بودند، ربودی، آن‌سان که گرگ تیزپا که بز مجروح و از پافتاده را می‌رباید.

تشبیه

مشبه: کارگزارش

مشبه‌به: کسی که از عبادت خود هدفی جز فریب مردم مسلمان و به‌چنگ آوردن دنیای آن‌ها ندارد
وجه شبیه: یعنی همان‌طور که شخصی که دیگری را نسبت به چیزی فریب می‌دهد، به‌دنبال فرصتی است تا آن چیز را به‌هنگام فرصت برباید، تو نیز در سرعت اقدام به خیانت چنین بودی.

تشبیه

مشبه: عمل کارگزارش در ربودن مالی که به‌چنگ آورده

مشبه‌به: ربودن ران بز از کارافتاده توسط گرگی چالاک
وجه شبیه: وجه شبه به‌سرعت ربودن و خفت و پستی اوست اما اینکه امام (ع) در این تشبیه گرگ چابک را انتخاب کرده از آن روست که لاغری ران‌های وی او را کمک می‌کند تا به‌تندی بجهد و طعمه را به‌سرعت برباید.

۸. نداشتن احساس گناه

«فَحَمَلَتْهُ إِلَى الْحِجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ يَحْمِلُهُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ مِنْ أَخْذِهِ»^۱

و آن مال را با خیال راحت به حجاز منتقل کردی، بدون اینکه در این غارتگری احساس گناه کنی!

نکته

● عبارت «رحیب الصدر» کنایه است از شادمانی و خوشحالی وی به‌سبب این اموال یا کثرت اموالی که او به اختیار خود گرفته است؛ زیرا طبیعی است که هرگاه انسان چیزی

۱. رَحِيبٌ: گشاده و وسیع؛ از ریشه «رُحِب» به‌معنای وسعت یافتن؛ «رحیب الصدر» به کسی گفته می‌شود که خونسرد، بی‌تفاوت و دارای سعه صدر باشد.
مُتَأَثِّمٌ: کسی که احساس گناه می‌کند.



را در دل پرورد و دست یازد، هرچه ممکنش باشد برداشت می‌کند و به اختیار می‌گیرد.^۱

مشابه

♦ «رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ يَا كُلَّ مَا يَجِدُ»^۲ پس از من مردی گشاده‌گلو و شکم برآمده، بر شما غالب می‌شود، آنچه بیابد بخورد.

۹. بی‌حیایی در اختلاس

«كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَیْرِكَ حَدَرْتُ إِلَى أَهْلِكَ تُرَاثِكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمِّكَ»^۳

دشمنت بی‌پدر باد، انگار میراث رسیده از پدر و مادرت را به جانب خانواده‌ات بردی.

نکته

● عبارت «لَا أَبَا لِعَیْرِكَ» نوعی احترام است به آن فرماندار؛ زیرا در آنجا که می‌خواهند تحقیر کنند می‌گویند «یا ابا لک» یعنی «بی‌پدر شوی» بنابراین امام در عین سرزنش شدید، احترام او را نیز به‌مقدار لازم حفظ می‌کند.^۴

۱۰. نداشتن ترس از خدا

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَوْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ»^۵

سبحان الله! آیا به قیامت ایمان نداری؟ و از حسابرسی خدا نمی‌ترسی؟!

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۵۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

۳. لَا أَبَا لِعَیْرِكَ: وای بر تو؛ جمله‌ای توبیخی است.

۴. حَدَرْتُ: شتافتی؛ فرود آمدن و پایین رفتن است و از آنجا که پایین رفتن معمولاً به‌سرعت انجام می‌شود، این واژه به‌معنای سرعت کردن نیز به کار می‌رود.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

۵. نِقَاشُ الْحِسَابِ: دقت و سخت‌گیری در حساب؛ مناقشته.

«لَيْسَتْ الرِّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْغُيُُونُ أَهْلَهَا وَ لَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ»^۱ و آن حضرت فرمود: اندیشه مانند دیدن با چشم‌ها نیست که گاهی چشم‌ها به صاحبانش دروغ می‌گویند ولی خرد به کسی که از او نصیحت خواهد، خیانت نمی‌کند.

۱۲. استفاده از اموال جهادگران

«وَتَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالُ وَ أَخْرَزَ بِهِمُ هَذِهِ الْبِلَادُ»^۲

کنیزان می‌خری و با زنان ازدواج می‌کنی آن هم از مال یتیمان و مساکین و مؤمنان جهادکننده‌ای که خداوند این اموال را به آنان بخشیده، و به وسیله آنان این شهرها را حفظ کرده.

نکته‌ها

- اشاره به این است که اگر این اموال مال افراد ثروتمندی بود، غصب آن‌ها کمتر قبیح و زشتی داشت ولی غصب اموالی که متعلق به دو گروه یتیمان و محرومان و مجاهدان و مدافعان اسلام است، بسیار قبیح‌تر و زشت‌تر است.^۳
- این خلاف انصاف و عدالت است که دسترنج رزمندگان اسلام که با شرکت در جهاد و نثار خون خود به وجود آمده است، توسط دیگرانی که سهمی در جهاد نداشتند تصرف شود و خود آن‌ها از این اموال محروم گردند.^۴

۱۳. سفارش به تقوا

«فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْذُذْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكْنِي اللَّهُ مِنْكَ لَا عُذْرَ لَكَ إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لَا ضَرْبَ لَكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارُ»^۵

از خدا پروا کن، به این قوم اموالشان را برگردان، اگر برنگردانی آنگاه خداوند به من قدرت دستیابی به تو را بدهد، چنانکه عقوبت کنم که عذرخواهم نزد حق باشد و با شمشیرم گردنت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۱.

۲. تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ: کنیزان را می‌خری.

۳. أَفَاءَ: بازگشت؛ از ریشه «فیء»؛ گویی اموالی که در دست کفار بوده جنبه غصب داشته و هنگامی که به غنیمت گرفته می‌شود به صاحبان اصلی بازمی‌گردد.

۴. أَخْرَزَ: حفظ کرد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۳۲.

۷. ارْذُذْ: برگردان.

۸. أُعْذِرَنَّ: عذر خود را ظاهر ساختن؛ از ریشه «اعذار».

أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أُولَى الْأَلْبَابِ، كَيْفَ تُسَيِّغُ شَرَابًا وَ طَعَامًا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرَبُ حَرَامًا وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَنْكِحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالُ وَ أَخْرَزَ بِهِمُ هَذِهِ الْبِلَادُ؛ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْذُذْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكْنِي اللَّهُ مِنْكَ لَا عُذْرَ لَكَ إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لَا ضَرْبَ لَكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارُ؛ وَ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَّةٌ وَ لَا ظَفِرًا مِثْلِي بِإِرَادَةٍ حَتَّى أَخْذَ الْحَقُّ مِنْهُمَا وَ أَرْبَحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا. وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسْرُنِي أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي أَثَرُكَ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي. فَصَحَّ رَوِيْدًا، فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَى وَ عَرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ وَ يَتَمَنَّى الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرِّجْعَةَ، وَ لَا تَحِينَ مَنَاصٍ».

۱۱. عقل‌گریزی کارگزار

«أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أُولَى الْأَلْبَابِ كَيْفَ تُسَيِّغُ شَرَابًا وَ طَعَامًا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرَبُ حَرَامًا»^۱

ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می‌شدی، چگونه آشامیدن و خوردن این مال را بر خود گوارا می‌دانی در حالی که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی؟!

نکته

- «كَيْفَ تُسَيِّغُ...» اشاره به اینکه تمام زندگی تو آمیخته با حرام شده و آب و غذایی که از اموال غصب شده بیت‌المال به دست می‌آوری، نوشیدن و خوردنش بر تو حرام است و مهریه‌ای که از حرام برای زنان قایل می‌شوی، سبب می‌شود زندگی خانوادگی تو آلوده شود.^۲

مشابه

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۳ پس هرکس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند. و هرکس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.

۱. تُسَيِّغُ: گوارا بودن که معمولاً درباره غذا و آب به کار می‌رود ولی به‌طور کنایه در امور دیگر نیز استعمال می‌شود؛ از ریشه «سوغ».

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

۳. زلزله، ۸ و ۷.

را بزنم؛ شمشیری که احدی را با آن نزد من وارد جهنم شد.

نکته‌ها

- امام برای بیان حساسیت و جایگاه اموال عمومی از هر سه شیوه ممکن یعنی تقوای الهی، تحریک عواطف انسانی و تهدید عملی استفاده کرده است.^۱
- بیان این حقیقت که هرکس با شمشیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شود به طور قطع به جهنم خواهد رفت، حاکی از یقین آن حضرت به حقانیت راهش می‌باشد.^۲

۴. انصاف و مساوات

«وَاللّٰهُ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَّةٌ وَلَا ظَفِرًا مِّنِّي بِإِرَادَةٍ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُمَا وَارِيحَ الْبَاطِلِ عَنْ مَظْلَمَتَيْهِمَا»^۳

به خدا قسم اگر حسن و حسین آنچه تو انجام دادی، انجام می‌دادند، از من نرمشی نمی‌دیدند و به مرادی نمی‌رسیدند تا اینکه حق را از آنان باز ستانم و باطلی را که از ستمشان به وجود آمده، نابود سازم.

نکته‌ها

- امام بیان می‌کند که لازمه عدالت، جریان یکسان بودن قانون نسبت به همگان بوده است و هیچ انگیزه‌ای نمی‌تواند از شکل‌گیری عدالت در جریان قانون جلوگیری نماید.^۴
- تصریح به نام امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) نه بدان معنی است که آنان مرتکب چنین خلافی خواهند شد، چراکه آن‌ها معصوم بوده و هرگز چنین احتمالی درباره آن‌ها نمی‌رود. به هر حال این‌گونه موارد قاطعیت و انعطاف‌ناپذیری امام را به اثبات می‌رساند.^۵

مشابه

﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^۶ بگو: اگر خدای رحمان را فرزندی می‌بود، من از نخستین پرستندگان می‌بودم.



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللّٰهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هرچند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما، چه توانگر و چه درویش بوده باشد؛ زیرا خدا به آن دو سزاوارتر است.

۵. شاد نشدن امام از جمع آوری مال

«وَأُقْسِمُ بِاللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسُرُّنِي أَنَّ مَا أَخَذْتُهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِّي أَتْرُكُهُ مِيرَاثًا لِّمَنْ بَعْدِي»^۲

به خدا پروردگار جهانیان سوگند می‌خورم اگر اموالی که به حرام از مردم ستاندی مال حلالی برای من بود که آن را برای بازماندگانم به میراث گذارم، چیزی نبود که مرا خوشحال نماید.

نکته

- امام علی (علیه السلام) که الگوی خداجویان است اگر مال حلالی بر هم انباشته کند و برای وارثان بر جای گذارد خوشحال نیست. آنکه مال حلالی فراهم کند و آن را ره‌توشه آخرت قرار دهد باید خوشحالی کند؛ چراکه در عین حال دیگران را هم محروم نساخته.^۳

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را به حق بترسید تا شاد شوید. ﴿وَاللّٰهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَالْكَفَافَ وَارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْمَالَ وَالْوَلَدَ﴾^۵ بار خدایا به محمد و آل محمد و دوستان آن‌ها پاک‌دامنی و به مقدار کفاف روزی کن و به دشمنان محمد و آل محمد، مال و فرزند روزی کن.

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾^۶ نه هرگز دست خود در احسان به خلق محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده دار که هرکدام کنی به نکوهش و حسرت خواهی نشست.

﴿وَاتَّبِعْ فِيمَا أَتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۷ و به او گفتند در آنچه

۱. نساء، ۱۳۵.

۲. مَا يَسُرُّنِي: مرا شاد نمی‌کند.

۳. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۸.

۴. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۴۰.

۵. اسراء، ۲۹.

۶. قصص، ۷۷.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۳۲.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۳۳.

۳. هَوَادَّةٌ: نرمش؛ صلح و علاقه به کسی است و در اینجا معنای اول اراده شده است؛ المصالحة و المصانعة. أَرِيحُ: از بین می‌برم؛ از ریشه «ازاحه» به معنای زایل کردن.

۴. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۳۵۴.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۳۳.

۶. زخرف، ۸۱.

مشابه

♦ ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ آنان را از روز حسرت که کار به پایان آمده

بترسان.

♦ «فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ نَسْأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَلَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَلَا كَاِبَةً»^۱ حسرت و اندوه بر آن بی خبری که عمر نابود شده‌اش بر او حجت است و پایان زندگی‌اش شقاوت! از خدا درخواست دارم ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت آنان را به طغیان نیندازد و هدفی آنان را در عبادت پروردگار خود مقصر نسازد و پس از مرگ، ندامت و اندوه بر او فرود نیاید.

♦ امام علی علیه السلام: «إِنَّ أَكْبَرَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ [فَوَرَّثَهُ رَجُلًا] فَوَرَّثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَدَخَلَ الْأَوَّلَ بِهِ النَّارِ»^۲ و آن حضرت فرمود: بزرگ‌ترین حسرت‌ها در روز قیامت، حسرت مردی است که از حرام کسب ثروت کرده و آن را مردی به ارث برده و در طاعت خدای سبحان انفاق نموده، پس به‌خاطر انفاقش وارد بهشت می‌گردد، و ارث‌گذارنده داخل جهنم می‌شود.

خدا به تو داده سرای آخرت را جست‌وجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش منما.

۶. زیاده‌روی در سرکشی

«فَضَحَّ رُوَيْدًا فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى وَدُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَى وَ عَرِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمَ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ وَ يَتَمَنَّى الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ وَ لَا تَ حِينَ مَنَاصٍ»^۱

در این غارتگری آهسته بران که گویی به مرگ رسیده‌ای و زیر خاک دفن شده‌ای و اعمالت بر تو عرضه شده، آن هم در جایی که ستمکار به حسرت فریاد برمی‌دارد و ضایع‌کننده عمر درخواست برگشت به دنیا دارد، در حالی که آن زمان، زمان رهایی نیست.

نکته

● «فَضَحَّ رُوَيْدًا»: ضرب‌المثل ادیبانه‌ای است که عرب به کسی می‌گوید که از او انتظار دارد که چاشتگاه شتر بی‌زبان را آهسته بچراند تا بتواند با خوردن علف بیابان رمقی بیابد و از گرسنگی رها گردد و راه سفر را طی کند و شتربان را به مقصد برساند. از این ضرب‌المثل در موردی استفاده می‌شود که می‌خواهد به کسی بگوید تندروی نکند و اسب سرکش هوای نفس را نجهاند و خود را به هلاکت نیندازد.^۲

۱. فَضَحَّ رُوَيْدًا: عجله نکن؛ به چرا بردن گوسفندان به‌هنگام برآمدن آفتاب است؛ «ضَحَّ» صیغه امر است از ریشه «تضحیه» در جایی گفته می‌شد که منظور این بود که گوسفندان را آهسته در چراگاه حرکت دهند تا به اندازه کافی سیر شود سپس این جمله در مواردی که منظور دست نگه داشتن و آرام بودن است؛ أمر بالأنابة و السكون، و أصلها الرجل يطعم إبله ضحی و یسیرها مسرعا لیسیر فلا یسبغها: فیقال له: ضحّ رویدا.

الْمَدَى: پایان کار و رسیدن به سنین بالا.

الثَّرَى: خاک.

عَرِضْتَ: عرضه شد.

يُنَادِي: ندا می‌دهد.

يَتَمَنَّى: تمنا می‌کند.

الْمُضَيِّعُ: ضایع‌کننده.

مَنَاصٍ: پناهگاه و فریادرس؛ از ریشه «نوص»؛ عرب هنگامی که حادثه سخت و وحشتناکی رخ می‌داده مخصوصاً در جنگ‌ها این کلمه را تکرار می‌کرد و می‌گفت مناص، مناص یعنی «پناهگاه کجاست؟» و چون این مفهوم با فرار مقارن است گاهی به معنای محل فرار نیز آمده است؛ بنابراین جمله ﴿وَلَا تَ حِينَ مَنَاصٍ﴾ مفهومش این است که راه فرار و نجات و پناهگاهی نیست؛ المهرب و المخلص.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹۰.

۱. مریم، ۳۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۴.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۲.



نامه ۴۲

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: عمرو بن ابی سلمه مخزومی
علت مکاتبه: نصب نعمان بن عجلان زرقی و عزل عمرو بن ابی سلمه از فرمانداری بحرین
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: لبیک عمرو به دعوت امام علیه السلام جهت شرکت در نبرد صفین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۵.

پیشگفتار نامه

عمرو بن ابی سلمه، پسر همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، مادرش ام سلمه و پدرش ابوسلمه پسر عبدالاسد بن هلال بن عمر بن مخزوم است و اما نعمان بن عجلان از جمله بزرگان انصار از قبیله بنی زریق است.

موضوع نامه، اطلاع عمرو بن ابی سلمه است بر تعیین نعمان به جای او و نیز اطلاع بر اینکه این عمل به خاطر خلاقی نبوده است که از او سرزده باشد تا او را مستحق نکوهش و برکناری سازد بلکه امام علیه السلام از او سپاسگزار است؛ از آن رو که به خوبی حکومت کرده و رعایت امانت را نموده است. آنگاه هدف خود را از برکناری و احضار وی به اطلاع رسانده که عبارت از یاری و کمک گرفتن از او در برابر دشمن است تا دلش آرام گیرد و از مقام حکومت با میل و رغبت جدا شود.

مشابه

- ♦ «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ»^۱ حکمرانی برای تو طعمه نیست، بلکه امانتی است بر عهده‌ات.
- ♦ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۲ خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید.

۴. احضار و دفع اتهام

«فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ وَلَا مَلُومٍ وَلَا مُتَّهَمٍ وَلَا مَأْثُومٍ»^۳
به جانب من بیا بی‌آنکه نسبت به تو سوءظن و سرزنش یا اتهام و گناهی باشد.

نکته

- جابه‌جایی فرمانداران متناسب با توانایی‌ها و صلاحیت‌های آنان و تعیین جایگاه خدمت، هرکدام از نشانه‌های رهبر لایق و شایسته است که امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق بارز آن می‌باشد.^۴

۵. مأموریت و سمت جدید

«فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَىٰ ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ وَأَخْبَيْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ»
عزم حرکت به جانب ستمکاران شام را دارم، دوست داشتم در این سفر همراهم باشی.

نکته

- عبارت «أَخْبَيْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ» به معنای شهادت در رکاب حضرت نیست بلکه به معنای حضور با آن حضرت است.^۵

۱. نهج البلاغه، نامه ۵.

۲. نساء، ۵۸.

۳. ظَنِينٌ: بدگمان؛ از ریشه «ظنه» به معنای تهمت گرفته شده است. فرق آن با متهم که در عبارت آمده ممکن است این باشد که سوءظن به متهم از ظنین بیشتر است و در جایی گفته می‌شود که قرآینی بر اتهام کسی وجود داشته باشد؛ المتهم، و الظنة: التهمة و الجمع الظنن.

مَأْثُومٌ: مرتکب گناه؛ کسی که برای او گناهی ذکر می‌کنند ولی «آثم» به معنای شخص گناهکار است و هر دو از ریشه «آثم» به معنای گناه گرفته شده است.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۳۵.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

و من کتاب له (علیه السلام) إلى عمر بن أبی سلمة المخزومی و کان عامله علی البحرین، فعزله، و استعمل نعمان بن عجلان الزرقی مکانه:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ النُّعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرْقِيَّ عَلَى الْبَحْرَيْنِ وَ نَزَعْتُ يَدَكَ، بَلَا ذَمٍّ لَكَ وَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكَ، فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوَلَايَةَ وَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ؛ فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ وَ لَا مَلُومٍ وَ لَا مُتَّهَمٍ وَ لَا مَأْثُومٍ. [فَقَدْ] فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ اسْتَظْهَرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ إِقَامَةِ عُمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۱. جابه‌جایی مدیران

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ النُّعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرْقِيَّ عَلَى الْبَحْرَيْنِ»
اما بعد، نعمان بن عجلان زرقی را والی بحرین قرار دادم.

نکته

- امام با مدیریت هوشمندانه بر اساس شرایط به جابه‌جایی مدیران می‌پردازد. امام با این کار از ایستایی و درجا زدن و تضعیف مدیریت و تبدیل شدن مسئولیت به یک حق، پیشگیری می‌نماید.^۱

۲. حفظ حرمت مدیران

«وَ نَزَعْتُ يَدَكَ بَلَا ذَمٍّ لَكَ وَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكَ»^۲
و تو را از آنجا برداشتم بدون اینکه نکوهش و ملامتی بر تو باشد.

۳. تقدیر از مدیران و وظیفه‌شناسی

«فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوَلَايَةَ وَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ»

زمانمداری را به‌خوبی انجام دادی و امانت را ادا کردی.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲. وَلَّيْتُ: متولی قرار دادم.

نَزَعْتُ يَدَكَ: تو را عزل کردم.

تَثْرِيْبٌ: سرزنش و ملامت؛ از ریشه «ثرب» در اصل به معنای پوسته نازکی از پیه که گاهی روی معده‌ها و روده‌ها را می‌پوشاند و هنگامی که به باب تفعل (تثريب) می‌رود به معنای کنار زدن آن پوسته است؛ سپس به معنای سرزنش و توبیخ و ملامت به کار رفته گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می‌شود؛ بلا لوم عليك و التثريب: الاستقصاء في اللوم.



۶. جهاد برای برپایی دین

فَاتَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ وَإِقَامَةِ الدِّينِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۱
 زیرا تو از کسانی هستی که در جنگ با دشمن و به پا کردن ستون دین، به آنان پشت قوی
 می‌کنم، اگر خدا بخواهد.

مشابه

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۲ با آنان نبرد کنید تا دیگر فتنه‌ای
 نباشد و دین همه دین خدا گردد.



نامه ۴۳

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸
 هجری
مخاطب: مصقلة بن هبیره شیبانی
علت مکاتبه: تقسیم ناعادلانه غنائم و بیت‌المال از سوی
 مصقلة
موضوع: سیاسی، اعتقادی
هدف و نتیجه: هشدار و نتیجه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۷.

پیشگفتار نامه

این نامه به مصقلة بن هبیره شیبانی فرماندار فارس است. خلاصه این نامه، ملامت و
 سرزنش شدید این فرماندار است؛ زیرا به خدمت امام گزارش داده بودند که او اموال
 بیت‌المال را بی حساب و کتاب به قوم و قبیله خود می‌دهد. امام او را سخت بر این کار
 ملامت می‌کند و نصیحت می‌فرماید که آخرت خود را به دنیا و دین خود را به دینار نفروشد.

۱. أَسْتَظْهِرُ: کمک می‌خواهم؛ از ریشه «استظهار» به معنای یاری طلبیدن از کسی و پشت‌گرمی به او داشتن.

۲. انفال، ۳۹.

و من کتاب له (علیه السلام) إلى مصقلة بن هبيرة الشيباني و هو عامله علی أردشیر خُرة:

بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرًا إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُهُ فَقَدْ أَسْخَطْتُ إِلَهَكَ وَ عَصَيْتُ إِمَامَكَ؛ أَنْتَ تَقْسِمُ فَيءُ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خِيُولُهُمْ وَ أَرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ فَيَمِنَ اعْتِمَاكَ مِنْ أَغْرَابِ قَوْمِكَ. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَانًا وَ لَتَخَفَنَّ عِنْدِي مِيزَانًا، فَلَا تَسْتَهِنُ بِحَقِّ رَبِّكَ وَ لَا تُضْلِعْ ذُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. أَلَا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَ قَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيءِ سَوَاءٌ، يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَ يَصُدُّونَ عَنْهُ.

۱. نارضایتی امام از عملکرد مصقله

«بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرًا إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُهُ فَقَدْ أَسْخَطْتُ إِلَهَكَ»^۱

خبر انجام کاری از تو به من رسیده که اگر آن را به جا آورده باشی، خدایت را به خشم آورده، و امام خود را غضبناک کرده‌ای.

نکته

● این تعبیر نشان می‌دهد که امام خبری را که به او رسیده بود، صددرصد تصدیق نفرمود و جانب احتیاط را رعایت کرد که مبادا شخص بی‌گناهی متهم گردد.^۲

مشابه

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۳ این به خاطر آن است که آن‌ها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد، پیروی کردند و از آنچه موجب خشنودی او است، کراهت داشتند لذا اعمالشان را حبط و نابود کرد.

۲. یادآوری حقوق مردم

«وَ عَصَيْتُ إِمَامَكَ أَنْتَ تَقْسِمُ فَيءُ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خِيُولُهُمْ وَ أَرِيقَتْ

عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ فَيَمِنَ اعْتِمَاكَ مِنْ أَغْرَابِ قَوْمِكَ»^۱

خبر این است که غنائمی که نیزه‌ها و اسب‌های اهل اسلام گرد آورده و خونشان در این راه به زمین ریخته در میان بادیه‌نشینان قبیله‌ات که تو را انتخاب نموده‌اند، تقسیم می‌کنی!

نکته‌ها

- غنائمی که در بیت‌المال گرد آمده باید در راه عمران و آبادانی و رفاه و پیشرفت امت اسلامی به مصرف برسد و هیچ‌کس حق ندارد آن‌ها را به مصارف شخصی و فامیلی اختصاص دهد.^۲
- «فَیء» اموالی است از کفار که بدون جنگ به حکومت اسلامی منتقل می‌شود و مصرف آن مانند مصرف خمس است. رئیس دولت اسلامی مجاز است که آن را در راه مصالح امت اسلامی به مصرف برساند.^۳

مشابه

﴿إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَ لَا لَكَ وَ إِنَّمَا هُوَ فَيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَ جَلَبٌ أَسْيَافِهِمْ فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَ إِلَّا فَجَنَآةٌ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لغير أَفْوَاهِهِمْ﴾^۴ این مال نه از آن من است نه از آن تو، بلکه غنیمت مسلمانان و اندوخته شمشیرهای ایشان است؛ پس اگر با آن‌ها در کارزارشان شریک بوده‌ای تو را هم مانند آنان نصیب و بهره می‌باشد و اگر نه،

۱. تَقْسِيمٌ: تقسیم می‌کنی.

فَیءٌ: غنیمت و خراج؛ الغنیمه و مال الخراج المضروب علی الأراضی المفتوحة عنوة.

حَازَتْهُ: آن را جمع کرد؛ جمعه.

رِمَاحُهُمْ: نیزه‌هایشان؛ از ماده «رَمَحَ» به معنای نیزه است؛ الرُّمُحُ: من السلاح معروف.

خِيُولُهُمْ: اسب‌هایشان؛ از ماده «خَلَّ» به معنای اسب است؛ این واژه در اصل به معنای تکبر و خودپسندی است. به

عقیده‌راغب اسبان را از آن جهت «خیل» گفته‌اند که هرکه به آن سوار شود در خود احساس تکبر می‌کند.

أَرِيقَتْ: ریخته شد.

دِمَاؤُهُمْ: خون‌هایشان؛ جمع «دَم» به معنای خون.

اعْتِمَاً: برگزید؛ از ریشه «اعْتَمَ» و «عیم» در اصل به معنای تشنگی و علاقه به شیر است و از آنجا که انسان هنگامی که علاقه شدیدی به چیزی پیدا کرد، تلاش می‌کند نوع خوب آن را به دست آورد، واژه «عیمه» به معنای هرچیز خوب و برگزیده‌ای آمده است؛ بنابراین جمله «اعتماک» یعنی تو را برگزیده‌اند؛ اختارک من بین الناس، أصله من العیمه، و هی خیار المال، و قد روی «فیمن اعتماک» بالقلب، و الصحيح المشهور الأول.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۷۶.

۳. همان، ص ۷۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

۱. أَسْخَطْتُ: خشمگین کردی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۵۱.

۳. محمد، ۲۸.

۵. حقوق مسلمانان در بیت المال

«أَلَا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَقَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ سَوَاءٌ يَرُدُّونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَيَصُدُّونَ عَنْهُ»^۱

آگاه باش که حق مسلمانانی که نزد تو و ما هستند از تقسیم غنیمت برابر است. آنان برای گرفتن سهم خود نزد من می آیند [سهم خویش را می گیرند] و می روند.

نکته ها

● عبارت «يَرُدُّونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَيَصُدُّونَ عَنْهُ» با توجه به اینکه تعبیر به ورود و صدور در اصل مربوط به ورود تشنگان به آبشخور و برگرفتن آب و بیرون رفتن از آن است، اشاره به این نکته می کند که بیت المال همچون نهر عظیمی است که خداوند آن را جاری ساخته و همگان در آن یکسان اند. هرکسی از طریق آبشخور به این نهر می رسد و بهره خود را می گیرد و از آن خارج می شود.^۲

● منظور از «عِنْدِي» این است که این کار با نظر من و طبق برنامه من باید انجام بگیرد نه اینکه نمایندگانم خودسرانه هرگونه که مایل باشند بیت المال را تقسیم کنند.^۳

مشابه

◇ «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَاَلْجَأُ عَلَيْهِ أَضِيقُ»^۴ زیرا گشایش امور با عدالت است و کسی که عدالت او را در مضیقه اندازد، ظلم و ستم، مضیقه بیشتری برای او ایجاد می کند.

◇ «إِنَّ أَفْضَلَ قُوَّةٍ عَيْنُ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ»^۵ برترین چیزی که موجب چشم روشنی زمامداران می شود، برقراری عدالت در شهرهاست.

چیده دست های آن ها برای دهان های دیگران نمی باشد.

۳. توبیخ مصقله

«فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَانًا وَ لَتَخِفَّنَّ عِنْدِي مِيزَانًا»^۱

به حق کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر این برنامه حقیقت داشته باشد، خود را نزد من خوار و بی اعتبار خواهی یافت.

نکته

● نحوه برخورد امام با اصحاب، به خصوص کارگزاران، وابسته به نوع عملکرد آن ها بود.^۲

مشابه

◇ ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾^۳ ما در روز قیامت برایشان منزلتی قائل نیستیم.

۴. نصیحت امام به مصقله

«فَلَا تَسْتَهِنَ بِحَقِّ رَبِّكَ وَلَا تُضْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»^۴

پس حق خداوندت را سبک مشمار و دنیای خود را با نابودی دین خویش آباد مکن که از زیان کارترین مردم خواهی بود.

نکته

● فروش دین به دنیا و فدا کردن مصالح آخرتی به جای تحصیل منافع دنیوی، بلا و ضایعه ای است که اکثراً دامن مسئولان و کارگزاران را می گیرد و دره هولناکی است که آن ها را در خود فرو می برد.^۵

۱. فَلَقَ الْحَبَّةَ: دانه را شکافت.

النَّسَمَةَ: آفرید؛ در اصل به معنای نفس کشیدن و وزش ملایم نسیم است و گاه به خود انسان یا روح او اطلاق می شود. هَوَان: خواری.

لَتَخِفَّنَّ: قطعاً سبک خواهی شد.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۳۶.

۳. کهف، ۱۰۵.

۴. لَا تَسْتَهِنَ: سبک مشمار؛ از ماده «وهن» به معنای سستی.

لَا تُضْلِحْ: آباد نکن.

بِمَحْقِ: از بین بردن؛ محو و نابود کردن؛ محق محققا الشیء: ابطاله و محاه.

۵. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۳۶.

۱. قَبْلَكَ: نزد تو.

يَرُدُّونَ: وارد می شوند.

يَصُدُّونَ: خارج می شوند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۵. نهج البلاغه، نامه ۵۳.



نامه ۴۴

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزگار غارتگری‌ها در کوفه، سال ۳۹ هجری

مخاطب: زیادبن ابیه

علت مکاتبه: اطلاع امام علی (ع) از فریب‌کاری معاویه و

برادرخواندگی زیادبن ابیه

موضوع: سیاسی، علمی

هدف و نتیجه: هشدار نسبت به توطئه معاویه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۴.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به زیادبن ابیه، زمانی که به حضرت خبر رسید معاویه به زیاد نامه نوشته و می‌خواهد او را با ملحق کردن به نسب خود بفریبد. سرچشمه این نامه این است که امام باخبر می‌شود که معاویه نامه‌ای به زیاد نوشته است که او را برادر واقعی خود بداند؛ به این ترتیب که زیاد را فرزند نامشروع ابوسفیان معرفی کند که از زن بدکاره‌ای متولد شده و از این طریق او را بفریبد و در چنگال خویش برای رسیدن به اهدافش قرار دهد.

برای فریب یکدیگر، سخنان آراسته القا می کنند.

- ♦ ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۱ و شیاطین به دوستان خود القا می کنند که با شما مجادله کنند؛ اگر از ایشان پیروی کنید از مشرکانید.
- ♦ ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ﴾^۲ و چون به مؤمنان می رسند، می گویند: ایمان آورده ایم و چون با شیطان های خویش خلوت می کنند، می گویند: ما با شما هستیم، ما مسخره شان می کنیم.

۲. فریب شیطان به هر وسیله

﴿يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيُقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَيَسْتَلْبِ غَوَّتَهُ﴾^۳

که از مقابل و پشت سر و از راست و چپ به سوی آدمی می آید تا به هنگام غفلت بر او هجوم آورد و عقلش را برباید.

نکته

- منظور این است که شیطان برای فریفتن انسان ها از هر وسیله ای استفاده می کند؛ گاه از طریق تطمیع و زمانی تهدید و گاه شهوت و هواپرستی و هنگامی از طریق آمال و آرزوها که در همه این ها یک چیز مد نظر است و آن گمراه ساختن انسان است.^۴

مشابه

- ♦ ﴿قَالَ فِيمَا آغَاوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۵ گفت: حال که مرا نومید ساخته ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می کنم. آنگاه از پیش و از پس و از چپ و راست بر آن ها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.

۳. ابطال سخن زیاد

﴿وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَةٌ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَنَزْعَةٍ مِنْ

و من کتاب له (علیه السلام) إلى زیاد ابن أبيه و قد بلغه أن معاوية كتب إليه يريد خديعته باستلحاقه:

وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ، فَاحْذَرُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيُقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَيَسْتَلْبِ غَوَّتَهُ. وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَةٌ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَنَزْعَةٍ مِنْ نَزْعَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ، وَ الْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدْفَعِ وَ النَّوَطِ الْمَذْبُذِبِ. فَلَمَّا قَرَأَ زِيَادُ الْكِتَابِ قَالَ شَهِدَ بِهَا وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ، وَلَمْ تَزَلْ فِي نَفْسِهِ حَتَّى ادَّعَاهُ مُعَاوِيَةُ.

۱. تشویق زیاد به صبر و استقامت

﴿وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ فَاحْذَرُهُ فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ﴾^۱

آگاه شدم که معاویه برای لغزاندن خردت و سست کردن عزمت، نامه ای برایت فرستاده. از او حذر کن که بی تردید او شیطان است.

نکته

- معاویه نه تنها خود فریب خورده شیطان بود که بر اثر فرورفتن در دام مفساد دنیوی و به دلیل برخورداری از هوش و ذکاوت بالا، خود شیطان مجسمی شده بود که چهره ای شاخص همچون زیاد را به انحراف کشید.^۲

مشابه

- ♦ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾^۳ و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم.

۱. يَسْتَزِلُّ: می لغزاند؛ می خواهد به خطا بیفکند؛ از ریشه «زَلَلَ» به معنای خطا؛ يطلب زلله و خطأه.

لُبُّ: مغز هر چیزی؛ عقل؛ العقل و القلب.

يَسْتَفِلُّ: رخنه می کند؛ از ریشه «فَلَلَ» به معنای گند کردن و شکستن چیزی؛ يريد أن يفل عزمك.

غَرْبٌ: چابکی و چالاکی؛ نشاط و هیجان و تصمیم؛ الغرب: حدّ السيف و هو مجاز عن العزم، و يصح أن يكون الجملة مجازاً مركباً.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۳۸.

۳. انعام، ۱۱۲.

۱. انعام، ۱۲۱.

۲. بقره، ۱۴.

۳. يُقْتَحِمُ: هجوم آورد.

يَسْتَلْبِ غَوَّتَهُ: تا عقل او را برباید.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

۵. اعراف، ۱۶ و ۱۷.



نَزَغَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ^۱

ابوسفیان در زمان حکومت عمر بن خطاب سخنی بدون اندیشه بر زبانش آمد که سببش هوای نفس و وسوسه شیطان بود. این سخن نه نسبی را اثبات می‌کند و نه کسی را مستحق میراث می‌سازد.

نکته‌ها

- امام علی (ع) زیاد را متوجه علت نادرستی فریب‌کاری معاویه ساخته است؛ به این ترتیب که معاویه می‌خواهد او را با پیوند دادن به خود به عنوان اینکه برادر اوست، غافل‌گیر کند پس امام علی (ع) به وی هشدار می‌دهد که این رابطه برادری که معاویه در پی آن است در صورتی درست است که نسبت پسری زیاد از قول ابوسفیان صحیح باشد در حالی که ادعای فرزندی او برای ابوسفیان به اثبات نرسیده بلکه سخن ابوسفیان که من چنین و چنان کردم، سخنی ناسنجیده و از روی هوای نفس بود که بدون دقت و فکر بر زبان آورده است.^۲
- اعتراف ابوسفیان به عمل نامشروع زنا آن هم با زنی شوهردار دلیل بر پستی و رذالت او و استناد معاویه به این عمل و طرح علنی آن در حضور دیگران، نشان از فساد دربار معاویه و عادی بود این جنایات در آنجاست.^۳

۴. نقد زیاد

«وَالْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدْفَعِ وَالنُّوْطِ الْمَذْبَذَبِ»^۴

۱. فَلَئِنَّ: سخنی بی‌اساس؛ از ریشه «فَلَت» در اصل به معنای از دست در رفتن چیزی است لذا به سخنانی که بدون مطالعه از دهان انسان می‌پرد و همچنین حوادث ناگهانی و بدون تأمل «فلته» می‌گویند؛ الکلام أو الأمر بغير روية. نَزْغَةً: وسوسه و تمایل؛ از ریشه «نَزَغ» به معنای وارد شدن در کاری است به قصد افساد و به هم انداختن مردم و «نَزَغَاتِ شَيْطَانٍ» به وسوسه‌های او گفته می‌شود که افراد را به جان هم می‌اندازد.

لَا يَثْبُتُ: ثابت نمی‌شود.

لَا يُسْتَحَقُّ: مستحق نمی‌شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۷۰.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۳۸.

۴. وََاغِلٍ: هجوم آورنده؛ کسی است که به جمع شراب‌خواران درآید تا شراب بخورد ولی چون از آنان نیست پیوسته رانده شود و ممنوع گردد؛ از ریشه «وَغَلَ» به معنای کسی است که برای نوشیدن آب از آشخور دیگران هجوم می‌آورد در حالی که از آنان نیست.

الْمُدْفَعُ: دفع می‌شود؛ از ریشه «دفع» به معنای کسی است که او را از کاری جلوگیری می‌کنند.

النُّوْطِ الْمَذْبَذَبِ: ظرف و مانند آن است که دنبال پالان بیاویزند که وقتی راکب مرکب را حرکت می‌دهد یا حرکتش را سریع می‌نماید، آن ظرف پیوسته می‌جنبد.

کسی که به آن سخن دل خوش نماید مانند کسی است که ناخوانده به محفل شراب‌خواران درآید و آنان پیوسته او را برانند و چونان کاسه‌ای چوبین است که به پالان شتر بندند و همواره با جنبش شتر از این سو به آن سو بجنبند.

نکته

- عبارت «النوط المذبذب» اشاره به این است که چیزی از قبیل کاسه یا قدح چوبی و مانند این‌ها که به بار سوار می‌آویزند، پیوسته در حرکت است و تا وقتی که به پشت بار آن سوار است و او مرکب را تند می‌رانند در حال جنبیدن است.^۱

تشبیه

مشبه: کسی که به سفیانیان بچسبد

مشبه‌به: کسی که به جمع باده‌گساران می‌پیوندند ولی قبولش نمی‌کنند

وجه شبه: امام هرکس را که خود را به سفیانیان می‌چسباند تشبیه به کسی کرده است که می‌خواهد به جمع باده‌گساران بپیوندد ولی آن‌ها قبولش نمی‌کنند و او را از خود می‌رانند. امویان هرگز زیاد را از خود ندانستند.

تشبیه

مشبه: کسی که به سفیانیان بچسبد

مشبه‌به: کاسه چوبین

وجه شبه: امام کسی را که به سفیانیان بچسبد، تشبیه به کاسه چوبینی فرموده است که در حال تزلزل و لرزان است. وجه شبه همان تزلزل و نپیوستن وی به فامیل مشخص و ناآرامی اوست؛ چنان که کاسه چوبین در حال لرزش می‌باشد و برقرار و ثابت نیست.

فَلَمَّا قَرَأَ زِيَادُ الْكِتَابِ قَالَ شَهِدَ بِهَا وَرَبُّ الْكُعْبَةِ، وَلَمْ تَزَلْ فِي نَفْسِهِ حَتَّى ادَّعَاهُ مُعَاوِيَةُ. زیاد چون نامه امام را خواند گفت: «به خدای کعبه سوگند که او به برادری من با معاویه شهادت داد» و پیوسته این مسئله را در خاطر داشت تا معاویه او را برادر خود خواند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۷۰.



نامه ۴۵

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در مدینه، سال ۳۶ هجری

مخاطب: عثمان بن حنیف انصاری (فرماندار بصره)

علت مکاتبه: دعوت عثمان بن حنیف به مهمانی ثروتمندان بصره

موضوع: اخلاقی، سیاسی، اعتقادی

هدف و نتیجه: ارائه الگوی ساده زیستی به کارگزاران

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۲.

پیشگفتار نامه

نامه امام به عثمان بن حنیف والی بصره مشتمل بر چند هدف است: ۱. امام علیه السلام به آن چیزی اشاره کرده است که می خواسته به خاطر آن عثمان بن حنیف را مورد پرخاش قرار دهد، یعنی پذیرش فوری مهمانی که در آن برای او غذاهای رنگارنگ و گوارا آماده کرده بودند؛ ۲. امام علیه السلام به عنوان سرزنش عثمان بن حنیف را در این کار تخطئه می کند؛ ۳. به وی دستور داده است تا از این گونه مواردی که برایش پیش می آید، دوری کند و از غذایی که برایش آماده می کنند که احتمال حرمت آن می رود و کیفیت آن معلوم نیست باید احراز کند؛ ۴. توجه داده است بر اینکه وی امام و پیشوایی دارد که باید از او پیروی کند؛ ۵. امام دلیل آورده است که عثمان باید از حال امام در امور دنیا پیروی کند، حال امام آن بود که از پوشیدنی های دنیا به مقداری که بدنش را بپوشاند یعنی دو جامه کهنه و از خوراکی ها به اندازه ای که شدت

گرسنگی او را برطرف سازد، یعنی دو قرص نان، بسنده می‌کرد، بدون اعتنا به زینت و آرایش؛ ۶. به اصحاب، این نکته را نیز خاطرنشان کرده است که این نوع ریاضت در حد توان آن‌ها نیست، زیرا آن نوع توانایی، مشروط به داشتن استعداد و آمادگی است که آنان بدان مرحله از استعداد نرسیده‌اند؛ ۷. به وسیله سوگند نیکو بر نادرستی چیزی توجه داده است که احتمال می‌داده بر بعضی از اذهان ناپاک درباره آن بزرگوار خطور کند و آن اینکه پارسایی وی در دنیا آمیخته به ریاست و در ورای آن پارسایی ظاهری، علاقه به دنیا و مال اندوزی دنیا وجود دارد.

و من کتاب له (علیه السلام) إلى عثمان بن حنيف الأنصاري وكان عامله على البصرة وقد بلغه أنه دُعي إلى وليمة قوم من أهلها، فمضى إليها قوله: «أَمَا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فَتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدِيَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ؛ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَحْفُوفٌ وَغَنِيَّتُهُمْ مَدْعُوفٌ. فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضُمُهُ مِنْ هَذَا الْمُقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظُهُ، وَمَا أَتَقَنَّتُ بِطِيبٍ [وَجْهِهِ] وَجْوهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ.

۱. نکوهش عثمان بن حنيف

۱.۱. شرکت در مهمانی اشراف بصره

«أَمَا بَعْدُ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فَتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدِيَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ»^۱

اما بعد، ای پسر حنيف، به من خبر رسیده که مردی از جوانان اهل بصره تو را به مهمانی خوانده و تو هم به آن مهمانی شتافته‌ای، با غذاهای رنگارنگ، و ظرف‌هایی پر از طعام که به‌سویت آورده می‌شده، پذیرایی ات کرده‌اند.

نکته‌ها

- این عبارت می‌رساند که امام کسانی را گمارده بود که بر اعمال و رفتار کارگزاران حکومتی بدون هیچ‌گونه دخالتی نظارت کنند و آن‌ها را به مرکز خلافت گزارش دهند.^۲
- حضور کارگزار علوی بر سر سفره‌های رنگین درخور نکوهش و ملامت است؛ چراکه در بیشتر مواقع کسانی هستند که چنین سفره‌هایی را می‌گسترانند و توقعاتی دارند که

۱. فَتْيِيَّة: جوانان؛ جمع «فتی» در اصل به معنای جوان نوحاسته و شاداب است و گاهی به افراد صاحب سن و سالی که زندگی پر نشاط دارند نیز گفته می‌شود و در اینجا به معنای اشراف است؛ جمع فتی کفتیان و فتو الشاب و الجواد. مَأْدِيَّة: سفره طعام؛ از ریشه «ادب» به معنای دعوت‌های رسمی و قابل توجه است که در آن آداب رعایت شود؛ بضم الدال: طعام يدعى إليه الجماعة و أدب القوم يأدبهم بالكسر أى دعاهم إلى طعامه. تُسْتَطَابُ لَكَ: برای تو طلب می‌شود؛ به این معناست که انواع خوب (از غذاهای رنگارنگ) برای تو طلب می‌شود؛ از ریشه «طیب» به معنای پاکیزه و لذیذ است. الْأَلْوَانُ: رنگارنگ.

الْجِفَانُ: کاسه‌های بزرگ؛ جمع «جفنه» به معنای ظرف‌های بزرگ غذاخوری است. این تعبیر نشان می‌دهد که مجلس مورد نظر در این نامه مجلس گسترده‌ای بوده که گروهی از اشراف در آن دعوت داشتند؛ جمع جفن و هو القصعة الكبيرة.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۸۳.

می‌خواهند از نفوذ کارگزار استفاده کنند.^۱

۲. انتظار امام از عثمان

«وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَيَّ طَعَامَ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَغَنِيَّتُهُمْ مَدْعُوفٌ»^۲

خیال نمی‌کردم مهمان شدن به سفره قومی را قبول کنی که محتاجشان را به جفا می‌رانند، و توانگرشان را به مهمانی می‌خوانند!

نکته

● شرکت در مهمانی و قبول دعوت اشخاص نه تنها منع شرعی و اخلاقی ندارد بلکه یکی از حقوق متقابل مؤمنین به یکدیگر است که از مهمان‌پذیرایی کنند و در احادیث بر این امر تاکید شده است اما بعضی از مهمانی‌ها شبهه ناک بوده و یا پذیرایی‌هایی که در آن صورت می‌گیرد شبهه ناک و اسراف است. مثلاً مهمانی‌هایی که به انگیزه‌های مختلف تشکیل می‌شود که در آن چه بسا تصمیماتی گرفته می‌شود که خلاف قوانین شرعی است و یا غیبت و تهمت و دروغ... در آنجا وجود دارد؛ لذا امام از چنین مهمانی‌هایی منع می‌کنند.^۳

مشابه

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۴ بگو: چه کسی لباس‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنی‌های خوش طعم را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آن‌ها باشد. آیات خدا را برای دانایان اینچنین به تفصیل بیان می‌کنیم.

۳. پرهیز از لقمه شبهه ناک

«فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِطْهُ»^۱

به لقمه‌ای که بر آن دندان می‌گذاری دقت کن، لقمه‌ای را که حلال و حرامش بر تو روشن نیست بیرون افکن

نکته

● در اغلب موارد سفره‌های رنگین اشراف و ثروتمندان جامعه از اموال مشکوک و لقمه‌های مشتبه پر شده است که آثار منفی روانی و معنوی برای شرکت‌کننده به همراه دارد^۲

مشابه

﴿حَلَالٌ بَيِّنٌ، وَ حَرَامٌ بَيِّنٌ، وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ اتَّكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ﴾^۳ حلال و حرامی است آشکار و شبهه ناک‌هایی است میان آن‌ها. هرکس شبهه ناک‌ها را ترک کند از حرام‌ها نجات می‌یابد و هرکس به شبهات اخذ کند مرتکب حرام‌ها می‌شود و از ناحیه ای که نمی‌داند هلاک می‌شود

◇ امیرالمؤمنین (ع): «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبُهَةِ»^۴ پارساترین مردم کسی است که در موارد شبهه توقف کند.

◇ امیرالمؤمنین (ع): «أَقْفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَع»^۵ می‌گوید: از شبهات خود را نگاه می‌دارم، ولی در آن‌ها افتاده.

۱. مَا تَقْضِمُ: آنچه می‌خوری؛ از ریشه «قَضَمَ» به معنای جویدن و گاه به معنای خوردن است و مقضم به غذایی که به دهان می‌گذارند اطلاق می‌شود؛ المقضم: معلف الدابة، یا کُل منه الشَّعِيرَ بِأَطْرَافِ أُسْنَانِهِ، و القضم: الأكل بِأَطْرَافِ الأَسْنَانِ إِذَا أَكَلَ يَابِسًا يُقَالُ: قَضَمْتُ الدَّابَّةَ شَعِيرَهَا مِنْ بَابِ تَعَبٍ وَ مِنْ بَابِ ضَرْبٍ لُغَةً: كَسَّرْتَهُ بِأَطْرَافِ أُسْنَانِهِا. مَقْضَمٌ: خوردنی.

الفِطْهُ: آن را دور بینداز؛ از ریشه «فَطَّ» به معنای بیرون افکندن از دهان است و الفاظ را بدین جهت الفاظ می‌گویند که گویی از دهان بیرون افکنده می‌شوند؛ لفظت: الشَّيْءَ مِنْ فَمِي أَلْفَطُهُ لَفْظًا مِنْ بَابِ ضَرْبٍ؛ رمیت به.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴۰.

۳. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. تحف العقول، ص ۴۸۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۱. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۸۴.

۲. عَائِلٌ: مستمندان؛ عائله‌دار نیازمند؛ الفقير.

مَجْفُوفٌ: مطرود و رانده شده؛ محروم و کسی که در حق او جفا شده است؛ مفعول من جفاه أى معرض عنه يقال: جفوت الرجل أجفوه إِذَا أَعْرَضَتْ عَنْهُ.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۳۸۹.

۴. اعراف، ۳۲.

۴. استفاده از لقمه حلال

«وَمَا أَتَقْنَتَ بِطِيبٍ وَجُوهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ»^۱

و آنچه را می دانی از راه های حلال به دست آمده بخور.

مشابه

♦ ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۲ انسان باید به غذای خویش بنگرد.

♦ «وَلَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لَعَقَ الْحَرَامِ فَإِنَّكُمْ بَعْثُ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ وَسَهَّلَ لَكُمْ سُبُلَ

الطَّاعَةِ»^۳ در شکم های خود لقمه های حرام وارد نکنید، زیرا در برابر مراقبت خداوندی

هستید که گناه را بر شما حرام کرده، و راه بندگی را بر شما آسان نموده است.

۵. نقش امامت در زندگی انسان

۵.۱. اهمیت رهبری

«أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ»^۱

معلومات باد که هر مأمومی را امامی است که به او اقتدا می کند، و از نور علمش بهره می گیرد.

نکته

- اشاره به اینکه انسان در این مسیر پرپیچ و خم زندگی مادی و معنوی نمی تواند رها باشد بلکه باید خودش با تمام شرایط لازم پیشوای خلق باشد یا از پیشوای شایسته ای پیروی کند وگرنه در این بیابان هولناک زندگی به بیراهه خواهد افتاد.^۲

مشابه

♦ ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ﴾^۳ [یاد کن]

روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می خوانیم؛ پس کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان دهند، پس آنان نامه خود را [با شادی و خوشحالی] می خوانند.

♦ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۴ و همه را پیشوایانی ساختم که به امر ما هدایت می کردند.

♦ «الْإِمَامَةُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَوْعُهُ السَّامِي»^۵ امام سنگ بنای اسلام بالنده و شاخه های پربار آن است.

۱. يَقْتَدِي بِهِ: به آن اقتدا می کند.

يَسْتَضِيءُ: طلب نور می کند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۸۶.

۳. اسراء، ۷۱.

۴. انبیاء، ۷۳.

۵. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۹۸.

۱. أَتَقْنَتَ: یقین کردی.

نَلَّ: نزدیک شو.

۲. عبس، ۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۲۶.

الصَّالِحُ وَ عِمَادَةُ الْوَرَعِ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ^۱ رسول خدا (ص) فرمود: اسلام حقیقتی است لخت و برهنه، جامه‌اش حیا است و زیورش وقار و مردانگی‌اش کار خوب و ستونش ورع و پارسایی، هر چیزی بنیادی دارد و بنیاد اسلام دوستی ما خاندان است.

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِيَّاكَ وَ السَّفِلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَن عَفَ بَطْنُهُ وَ فَرَجُهُ وَ اشْتَدَّ جِهَادُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ^۲» امام صادق علیه السلام فرمود: از مردم پست دوری کن، همانا شیعه علی کسی است که عفت شکم و فرج داشته باشد (آن‌ها را از حرام و مشتبّه نگهدارد) و سخت بکوشد و جهاد کند، و برای خالقش عمل کند، و ثواب او امیدوار باشد، و از عقابش بترسد، اگر این گونه مردم را دیدی، آن‌ها شیعه جعفرند.

«وَ بِهَذَا الْإِسْتِدَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: سَلُوا اللَّهَ الْهُدَى ﴿وَسَلُّوهُ مَعَ الْهُدَايَةِ﴾ هِدَايَةُ الطَّرِيقِ وَ سَلُوا اللَّهَ السَّدَادَ وَ سَلُّوهُ مَعَ السَّدَادِ سَدَادَ الْعَمَلِ^۳» از خداوند حرکت در راه راست و صراط مستقیم را بخواهید و از آستان مقدسش استواری و سداد درخواست کنید و در کنار استواری در ایمان و اندیشه پایداری و استواری در میدان عمل و وظیفه شناسی را خواهان باشید

«وَلْيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۴» و بترسند آن‌ها که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آن‌ها بیمناک‌اند، پس از [مخالفت] خدا پروا کنید و [با یتیمان مردم] با نرمی و محبت سخن بگویید.

۴.۵. زهد امام

«قَوْلَ اللَّهِ مَا كَثُرَتْ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبَرَّأَ وَ لَا ادْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَ فَرَّأَ وَ لَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي

«إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاقُ فِي الْمُوعِظَةِ وَ الْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَ الْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا وَ إِصْدَارُ السُّهُمَاتِ عَلَى أَهْلِهَا^۱» امام به غیر آنچه از جانب خدا مأمور است وظیفه‌ای ندارد، تکلیف او ابلاغ کامل پند و اندرز، و جدیت در خیرخواهی، و زنده کردن سنت، و اقامه حدود بر کسی که سزاوار حد است، و رساندن سهم بیت‌المال به کسی که مستحق آن است.

۲.۵. ساده‌زیستی امام

«أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ^۲» آگاه باش امام شما از تمام دنیايش به دو جامه کهنه، و از خوراکش به دو قرص نان قناعت نموده.

۳.۵. وظیفه یاران امام

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ^۳» معلوماتان باد که شما تن دادن به چنین روشی را قدرت ندارید، ولی مرا با ورع و کوشش در عبادت، و پاکدامنی و درستی یاری کنید.

نکته

● منظور از ورع پرهیزهای دینی و اجتهاد وظیفه‌شناسی و عمل به وظایف و مسئولیت‌هاست. همان‌طور که عفت گریز از پستی‌ها و زشتی‌ها می‌باشد. سداد: حضور در میدان عمل و انجام وظایف بندگی خداوند است.^۴

مشابه

«وَ مَا تَعَبَدَ لِيَ الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي^۵» و عبادت‌کنندگان به من، بمانند پروا از حرام‌های من مرا عبادت نکرده‌اند.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْإِسْلَامُ عُزَيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ وَ مَرْوَةٌ تُهَى الْعَمَلُ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۲. طَمَرِيهِ: دو لباس پوسیده و کهنه‌اش؛ در اصل از ریشه «طمر» گرفته شده که به معنای پوشاندن است؛ در اینجا امام علیه السلام آن را به صورت تشبیه آورده تا یکی اشاره به پیراهن و دیگری به زیر جامه باشد؛ بالكسر هو الثوب الخلق العتيق أو الكساء البالي من غير الصوف. قُرْصِيهِ: دو قرص نان.

۳. سَدَادٍ: راستی و درستی در کردار و رفتار.

۴. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۴۳۲.

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۲۳.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۱۶۱.

۴. نساء، ۹.

حضرت به زرق و برق‌های دنیوی و فرومایه بودن دارایی‌ها و لذت‌های مادی در حد شیره تلخ درخت بلوط است^۱

مشابه

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لِيَخْلُقَهُ فَقَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَصُعْفَاءِ النَّاسِ كَيْ يَتَنَدَّى الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَ لَا يُطْغَى الْغَنَى غِنَاهُ»^۲

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: خدا مرا پیشوای خلقش قرار داد، و بر من واجب ساخت که درباره خود و خوراک و نوشابه و پوشاکم، مانند مردم ضعیف و مستمند، بر خود تنگ گیرم، تا فقیر از فقر من پیروی کند و ثروتمند به وسیله ثروتش سرکشی و طغیان ننماید.

تشبیه

مشبه: حقیقت دنیا

مشبه‌به: میوه تلخ بلوط

وجه شبیه: درخت بلوط انواع و اقسامی دارد یکی از آن‌ها دارای میوه تلخی است که در فارسی به آن مازو می‌گویند که هم تلخ است و هم گس و به دلیل گس بودن در دباغی برای محکم ساختن چرم از آن استفاده می‌کنند خوردن چنین میوه ای بسیار ناگوار و تنفر آمیز است و هرکس در دهان بگذارد فوراً آن را بیرون می‌افکند. امام باطن و حقیقت دنیا را در قالب این مثال مجسم ساخته است.

طُمْرًا وَ لَا حُرْتُ مِنْ أَرْضِهَا شَبْرًا»^۱

به خدا قسم من از دنیای شما طلایی نیندوخته، و از غنائم فراوان آن ذخیره‌ای برنداشته، و عوض این جامه کهنه‌ام جامه کهنه دیگری آماده نکرده‌ام و از زمین‌های آن یک وجب به مالکیت خود درنیاوردم

نکته

● مقصود از امور مربوط بخود، کارهای شخصی و کسب و مملکت داری امام است که مانند متکبران خود خواه نباشد که در همه کارها به نوکران و خدمتگزاران دستور می‌دهند بلکه مانند فقرا و ناتوانان زندگی کند، تا فقرا از او پیروی کنند، یعنی به فقر و تنگدستی خود، راضی و خرسند شوند و ثروتمندان با خود بگویند: اگر ثروت مایه فضیلت بود، خدا آن را پیشوای ما عطا می‌کرد.^۲

۵.۵. تشبیه دنیا به دانه تلخ بلوط

«وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقَوْتِ أَتَانٍ دَبْرَةٍ وَ لَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَ أَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةِ مَقَرَّةٍ»^۳

و از آن جز خوراک ناچیزی برنگرفتم. دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است!

نکته

● وضعیت زندگی امیرالمؤمنین (ع) در تأمین ضروریات زندگی بیانگر بدبینی شدید آن

۱. تَبْرًا: قطعات طلا و نقره پیش از آنکه آن را به صورت شمش یا زینت آلات درآورند.

وَقَر: مال فراوان؛ از ریشه «وفور» به معنای فزونی و فراوانی گرفته شده و گاه به هرجیز فراوان اطلاق می‌شود.

لِبَالِي ثَوْبِي: برای لباس پوشیده‌ام.

طُمْرًا: لباس کهنه.

لَا حُرْتُ: تصرف نکردم؛ حیازت نکردم.

شَبْرًا: یک وجب.

۲. أصول الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳. أَتَانٍ دَبْرَةٍ: به چهارپایی گفته می‌شود که از کثرت کار و زحمت کشیدن پشت او مجروح شده و به همین دلیل نسبت به تغذیه بی‌میل است.

أَوْهَنُ: سست‌تر.

عَفْصَةٍ: دانه بلوط؛ گاه به درخت بلوط گفته می‌شود و گاه به ثمره آن که «مازو» نام دارد و این ماده شیرابه‌ای است که از آن ترشح می‌کند و علاوه بر تلخی حالت قابضیت دارد.

مَقَرَّةٍ: تلخ؛ گاه به معنای تلخ و گاه به معنای ترش می‌آید و در اینجا همان معنای تلخی مراد است و تأکید است بر مفهوم «عفصه».

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴۳.

۲. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۱، ص ۴۱۰.

کند.^۱

● «نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ» اشاره به ماجراهای دردناکی است که در داستان فدک واقع شد و امام آن را به داوری الهی در روز قیامت می سپارد.^۲ چرا که جامعه و افکار عمومی از حکومت و حاکمان متاثر است و آن‌ها بر جهل و عناد خود پای می فشرند و فضای مناسبی برای طرح این دعوا وجود ندارد.^۳

مشابه

◇ ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۴ و آنچه خدا از داراییشان به پیامبر خود غنیمت داد، آن نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخته بودید؛ بلکه خدا پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیزی قادر است.

۲.۶. بی اعتنائی به فدک

«وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ وَ النَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي عَدِ جَدْتٍ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِيْبُ أَخْبَارُهَا»^۵

ما را با فدک و غیر فدک چه کار؟ در فردا جای شخص در گور است، که آثار آدمی در تاریکی آن از بین می رود، و اخبارش پنهان می گردد.

نکته

● امام بینش عمیق خود در نگرش به حیات دنیوی و بی اعتبار بودن شئون مختلف دنیا و توجه به سرانجام زندگی همه انسان‌ها یعنی مرگ و فناء مادی را منشا بی اعتنائی به فدک معرفی می کند.^۶

مشابه

◇ قال علی (علیه السلام): «وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَةَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۹۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۹۴.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۴۵۳.

۴. حشر، ۶.

۵. مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ: ما را با فدک چه کار؟

مَظَانٌّ: جایگاه؛ جمع «مظنه» به معنای مکانی است که انسان گمان یا اطمینان دارد در آنجا چیزی موجود است.

جَدْتُ: قبر.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴۵.

بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ. وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ؟ وَ النَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي عَدِ جَدْتٍ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِيْبُ أَخْبَارُهَا، وَ حُفْرَةُ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا وَ أَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لَأَصْغَطَهَا الْحَجَرُ وَ الْمَدْرُ وَ سَدَّ فَرْجَهَا التُّرَابُ الْمُمْتَرَاكِمْ. وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى، لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَتَّبِتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَرْلِقِ؛ وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَقَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْفَرْزِ، وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوْدَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ، وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ، أَوْ آيَتِ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَزَوِي وَ أَكْبَادٌ حَزَى، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

«وَ حَسْبُكَ [عَارًا] دَاءٌ أَنْ تَبِيَتْ بِبُطْنَةٍ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ»
أَفْتِنُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أَسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ.

۶. داستان غم انگیز فدک

۱.۶. نحوه برخورد امام در مورد فدک

«بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ»^۱

آری از آنچه آسمان بر آن سایه انداخته، فقط فدک در دست ما بود، که گروهی از اینکه در دست ما باشد بر آن بخل ورزیدند، و ما هم به سخاوت از آن دست برداشتیم، و خداوند نیکوترین حاکم است.

نکته‌ها

● اشاره به غاصبان حکومت است که آن‌ها نسبت به مالکیت فدک بخل ورزیدند و از آن بیم داشتند که اگر در دست بنی هاشم باشد ممکن است پایه‌های حکومت آن‌ها را سست

۱. أَظْلَمَتْهُ: سایه افکند بر آن.

شَحَّتْ: بخل ورزید؛ از ریشه «شَحَّ» به معنای بخل همراه با حرص.

سَحَّتْ: سخاوت نمود.

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِبَشْيٍ مِنَ الْحُطَامِ وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا^۱ اگر شب را بیدار، روی خار سعدان (نوعی خار تیز) بگذرانم و مرا به غلها بسته بکشند، خوشتر است برای من که روز قیامت خدا و پیامبرش را ملاقات کنم، در حالی که به بعضی از بندگان ستم کردم، چیزی از مال دنیا غصب کرده باشم، چگونه به کسی ستم روا دارم، در حالی که نفس من به سرعت رو به فرسودگی و پوسیدگی می رود، و در زیر خاک ماندنش به طول می انجامد.

۳.۶. سرانجام فلاکت بار بدن در قبر

«و حُفْرَةُ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا وَ أَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَ الْمَدْرُ وَ سَدَّ فَرْجَهَا التُّرَابُ الْمُتْرَاكِمُ»^۲

گودالی که اگر به گشادگی آن بیفزایند، و دستهای گور کن به وسیع کردن آن اقدام نماید. باز هم سنگ و کلوخ زمین آن را به هم فشارد، و خاک روی هم انباشته رخنه هایش را ببندد.

۴.۶. ریاضت نفس به وسیله تقوا

«وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ»^۳

این است نفس من که آن را به پرهیزکاری ریاضت می دهم تا با امنیت وارد روز خوف اکبر گردد، و در اطراف لغزشگاه ثابت بماند.

نکته

● اعتقاد راسخ به شرایط سخت قیامت و صحنه های هولناک و وحشتناک آن آن قدر در عمق جان امام جای گرفته است که به راحتی مرکب چموش نفس خود را رام کرده و با

ریاضات و تمرین های مداوم نفس را به تقوای الهی وا می دارد^۱

مشابه

♦ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»^۲ کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیامیختند، امنیت از برای آنها است و همانا آنان هدایت یافتگانند.

♦ «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»^۳ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»^۴ و هیچ یک از شما نیست که وارد جهنم نشود، و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو* آن گاه پرهیزکاران را نجات می دهیم و ستمکاران را هم چنان به زانو نشسته در آنجا وامی گذاریم

♦ «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»^۵ مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می برم، که پرهیزکار باشی

۵.۶. ریاضت شدید نفس

«وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفِّي هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ»^۶

اگر می خواستم هر آینه می توانستم به عسل مصفا، و مغز این گندم، و بافته های ابریشم راه برم، اما چه بعید است که هوای نفسم بر من غلبه کند، و حرص مرا به انتخاب غذاهای لذیذ وادار نماید

نکته

● تحمل سختی ها و ریاضت شدید نفس ممکن است برای افراد مستمند و گرفتار فراوان

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۴۵.

۲. انعام، ۸۲.

۳. مریم، ۷۱ و ۷۲.

۴. مریم، ۱۸.

۵. الْقَمْحُ: گندم.

نَسَائِجُ: بافته ها؛ جمع «نسیج» به معنای بافته شده.

الْقَرِّ: ابریشم.

يَقُودَنِي: وادار می کند مرا.

جَشَعٌ: گرسنگی؛ حرص و طمع و گاه به حرص شدید گفته می شود.

تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ: انتخاب غذاها.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

۲. فُسْحَتِهَا: گستره اش؛ مساحتش.

حَافِرٍ: حفرکننده.

أَضْغَطَ: از ریشه «اضغات» به معنای فشار آوردن و از ریشه «ضَغَت» به معنای فشار گرفته شده است.

الْمَدْرُ: به گل های سفت و به هم چسبیده می گویند مانند پاره خشت.

فُوجٌ: رخنه ها.

التُّرَابُ الْمُتْرَاكِمُ: خاک های انبوه.

۳. أَرُوضُهَا: ریاضت می دهم آن را.

الْمَزْلَقُ: لغزشگاه؛ از ریشه «زَلَقَ» به معنای لغزیدن.

نکته

- عبارت «تَحَنُّنٌ إِلَى الْقَدِّ» اشاره به ضرب المثل معروفی است که مردم می گویند فلان کس از گرسنگی پوست شکمش به پشتش چسبیده بود.^۱

۶. ۸. امام شریک غم های مردم

«أَفْتَنُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ»^۲

آیا به این قناعت کنم که به من امیر مؤمنان گفته شود، ولی در سختی های روزگار با آنان شریک نباشم، یا در تلخی های زندگی الگوشان محسوب نشوم؟!

نکته

- حاکمیت اسلامی می تواند توده های جامعه را به ایثار و فداکاری وادارد تا آنجا که مردم جان و مال خود را بر سر ارزش های الهی در طبق اخلاص بگذارند. نه تنها باید در تلخ و شیرین روزگار در کنار مردم و همسان با آنها باشد بلکه در تحمل سختی ها و تسلط بر خواسته های نفسانی باید جلودار آنها باشد.^۳

مشابه

- ◇ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۴ برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده ای است.

مشابه

- ◇ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۱ بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟

۶. ۶. تأثیر بیشتر رفتار زاهدانه حاکم اسلامی

«وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْإِمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّيِّعِ أَوْ آيَّتِ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرَّتِي وَ أَكْبَادُ حَرَى أَوْ أَكُونَ»^۳

در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی زندگی کند که برای او امیدی به یک قرص نان نیست، و سیری شکم را به یاد نداشته باشد، یا آنکه شب را با شکم سیر صبح کنم در حالی که در اطرافم شکمهای گرسنه، و جگرهایی سوزان باشد.

۶. ۷. اشاره به شعر شاعر

«كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

«وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادُ تَحَنُّنٌ إِلَى الْقَدِّ»^۴

یا آنگونه باشم که شاعر سروده: تو را بیماری همان اندازه بس که سیر بخوابی حال آنکه پیرامون تو شکم های گرسنه و به پشت چسبیده باشد.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۴۵.

۲. اعراف، ۳۲.

۳. الْقُرْصُ: در اصل به معنای هرچیز گرد و مدوری است و لذا در مورد خورشید و ماه به کار می رود و نان های گرد و مدور را نیز به همین جهت قرص نان می گویند و تشبیه آن در عبارت امام اشاره به خوراک یک روز است زیرا بسیاری از مردم در آن زمان فقط دو بار در شبانه روز غذا می خوردند.

مِبْطَانُ: کسی که شکمش پر از غذا باشد؛ از ریشه «بطن» به معنای شکم گرفته شده؛ این واژه صیغه مبالغه است. غَرَّتِي: گرسنه.

أَكْبَادُ حَرَى: جگرهای سوخته؛ از ریشه «حرارت» گرفته شده.

۴. حَسْبُكَ: تو را کافی است.

بِطْنَةٍ: پر خوری؛ سیر بودن شکم؛ از ریشه «بطن» به معنای شکم.

تَحَنُّنٌ: آرزو داشتن؛ از ریشه «حنین» به معنای تمایل و توجه به چیزی.

الْقَدِّ: پوست یا پوسته ای است شبیه مشک که در آن چیزی می ریزند و گاه به قطعات گوشت خشکیده ای که در آن می ریزند نیز قد گفته شده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۱۹۹.

۲. جُشُوبَةُ الْعَيْشِ: ناگواری و خشونت زندگی.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۴۶.

۴. احزاب، ۲۱.

- فرومایگی انسان و تنزل او تا سر حد یک حیوان خلاف خواست خداوند است چرا که حکمت الهی بر آن است که انسان خلیفه الهی؛ و مقصد نهایی او قرب خداوند است.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام
- ◇ ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۳ آیا پندارید که شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟

۲.۷. هدف‌دار بودن خلقت

- «أَوْ أَتْرَكَ سُدًى أَوْ أَهْمَلَ عَابِثًا أَوْ أَجَرَ حَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ أَغْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ»^۴
- هیئات از اینکه رهایم ساخته، یا بیکار و بی‌هوده‌ام گذاشته باشند، یا کشاننده عنان گمراهی باشم، یا در حیرت و سرگردانی بیراهه روم.

نکته

- امام چهار صفت برای انسان‌های حیوان صفت بیان می‌دارد: ۱. بدون هیچ‌گونه هدف انسانی و الهی شب و روز را به پایان می‌رساند؛ ۲. هدف‌های کودکانه داشته با سرگرمی‌های تکراری روزگار خود را سپری می‌کند؛ ۳. خود گمراه است و دیگران را نیز گمراه می‌کند و از خدا دور می‌دارد؛ ۴. به خواسته‌های نفسانی و شهوات حیوانی می‌پردازد.^۵

مشابه

- ◇ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۶ آلم یك نطفة من منی یمنی ۰ ثم کان علقه فخلق

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴۸.

۲. ذاریات، ۵۶.

۳. مؤمنون، ۱۱۵.

۴. سُدًى: باطل و بی‌هوده.

أَغْتَسِفَ: از ریشه «اعتساف» به معنای انجام کاری بدون فکر و هدایت و اراده است و به معنای انحراف از جاده نیز آمده است.

عَابِثٌ: بدون هدف؛ از ماده «عَبَث» به معنای بی‌هوده.

أَجَرَ: بکشم؛ از ماده «جَرَ» به معنای کشیدن.

حَبْلَ الصَّلَاةِ: ریسمان گمراهی.

الْمَتَاهَةِ: حیرت؛ اسم مکان است از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی و ضلالت گرفته شده است.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴۸.

فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكُلَ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَغْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أَتْرَكَ سُدًى أَوْ أَهْمَلَ عَابِثًا أَوْ أَجَرَ حَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ أَغْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ. وَ كَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ مَنَازِلَةِ الشَّجْعَانِ! أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا وَ الرِّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقَى جُلُودًا وَ النَّابِتَاتِ الْعُذْيَةَ أَقْوَى وَ قُودًا وَ أَبْطَأُ حُمُودًا. وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعَصْدِ؛ وَ اللَّهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهَا، وَ لَوْ أَمْكَنَتِ الْفَرَسُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعَتْ إِلَيْهَا وَ سَاجَهْدُ فِي أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ.

۷. هدف نهایی آفرینش

۱.۷. بیان فلسفه ساده‌زیستی امام

«فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكُلَ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَغْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا»^۱

آفریده نشدم تا خوردن غذاهای پاکیزه مرا سر گرم کند به مانند حیوان به آخور بسته که همه اندیشه‌اش علف خوردن است، یا چهار پای رها شده که کارش به هم زدن خاکروبه‌هاست. از علف‌های آن شکم را پر می‌کند و از منظور صاحبش از سیر کردن او بی‌خبر می‌باشد

نکته‌ها

- امام علیه السلام به پاره‌ای از انگیزه‌هایی که باعث پارسایی و ترک غذاهای لذیذ در دنیا شده است توجه داده از جمله آن که وی برای این آفریده نشده است تا خوردن غذاهای خوب، او را از هدف اصلی بازدارد.^۲

۱. الْمَرْبُوطَةُ: بسته شده؛ حیوانی که برای پروار می‌بندند.

الْمُرْسَلَةُ: حیوان رها شده.

تَقْمُمٌ: در آشغال و زباله چریدن؛ برگرفتن تمام آنچه در سفره و خوردن آن است و در اصل از ریشه «قَمَ» به معنای رفت و روب کردن خانه و همچنین برچیدن گیاهان به‌طور کامل به‌وسیله لب‌های حیوان گرفته شده است.

تَكْتَرِشٌ: شکم را انباشه می‌کند؛ در اصل از ریشه «كَرَشَ» به معنای معده حیوان گرفته شده بنابراین «اکتراش» به معنای پر کردن معده است.

تَلْهُو: غفلت می‌کند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۸۴.

بدانید درختان بیابانی چوبشان سخت‌تر، و درختان سرسبز پوستشان نازک‌تر، و گیاهان صحرایی آتششان قوی‌تر، و خاموشی آن‌ها دیرتر است.

نکته‌ها

● «الشَّجَرَةُ» اشاره به درختان «النَّائِبَاتِ» اشاره به بوته هاست. هر دو اگر در بیابان‌های خشک و کم آب پرورش پیدا کنند بسیار مقاومند در حالی که یکی از آن‌ها اگر بر لب نهرها بروید و دائماً از آب کافی برخوردار باشد بسیار کم دوام‌تر است به همین دلیل افرادی که در ناز و نعمت پرورش پیدا می‌کنند سست و ناتوان هستند و افرادی که لایه لای مشکلات بزرگ می‌شوند قوی و نیرومندند.^۱

● امام علی علیه السلام از قوت و نیروی الهی برخوردار است و گاهی به اقتضای مسائل دینی از آن نیرو استفاده می‌کرد؛ بنابراین این همه زهد بر توان او تأثیر نداشت.^۲

تشبیه

مشبه: دشمنان امام

مشبه‌به: درختان سرسبز و خرم

وجه شبیه: همانند کردن دشمنان، همچون معاویه با درختان سرسبز و خرم باغ‌ها، در این تمثیل درختان اصلند و دشمنان و همگنان آن حضرت فرع، و وجه اشتراک همان سرسبزی و شادابی است که در اثر رفاه و خوراک لذیذ به دست می‌آید و حکم قطعی آن نرم و نازک بودن پوست و ناتوانی از مقاومت و کمی استقامت در برابر رویدادها و علاقه به ناز و نعمت و رفاه است و غرض امام علیه السلام آن است که دیگران بدانند دشمنان او از وی ناتوان‌ترند و در نتیجه شبهه مزبور برطرف گردد.

۵.۷. ارتباط تنگاتنگ روحی و روانی امام با پیامبر

«وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضَّوِّءِ مِنَ الضَّوِّءِ وَ الدَّرَّاعِ مِنَ الْعَصْدِ»^۳

من و رسول خدا همچون دو درختی هستیم که از یک ریشه رویده، و چون ساعد و بازو می‌باشیم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۲. اندیشه سیاسی تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۲۶.

۳. ضَوْء: نور.

الدَّرَّاع: ساعد و آرنج.

الْعَصْد: بازو.

فَسَوَّىٰ ۖ فَجَعَلَ مِنْهُ الزُّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَىٰ ۚ أَيَا انسان می‌پندارد که او را به حال خود واگذاشته‌اند؟ آیا او نطفه‌ای از منی که در رحمی ریخته شده، نبوده است؟ سپس لخته‌ای خون؟ آن گاه به اندام درستش بیافرید و آن‌ها را دو صنف کرد: نر و ماده.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱ آیا پندارید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟

۳.۷. طرح سؤال از جانب امام

«وَ كَأَنِّي بِقَاتِلِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ هَذَا قَوْمُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ مُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ»^۲

انگار گوینده‌ای از شما می‌گوید: اگر خوراک فرزند ابی طالب این است پس ضعف و سستی او را از جنگ با هموردان و معارضة با شجاعان مانع می‌گردد!

نکته

● با توجه به زهد امام ممکن است برای هر شنونده‌ای این پرسش ایجاد شود که آیا وهن و سستی بر امام غالب نمی‌شد و این همه شجاعت و توانایی امام در جنگ‌ها از کجاست؟

۴.۷. پاسخ به پرسش مذکور

«أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا وَ الزَّوَاتِجَ الْخَصِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّائِبَاتِ الْعِدِيَّةَ أَقْوَى وَ قُوْدًا وَ أَنْبَاطًا خُمُودًا»^۴

۱. قیامت، ۳۶ تا ۳۹.

۲. مؤمنون، ۱۱۵.

۳. قِتَالِ الْأَقْرَانِ: جنگاوری با امثال خود.

مُنَازَلَةٍ: پیکار و جنگ؛ از ریشه «نزول» آمده که شخص جنگجو در برابر حریف خود نزول و پیکار می‌کند. الشُّجْعَان: دلاوران.

۴. أَصْلَبُ عُودًا: از نظر چوب سفت‌تر.

الزَّوَاتِج: درختان؛ جمع «راتع» در اینجا به معنای درخت شاداب و خرم است؛ از ریشه «رتع» به معنای چریدن در مرتع است.

أَرْقُ جُلُودًا: پوست نازک‌تر.

الْعِدِيَّة: گیاهانی که تنها با آب باران سیر می‌شوند؛ به سرزمینی می‌گویند که دور از آب باشد و جز از آب باران سیراب نگردد.

وَقُودًا: شعله‌ها؛ هیزم.

خُمُودًا: خاموش شدن آتش است سپس به هرگونه فروکش کردن فعالیتی اطلاق شده است.

نکته‌ها

- عبارت «كَالضَّوِّ مِنَ الضَّوِّ» اشاره به این است که نور ایمان و قوت و قدرت من از نور ایمان و قدرت پیغمبر گرفته شده است.^۱
- عبارت «الدَّرَاعُ مِنَ الْعَصْدِ» اشاره به این است که هرگاه بازو محکم باشد ذراع نیز محکم خواهد بود.^۲

مشابه

- ﴿وَعَنْهُ قَالَ كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ الْبَأْسُ وَلَقِيَ الْقَوْمُ الْقَوْمَ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَيَّ الْعَدُوِّ مِنْهُ﴾^۳ در گفتار آن حضرت است: وقتی تنور معرکه سرخ می شد خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ می کردیم، پس هیچ کدام از ما به دشمن نزدیک تر از پیامبر نبود.
- ﴿قَالَ النَّبِيُّ ص النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَأَنَا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ﴾^۴ رسول خدا (ص) فرمود که مردم از درختهای متعدده هستند و من و تو از یک درختیم.
- ﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَ لَكِنْ لَا يُبَلِّغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مَعِيَ﴾^۵ «فرمان رسیده است که آن را خود و یا فردی که از من است ابلاغ کند.

تشبیه

مشبه: تشبیه امام
مشبه به: درخت بیابانی
وجه شبه: امام علیه السلام در برافروختن آتش جنگ توانا تر و در شعله ور ساختن آن مقاوم تر و پایدارتر، و همچون نباتات بیابانی که در برابر آفات مقاوم تر هستند.

۶.۷. اراده خلل ناپذیر امام

﴿وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا وَ لَوْ أُمَكَّنَتِ الْفُرُصُ مِنْ رِقَابِهَا

لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا»^۱

به خدا قسم اگر عرب در جنگ با من همدست شوند من از مقابله با آنان روی بر نگردانم، و اگر فرصت‌ها دست دهد شتابان بدان سو (شام) می‌روم.

نکته

- ادعای همراه با سوگند امیرالمؤمنین که هرگز در برابر اقتدار مجموعه عرب و اتحاد آنان در میدان نبرد عقب‌نشینی نخواهد کرد و پا به فرار نخواهد گذاشت حقیقتی است که لحظه‌های حماسه‌ای او در صحنه‌های نبرد در طول تاریخ زندگانش به اثبات می‌رساند.^۲

۲.۷. عزم راسخ امام در مبارزه با معاویه

﴿وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أَطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ﴾^۳

و خواهم کوشید تا زمین را از این موجود وارونه، و سرنگون کالبد (معاویه) پاک نمایم، تا سنگریزه‌ها از میان دانه‌های درو شده بیرون رود.

نکته‌ها

- «امام علیه السلام وعده داد که بکوشد تا روی زمین را از آن شخص واژگون و کالبد سرنگون پاک سازد» مقصود امام علیه السلام از آن شخص معاویه بود، و این که امام علیه السلام تعبیر به شخص و جسم کرد به دلیل رجحان جنبه بدنی معاویه بر جنبه روانی اش بود، از آن رو که وی به کمال بدن خود بیش از کمال روحش توجه داشت به حدی که گویا او تنها جسم و کالبد است.^۴
- عبارت «الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ» اشاره به این است که افکارش واژگونه است حق در نظر او باطل و باطل در نظر او حق است.^۵
- عبارت «الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ» اشاره به این است که نه تنها افکار او وارونه است بلکه از نظر

۱. مَا وَلَّيْتُ: روی گردان نشدم.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴۹.

۳. الْمَرْكُوس: سرگشته شده؛ واژگونه؛ از ریشه «رکس» به معنای پشت و رو کردن یا چیزی را با سر روی زمین گذاردن است.

الْمَدْرَةُ: قطعه گل خشکیده.

الْحَصِيد: درو شده؛ از ریشه «حصاد» به معنای درو کردن.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۹۶.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۹.

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴.

۵. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۳۸.

ظاهر نیز انسانی کج اندیش و بدرفتار و واژگونه محسوب می‌شود.^۱

● عبارت «حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ» اشاره به این است که هنگامی که محصول را از زمین‌های زراعتی بر می‌دارند غالباً دانه‌های با ارزش با سنگ و کلوخ و شن آمیخته می‌شود و کشاورزان آن‌ها را از میان دانه‌ها خارج می‌سازند تا قابل استفاده باشد.^۲

مشابه

❖ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ»^۳ ای پیامبر، با کافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار کن، جایگاهشان جهنم است که بد سرانجامی است.

❖ «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۴ در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان‌اند.

تشبیه

مشبه: دانه کلوخ (معاویه)
 مشبه‌به: دانه دور شده (مؤمنان)
 وجه شبه: دانه کلوخ از میان دانه گندم دور شده و جدا گردد، دانه کلوخ یعنی معاویه و دانه دور شده یعنی مؤمنان، و وجه تشبیه آن است که امام علی (ع) مؤمنان را از وجود معاویه خالص و آن‌ها را جدا می‌کند، تا ایمانشان رشد کند و دینشان استوار گردد، زیرا وجود معاویه در بین آن‌ها وسیله مهمی برای تباه ساختن عقیده‌شان و نابودی دینشان است.

۸. نکوهش دنیا و دنیا پرستان

۸.۱. اظهار انزجار از دنیا

«إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ قَدْ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِيكَ وَأَفْلَتُ مِنْ حَبَائِلِكَ وَاجْتَنَبْتُ الدَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكَ»^۱

ای دنیا، از من فاصله بگیر، که مهارت را بر گردنت انداختم، از چنگالت بیرون جستم، از دام‌هایت فرار کردم، و از رفتن در لغزشگاه‌هایت دوری گزیدم.

نکته

● اینکه امام دنیا را صاحب چنگال‌هایی دانسته است کنایه از این که دنیا انسان را به طرف خواسته‌ها و زینتها تا سر حد هلاکت ابدی می‌کشاند همچنان که شیر طعمه خود را

۱. «إِلَيْكَ عَنِّي: از من دور شو؛ جمله‌ای است که ظاهراً از دو جار و مجرور تشکیل شده در حالی که «إِلَيْكَ» اسم فعل و به معنای «ابعد» یعنی «دور شو» است. این احتمال نیز وجود دارد که جمله دارای فعل مقدری باشد که همان «ارجع» و «ابعد» است.

غَارِبٍ: گردن؛ محلی است که میان پشت و گردن شتر واقع است و به معنای گردن و آخرین نقطه پشت نیز آمده است انْسَلَلْتُ: رها شده‌ام؛ از ریشه «سَلَّ» به معنای کشیدن و خارج شدن به آرامی است.

مَخَالِبٍ: چنگال‌ها؛ جمع «مَخْلَب» به چنگال پرندگان و درندگان گفته می‌شود.

أَفْلَتُ: گریخته‌ام؛ از ریشه «فَلَت» به معنای رهایی یافتن است.

حَبَائِلٍ: تورها؛ جمع «حَبَاله» به معنای دام.

مَدَاحِضٍ: لغزشگاه‌ها؛ جمع «مَدَحِض» به معنای لغزشگاه است.

می‌کشد.^۱

مشابه

﴿يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا أَيْ تَعَرَّضْتَ أَفْ إِلَى تَشَوَّقَتْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ [لَا حَانَ حِينَكَ] غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ [إِلَى فِيكَ] فِيهَا فَعُمُرُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ أَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ وَحْشَةِ الطَّرِيقِ وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ﴾^۲ علی (ع)
فرمود: ای دنیا از من دور شو، آیا می‌خواهی مرا فریب دهی، تو توانایی نداری علی را از راه بیرون کنی برو دیگری را گول بزنی که من به تو نیازی ندارم و سه طلاقه گفته‌ام که دیگر رجوعی ندارد، زندگی در تو کوتاه و مشکلات بیشتر و نفع اندک و آرزوها کوچک می‌باشد.

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: شتر پر شیر و جذاب

وجه شبه: امام دنیا را به شتری که ممکن است پر شیر و جذاب و جالب باشد تشبیه می‌کند ولی هنگامی که صاحبش می‌خواهد از او صرف نظر کند و در چراگاه رهاش سازد. افسار او را بر پشت یا گردنش می‌افکند او هم خود را آزاد می‌بیند. از صاحبش دور می‌شود و در چراگاه به حال خود مشغول می‌گردد.

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: پرتگاه

وجه شبه: دنیا تشبیه به پرتگاهی شده که لغزشگاه‌های فراوان دارد. لغزش‌های شهوات و مال و منال. امام می‌فرماید: من از آن لغزشگاه‌ها دوری جسته‌ام و به این ترتیب نه در دام و نه در چنگال و نه در پرتگاه‌های او افتاده‌ام.

۸.۲. سرانجام دل‌بستگی به دنیا

﴿أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَّتِهِمْ بِمَدَائِعِكِ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنَتْهُمْ بِزَخَارِفِكَ فَهَآ هُمْ رَهَاتِنُ

الْقُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللَّحُودِ﴾^۱

کجایند گذشتگانی که به بازیهای آنان را فریفتی؟! کجایند ملت‌هایی که با زر و زیورت آنان را مغرور نمودی؟! اینک اینان گروگانهای قبور، و فرورفته در لابلای لحد‌هایند.

نکته

● امام دشمنی و ضرر و زیان دل‌بستگی به دنیا را نه تنها در قالب نظر و اندیشه بیان داشته است بلکه نمونه‌های عینی آن را در قالب نمونه‌ها و رویدادهای تاریخی ارائه داده است.^۲

مشابه

﴿وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾^۳ چه بسیار اقوام (بی‌ایمان و گناهکاری) را قبل از آن‌ها هلاک کردیم آیا احدی از آن‌ها را احساس می‌کنی یا کمترین صدایی از آنان را می‌شنوی.

﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى﴾^۴ آیا آن همه مردمی که پیش از این در مساکن خویش راه می‌رفتند و ما همه را هلاک کردیم، سبب هدایت اینان نشده‌اند؟ اینها نشانه‌هایی است برای خردمندان

﴿كَمَلَّ غَيْثٌ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فِتْرَاهُ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۵ همانند بارانی به وقت است که رویدنیهایش کافران را به شگفت افکند. سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است. و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است و نصیب گروهی آمرزش خدا و خشنودی او. و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

۱. مَدَائِعٍ: بازی‌ها؛ جمع «مدعیه» به معنای مزاح و شوخی.

فَتَنَتْهُمْ بِزَخَارِفٍ: به زیورهای آن‌ها را به فتنه انداختی.

رَهَاتِنُ: گروگان‌ها؛ جمع «رهینه» به معنای گروگان.

مَضَامِينُ: قرار یافته‌ها؛ جمع «مضمون»؛ در اصل به معنای جنبی است که در شکم مادر است سپس به هر چیزی که در لابلای چیز دیگری قرار گرفته اطلاق می‌شود.

اللُّحُودُ: لحد‌ها؛ جمع «لحد» به معنای شکافی است که در طرف پایین قبر ایجاد می‌کنند و میت را در آن قرار می‌دهند.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۵۱.

۳. مریم، ۹۸.

۴. طه، ۱۲۸.

۵. حدید، ۲۰.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۹۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۸.۳. خشم امام نسبت به دنیا

«وَاللّٰهُ لَوْ كُنْتَ شَخْصًا مَّرْتِيًّا وَقَالَبًا حَسِيًّا لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ»^۱

به خدا قسم این دنیا اگر موجودی قابل دیدن، و جسمی سزاوار لمس بودی، حدود خدا را بر تو جاری می ساختم.

نکته ها

● نگاه بدبینانه امام به دنیا و جنایت هایی که در آن صورت گرفته است. حضرت را در موضع انتقام از آن قرار می دهد و سوگند یاد می کند که اگر دنیا شخصی قابل رویت بود در رابطه با قربانیانی که گرفته است و بندگانی که به خاطر آرزوها فریب داده حدود خدا را درباره او اجرا می نماید.^۲

● از مجموع بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیرامون دنیا در موارد مختلف فهمیده می شود که مقصود امام از نکوهش شدید از دنیا و شئون آن دل بستگی به زرق و برق های فریبنده آن است در غیر این صورت از جهتی دنیا راهی است به سعادت آخرت.^۳

۸.۴. سرانجام ذلت بار طاغوت های تاریخ

«فِي عِبَادٍ غَزَرَتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَ أُمِّمِ الْقِيَتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي وَ مُلُوكِ أَسْلَمَتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ وَ أُوْرِدَتْهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَا وَرْدَ وَ لَا صَدْرَ»^۴

در رابطه با بندگانی که به آرزوها فریشان دادی، و ملت هایی که در پرتگاه های هلاکت انداختی، و پادشاهانی که تسلیم نابودی کردی و به سر چشمه های بلا وارد نمودی، به جایی که در ورود و خروجش امنیت نباشد.

نکته

● «مهاوی» به پرتگاه گفته می شود و در اینجا از جاذبه های هواهوس حکایت می کند که از امکانات فریب دنیا محسوب می شوند و کرسی های اقتدار و سلطه جویی ها که سرانجام

به دلیل حق ستیزی به نابودی حاکمان می انجامد.^۱

مشابه

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾^۲ در سرگذشت های آن ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾^۳ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾^۴ بعد از خود چه باغ ها و چشمه سارها بر جای گذاشتند و کشتزارها و خانه های نیکو و نعمتی که در آن غرق شادمانی بودند. بدین سان بودند و ما آن نعمت ها را به مردمی دیگر واگذاشتیم. نه آسمان بر آن ها گریست و نه زمین و نه به آن ها مهلت داده شد.

۸.۵. اعلام خطر از لغزش گاه های دنیا

«هَيْهَاتَ مَنْ وَطِئَ دُخْصَكِ زَلَقَ وَ مَنْ رَكِبَ لُجْجَكِ غَرِقَ وَ مَنْ اِزْوَرَ عَنْ حَبَائِلِكِ وَفَّقَ»^۵

هیاهات! هرکس گام در لغزشگاه های نهد بلغزد، و هر که سوار آب های متراکم گردد غرق شود، و آن که از دام های تو به یک سو رود موفق گردد.

نکته

● سوار شدن بر امواج خواسته های نفسانی و گوش دادن به هواها و آرزوهای دور و دراز

۱. قطره ای از دریا، ج ۲، ص ۵۳۷.

۲. یوسف، ۱۱۱.

۳. دخان، ۲۵ تا ۲۹.

۴. وَطِئَ: قدم گذاشت.

زَلَقَ: لغزید.

لُجْجَكِ: امواج تو.

مَنْ اِزْوَرَ: کسی که رها شد.

وَفَّقَ: توفیق یافت.

لَا يُبَالِي: باکی ندارد.

مُنَآخُهُ: محل استراحتش.

حَانَ اُنْسِلَاحُهُ: زوالش حاضر شد.

اَعْرَبِي: از من دور شو؛ از ریشه «عَرُوب» به معنای دور شدن گرفته شده؛ به کسانی که ازدواج نکرده اند «عَرَب» می گویند زیرا از زندگی خانوادگی دورند.

نتیجه‌اش فرو افتادن در دریای خیانت و عصیان است.^۱

۸.۶. دوری امام از دنیا

«وَالسَّالِمُ مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ صَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ انْسِلَاخُهُ اغْرَبِي عَنِّي»

و کسی که از فتنه‌های تو سالم است باکی ندارد که گرفتار تنگی زندگی باشد، و دنیا نزد او مانند روزی است که لحظه پایش فرا رسیده. از من دور شو.

نکته

● تحمل مشکلات و استقامت در تنگناها و فشارهای زندگی از آن جهت برای مؤمنان واقعی به مبدء و معاد آسان است که حیات دنیوی را آن‌گونه که هست می‌بینند یعنی دورانی کوتاه و گذرا که در هر لحظه ممکن است همه چیز به پایان برسد.^۲

مشابه

﴿عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ اصْبِرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ تَصَبَّرُوا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّمَا الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَمَا مَضَى فَلَيْسَ تَجِدُ لَهُ سُورًا وَلَا حُزْنَ وَمَا لَمْ يَأْتِ فَلَيْسَ تَعْرِفُهُ فَاصْبِرْ عَلَى تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَكَأَنَّكَ قَدْ اغْتَبَطْتَ»﴾^۳ شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: بر رنج طاعت و بندگی شکیبا باشید و از نافرمانی خدا خویش‌داری کنید. زندگانی دنیا همین یک دم است: از گذشته نه لذتی باقی مانده و نه رنج و درماندگی پایدار مانده است. از آینده اطلاعی در دست نیست که چه چیز پیش آید. پس در همین لحظات حاضر شکیبایی پیشه کنید، تصور کنید که در همین لحظه به‌سوی مرگ می‌روید.

استعاره

مستعار: مداحض، لجج، حبال
مستعارمنه:

مستعارله: شهوت‌ها و لذت‌های دنیا

جامع: مداحض، لجج، حبال استعاره‌اند برای شهوت‌ها و لذت‌های دنیا: ۱. از آن جهت که شهوت‌های دنیا زمینه آن را دارند که باعث دل‌بستگی شوند و انسان را به افزون‌طلبی، یا تجاوز از حد اعتدال به مرز حرام بکشانند. ۲. از آن رو که خواسته‌ها و

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۵۲.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۵۲.

۳. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۵۳.

آرمان‌های دنیایی بی‌پایان است و از پیامدهای حتمی کسی که سرگرم بدان و غرق در آن شده، آن است که خویش‌داری را در دریایی غرق می‌کند که کناره ندارد، و در نتیجه از قبول رحمت حق سرباز زده، همچون کسی که خود را در دریایی ژرف افکند، به هلاکت ابدی مبتلا شود. ۳. از نظر این که انسان وقتی فریب دنیا را خورد و در راه علاقه به دنیا به خواسته‌های خود رسید، دنیا مانع جهش و پرش او به ساحت قدس خداوندی می‌شود. همان‌طور که بندهای صیاد بال‌پرنده را از پریدن باز می‌دارند.

۸.۷. رام دنیا نشدن

«قَوْلَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لِكَ فَتَسْتَذِلِّيْنِي وَلَا أَسْلَسُ لِكَ فَتَقْوِدِيْنِي»^۱

به خدا قسم رام تو نشوم تا مرا به خواری نشانی، و عنان به دست نگذارم تا هر کجا خواهی ببری.

نکته

● امام در این جمله به این نکته اشاره می‌کنند که کسی در دنیا و در برابر بازیگری‌های آن خوار نمی‌شود مگر اینکه خود را خوار ساخته و زمام اختیار کسی را در دست نمی‌گیرد مگر اینکه کسی خود زمام اختیارش را به دست او بسپارد زیرا انسان تا وقتی که تمنیات نفسانی خود را کنترل نماید و نیروی حیوانی خویش را به دست عقل بسپارد محال است که دنیا بتواند او را خوار سازد.^۲

مشابه

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْ مَوْأ أَنَفْسُكُمْ﴾^۳ و شیطان هنگامی که کار تمام می‌شود می‌گوید خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما پذیرفتید. بنابراین مرا سرزنش نکنید خود را سرزنش کنید.

۱. تَسْتَذِلِّيْنِي: مرا ذلیل می‌کنی.

۲. أَسْلَسُ: تسلیم نمی‌شوم؛ از ریشه «سلاسه» به معنای مطیع شدن و گاه به معنای آسان گشتن.

تَقْوِدِيْنِي: مرا به سمت دلخواهت می‌کشی.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۵۴۰.

۳. ابراهیم، ۲۲.

و کاسه چشمم را در گریه‌های شب و روز قرار دهم تا چون چشمه‌ای که آبش فرو رفته اشکی در آن نماند.

تشبیه

مشبه: کاسه چشم خود

مشبه‌به: چشمه آبی

وجه شبه: امام علی (ع) کاسه چشم خود را همچون چشمه آبی به حال خود وامی‌گذارد که آبش خشکیده باشد وجه شبه آن است که اشکهای چشم تمام شده، و در اشتیاق به ملاء اعلی و آنچه از خوشبختی ابدی برای اولیای خدا آماده شده و همچنین از ترس محروم ماندن از آن‌ها، با گریه از اشک تهی گردد.

۱۲. شکمبارگی انگیزه حیوانات

«أَتَمَتْلِي السَّائِمَةُ مِنْ رَغِيهَا فَتَبْرَكَ وَ تَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبُضَ وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ»^۱

آیا به همان گونه که حیوان چرنده شکمش را با چریدن پر کند و بخوابد، و رمه گوسپند که از علف سیر می‌شود و به جانب خوابگاهش می‌رود، علی هم از توشه خود بخورد و بخوابد؟! چشمش روشن که پس از سالیانی دراز به چهارپایان رها شده، و گوسپندان چرنده اقتدا کند!

نکته

● از نظر امام حقیقت وجود آدمی غیر از خور و خواب و شهوت است بلکه افق‌های دیگری را نشان می‌دهد که مهم‌ترین وظیفه انسان عمل به واجبات و فرائض است و این

۱. السَّائِمَةُ: حیوان چرنده؛ حیوانی که آن را برای چرا در بیابان رها می‌کنند؛ از ریشه «سوم» به معنای رها کردن حیوان در بیابان برای چریدن است.

رَغِيهَا: چریدن خود؛ علف‌هایی که حیوان به‌هنگام چرا می‌خورد؛ از ریشه «رَعَى» به معنای چریدن.

تَبْرَكَ: می‌آرامد؛ از ریشه «بروک» به معنای آرام گرفتن به روی زمین.

الرَّبِيضَةُ: گله گوسفندان و مانند آن است که به همراه شبان‌ها به آغل خود می‌آیند؛ از ریشه «ربض» و «ربوض» به معنای جمع کردن دست و پا و به زمین نشستن حیوانات است.

عُشْبٍ: علف و گیاه زیاد؛ گیاهان تر است در مقابل خشک گفت می‌شود.

تَرْبُضٌ: می‌خوابد.

يَهْجَعُ: می‌خوابد؛ از ریشه «هجو» به معنای خواب سبک.

الْهَامِلَةُ: رها شده؛ از ریشه «همل» به معنای رها کردن حیوان بدون چوپان است.

السَّائِمَةُ الْمَرْعِيَّةُ: حیوان مشغول چریدن؛ اسم مفعول از ریشه «رَعَى» به معنای حیوانی است که آن را به چرا برده‌اند.

وَ اِيْمُ اللّٰهِ يَمِيْنًا - اَسْتَشْنِي فِيْهَا بِمَشِيَّةِ اللّٰهِ - لَا رَوْضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا اِلَى الْقُرْصِ اِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَا دُومًا، وَ لَا دَعَنَ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِيْنُهَا، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا. اَتَمَتْلِي السَّائِمَةُ مِنْ رَغِيهَا فَتَبْرَكَ، وَ تَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبُضَ، وَ يَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ؟ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ.

۹. سوگند به خدا

«وَ اِيْمُ اللّٰهِ يَمِيْنًا اَسْتَشْنِي فِيْهَا بِمَشِيَّةِ اللّٰهِ»^۱

قسم به خداوند، قسمی که فقط اراده حق را از آن استثنا می‌کنم

۱۰. مهار نفس

«لَا رَوْضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا اِلَى الْقُرْصِ اِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَا دُومًا»^۲

آنچنان نفس خویش را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان زمانی که برای خوردن یابد شاد شود، و به جای خورش به نمک قناعت کند.

۱۱. گریه‌های امام از خوف خداوند

«وَ لَا دَعَنَ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِيْنُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا»^۳

۱. اَسْتَشْنِي: استثنا می‌کنم.

۲. لَا رَوْضَنَ: قطعاً ریاضت می‌دهم؛ رِيَاضَةً: رام کردن با تربیت است به همین جهت به ورزش‌های جسمانی و پرورش‌های روحانی از طرق مختلف اطلاق می‌شود و اگر به باغ روضه گفته می‌شود از این رو است که زمین را با برنامه منظمی پرورش داده‌اند و خرم و سرسبز ساخته‌اند.

تَهْشُ: شاد می‌شود؛ از ریشه «هشاشه» به معنای خوشحالی و تبسم کردن.

مَا دُومًا: به عنوان خورشت؛ از ریشه «ادام» به معنای نان خورش بنابراین «مادوم» چیزی است که آن را به صورت نان خورش درآورده باشد.

۳. مُقْلَتِي: مردمک چشم.

نَضَبٌ: خشک شد؛ از ریشه «نضوب» به معنای فرو رفتن آب در زمین و خشکیدن چاه یا چشمه است و این واژه گاه در مورد چشم نیز به کار می‌رود هنگامی که اشک آن تمام شود.

مَعِيْنٌ: آب جاری؛ از ریشه «معن» به معنای جاری شدن آب است و «ماء معین» به جاری شدن آب گفته می‌شود سپس در مورد جریان اشک از چشم‌ها به کار رفته است.

مُسْتَفْرِغَةً: خالی می‌کند.

دُمُوعٌ: اشک‌ها.

تکالیفی است که پروردگار از بندگان خواسته و همگان را به آن مکلف ساخته است.^۱

تشبیه

مشبه: دنیا پرستان

مشبه‌به: گوسفندان و چهارپایان

وجه شبیه: دنیاپرستانی که جز عیش و نوش هدفی ندارند. شبیه به گوسفندان و چهارپایانی هستند که کار آنها خوردن و خوابیدن است و از اوج عظمت انسانیت فروود و هم‌تراز حیوانات رها شده در بیابان شده‌اند.

۱۳. ترس از معاد

۱.۱۳. ویژگی‌های محبوبان خداوند

«طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا وَ عَزَّكَتْ بِجَنِبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرِ عُيُونِهِمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَصَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَّهَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شَفَاهُهُمْ وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ، "أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ". فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حُنَيفٍ، وَ لَتَكْفُفَ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.

- اشاره به اینکه عابد کسی نیست که شب و روز در گوشه‌ای مشغول عبادت باشد. عابد کسی است که به‌هنگام روز به ادای فرایض فردی و اجتماعی می‌پردازد و شب هنگام به در خانه خدا می‌رود.^۲
- عبارت «افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا» اشاره به نهایت قناعت است که آنها انتظار ندارند در بسترهای نرم و راحت آسوده بخوابند به علاوه چنین بسترهایی کمتر به انسان

۱. طُوبَى: مؤنث «اطیب» است؛ پاکیزه‌ترین و بهترین همه نیکی‌ها را شامل می‌شود و در این موارد شبیه دعاست که برای افرادی گفته می‌شود.

عَزَّكَتْ: تحمل کرد؛ از ریشه «عَرَكَ» در اصل به معنای مالش دادن است سپس به تأثیرگذاری بر هر چیزی که در نتیجه نابود شود و از بین برود اطلاق شده است.

بُؤْس: سختی؛ هرگونه ناراحتی در مقابل نعمت و راحتی است.

غُمُضْ: چشم‌پوشی و دیده بر هم نهادن و مخفی شدن است سپس به حالت خواب که انسان در آن حالت دیده بر هم می‌نهد اطلاق شده و در اینجا همین معنا اراده شده است؛ از ریشه «غُمُضَ».

الْكَرَى: چرت؛ خواب و خوابیدن.

تَوَسَّدَ: بالش زیر سرش؛ از ریشه «وَسَدَ» به معنای بالش.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۳۹.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۵۴۲.

اجازه می‌دهد که سحرگاهان از خواب برخیزد و رو به درگاه خدا آورد.^۱

● عبارت «وَعَرَّكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا» کنایه از پایداری در برابر ناگواری هاست.^۲

● عبارت «وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمَّصَهَا» کنایه است از شب‌زنده‌داری با عبادت پروردگار و سرگرم بودن به ذکر خدا تا وقتی که خواب بر او غلبه کند.^۳

مشابه

◇ علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَغْيَدِ النَّاسِ»^۴ کسی که بدان چه خدا بر او واجب ساخته عمل کند عابدترین مردمست.

◇ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «يَا عَلِيُّ أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَغْيَدِ النَّاسِ وَمَنْ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ»^۵ ای علی، سه خصلت نزد خدا از هر عملی محبوب‌تر است: ۱. انجام واجبات، کسی که واجبات الهی را انجام دهد از عابدترین مردم است. ۲. ترک گناهان، کسی که از گناه بپرهیزد از پرهیزکارترین مردم است. ۳. قناعت، هر که به آنچه خدا روزی کرده قناعت کند از بی‌نیازترین خلق است.

۲.۱۳. ویژگی‌های حزب الله

«أَسْهَرُ عُيُونُهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ وَتَجَافَتْ عَنْ مَصَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَهَمَّهُمْتَ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ - أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۶

۱. همان، ص ۲۳۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۰۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۰۲.

۴. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۲، ص ۸۳.

۵. تحف العقول، ص ۶.

۶. أَسْهَرُ: بیدار نگه داشت؛ از ریشه «سَهَر» به معنای بیدار ماندن.

تَجَافَتْ: برکنار شد؛ خالی شد؛ از ریشه «تجافی» به معنای دوری گزیدن و ریشه اصلی آن «جفاء» به معنای دوری کردن است.

مَصَاجِعُ: خوابگاه‌ها؛ جمع «مَضْجَع».

هَمَّهُمْتَ: آهسته گویا شد؛ از ریشه «همهمه» به معنای سخن گفتن آهسته.

شِفَاهُ: لب‌هایش.

تَقَشَّعَتْ: محو شد؛ از ریشه «تَقَشَّعَ» به معنای از میان رفتن و پراکنده شدن؛ از ریشه «قَشَع» به معنای برطرف ساختن.



در میان جمعیتی که ترس از قیامت دیده‌هایشان را بیدار گذاشته، و پهلوه‌هایشان از بستر استراحت جدا شده، و لب‌هایشان به ذکر پروردگارشان آهسته و آرام گویاست، و گناهانشان به کثرت استغفار از بین رفته، «اینان حزب خدایند، و بدانید که حزب خدا رستگارانند».

مشابه

◇ «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»^۱ از بستر خواب پهلوی می‌کنند.

◇ «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ»^۲ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۳ اندکی از شب را می‌خوابیدند و به هنگام سحر استغفار می‌کردند.

◇ «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۴ و هر که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولی خود گزیند، بدانند که پیروزمندان گروه خداوندند.

◇ «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۵ شیطان بر آن‌ها چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است. ایشان حزب شیطان‌اند. آگاه باش که حزب شیطان زیان‌کنندگانند.

استعاره

مستعار: تقشع

مستعار منه:

مستعار له: از بین رفتن گناهان

جامع: «تَقَشَّعَ» را استعاره آورده است برای از بین رفتن و محو شدن گناهان از صفحات دل‌ها. همه این عبارات برای آن است که امام (علیه السلام) می‌خواهد مردم را وادار به اطاعت پروردگار کند و آنان را به ورود در جرگه اولیای خدا جذب نماید.

۳.۱۳. سفارش به تقوا و پارسایی

«فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ وَ لَتَكْفُفَ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ»^۵

۱. سجده، ۱۶.

۲. ذاریات، ۱۷ و ۱۸.

۳. مائده، ۵۶.

۴. مجادله، ۱۹.

۵. لَتَكْفُفَ: باید کفایت کند؛ از ریشه «كَفَّ» به معنای بازداشتن.

أَقْرَاصُ: قرص‌های نان.

پسر حنیف! از خدا پروا کن، و قرص‌های نان خودت تو را بس باشد، تا این روش موجب خلاصی‌ات از آتش جهنم گردد.

نکته

● منظور از قانع بودن فقر و تهیدستی نیست بلکه تعادل و استفاده معقول و کفایت کردن را بیان می‌کند که این از جلوه‌های اهل ایمان و حزب الله است.^۱

مشابه

❖ «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ»^۲ قناعت ثروتی پایان‌ناپذیر است.

عثمان بن حنیف انصاری

عثمان بن حنیف از مشاهیر و برجستگان صحابه پیامبر و از اصحاب امام علی (ع) و کنیه‌اش ابوعمر و می‌باشد و پیش از آنکه به استانداری بصره منسوب شود از کارگزاران خلیفه دوم بود و با او همکاری داشته است وی به دلیل سوابق روشن و ارزش‌های شخصیتی و برجستگی‌های اخلاقی و کمالاتی که داشت از جانب امیرالمؤمنین (ع) به استانداری بصره منسوب می‌گردد.

در کتاب استیعاب آمده است: روزی خلیفه دوم با اطرافیانش مشورت کرد تا فرد شایسته‌ای را برای اداره امور عراق برگزیند. مشاوران خلیفه عثمان بن حنیف را تأیید و پیشنهاد کردند و از نظر بینش سیاسی و کاردانی او را ستودند و به دلیل تجربیاتی که داشت و حساسیت‌های سیاسی موجود در عراق آن روز صلاحیت او را برای تصدی امور آن سامان امضا کردند و خلیفه نیز بی‌درنگ حکم کارگزاری او را امضا کرد.

در فتنه بصره و جنگی که طلحه و زبیر به راه انداختند دست به نیرنگ زدند و عثمان بن حنیف را غافل‌گیرانه به دام انداختند و پس از آزار و اذیت فراوان سر و صورت او را تراشیدند و به زندانش انداختند سپس از ترس انصار و هواداران او آزادش و از شهر بصره اخراجش کردند.

عثمان بن حنیف در منزل ذی‌قار به خدمت امام رسید و رفتار و کردار طلحه و زبیر را به امام گزارش داد. عرض کرد با ریش و وضع و قیافه کهنسالی به بصره رفتم و حال به صورت جوانی که موی در صورت ندارد برگشتم. امام به او فرمود به یقین اجر و خیر تو محفوظ است.

عثمان بن حنیف از جمله ۱۲ نفری است که از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و در خانه امام تحصن نمودند که همگی خواهان خلافت امام بودند. او بعد از شهادت امام در کوفه ساکن

شد و در زمان حکومت معاویه رحلت کرد.

بررسی داستان فدک

پس از جریان فتح خیبر و مصالحه‌ای که بین مسلمانان و یهودیان پیش آمد بخشی از وادی خیبر که حدوداً در بیست فرسخی مدینه واقع شده است فدک می‌باشد. ساکنان فدک که یهودی بودند محضر پیامبر (ص) رسیدند و برای نشان دادن حسن نیت خودشان همه یا بخشی از آن را به حضرت بخشیدند. فدک نه غنیمت جنگی بلکه چیزی بود که بدون درگیری در اختیار آن حضرت گذاشته شد و پیامبر (ص) هرگونه که اراده می‌کرد می‌توانست از آن استفاده نماید.

قریه فدک بسیار سرسبز و حاصل‌خیز و درآمد سالانه قابل توجهی داشت. رسول خدا (ص) به امر حق آن را در اختیار اهل بیت و فاطمه (س) قرار داد و آن حضرت هم با استفاده از عواملی که داشت با بهره‌برداری از عایدات آن نیازمندان و تهی‌دستان را پاسخ می‌داد؛ لذا حضرت فاطمه در خطبه فدکیه پیش از آنکه از فدک به عنوان ارث، نحله؛ فیء و امثال آن تعبیر کند مدعی است که مُلکی که در اختیار من و جزء متصرفات من بوده مورد تجاوز قرار گرفته است و عواملی را که از من در آنجا مشغول کار و فعالیت بودند اخراج کرده‌اند. خلاصه این که بدخواهان حسد ورزیدند و فدک را از دست اهل بیت گرفتند.

هدف عمده دختر پیامبر (ص) از طرح قضیه فدک در مسجد تنها فدک نبود بلکه مبارزه بی‌امان آن حضرت با کسانی است که حق شناسانه بنیان حاکمیت الهی را متزلزل کردند و خلافت را به انحراف کشیدند و اساس فتنه بزرگی را در تاریخ اسلام پایگذاری کردند.

در واقع فدک رمز مبارزه برای دستیابی به یک هدف بزرگ بود که انقلاب همه جانبه‌ای را بر علیه حاکمیت به راه انداخت و حزبی را که در جریان سقیفه بر محور ابوبکر و عمر شکل گرفته بود نگران ساخت.^۱

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۲، ص ۵۵۳.

۲. تحف العقول، ص ۹۲.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۳۴۵ تا ۴۵۲.



نامه ۴۶

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه،
سال ۳۸ هجری
مخاطب: مالک اشتر نخعی
علت مکاتبه: راهنمایی و ارشاد
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: لزوم ارائه توصیه‌های حکومتی و تبیین
اصول ملک‌داری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۰.

پیشگفتار نامه

مخاطب این نامه مالک اشتر نخعی است. هنگامی که امام علی علیه السلام از جنگ صفین بازگشت. مالک را دوباره به جزیره فرستاد تا به کار خویش ادامه دهد و چون قضیه حکمیت تحمیلی به انجام رسید و مصر دچار فتنه و آشوب شد و محمد بن ابوبکر نتوانست بر اوضاع مسلط شود، حضرت به او نامه نوشت و او را احضار کرد تا او را برای مأموریتی جدید و حساس گسیل دارد. امام اوضاع آشفته مصر را برای مالک تشریح کرد و به او فرمود هیچ کس جز تو شایسته مهار کردن اوضاع مصر نیست و هرچه زودتر به سوی مصر حرکت کن.

نکته

- به دلیل حساسیت بیشتر نقاط مرزی، کارگزاران این گونه نقاط باید از برجستگی ها و کمالات بیشتری برخوردار باشند.^۱

استعاره

مستعار: لَهَاء

مستعار منه: باز بودن دهان و مرز

مستعار له: مرزهای کشور

جامع: کلمه «لَهَاء» را استعاره آورده است برای آنچه از مرزهای کشور که در صورت باز بودن احتمال فساد در آن ها می رود و برای بستن آن نیاز به سپاه و سازو برگ است؛ از باب تشبیه به شیری که دهانش را برای دریدن شکار خود باز کرده است.

۲. دستور به رعایت مکارم اخلاقی

۱.۲. استعانت از خدا

«فَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ»

در هر چه بر تو مهم آید از خداوند کمک بخواه.

مشابه

- ◇ ﴿إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲ فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می طلبیم و بس.
- ◇ ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳ موسی به قومش گفت: از خدا مدد جوید و صبر پیشه سازید که این زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان که بخواهد آن را به میراث می دهد و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.

۲.۲. آمیختن درشتی و نرمی

«وَ اخْلِطِ الشَّدَّةَ بِضَغْثٍ مِنَ اللَّيْنِ»^۴

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۵۸.

۲. حمد، ۵.

۳. اعراف، ۱۲۸.

۴. ضَغْثٌ: دسته ای از چوب های نازک مانند ساقه گندم و جو یا رشته های خوشه خرماست و به معنای بسته هیزم یا گیاه خشکیده نیز آمده است و گاه به خواب های آشفته و در هم اطلاق می شود و در اینجا به معنای مجموعه ای از عوامل نرمش است؛ النصیب من الشيء یختلط بغيره. اللین: با کمی نرمش.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ اسْتَظْهَرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَأَقْمَعَ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ وَأَسَدُّ بِهِ لَهَاءَ الشَّغْرِ الْمُخَوِّفِ. فَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ، وَ اخْلِطِ الشَّدَّةَ بِضَغْثٍ مِنَ اللَّيْنِ، وَ ارْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ وَ اعْتَرِمَ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ، وَ اخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَ آسَ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي خَيْفِكَ وَ لَا يَبْتَاسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ؛ وَ السَّلَامُ.

۱. نقش کارگزار کارآمد در حکومت داری

۱.۱. پشتیبان رهبر در اقامه دین

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ مِمَّنْ اسْتَظْهَرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ»^۱

اما بعد، تو از کسانی هستی که من به پشتیبانی آنان، دین را اقامه می کنم.

نکته

- رهبر هر اندازه دارای کمالات و اقتدار باشد به تنهایی نمی تواند قوانین و دستورالعمل های دینی را اجرا کند. چهره های برجسته و معاونان کارآمد و حضور مردم در صحنه از شرایط اصلی موفقیت رهبران است.^۲

۱.۲. سرکوب متکبران

«وَ أَقْمَعَ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ»^۳

و نخوت گنهکار را قلع و قمع می نمایم.

۱.۳. حفظ نقاط آسیب پذیر مرزی

«وَ أَسَدُّ بِهِ لَهَاءَ الشَّغْرِ الْمُخَوِّفِ»^۴

و رخنه ترسناک حدود و مرزها را می بندم.

۱. اسْتَظْهَرُ: کمک می گیرم؛ از ریشه «استظهار» به معنای کمک گرفتن و یاری طلبیدن؛ أَجْعَلُكَ كَظْهَرِي أَتَقْوَى بِي.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۵۷.

۳. أَقْمَعَ: ریشه کن می کنم؛ از ریشه «قَمَعَ» به معنای منصرف ساختن کسی از مقصود خویش؛ مقهور کردن و درهم شکستن و به تسلیم واداشتن است؛ مقمعه: گرز و عمود آهنین است که بر سر افراد متمرّد می کوبند و آن ها را از کارشان باز می دارند.

نَخْوَةٌ: تکبر و خودبرتربینی؛ بالكبر.

الْأَثِيمُ: گناهکار؛ المخطئ المذنب.

۴. لَهَاءٌ: زبان کوچک؛ سپس به هرگونه گلوگاهی اطلاق شده است.

الشَّغْرُ: دهانه ورود دشمن در مرز؛ به معنای مرز و در اصل به معنای هرگونه شکاف آمده است.

و سخت‌گیری را با آمیزه‌ای از نرمی در هم آمیز.

نکته

● اشاره به اینکه کشورداری و اصولاً برنامه‌های اجتماعی و شخصی را نمی‌توان با شدت عمل به سامان رسانید بلکه باید نرمش و شدت با هم آمیخته شود که اگر برنامه سخت‌گیرانه باشد، موجب تنفر می‌شود و اگر تماماً نرمش باشد، موجب سستی می‌گردد.^۱

۳.۲. مدارا در جای خود

«وَ اَرْفُقْ مَا كَانَ الرَّفُقُ اَرْفُقًا»^۲

آنجا که نرمی و مدارا بهتر است، نرمش داشته باش.

۴.۲. درشتی در جای خود

«وَ اعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ»^۳

و جایی که جز خشونت به کار نیاید، خشونت کن.

۵.۲. برخورداری از رفتار متواضعانه

«وَ اخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ»^۴

نسبت به رعیت فروتن باش و با خوش‌رویی برخورد کن و با ملایمت رفتار نما.

نکته

● این عبارت کنایه از برخورد با گشاده‌رویی و چهره‌باز با رعیت است نه درهم‌کشیدگی و گرفته بودن چهره.^۵

مشابه

◇ «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۶ و در برابر مؤمنان فروتن باش.

◇ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»^۷ به‌سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها این‌چنین

خوش‌خوی و مهربان هستی.

◇ امام حسن (علیه‌السلام): «أَعْرِفَ النَّاسَ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ، وَ أَشَدَّهُمْ قَضَاءَ لَهَا، أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا، وَ مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ، وَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا»^۱ هرکس به حقوق برادرانش شناساتر باشد و بیشتر آن‌ها را رعایت کند، مقامش نزد خدا بالاتر است و هرکه در دنیا برای برادرانش فروتن باشد، نزد خدا از صدیقان است و به‌راستی از شیعه علی‌بن‌ابی‌طالب است.

۶.۲. رعایت عدالت در بین مردم

«وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ»^۲

و در نظر انداختن به آنان با گوشه چشم و خیره نگاه کردن و اشاره و تحیت یکسان معامله کن.

نکته

● امام بیان می‌کند که در نگاه با گوشه چشم و نگاه تند، اشاره و سلام میان مردم، رفتار یکسان داشته باشد.^۳

۳. نتیجه رفتار هنجار شکنانه یک مسئول

«حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ وَ لَا يَتَأَسَّ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ وَ السَّلَامُ»^۴

تا زورمندان به تو طمع ستمکاری نبندند و ناتوانان از عدالت ناامید نشوند. والسلام.

نکته

● اطمینان و اعتماد مردم به عدالت حاکمان و مشاهده آثار و مصادیق آن در رفتار مدیران جامعه، نقش بسزایی در پیشگیری از ستم ظالمان دارد؛ آن‌چنان که تأثیر انکارناپذیری در آرامش خاطر مظلومان و محرومان خواهد داشت.^۵

مشابه

◇ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۵۲.

۲. اَرْفُقْ: شایسته‌تر.

۳. اعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ: تصمیم به شدت بگیر.

۴. اخْفِضْ جَنَاحَكَ: بال ترحمت را بگستران. ابْسُطْ وَجْهَكَ: گشاده‌رو باش.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۰۵.

۶. حجر، ۸۸.

۷. آل‌عمران، ۱۵۹.

۱. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (علیه‌السلام)، ص ۳۲.

۲. آس: مساوات برقرار کن؛ از ریشه «مواساة» به معنای برابر ساختن با یکدیگر.

اللَّحْظَةُ: نگاه گذرا.

النَّظَرَةُ: نگاه دقیق.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۰۵.

۴. حَيْفٌ: انحراف از حق و عدالت؛ ستم کردن.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۵۹.



لَهُمْ وَلَا يَتِيَّاسُ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَذَابِكِ^۱ و در نظر انداختن به آنان با گوشه چشم و خیره نگاه کردن و اشاره و تحیت یکسان معامله کن تا زورمندان به تو طمع ستمکاری نبندند و ناتوانان از عدالتت ناامید نشوند.



نامه ۴۷

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از ضربت در کوفه، نوزدهم
رمضان سال ۴۰ هجری
مخاطب: امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)
علت مکاتبه: ضربت ناجوانمردانه اشقی الاشقیاء، ملعون دو
عالم، ابن ملجم مرادی
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: آخرین وصایا و هدایتگری‌ها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۵.

پیشگفتار نامه

امام علی (علیه السلام) در این نامه به چند چیز سفارش کرده است: ۱. سفارش به تقوای الهی که اساس همه کارهای خیر است؛ ۲. پارسایی در دنیا و بیان اینکه مبدا مردم در پی دنیا باشند، هرچند که دنیا در پی آنان برآید، یعنی با آنچه به صورت خیر و نیکی در خود آماده ساخته و بر آن‌ها رو آورد؛ ۳. مبدا بر آنچه از دست داده و از خیرات دنیا محروم مانده‌اند افسوس خوردن که این تأسف نخوردن خود از لوازم پارسایی واقعی در دنیاست؛ ۴. نباید جز حق را بگویند و آن همان چیزی است که از اوامر و نواهی خداوند شایسته گفتن است؛ ۵. با ستمگر، دشمن و یاور ستمدیده باشند و این خود از لوازم گفتن حرف حق و عمل کردن به خاطر حق است؛ زیرا کسی که طرفدار عدالت راستین است، ناگزیر باید از ستمگر متمایل به سمت ظلم و جور دوری کند و با او بستیزد تا اینکه او را به راه فضیلت عدالت بازگرداند، پس در این صورت یار و یاور ستمدیده خواهد بود.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲. پرهیز از دنیا

«وَأَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغْتُمَا»^۱

و اینکه در طلب دنیا مباشید؛ هر چند دنیا شما را طلب کند.

مشابه

♦ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲ و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

♦ ﴿إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾^۳ ای مردم، این سرکشی به زیان خودتان است.

۳. غم دنیا نخوردن

«وَلَا تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُيِّ عَنْكُمَا»^۴

و بر آنچه از دنیا به دست نیاورده‌اید، اندوه مخورید.

نکته‌ها

● این عبارت بیانگر رویکردی از زهد در دنیاست که آدمی به داشته‌ها یا بهره‌های مادی‌اش دل‌خوش نگردد و با اعتماد به آن‌ها راه بغی و عصیان در پیش نگیرد و اگر به هر دلیلی بهره‌های مادی‌اش را از دست داد، دچار اندوه نشود.^۵

● بیان امیرالمؤمنین علیه السلام ناظر بر این حقیقت است که تأسف و اندوه بر دنیای ازدست‌رفته نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه خود مشکلی بر مشکلات می‌افزاید.^۶

مشابه

♦ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ قَالَ قَبَّحَ اللَّهُ الدُّنْيَا قَالَتِ الدُّنْيَا قَبَّحَ اللَّهُ أَغْصَانًا لِلزَّبِّ»^۷ اگر کسی بگوید: نفرین بر دنیا، دنیا گوید: نفرین بر نافرمان‌ترین ما نسبت به پروردگار.

♦ «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرُهُ إِذْرَاكَ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَقُوتَهُ، وَيَسُوُّهُ قُوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُذْرِكُهُ»^۸

۱. أَلَّا تَبْغِيَا: که نخواهید؛ که طلب نکنید؛ «تبغیا» از ریشه «بغاء» به معنای طلب کردن؛ لا تطلبا.

بَغْتُمَا: شما را خواست.

۲. آل عمران، ۱۸۵.

۳. یونس، ۲۳.

۴. لَا تَأْسَفَا: تأسف نخورید.

زُيِّ: گرفته شد؛ از ریشه «زى» به معنای دور کردن و نهی کردن و گرفتن است و در اینجا به معنای گرفته شده، آمده است؛ قبض عنکما.

۵. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۹.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۶۰.

۷. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۰.

أَوْصِيَكُمَا بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغْتُمَا، وَ لَا تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُيِّ عَنْكُمَا، وَ قُولَا بِالْحَقِّ، وَ أَعْمَلَا لِلْأَجْرِ، وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. أَوْصِيَكُمَا وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَا (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ. اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ، فَلَا تُغَيُّوْا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ. اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ. وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ. وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ. وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكْتُمْ لَمْ تُنَاطَرُوا. وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضُعِ وَ التَّبَادُلِ، وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ. لَا تَشْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ [أَشْرَارُكُمْ] شَرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا أَلْفِيَنَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا، تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ]؛ أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي، انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بَضْرِيَّةٍ؛ وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعُقُورِ.

۱. سفارش به تقوا

«أَوْصِيَكُمَا بِتَقْوَى اللَّهِ»

سفارش می‌کنم شما را به تقوای الهی.

مشابه

♦ ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱ اگر از خدا بترسید شما را بصیرت شناخت حق از

باطل دهد.

♦ ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۲ هرکس تقوای الهی را

پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد.

۱. انفال، ۲۹.

۲. طلاق، ۲ و ۳.

فَلْيَكُنْ سُورُوكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا، وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا، وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِي مَا بَعْدَ الْمَوْتِ^۱ اما بعد، انسان را گاهی دست یافتن به چیزی که ازدست رفتنی نبود، شاد می نماید و از دست رفتن آنچه به دست آمدنی نبود، ناراحت می سازد. پس به آنچه از آخرت به آن رسیده ای شاد باش و به آنچه از آخرت از دست رفته به غم بنشین. به آنچه از دنیا به آن می رسی زیاد خوشحال مباش و به آنچه از دنیا از دست می رود، بیش از اندازه غمگین مشو و باید همه تلاشت برای بعد از مرگ باشد.

۴. گفتار حق

«وَقُولَا بِالْحَقِّ وَاعْمَلَا لِلْآخِرَةِ»
حق بگویند و برای ثواب الهی بکوشید.

مشابه

- ◇ «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۲ و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند.
- ◇ «قُلِ الْحَقُّ فِي الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَلَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ»^۳ در همه حال و در شرایط خوف و امن حق بگویند و از غیر خدا پروایی نداشته باشید.
- ◇ «قُلِ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا»^۴ پیوسته حق را تبلیغ کن، هرچند که تلخ باشد.
- ◇ «فَإِنْ خَيْرَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَقْوَمُهُمْ لِلَّهِ بِالطَّاعَةِ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ وَأَقْوَلُهُمْ بِالْحَقِّ وَلَوْ كَانَ مُرًّا فَإِنَّ الْحَقَّ بِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۵ به راستی بهترین مردم در پیشگاه خدای عز و جل کسی است که در فرمان برداری از خدا در آنچه بر او واجب است یا از آن نهی شده، آماده تر و در گفتن حق، هرچند تلخ بود، گویاتر باشد؛ زیرا حق است که آسمان و زمین بدان پابرجاست.

۵. دشمنی با ظالم و یاور مظلوم

«وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^۱

دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشید.

نکته

- در منطق اسلام، معیار دوستی و دشمنی حق و عدالت است نه رابطه نسبی و سببی و تعصبات قبیله ای و نژادی. مسلمان موظف به دشمنی با ظالم است، گرچه از نزدیک ترین افرادش باشد و مکلف به دفاع از مظلوم است، گرچه غریب و بیگانه باشد.^۲

مشابه

- ◇ رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ غَفَرَ اللَّهُ مَا اجْتَرَمَ»^۳ هرکه صبح کند و قصد ستم به کسی نداشته باشد، خدا خطایی که مرتکب شود، بیامرزد.
- ◇ رسول خدا ﷺ فرمود: «وَمَنْ أَخَذَ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ مُصَاحِبًا»^۴ هرکس حق ستمدیده ای را از ستمگری بازستاند، در بهشت هم نشین من خواهد بود.
- ◇ امام سجاد علیه السلام: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظَلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْ»^۵ بار خدایا، از درگاه تو پوزش می طلبم، اگر در محضر من بر ستمدیده ای ستمی رفته و من به یاری او برنخاسته باشم.

۶. سفارش به تقوا و نظم

- «أَوْصِيَكُمْ وَجَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ»
شما و همه فرزندان و خاندانم را و هرکه نوشته ام به او می رسد به تقوای الهی و نظم در کارها وصیت می کنم.

۷. سفارش به اصلاح بین دو طرف اختلاف

«وَصَلَحِ ذَاتَ بَيْنِكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ ﷺ يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ

۱. خَصْمٌ: دشمن.

عَوْنٌ: کمک.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۶۰.

۳. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۳۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹.

۵. صحیفه سجادیه، دعای ۳۸.

۱. خصائص الأئمة عليهم السلام، ص ۹۵.

۲. عصر، ۳.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۵۳.

۴. کافی (ط، دارالحدیث)، ج ۳، ص ۲۲۵.

۵. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۳۲، ص ۳۶۵.

الصَّلَاةُ وَالصَّيَامُ^۱

و شما را به اصلاح میان مسلمانان وصیت می‌کنم؛ زیرا از جدِّ شما علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح میان مسلمانان از بیشتر نماز و روزه‌ها بهتر است».

نکته

● کلمه «ذات» کنایه از حالتی است که باعث جدایی و دوری گردد.^۲

مشابه

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳ پس اگر از مؤمنان هستید، از خدای بترسید و با یکدیگر به آشتی زیست کنید و از خدا و پیامبرش فرمان برید.

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾^۴ و چنین نبود که پروردگارت آبادی‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش درصدد اصلاح بوده باشند!

﴿يَقُولُ صَدَقَ اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارَبَ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا﴾^۵ امام صادق علیه السلام فرمود: صدقه‌ای را که خدا دوست دارد، اصلاح میان مردم است، زمانی که اختلاف و فساد یابند و نزدیک ساختن آن‌ها به یکدیگر زمانی که از هم دور شوند.

◇ امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُتَارَعَةً، فَافْتَدِهَا مِنْ مَالِي»^۶ هرگاه میان دو نفر از شیعیان ما نزاعی دیدی، از مال من فدیة بده.

◇ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصَّيَامِ وَالصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَهِيَ الْحَالِقَةُ»^۷ آیا شما را به چیزی بالاتر از روزه‌داری، صدقه و نماز آگاه سازم؟ عرض کردند: آری یا رسول‌الله. فرمود: آشتی دادن بین مردم، زیرا برهم زدن بین مردم، نابودکننده است.

۸. سفارش دربارهٔ یتیمان

«اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُغَيِّبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضْيَعُوا بِخَضِرَتِكُمْ»^۱

خدا را، خدا را! دربارهٔ یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید، مبدا که در کنار شما تباه شوند.

مشابه

◇ ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۲ و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند.

◇ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۳ آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، شکم خویش پر از آتش می‌کنند و به آتشی فروزان خواهند افتاد.

◇ امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ تَرْحُمًا لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴ بنده مؤمنی نیست که بر سر یتیمی از روی ترحم و دل‌سوزی دست کشد، مگر اینکه خداوند عزوجل در ظلمات روز قیامت به عدد هر موی آن یتیم، نوری به او عطا فرماید.

◇ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لَهُ الْعَرْشُ»^۵ چون یتیم گرید، عرش به لرزه می‌افتد.

۹. سفارش دربارهٔ همسایگان

«اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ»^۶ خدا را، خدا را! در نظر بگیرید در حق همسایگانتان که سفارش‌شده پیامبرتان هستند. پیوسته دربارهٔ آنان سفارش می‌کرد به اندازه‌ای که پنداشتیم برایشان میراث معین خواهد نمود.

۱. فَلَا تُغَيِّبُوا أَفْوَاهَهُمْ: دهان‌های آن‌ها را گاه‌وبیگاه سیر نکنید؛ تغبوا از ریشه «غَبَّ» به معنای عاقبت گرفته شده و این ماده گاهی بر کارها و اموری که یک‌درمیان انجام می‌شود، اطلاق می‌گردد؛ لا تطعموهم یوما بعد یوم فتجوعوهم.

۲. انسان، ۸.

۳. نساء، ۱۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۸۶.

۵. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۷۲، ص ۱.

۶. جیرانکُم: همسایگانتان.

مَا زَالَ يُوصِي: پیوسته وصیت می‌کرد.

ظَنَّنَا: گمان کردیم.

يُورَثُ: وارث قرار می‌دهد، از ماده «وَرَّثَ» به معنای به ارث بردن؛ از باب تفعیل به معنای ارث دادن یا ارث گذاردن.

مشابه

﴿وَاَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾^۱ خدای را بپرستید و هیچ چیز شریک او مسازید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید.

◇ رسول خدا ﷺ فرمود: «هَلْ تَذَرُونَ مَا حَقَّ الْجَارِ مَا تَذَرُونَ مِنْ حَقِّ الْجَارِ إِلَّا قَلِيلًا أَلَا لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَنْ لَا يَأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقِهِ»^۲ می دانید حق همسایه چیست؟ و شما از حقوق همسایه فقط اندکی می دانید. ایمان به روز قیامت و خداوند نیآورده کسی که همسایه از وی در امان نباشد.

◇ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ»^۳ قبل از راهی شدن به سفری از هم سفر جويا شوید و پیش از خرید خانه از همسایه تحقیق کنید.

◇ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «هَلْ تَذَرُونَ مَا حَقَّ الْجَارِ مَا تَذَرُونَ مِنْ حَقِّ الْجَارِ إِلَّا قَلِيلًا»^۴ آیا می دانید حق همسایه چیست؟ شما از حق همسایه جز اندکی را نمی دانید.

۱۰. سفارش درباره قرآن

﴿وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ﴾^۵

خدا را، خدا را! در نظر آورید در حق قرآن، مباد دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند.

نکته

● سفارش درباره محتوای قرآن کریم، یعنی قوانین و دستورها و ترس از خدا در صورت ترک آن‌ها و نهی از اینکه مبادا دیگران در عمل به قرآن پیشی گیرند، که این خود باعث شتافتن و پیشی گرفتن بدوست.^۶

مشابه

◇ «أَوْهَ عَلَىٰ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاوُا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا

الْبِدْعَةَ دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَتَثَقُّوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ»^۱ آه بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کرده آن را استوار داشتند و واجبات را اندیشه نموده بر پا کردند، سنت را زنده نمودند و بدعت را میرانند، به جهاد دعوت شدند، اجابت کردند، به پیشوا اعتماد نموده، تابعش شدند.

۱۱. سفارش به نماز

﴿وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ﴾

خدا را، خدا را! درباره نماز که نماز ستون دین شماست.

نکته

● نماز قوی ترین و نزدیک ترین پل ارتباطی انسان با خداست. اقامه این فريضة الهی به صورت صحیح، تأثیر انکارناپذیری در اخلاق و رفتار و حالات روانی نمازگزار خواهد داشت.^۲

مشابه

◇ پیامبر ﷺ: «إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ وَ هِيَ أَوَّلُ مَا يُنْظَرُ فِيهِ مِنْ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ فَإِنْ صَحَّتْ نُظِرَ فِي عَمَلِهِ وَإِنْ لَمْ تَصَحَّ لَمْ يُنْظَرُ فِي بَقِيَّةِ عَمَلِهِ»^۳ نماز ستون دین است و آن نخستین چیز از اعمال انسان است که [در قیامت] به آن نظر می شود. اگر نماز صحیح بود به سایر اعمال رسیدگی می شود و اگر صحیح نبود به سایر اعمال او توجه نخواهد شد.

◇ رسول خدا ﷺ فرمود: «مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ، إِذَا ثَبَتَ الْعُمُودُ نَفَعَتِ الْأُتُنَابُ وَالْأَوْتَادُ وَالْغِشَاءُ، وَإِذَا انْكَسَرَ الْعُمُودُ لَمْ يَنْفَعْ طُتُبٌ، وَلَا وَتِدٌ، وَلَا غِشَاءٌ»^۴ نسبت نماز به سایر طاعات و اعمال صالحه، همچون دیرک سرپرده است که اگر دیرک برقرار باشد، طناب‌ها، میخ‌ها و پرده‌ها مفید واقع می شوند و اگر دیرک بشکند، از وجود طناب‌ها و میخ‌ها و پرده‌ها سودی عاید نمی شود.

۱۲. سفارش به زیارت خانه خدا

﴿وَاللَّهُ اللَّهُ فِي يَبِيتِ رَبِّكُمْ لَا تَخْلُوهُ مَا بَقِيَتْكُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تَتَأْظَرُوا﴾^۵

خدا را، خدا را! درباره خانه پروردگارتان، تا وقتی هستید آنجا را خالی نگذارید که اگر خالی گذاشته شود از کیفر حق مهلت نیابید.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۸۲.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۶۳.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۳۶.

۴. کافی (ط، دارالحدیث)، ج ۶، ص ۷.

۵. لَا تَخْلُوهُ: آن را خالی نگذارید.

لَمْ تَتَأْظَرُوا: مهلت داده نمی شوید؛ عجل لكم البلاء والاستیصال.

نکته

● مسئله برائت و استکبارستیزی که در مناسک حج دیده می‌شود، در کنار وحدت و یکپارچگی که زائران خانه خدا نسبت به یکدیگر احساس می‌کنند، می‌تواند عامل بزرگی برای اقتدار جامعه اسلامی باشد و مانعی بر سر راه بیگانگان فراهم آورد.^۱

مشابه

◇ امام صادق (ع): «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكُعْبَةُ»^۲ اسلام بر پاست تا زمانی که کعبه بر پاست.

◇ «الإمامُ الصادقُ عليه السلام لما قالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: إِنَّ نَاسًا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقُصَّاصِ يَقُولُونَ: إِذَا حَجَّ رَجُلٌ حَجَّةً ثُمَّ تَصَدَّقَ وَوَصَلَ كَانَ خَيْرًا لَهُ: كَذَبُوا، لَوْ فَعَلَ هَذَا النَّاسُ لَعُطِّلَ هَذَا الْبَيْتُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ هَذَا الْبَيْتَ قِيَامًا لِلنَّاسِ»^۳ امام صادق (ع) در پاسخ به عبدالرحمن که عرض کرد: عده‌ای از این داستان‌گویان می‌گویند: اگر کسی یک حج به جا آورد و سپس [به جای رفتن مکرر به حج] صدقه بدهد و صلّه رحم به جا آورد، کار بهتری انجام داده است. فرمود: دروغ می‌گویند. اگر مردم این کار را نکنند، این خانه به تعطیلی کشانده می‌شود، در حالی که خداوند متعال این خانه را قوام کار مردم قرار داده است.

۱۳. سفارش به جهاد

«وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»
خدا را، خدا را! در نظر بگیرید درباره جهاد در راه خدا با اموال و جان و زبانتان.

نکته

● منظور از جهاد با «انفس» همان حضور در میدان‌های جنگ برای حفظ اسلام و کشورهای اسلامی در مقابل دشمنان است و جهاد به اموال، کمک‌های مالی است که برای بسیج اسلام در زمان‌های گذشته می‌شد و امروزه نیز تمام کمک‌هایی که در مسائل مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و برای حفظ اسلام مشمول آن است.^۴

مشابه

◇ «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»^۵ کسانی که ایمان

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۶۴.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۶.

۳. همان، ص ۴۵۲.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۷۸.

۵. بقره، ۲۱۸.

آورده‌اند و آنان که مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، به رحمت خدا امید دارند.
◇ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۱ کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم و خدا با نیکوکاران است.

۱۴. پرهیز از قطع رابطه

«وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَادُلِ»^۲

و پرهیزید از دوری و قطع رابطه با هم.

مشابه

◇ «كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»^۳ اُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
تا از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر سفارش کرده‌اند و به بخشایش. اینان اهل سعادت‌اند.

◇ امام صادق (ع): «تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِمُؤَاسَاةِ إِخْوَانِكُمْ»^۴ با مواسات میان برادران خویش، به خداوند تقرب جویند.

◇ «وَالَّذِينَ يَصُلُّونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۵ آنان که آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده، پیوند می‌دهند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی بازخواست خداوند بیمناکن.

۱۵. ترک گریز از یکدیگر

«وَأَيَّاكُمْ وَ التَّدَايُرَ وَ التَّقَاطُعَ»^۶

و پرهیزید از پشت کردن به یکدیگر و از هم بریدن.

۱. عنکبوت، ۶۹.

۲. تَوَاصَلٍ: پیوستن به هم؛ از ریشه «وَصَلَ» هرگونه ارتباط و پیوند معنوی و مادی و عقلانی و عاطفی را شامل می‌شود. التَّبَادُلُ: بخشش به یکدیگر؛ از ریشه «بَدَلَ» از قبیل ذکر خاص بعد از عام است؛ زیرا یکی از طرق پیوند افراد جامعه با یکدیگر بدل کمک‌های مادی به افرادی است که به هر دلیل نیازمند شده‌اند.

۳. بلد، ۱۷ و ۱۸.

۴. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط، القديمة)، ج ۲، ص ۳۸۶.

۵. رعد، ۲۱.

۶. التَّدَايُرُ: پشت به هم کردن؛ از ریشه «دَبَرَ» به معنای پشت کردن به هم و قهر کردن و دشمنی با یکدیگر نمودن. التَّقَاطُعُ: گسیختن از هم؛ به معنای هرگونه قطع رابطه است.

مشابه

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱ کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکند و آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، زیانکاران اند.

﴿إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَجْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ﴾^۲ از دوستی کسی که قطع رحم می کند، بپرهیز؛ زیرا من او را در سه جای قرآن لعن شده یافتیم.

◇ امام صادق (ع) فرمود: «يَقُولُ لَا يَفْتَرِقُ رَجُلَانِ عَلَى الْهَجْرَانِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ أَحَدُهُمَا الْبَرَاءَةَ وَاللَّعْنَةَ وَ رُبَّمَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ كِلَاهُمَا فَقَالَ لَهُ مُعْتَبٌ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا الظَّالِمُ فَمَا بَالُ الْمَظْلُومِ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَدْعُو أَخَاهُ إِلَى صَلَاتِهِ»^۳ دو مرد با قهر کردن از هم جدا نشوند جز اینکه یکی از آن‌ها مستحق بیزاری و لعنت است و بسا که هر دو مستحق آن باشند، معتب به آن حضرت عرض کرد: خدا مرا قربانت کند، این جزای ظالم است، مظلوم چه تقصیری دارد؟ فرمود: برای آنکه برادر خود را به پیوست و آشتی با خویش دعوت نمی کند و از گفته او صرف نظر نمی کند (آن گفته را نشنیده نمی گیرد).

۱۶. امر به معروف و نهی از منکر

«لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَىٰ عَلَيْكُمْ [أَشْرَاكُمْ] شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»^۴

امر به معروف و نهی از منکر را وانگذارید که بدکاران تن بر شما مسلط شوند، آنگاه دعا کنید و به اجابت نرسد.

مشابه

◇ ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۵ باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگاران اند.

۱. بقره، ۲۷.

۲. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۹.

۳. همان، ص ۳۴۴.

۴. یوئی: مسلط می شوند.

تدعون: دعا می کنید.

۵. آل عمران، ۱۰۴.

۱۷. امام، مظهر رحمت و کرم

«ثُمَّ قَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخَوُّضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱

سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، نیایم شما را که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فروافتید و گوید: امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد! معلوماتان باد که فقط قاتلم باید قصاص شود.

نکته

● امام با درایت و بینش برای جلوگیری از سوءاستفاده و به هم خوردن امنیت جامعه، این دستورالعمل را صادر کردند که خون ایشان بهانه‌ای برای به هم زدن امنیت عمومی نشود.^۲

۱۸. منع از مثله کردن

«أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بَنِي إِلَّا قَاتِلِي انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ الْمُثْلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ»^۳

ملاحظه نمایید هرگاه من از این ضربت او از دنیا رفتم تنها او را یک ضربت بزنید و گوش و بینی و اعضای او را قطع مکنید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: «از مثله کردن دوری کنید هرچند درباره سگ گازگیرنده باشد».

مشابه

◇ «إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَ إِنْ أَفَنَ فَأَلْفَنَاءُ مِيعَادِي وَ إِنْ أَعْفَ فَاَلْعَفْؤُ لِي قُرْبَةً وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا ﴿أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾»^۴ اگر ماندم در خون خود مرا اختیار است، و اگر

۱. لَا أُلْفِيَنَّكُمْ: هرگز نبینم شما را؛ از ریشه «لَفُو» در اصل به معنای جدا ساختن مانند جدا کردن گوشت از استخوان است و «الفاء» به معنای یافتن ناگهانی است.

تَخَوُّضُونَ: می ریزید؛ از ریشه «خوض» در اصل به معنای فرورفتن در آب است سپس به ورود عمیق در هر چیزی حتی در مباحث علمی اطلاق شده است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۶۵.

۳. لَا تُمَثِّلُوا: مثله نکنید؛ از ریشه «مَثَل» به معنای بریدن و جدا کردن اعضای بدن کسی و عقوبت نمودن؛ المثلة: قطع الاعضاء.

الْعَقُور: هار؛ به معنای درنده و گزنده؛ صيغة مبالغة از ریشه «عقر» به معنای مجروح ساختن و زخمی نمودن است؛ این واژه غالباً در مورد سگ به کار می رود ولی گاه به حیوانات دیگر نیز اطلاق می شود.

۴. نور، ۲۲.

۵. نهج البلاغه، نامه ۲۳.



مُردم، مرگ مرا وعده‌گاه دیدار است. اگر ببخشتم، بخشش موجب نزدیکی من است به خدای باری، و اگر شما ببخشید برای شما نیکوکاری. پس ببخشید. آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیامرزد.

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^۱ اگر عقوبت می‌کنید، چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده‌اند و اگر صبر کنید، صابران را صبر نیکوتر است.

﴿پیامبر ﷺ: «خُطْبَةٌ أَبَدًا إِلَّا أَمَرْنَا فِيهَا بِالصَّدَقَةِ وَ نَهَانَا عَنِ الْمُثَلَّةِ»^۲ رسول خدا ﷺ هرگز خطبه‌ای برایمان ایراد نفرمود مگر اینکه در آن به صدقه دستور داد و از مثله کردن نهی فرمود.



نامه ۴۸

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: به‌هنگام حکمیت در صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: طلب داوری دروغین قرآن از سوی سپاه شام
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: افشاگری فریب‌کاری معاویه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۳.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های امام علی (ع) است به معاویه. در روز هریز امام سپاهیان خود را برای نبرد و کسب پیروزی نهایی بسیج کرد. لشکر بر دشمن یورش برد و دشمن در آستانه شکست قرار گرفت. معاویه که خود را شکست خورده می‌دید پا در رکاب اسب کرد که فرار کند ولی عمروعاص پیشنهاد کرد که قرآن‌ها بر سر نیزه زده شود. هنگامی که قرآن‌ها بر سر نیزه رفت و عراقیان شنیدند که دشمن اعلام کرده است که به حکم قرآن تن دهد، دچار اختلاف شدند، بعضی با ادامه جنگ موافقت کردند و برخی به مخالفت برخاستند. معاویه از این فرصت استفاده کرد و نامه‌ای به امام نوشت.

امام در پاسخ نامه معاویه، این نامه را نوشت و به افشای باطن پلید معاویه پرداخت.

۱. نحل، ۱۲۶.

۲. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. خود آگاهی معاویه

«وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكٍ مَا قُضِيَ قَوَاتُهُ»^۱

تو می دانی آنچه از دستت رفته به دست نخواهی آورد.

نکته ها

- مقصود امام علیه السلام از چیزی که فوت آن مقدر شده است، همان است که معاویه آن را در جنگ با امام علیه السلام بهانه ای برای خود ساخته بود، یعنی خون خواهی عثمان.^۲
- اینکه معاویه با ایجاد آشوب و شورش علیه حکومت برحق امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال حاکمیت همیشگی بنی امیه می باشد و می خواهد آسایش و آرامشی را برای خود و دودمانش فراهم سازد، آرزویی است که هرگز به آن نمی رسد.^۳

مشابه

◇ «فاحذر الدنيا فإنه لا فرح في شيء وصلت إليه منها، ولقد علمت أنك غير مُدْرِكٍ ما قُضِيَ قَوَاتُهُ»^۴ از دنیا بهره‌یز زیرا آنچه از زرق و برق دنیا نصیب تو می شود، شادی آفرین نیست و من می دانم تو به آنچه فرمان الهی بر از دست رفتن آن صادر شده، نخواهی رسید.

۳. سرنوشت جباران

«وَقَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْرًا بِغَيْرِ الْحَقِّ فَتَالُوا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ»^۵

اقوامی به ناحق قصد کاری کردند و حکم خدا را به تأویل بردند و خداوند نیز آنان را تکذیب کرد.

نکته

- اشاره به اصحاب جمل است که طالب حکومت و سلطنت بودند و امر خدا را تأویل کردند، یعنی در مورد حکومت خداوند و خلافت حقه توجیه کردند و خروج و سرکشی خود را در برابر خلافت حقه، با خون خواهی عثمان و امثال آن از شبهه های بیهوده تأویل کردند.^۶

۱. مَا قُضِيَ قَوَاتُهُ: آنچه از دست رفت.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۱۷.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۶۶.

۴. مکاتیب الأئمة عليهم السلام، ج ۱، ص ۳۸۲.

۵. رَامَ: طلب؛ قصد کرد.

۶. فَتَالُوا: سوگند خوردند؛ از ریشه «الیه» به معنای سوگند یاد کردن؛ هنگامی که به باب تفعل برود به معنای هم قسم شدن می آید؛ التَّأْوِيلُ: حمل الکلام علی خلاف ما قصد منه فی الظاهر أو حمل المجمع علی أحد احتمالاته، و فی الشرح المعتزلی: فتالوا، أي حلفوا.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۱۸.

فَإِنَّ الْبَغْيَ وَالزُّورَ يُوتَغَانِ الْمَرْءَ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاةٍ وَيُبْدِيَانِ خَلْلَهُ عِنْدَ مَنْ يَعْيبُهُ؛ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكٍ مَا قُضِيَ قَوَاتُهُ، وَقَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْرًا بِغَيْرِ الْحَقِّ فَتَالُوا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ. فَاَحْذَرِ يَوْمًا يَغْتَبِطُ فِيهِ مَنْ أَحْمَدَ عَاقِبَةَ عَمَلِهِ وَتَنْدُمُ مَنْ أَمَكَّنَ الشَّيْطَانَ مِنْ قِيَادِهِ فَلَمْ يُجَادِبْهُ. وَقَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ، وَ لَسْنَا إِيَّاكَ أَجَبْنَا وَ لَكِنَّا أَجَبْنَا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ، وَالسَّلَامُ.

۱. پرهیز از ظلم و تجاوز

«فَإِنَّ الْبَغْيَ وَالزُّورَ يُوتَغَانِ الْمَرْءَ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاةٍ وَيُبْدِيَانِ خَلْلَهُ عِنْدَ مَنْ يَعْيبُهُ»^۱

ستم و بهتان انسان را در دین و دنیایش رسوا و انگشت نما می کند و عیب و نقصش را نزد عیب جویان آشکار می نماید.

نکته

- ساده ترین شکل مقابله با مظلومان و توده های مردم با ستمگران، افشاگری و عیب جویی از آن هاست تا آنجا که حیثیت و اعتباری برای آنان باقی نمی گذارند.^۲

مشابه

◇ ﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۳ از بت های پلید و سخن باطل و دروغ اجتناب ورزید.

◇ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾^۴ و کافران گفتند که این جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند، هیچ نیست. حقا آنچه می گویند ستم و باطل است.

۱. الْبَغْيُ: ظلم و ستم.

الزُّورُ: خلاف و باطل؛ در اصل از ریشه «زور» به معنای قسمت بالای سینه گرفته شده سپس به هر چیزی که از حد وسط منحرف گردد اطلاق می شود و از آنجا که سخنان باطل از حق منحرف گشته به آن «زور» گفته می شود؛ «شهادت زور» به معنای شهادت دروغ و باطل است؛ خلاف الحق و يطلق كثيرا على الشهادة الكاذبة. يُوتَغَانِ: هلاک می کنند؛ از ریشه «وَتَغ» به معنای هلاک شدن و فاسد گشتن و هنگامی که به باب افعال برود به معنای هلاک کردن و فاسد نمودن.

يُبْدِيَانِ: آشکار می کنند؛ يَهْلِكَانِ، و الوتغ بالتحريك الهلاك، و قد وتغ يوتغ وتغا: أي أثم و هلك. مَنْ يَعْيبُ: کسی که عیب جویی می کند.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۶۶.

۳. حج، ۳۰.

۴. فرقان، ۳۰.

۴. هشدار برای یاد قیامت

«فَاخْذِرْ يَوْمًا يَغْتَبِطُ فِيهِ مِنَ الْاَحْمَدِ عَاقِبَةُ عَمَلِهِ وَ يَنْدُمُ مَنْ اَمَكَنَّ الشَّيْطَانُ مِنْ قِيَادِهِ فَلَمْ يُجَاذِبْهُ»^۱

بر حذر باش از روزی که هرکس سرانجام کارش را نیکو نموده، شادمان می گردد و هرکس زمامش را به شیطان سپرده و برای بازستاندن آن نکوشیده، پشیمان می شود.

مشابه

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ و آنان را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که داوری انجام گیرد و حال آنکه آن ها [اکنون] در غفلت اند و سر ایمان آوردن ندارند.

﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسْرَوْا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۳ و هرکس ستم کرده، اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد، برای نجات خویش می دهد! و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را کتمان می کنند! و در میان آن ها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آن ها نخواهد شد!

۵. هدف اصلی نامه

«وَ قَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ»

تو ما را به حکم قرآن خواندی در حالی که اهل قرآن نیستی.

نکته

● امام به این حکمیت ساختگی و دروغین قرآن هرگز راضی نبود ولی جمعی از یاران ناآگاه آن را بر امام تحمیل نمودند و هنگامی که عاقبت سوء آن را مشاهده کردند، پشیمان

۱. یَغْتَبِطُ: شاد می شود؛ از ریشه «غبطه» به معنای شادی و سرور است و گاه به معنای حسد نیز به کار رفته.

أَحْمَدُ: نیکو نمود؛ از ریشه «حمد» به معنای شایسته ستایش.

يَنْدُمُ: پشیمان می شود.

أَمَكَنَّ: امکان داد؛ از ریشه «امکان»؛ در اینجا به معنای آسان کردن و وسایل کاری را فراهم کردن که نتیجه آن سلطه بر چیزی یا شخصی می شود.

قِيَادِهِ: افسار؛ از ریشه «قیاده» به معنای رهبری کردن.

فَلَمْ يُجَاذِبْهُ: آن را پس نگرفت.

۲. مریم، ۳۹.

۳. یونس، ۵۴.

شدند و بر قبول حکمیت از سوی امام معترض شدند.^۱

مشابه

﴿عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي أَعِظُكُمْ بِكَتَابِ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ فِيهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ﴾^۲ ای بندگان خدا، من از هرکس دیگر به پاسخ گویی بدین دعوت و پذیرفتن حکم قرآن شایسته ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح نه اهل دین اند و نه مرد قرآن، من بهتر از شما ایشان را می شناسم؛ چه از خردی با آنان همدم بوده و در کلان سالی با آن ها هم نشین بوده ام و می دانم که ایشان بدترین کودکان بودند و اینک بدترین مردان اند.

﴿كَانَتْهُمْ أَيْمَةً الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ﴾^۳ گویی پیشوای قرآن اند و قرآن پیشوای آنان نیست.

۶. علی و قرآن

«وَ لَسْنَا بِإِيَّاكَ أَجِبْنَا وَ لَكِنَّا أَجَبْنَا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ وَ السَّلَامِ»

و ما نیز دعوت تو را نپذیرفتیم، بلکه به حکم قرآن گردن نهادیم. والسلام.

نکته

● امام راه مغلطه و سفسطه را بر معاویه می بندد و قاطعانه اعلام می کند که او در همه حال تسلیم قرآن است.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۴۰۰.

۲. وقعة صفین، ص ۴۸۹.

۳. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۸، ص ۳۸۶.

۴. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۳۹۲.



نامه ۴۹

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷
هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: ارشاد و هشدار
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: هشدار و تحذیر نسبت به حب دنیا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۵.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به معاویه که نامه را با توجه به عیب‌ها و کاستی‌های دنیا آغاز کرده تا میل و رغبت به دنیا را کم کند و چند مورد از معایب دنیا را یادآور شده است.

دنیا دار به چیزی از دنیا نمی رسد جز آنکه دری از حرص و شیفگی به آن به رویش باز می شود.

مشابه

♦ پیامبر اسلام ﷺ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ لَا بُتَغَى إِلَيْهِمَا ثَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جُوفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ»^۱ اگر آدمی را دو صحرای طلا باشد، در جست و جوی سومی بر می آید و درون آدمی را چیزی جز خاک انباشته نمی کند.

♦ امیرالمؤمنین علیه السلام: «يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْهُومانِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ»^۲ رسول خدا ﷺ فرمود: دو پرخورند که سیر نشوند: دنیا طلب و جوینده دانش.

۳. فزون خواهی دنیا طلبان

«وَلَنْ يَسْتَعْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا»^۳

دنیا دار به آنچه از دنیا دست یافته نسبت به آنچه به دست نیاورده، بی نیاز نمی شود.

نکته

● دل بستگی به دنیا که پیوسته رو به ازدیاد است تا آنجا در جان انسان نفوذ می کند که سختی جان کنند را به دنبال دارد؛ زیرا آنچه در تمام عمر به دست آورده، باید بگذارد و برود.^۴

مشابه

♦ امام صادق علیه السلام فرمود: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ»^۵ دنیا مانند آب دریاست که هرچه شخص تشنه از آن بیشتر آشامد، تشنگی اش بیشتر شود تا او را بکشد.

♦ «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ»^۶ همانا این برادر من است نودونه میش دارد و برای من است یک میش اما او اصرار دارد که این یکی را هم به من واگذار و از نظر سخن بر من غلبه کرده است.

۱. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط، القديمة)، ج ۲، ص ۴۲۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۷.

۳. لَنْ يَسْتَعْنِيَ: بی نیاز نمی شوم.

۴. پیامها و نکتهها در نامههای نهج البلاغه، ص ۲۶۹.

۵. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۲۸.

۶. ص، ۲۳.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا وَ لَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصًا عَلَيْهَا وَ لَهْجًا بِهَا، وَ لَنْ يَسْتَعْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا، وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ نَقْضُ مَا أُبْرِمَ؛ وَ لَوْ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى، حَفِظْتَ مَا بَقِيَ؛ وَ السَّلَامُ.

۱. مشغولیت به دنیا

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا»^۱

اما بعد، دنیا آدمی را از دیگر امور باز می دارد.

نکته

● از جمله زیانهای بزرگ دنیا طلبی این است که انسان هر اندازه بیشتر داشته باشد، حرص و آرز فزون تر می گردد و از آمال و آرزوهای دنیوی پر می شود و وقتی برای رسیدن به خود و تأمین سعادت در زندگی جاویدان باقی نمی گذارد.^۲

مشابه

♦ «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^۳ مسلماً وعده الهی حق است. مبدا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبدا شیطان شما را مغرور سازد.

♦ «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورُ»^۴ بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی و افزون جویی در اموال و اولاد؛ همانند بارانی به وقت است که رویدنی هایش کافران را به شگفت افکند سپس پژمرده می شود و می بینی که زرد گشته و خاشاک شده است و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است و نصیب گروهی آمرزش خدا و خشنودی او و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

۲. حرص دنیا پرستان

«وَلَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصًا عَلَيْهَا وَ لَهْجًا بِهَا»^۵

۱. مَشْغَلَةٌ: مشغول شدن، مشغول کننده.

۲. پیامها و نکتهها در نامههای نهج البلاغه، ص ۲۶۸.

۳. لقمان، ۳۳.

۴. حدید، ۲۰.

۵. لَمْ يُصِبْ: به دست نیاورد.

لهج: حریص شدن؛ وابستگی شدید و شیفگی در برابر چیزی؛ الّهج: الحرص الشّدید.



۴. جدایی از دنیا

«وَمِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَنَقْضُ مَا أُبْرِمَ»^۱

و به دنبال آنچه فراهم نموده، جدایی و فراق و پنبه شدن رشته‌هاست.

۵. اعتبار و عبرت‌اندوزی از سرنوشت پیشینیان

«وَلَوْ اُعْتَبِرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ وَالسَّلَامُ»

اگر از گذشته عبرت‌گیری، آنچه مانده، حفظ خواهی نمود. والسلام.

مشابه

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲ آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

﴿يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَغْتَبِرُ وَيُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَعِظُ﴾^۳ عبرت را می‌ستاید ولی عبرت نمی‌گیرد، در موعظه مبالغه می‌کند ولی موعظه نمی‌پذیرد.

نامه ۵۰

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جنگ جمل، سال ۳۶ هجری

مخاطب: فرماندهان سپاه

علت مکاتبه: هشدار و تحذیر

موضوع: سیاسی، اعتقادی

هدف و نتیجه: تبیین سلسله مراتب حکومتی و اهمیت اطاعت از فرماندهان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۵.

پیشگفتار نامه

این نامه را امام علی (ع) برای فرماندهان لشکرش نوشته است. این نامه نشان می‌دهد که زمامدار صالح آن کسی است که تنها اطراف و اطرافیان خود را نبیند بلکه بر همه مناطق به‌ویژه مرزها که می‌تواند کانون خطر باشد و بر همه افراد و آحاد ملت و یکایک افراد رعیت و احزاب و گروه‌ها اشراف داشته باشد تا مشکلاتی برای مردم پدید نیاید.

۱. اُبْرِمَ: محکم نمود؛ از ریشه «ابرام» به معنای تابیدن و محکم کردن چیزی است و در اصل به تابیدن ریسمان گفته شده سپس گسترش یافته و به هر کار محکم و متقن اطلاق می‌شود در برابر نقض که به معنای و تابیدن و سست کردن و درهم ریختن است.

۲. حج، ۴۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۲.

- اشاره به اینکه والی و زمامدار باید چنان باشد که رسیدن به قدرت او را دگرگون نسازد؛ دست‌وپای خود را گم نکند و گرفتار عجب و خودپسندی و در نتیجه استبداد نشود.^۱

مشابه

- ◇ فرازی از مناجات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مسجد کوفه: «أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ وَ أَنْتَ الرَّبُّ وَ أَنَا الْعَبْدُ»^۲ تو آفریدگاری و من آفریده، تو مالکی و من برده، تو پروردگاری و من برده.

- ◇ امیرالمؤمنین (علیه السلام): «إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَاعْتِنُمُوهَا وَ لَا تَمْلُوهَا فَتَتَحَوَّلَ نِقْمًا»^۳ نیازمندی‌های مردم به شما نعمت خداست بر شما. آن را مغتنم بشمارید و از آن ملول نشوید که به نعمت بدل می‌شود.

۱. ۲. مهربانی با مردم

- «وَ أَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ وَ عَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ»^۴

و با آن اموال و نعمت‌ها بیشتر به بندگان خدا نزدیک شود و به برادرانش مهربانی بیشتری روا دارد.

۲. ضرورت اعتماد امام و مأموم

۱. ۲. کتمان اسرار جنگی

- «أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ»^۵

بدانید حق شما بر من است که چیزی را از شما جز اسرار جنگ پنهان ندارم.

نکته‌ها

- روش پیامبر اسلام این بود که هرگاه رهسپار میدان جنگ می‌شد، هدف خود را اعلام نمی‌کرد؛ چراکه اگر اعلام می‌کرد ممکن بود جاسوسان و منافقان دشمن را مطلع کنند و سپاه اسلام به هدف خود دست نیابد.^۶
- در میان گذاشتن مسائل مهم با کارگزاران و مشورت با آن‌ها، دادن حس اعتماد به نفس

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ؛
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَ لَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَ أَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ وَ عَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ. أَلَّا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَ لَا أَوْخِرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ وَ لَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَ أَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَ جَبْتُ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ النِّعْمَةَ. وَ لِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ وَ أَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ وَ لَا تَفْرُطُوا فِي صَلَاحٍ وَ أَنْ تَخَوْضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ؛ فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اغْوَجَ مِنْكُمْ، ثُمَّ أَغْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ وَ لَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً. فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَاتِكُمْ وَ أَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، وَ السَّلَامُ.

۱. ارزش‌های لازم برای رهبر

۱. ۱. پرهیز از تغییر رفتار در هنگام نعمت

- «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَ لَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ»^۱

از بنده خدا علی بن ابی‌طالب امیر مؤمنان، به مرزبانان: اما بعد، بر والی لازم است که هرگاه امتیازی به دست آورد یا به نعمتی مخصوص گردید، رفتارش با رعیت دگرگون نشود.

نکته‌ها

- امام خود را بنده خدا معرفی می‌کند که این بندگی همچون انسانیت در همه انسان‌ها مشترک است؛ اعم از اینکه به لوازم آن تن بدهند یا تن ندهند. آنان که حقیقت بندگی را دریافتند همواره سربلند و سرافرازند و آنان که از لوازم بندگی گریزان‌اند در خسران و ضلالت گرفتارند.^۲

۱. أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ: نیروهای مسلح؛ مسالِح جمع «مسلحه» به معنای مرز است و مرزها معمولاً مناطقی هستند که در اطراف کشور قرار دارند و ممکن است از آنجا به کشور نفوذ یا حمله کنند به همین دلیل همیشه حکومت‌ها بخشی از نیروهای مسلحشان را در این مناطق می‌گمارند؛ جماعات تکنون بالثغر یحمون البیضة، و المسلحة هی الثغر، کالمرغبة. فَضْلٌ نَالَهُ: امتیازی که آن را به دست آورد.

طَوْلٌ خُصَّ بِهِ: نعمتی که به آن اختصاص یافت؛ طَوْل: نعمت؛ از ریشه «طول» گرفته شده که امتداد چیزی را بیان می‌کند و از آنجا که نعمت‌ها امتداد وجودی بخشنده نعمت است، این واژه بر آن اطلاق شده است. این واژه گاه به خصوص توانایی‌های مالی یا به هرگونه قدرت نیز اطلاق می‌شود و «اولوالطول» به معنای قدرتمندان است.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۳۰.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۱۲.

۲. إقبال الأعمال (ط، القدیمة)، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴۸.

۴. دُنُوًّا: نزدیکی.

۵. أَلَّا أَحْتَجِزَ: که مخفی کنم؛ از ریشه «حَجَزَ» به معنای منع کردن و فاصله افکندن سپس به پنهان داشتن و مستور نمودن که مانع از مشاهده یا اطلاع از چیزی است، اطلاق شده است؛ لا أستر.

۶. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۳۷.

و شخصیت به آن‌هاست که در تحریک عواطف و احساسات آن‌ها و ایثار و جهاد نقش بسزایی خواهد داشت.^۱

۲.۲. ضرورت مشورت امام و مأموم

«وَلَا أَطُوعِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ»^۲

و جز در حکم خدا، بدون مشورت با شما کاری نکنم.

نکته

● کارگزاران و مأموران حکومتی نیز جزئی از مردم هستند و در حق خود حقوق و انتظاراتی دارند، برآورده شدن آن انتظارات و توجه دلسوزانه رهبری نسبت به رفع مشکلات آنان تلاش صادقانه آن‌ها را به دنبال خواهد داشت.^۳

مشابه

◊ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِذَا كَانَ الْحَاكِمُ يَقُولُ لِمَنْ عَنْ يَمِينِهِ وَلِمَنْ عَنْ يَسَارِهِ مَا تَرَى مَا تَقُولُ فَعَلَى ذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ إِلَّا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَتُجْلِسُهُمْ مَكَانَهُ»^۴ راوی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه قاضی به افرادی که در دو طرف راست و چپ او نشسته‌اند بگوید: «نظرت چیست؟ چه می‌گویی؟» پس بر او لعنت خداوند و فرشتگان و مردم، همگی باد! مگر اینکه از جایگاه خود برخیزد و آن افراد را به جای خود قرار دهد.

◊ «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۵ و در کارها با ایشان مشورت کن.

استعاره

مستعار: اطوی

مستعارمنه: اهمیت احکام الهی

مستعارله: کتمان امری

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۷۱.

۲. لَا أَطُوعِي: پنهان نکنم؛ از ریشه «طی» در اصل به معنای پنهان داشتن و مخفی داشتن است و معنای دیگر «طی» پیچیدن و درنوردیدن است؛ به همین جهت پیمودن راه را «طی طریق» می‌گویند و بعید نیست که هر دو معنا به یک ریشه بازگردد.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۷۱.

۴. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱.

۵. آل عمران، ۱۵۹.

جامع: امام، کلمه «اطوی» از مصدر «طی» را استعاره برای کتمان امری آورده است؛ یعنی هیچ کاری را پنهان از ایشان انجام نمی‌دهد، مگر اینکه حکمی از احکام الهی بوده باشد، زیرا من هستم که حکم الهی، مانند حدود و امثال آن را بدون مشورت و مراقبت کسی انجام می‌دهم نه شما.

۳. حق‌گزاری علوی

۱.۳. حق‌گزار بلادرنگ

«وَلَا أَوْخَرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ»^۱

و حقی را که از آن شماست از موردش به تأخیر نیندازم.

۲.۳. مساوات در حق‌گزاری

«وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً»^۲

و تا آن را به انجام نرسانم باز نایستم و همه شما نزد من درباره حق، مساوی باشید.

مشابه

◊ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيِّ اللَّهِمُ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»^۳ علی، همراه حق و حق، همراه علی است و پروردگارا، حق را همراه علی و هر جا که باشد قرار بده.

◊ امیرالمؤمنین عليه السلام: «فَإِذَا أَذَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَ أَدَّى إِلَيْهَا الْوَالِي كَذَلِكَ، عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، فَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ»^۴ پس هرگاه رعیت، حق والی را پرداخت و همچنین والی حق رعیت را داد، حق در میان ایشان عزیز و ارجمند گردد و قواعد دین برپا شود و نشانه‌های عدل و داد برقرار گردد.

۳.۳. اتمام نعمت، نتیجه حق‌گزاری والی

«فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِي عَلَيْكُمْ النُّعْمَةُ»

چون رفتارم با شما این‌گونه شد، نعمت خداوند بر شما تمام می‌شود.

۱. لَا أَوْخَرُ: به تأخیر نیندازم.

۲. لَا أَقِفُ: توقف نکنم.

۳. المسائل الصاغانية، ص ۱۰۹.

۴. کافی (ط، دارالحديث)، ج ۱۵، ص ۷۷۶.



۴. مسئولیت فرماندهان نظامی

«وَلِيَّ عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ وَ أَلَّا تَتَخَصَّصُوا عَنْ دَعْوَةٍ وَلَا تَقْرُطُوا فِي صَلَاحٍ وَأَنْ تَتَحَوَّضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ»^۱

و بر شما واجب است از من اطاعت نمایید و از دستورم سر نییچید و در کاری که به صلاح است، تقصیر ننمایید و به خاطر حق در امواج بلاها و سختی‌ها فرو روید.

۵. کیفر خیانت

«فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اغْوَجَّ مِنْكُمْ ثُمَّ أُعْظِمَ لَهُ الْعُقُوبَةُ وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُحَصَةً»^۲

و اگر شما در آنچه گفتم استوار نباشید، هیچ‌کس از شما نزد من خوارتر از کسی که به راه کج رفته، نخواهد بود. او را سخت کیفر می‌دهم و از عقوبتم رهایی نخواهد یافت.

۶. نصیحت و اندرز مشفقانه

«فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ وَ أَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ وَ السَّلَامَ»

چنین عهدی را از هرکس امیر شما باشد، بگیرید و در آنچه خداوند کارهای شما را بدان اصلاح می‌کند، از ایشان اطاعت کنید. والسلام.

نکته

● واژه «أَمْرَائِكُمْ» به صورت جمع آمده که اشاره به امام و زمامدارانی است که بعد از او به حق بر مردم حکومت می‌کنند نه اینکه منظور فرماندهان لشکر باشد؛ زیرا آن‌ها خودشان مخاطب این کلام هستند.^۳

۱. لَا تَتَخَصَّصُوا: سرپیچی نکنید؛ از ریشه «نکص» به معنای بازگشت از چیزی یا جایی است و از آنجا که سرپیچی کردن نوعی بازگشت از اطاعت است به این معنا نیز به کار رفته است؛ لَا تَرْجِعُوا أَيْ لَا تَرُدُّوا الدَّعْوَةَ. لَا تَقْرُطُوا: کوتاه نیابید.

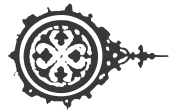
الْغَمَرَاتِ: حوادث سخت؛ جمع «غمرة» در اصل از «غمر» به معنای از بین بردن اثر چیزی گرفته شده سپس به آب زیادی که تمام چهره چیزی را می‌پوشاند و پیش می‌رود، غمره و غامر گفته شده و در اینجا به معنای امواج شداید و مشکلات است؛ الغمرة: اللجة من البحر يغرق من وقع فيه.

۲. أَهْوَنَ: پست‌تر.

اغْوَجَّ: منحرف شد؛ از ریشه «عَوَج» به معنای کم شدن و «عَوَج» معنای اسم مصدری دارد و هرگونه کجی را شامل می‌شود و گاه به معنای انحرافات معنوی و عملی به کار می‌رود. در اینجا همین معنا مراد است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۲۳.

نامه ۵۱



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام علی (ع) در مدینه،
سال ۳۵ هجری
مخاطب: مأموران جمع‌آوری مالیات
علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی و تبیین سیاست‌های نوین
حکومتی
موضوع: مالیات
هدف و نتیجه: آموزش و اصلاح رفتارهای مدیریتی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۸.

پیشگفتار نامه

این نامه به کارگزاران مالیات است. امام در این نامه ثواب زحمات گردآوری‌کنندگان خراج را به عنوان ذخیره روز قیامت یاد می‌کند؛ سپس به رعایت عدالت و محبت به مردم در هنگام گرفتن خراج سفارش می‌کند.

۲. ثواب تکالیف بیش از خود تکالیف

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا كُفِّتُمْ بِهِ يَسِيرٌ وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ»^۱

آگاه باشید تکلیفی که بر عهده شماست آسان [یا: اندک] است و پاداش آن فراوان است.

نکته

- منظور امام از این عبارت، کوشش‌های مربوط به جمع‌آوری خراج یا تمام تکالیفی است که انسان‌ها دارند.^۲

مشابه

- ◇ «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۳ و برایتان در دین هیچ تنگنایی پدید نیاورد.
- ◇ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^۴ خدا برای شما خواستار آسایش است نه سختی.

۳. پاداش عمل، بهترین مشوق

«وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيْمَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ»^۵

اگر در ستم و دشمنی که خداوند شما را از آن بازداشته، عقابی نبود که مردم از آن بترسند، ترکش به اندازه‌ای ثواب دارد که در ترک آن بهانه‌ای برای کسی نباشد.

نکته

- اشاره به اینکه ظلم و ستم، کیفر شدیدی دارد ولی در ترک آن ثواب فوق‌العاده‌ای است بنابراین نه به جهت کیفرش بلکه به موجب ثواب ترکش، اگر انسان آن را ترک گوید بسیار بجاست.^۶

مشابه

- ◇ امیرالمؤمنین (ع): «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا

۱. مَا كُفِّتُمْ بِهِ: آنچه به آن تکلیف شدید.

یَسِيرٌ: کم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۲۸.

۳. حج، ۷۸.

۴. بقره، ۱۸۵.

۵. الْبَغْيُ: ظلم.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۲۹.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْخُرَاجِ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ [سَائِرٌ] صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يَقْدَمْ لِنَفْسِهِ مَا يُخْرِزُهَا؛ وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كُفِّتُمْ بِهِ يَسِيرٌ وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ؛ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيْمَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ، لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ. فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ، فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَةِ وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَسُقَرَاءُ الْأَيِّمَةِ، وَلَا تُحْشِمُوا أَحَدًا عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ، وَلَا تَبِيعُنَ [النَّاسَ] لِلنَّاسِ فِي الْخُرَاجِ كِسُوءَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا وَلَا عَبْدًا، وَلَا تَضْرِبَنَّ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانٍ دَرَاهِمٍ وَلَا تَمَسَّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلٍّ وَلَا مُعَاهِدٍ إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَسًا أَوْ سِلَاحًا يُعَدِّي بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونُ شُوكَةً عَلَيْهِ، وَلَا تَدْخُرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ وَلَا الرَّعِيَةَ مَعُونَةً وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً، وَ[أَبْلُوهُ فِي سَبِيلِ] أَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجَهْدِنَا وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

۱. کسب توشه برای آخرت

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْخُرَاجِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يَقْدَمْ لِنَفْسِهِ مَا يُخْرِزُهَا»^۱

از بنده خدا علی امیر مؤمنان، به مأموران جمع مالیات: اما بعد، هرکس از قیامتی که به‌سوی آن خواهد رفت نترسد، چیزی که در آن روز از عذاب نگاهش دارد، برای خود پیش نفرستد.

مشابه

- ◇ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ أَكْبَسَكُمْ أَكْثَرُكُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرٌ»^۲ ای مردم به‌درستی که زیرک‌ترین شما کسی است که بیشتر به یاد مرگ است.

۱. أَصْحَابِ الْخُرَاجِ: مأموران مالیات.

مَنْ لَمْ يَحْذَرْ: کسی که نمی‌ترسد.

لَمْ يَقْدَمْ لِنَفْسِهِ: برای خودش ذخیره نکرد.

يُخْرِزُ: حفظ می‌کند.

۲. إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، ص ۴۴.

لِنِعْمِهِ^۱ و آن حضرت فرمود: اگر خداوند در برابر گناه، تهدید به عذاب نکرده بود، هر آینه واجب بود به خاطر شکر نعمتش نافرمانی نشود.

۴. رفتار منصفانه با مردم

«فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»

پس میان خود و مردم باانصاف باشید.

نکته

● «انصاف» به معنای نصف کردن است؛ یعنی هرکس در هر کاری و در هر سمتی باید به همان اندازه که نفع می‌گیرد نفع برساند و به همان اندازه که دیگری را متضرر می‌کند خودش هم متضرر شود.^۲

مشابه

◇ پیغمبر ﷺ فرمود: «مَا أَحْبَبْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتِيَهُ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ» هرگونه دوست داری مردم با تو رفتار کنند، تو با آن‌ها رفتار کن و هرچه را ناخوش داری مردم با تو کنند، با آن‌ها مکن.

◇ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ [هُوَ فِيهِ] فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حُزْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ [يَسْمَعُ] سَمِيعُ دَعْوَةِ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ»^۳ حق خدا و حقوق خلق را درباره خود، خاصان، کسان و آن عده از رعیت که با هم روابط دوستانه دارند، رعایت کن که هر روشی غیر از این، ستم است و هرکه به بندگان خدا ستم کند، خصمش خداست نه بندگان و هرکه را خدا خصم باشد محبت و دلش را باطل سازد و در جنگ با خداست تا دست بردارد و توبه نماید. هیچ چیز همانند ادامه ظلم باعث زوال نعمت نگردد. خدا دعای ستمديدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است.

۵. حوصله در گره‌گشایی از مردم

«وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرِّعْيَةِ وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَسُفَرَاءُ الْأَيَّامِ»^۱

و برای انجام نیازهایشان شکیبایی بورزید، که شما خزانه‌داران رعیت و وکیلان امت و سفیران پیشوایان هستید.

نکته

● امام از خراج‌ستانان خواسته که برای رفع نیازهای مردم شکیبایی باشند و با سه استدلال آن را اثبات می‌کند: ۱. آنچه به عنوان خراج در دسترس آن‌ها قرار گرفته است مال مردم است و آن‌ها خزانه‌دار آن می‌باشند و اموال شخصی آن‌ها نیست؛ ۲. آن‌ها وکیل مردم هستند نه قیّم آن‌ها و وکیل باید در حدودی که موکل به او اختیار داده است عمل کند؛ ۳. خراج‌ستانان سفیر مقام والای امامت‌اند و باید سیره امام را در رفتار و اندیشه امام را در پندار و فرامین امام را در گفتار منعکس کنند.^۲

مشابه

◇ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۳ نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر به بدن است.

◇ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ»^۴ صبر بر دو قسم است: صبر بر آنچه نمی‌پسندی و صبر از آنچه دوست داری.

۶. محروم نکردن نیازمندان

«وَلَا تُحْشِمُوا أَحَدًا عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا تُحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ»^۵

احدی را به خاطر نیازش نرنجانید و او را از خواسته‌اش منع ننمایید.

۷. پرهیز از تاراج اموال مردم

«وَلَا تَبِيعَنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شَتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا وَلَا

۱. خُزَّانُ: خزانه‌داران.

سُفَرَاءُ: فرستادگان؛ نمایندگان؛ السفیر: الرسول.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۸۷.

۳. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۲، ص ۱۱۱.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۵۵.

۵. لَا تُحْشِمُوا: به خشم نیاورید؛ از ریشه «احشام» به معنای خجل ساختن و هنگامی که به باب افعال برود نیز همان معنا را می‌بخشد؛ گاه نیز به معنای خشمگین آمده است. همان معنای اول مناسب‌تر است و حشمت به معنای حیا و شرمندگی است و گاه به معنای شایستگی است؛ حشمت: و احتشمت به معنی: اى اغضبته و اخجلته.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۰.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۸۲.

۳. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

عَبْدًا^۱

برای گرفتن مالیات، جامعه تابستانی و زمستانی مردم یا چهارپایی که با آن کار می‌کنند یا بنده آن‌ها [و امثال آن از اثاث ضروری زندگی مردم] را بفروشید.

۸. ممنوع بودن شلاق زدن

«وَلَا تَضْرِبَنَّ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانٍ دَرَهُمْ وَلَا تَمْسُكَنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلًّا وَلَا مُعَاهِدًا إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَسًا أَوْ سِلَاحًا يُعَدَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ»^۲
کسی را برای گرفتن درهمی تازیانه مزیند. به اموال هیچ‌کس، چه مسلمان نمازگزار و چه ذمی دست نزنید، مگر اسب و سلاحی نزد آنان بیابید که با آن بر مسلمانان تجاوز کنند.

نکته

● این جمله اشاره به منافقان و افراد نفوذی است که مرکب سواری و سلاحی دارند و آن را در اختیار دشمنان اسلام قرار می‌دهند. در این موارد می‌توان این وسایل را از آنان گرفت بی‌آنکه قیمت آن‌ها پرداخته شود.^۳

۹. احترام به مالکیت مردم

«فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ»^۴
زیرا شایسته مسلمان نیست که اسب و سلاح را در دست دشمنان اسلام واگذارد تا سبب نیرومندی آنان علیه اسلام شود.

۱. لَا تَبِيعَنَّ: هرگز نفروشید.

كِسْوَةُ شِتَاءٍ: لباس زمستانی.

صَيِّفٍ: تابستان.

دَابَّةٌ يَغْتَمِلُونَ عَلَيْهَا: چهارپایی که با آن کار می‌کنند.

۲. سَوْطٌ: تازیانه.

مُعَاهِدٌ: دو معنا دارد: اهل ذمه و اقلیت‌های مذهبی که در داخل کشورهای اسلامی به‌طور مسالمت‌آمیز با مسلمانان زندگی می‌کنند و کفاری که در خارج کشورهای اسلامی هستند و با مسلمانان عهد و پیمان دارند. در اینجا منظور همان معنای اول است.

فَرَسٌ: اسب.

يُعَدَى: تعدی می‌شود.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۷.

۴. شَوْكَةٌ: قوت و نیرو؛ القوة.

نکته

● احترام، حق مالکیت عمومی است؛ یعنی همه شهروندان اعم از مسلمانان و اقلیت‌های مذهبی باید از احترام حق مالکیت برخوردار باشند. اگر کشور اسلامی ناامن باشد هیچ‌کس در آن آسایش نمی‌بیند و اگر دولتمردان محیط را ناامن کنند و هر روز به بهانه‌ای اموال مردم را از آن‌ها بگیرند، دیگران نیز رحم نمی‌کنند و حقوق یکدیگر را محترم نمی‌شمارند.^۱

۱۰. توصیه به نصیحت کردن سپاهیان

«وَلَا تَذْخُرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ وَلَا الرِّعِيَّةَ مَعُونَةً وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً»^۲

از خیرخواهی نسبت به خویش و خوش‌رفتاری با لشکر اسلام و یاری رساندن به رعیت و تقویت دین دریغ مکنید.

۱۱. مراعات تکالیف الهی

«وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوَجَبَ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجَهْدِنَا وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۳

آنچه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید؛ زیرا خدای سبحان از ما و شما خواسته که او را به‌اندازه توانایی خود سپاسگزار باشیم و در نهایت قدرت به یاری‌اش برخیزیم و قدرتی نیست جز از جانب خداوند بزرگ.

نکته

● «فَإِنَّ اللَّهَ» اشاره به این است که انجام این امور همه نوعی شکر نعمت‌های خداست و ما در برابر الطاف پروردگار مدیون هستیم که این وظایف را انجام دهیم.^۴

۱. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۵۰۱.

۲. لَا تَذْخُرُوا: منع نکنید از ریشه «ذخیره» گرفته شده که وقتی به باب افعال می‌رود «ذال» آن تبدیل به «دال» شده و در هم ادغام می‌گردد؛ بنابراین «لَا تَذْخُرُوا» به معنای ذخیره نکنید است و در اینجا به معنای دریغ مدارید، آمده است. حُسْنَ سِيرَةٍ: خوش‌رفتاری.

مَعُونَةٌ: کمک و یاری.

۳. أَبْلُوا: ادا کنید؛ تلاش و کوشش کردن برای انجام چیزی است و گاه به معنای امتحان کردن یا فرسوده نیز آمده است و در اینجا معنای اول اراده شده است؛ أَبْلَيْتَهُ: أعطيته.

اصْطَنَعَ: طلب نمود؛ خواست؛ از ریشه «اصطناع» به معنای طلب کردن و خواستن چیزی است و گاه به معنای ساختن و پرورش دادن آمده و در اینجا همان معنای اول منظور است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۳۳۹.



مشابه

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۱ خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۲ و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است.



نامه ۵۲

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: فرمانداران شهرها

علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی

موضوع: اعتقادی

هدف و نتیجه: جلوگیری از افراط و تفریط در عبادات^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۷.

پیشگفتار نامه

نامه امام به کارگزاران که متضمن توصیه های اخلاقی و مدیریتی اعم از دفاعی و غیردفاعی است. در واقع توصیه به نماز است و وظایف عبادی کارگزاران را بیان می کند. یکی از نمازهایی که باید کارگزاران حکومت علوی با مردم برگزار کنند، نماز جمعه است. امام جمعه باید طی دو خطبه به تحلیل سیاسی و اجتماعی پردازد و مردم را به تقوا سفارش کند.

۱. بقره، ۲۸۶.

۲. ابراهیم، ۷.

عِنْدَ الْمَوْتِ وَ انْقِطَاعِ الْهُمُومِ وَ الْأَحْزَانِ وَ النَّجَاةِ مِنَ النَّارِ^۱ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هیچ بنده‌ای به حفظ اوقات نماز و جریان و حرکت خورشید اهتمام نرزد جز اینکه راحتی وقت مرگ و قطع غم و اندوه‌ها و نجات از آتش را برایش ضمانت کنم.

۱.۳. وقت نماز مغرب

«و صَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَيَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مَنَى»^۲

و نماز مغرب را وقتی با مردم بخوانید که روزه‌دار افطار می‌نماید و حاجی به‌جانب منا می‌رود.

۱.۴. وقت نماز عشا

«و صَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّقَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ»^۳

و نماز عشا را از وقتی که سرخی پنهان می‌شود تا ثلث از شب با مردم بخوانید.

۱.۵. وقت نماز صبح

«و صَلُّوا بِهِمُ الْعَدَاةَ وَ الرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ»^۴

نماز صبح را زمانی بخوانید که شخص می‌تواند چهره دوستش را بشناسد.

۲. رعایت حال ضعیفان

«و صَلُّوا بِهِمُ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ وَ لَا تَكُونُوا فَتَانِينَ»^۵

نماز را در حدّ توان ضعیف‌ترین مردم به جا آورید و آنان را [با طول دادن بیش از اندازه نماز] در فتنه میندازید.

نکته

● این عبارت اشاره به این دارد که باید با رعایت حال افراد ضعیف، سوره‌های کوتاه را انتخاب کنند و رکوع و قنوت را طولانی نسازند تا بیماران و پیران اذیت نشوند و اینکه

۱. الأمالی (للمنفید)، ص ۱۳۶.

۲. يُفْطِرُ الصَّائِمُ: روزه‌دار افطار می‌کند.

یَدْفَعُ الْحَاجُّ: حاجی حرکت می‌کند؛ و يدفع الحاج إلى منى: وقت الافاضة من عرفات إلى منى و هو آخر يوم عرفة یبتدئ من المغرب الشرعی.

۳. يَتَوَارَى: پنهان می‌شود؛ يَتَوَارَى الشَّقَقُ: يزول الحمرة المغربية الحادثة بعد غروب الشمس. ثُلُثُ اللَّيْلِ: یک‌سوم شب.

۴. الْعَدَاةُ: نماز صبح.

۵. صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ: نماز ضعیف‌ترینشان.

فَتَانِينَ: فساد و فتنه‌کنندگان.

أَمَّا بَعْدُ، فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّى تَفِىءَ الشَّمْسُ [مِثْلَ] مِنْ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَ الشَّمْسُ بَيَضَاءٌ حَيَّةٌ فِي عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسَخَانِ، وَ صَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَ يَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مَنَى، وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّقَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعَدَاةَ وَ الرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ؛ وَ صَلُّوا بِهِمُ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ وَ لَا تَكُونُوا فَتَانِينَ.

۱. اوقات نماز

۱.۱. وقت نماز ظهر

«أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّى تَفِىءَ الشَّمْسُ [مِثْلَ] مِنْ مَرْبِضِ الْعَنْزِ»^۱

اما بعد، نماز ظهر را با مردم بخوانید تا وقتی که سایه خورشید به اندازه دیوار آغل بزها بالا آمده باشد.

مشابه

﴿رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَتَحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَ اسْتُجِيبَ الدُّعَاءُ فَطُوبَى لِمَنْ رُفِعَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ عَمَلٌ صَالِحٌ»^۲ رسول خدا ﷺ فرمود: چون زوال ظهر شود درهای آسمان و درهای بهشت گشوده گردد و دعا مستجاب شود. خوشا بر کسی که در آن هنگام عمل صالحی از او بالا رود!

۱.۲. وقت نماز عصر

«و صَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَ الشَّمْسُ بَيَضَاءٌ فِي عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسَخَانِ»^۳

و نماز عصر را زمانی با مردم بخوانید که خورشید سفید و زنده و در قسمتی از روز باشد که در آن مدت دو فرسنگ راه توان پیمود.

مشابه

﴿رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ عَبْدٍ اهْتَمَّ بِمَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ وَ مَوَاضِعِ الشَّمْسِ إِلَّا ضَمِنْتُ لَهُ الرُّوحَ

۱. تَفِىءَ: برمی‌گردد؛ از ریشه «فیء» به معنای بازگشت است.

مَرْبِضِ الْعَنْزِ: دیوار آغل بزها؛ مَرْبِضُ: از ریشه «ربض» به معنای به سینه نشستن حیوان است و از آنجا که حیوانات این کار را غالباً در آغل می‌کنند، «مربض» به معنای آغل و محل استراحت گوسفند و بز آمده است؛ محلّ نوم الشاة طوله يقرب من ذراعين و عرضه يقرب من ذراع.

الْعَنْزُ: بز؛ از ریشه «معر» به معنای هرگونه بز و گاه به معنای حیوانی است که دارای مو و دم کوتاه است.

۲. الأمالی (للمصدق)، ص ۵۷۵.

۳. عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ: قسمتی از روز.



اسباب ضعف و سرخوردگی آن‌ها را فراهم نسازد.^۱

مشابه

◇ در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام از پدرش از امام علی علیه السلام نقل شده: «قَالَ آخِرُ مَا فَارَقْتُ عَلَيْهِ حَبِيبَ قَلْبِي أَنْ قَالَ يَا عَلِيُّ إِذَا صَلَّيْتَ فَصَلِّ صَلَاةَ أَضْعَفٍ مَنْ خَلَقَكَ»^۲ آخرین باری که حبیب پیامبر خدا صلوات الله علیه را ملاقات کردم، فرمود: یا علی! هرگاه نماز خواندی، مثل ضعیف‌ترین فردی که پشت سر شماست، نماز بخوان.

◇ امیرالمؤمنین علیه السلام: «وَ إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُتَفَرِّغاً وَ لَا مُضَيَّعاً فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَ لَهُ الْحَاجَةُ وَ قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَحِيحَ وَ جَهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلَّى بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ وَ كُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً»^۳ چون با مردم به نماز جماعت بایستی نه چنان نماز بگزار که مردم را رمیده کنی نه به آن صورت که نماز را ضایع نمایی، که در میان مردم هم بیمار وجود دارد و هم کسی که حاجتی دارد و باید به دنبال آن برود. من از رسول خدا صلوات الله علیه هنگام سفری که مرا به یمن فرستاد پرسیدم: «با مردم چگونه نماز بگزارم؟» فرمود: «با آنان نمازی بخوان مانند نماز ناتوان‌ترین آنان و به مردم مؤمن مهربان باش.»



نامه ۵۳

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از شهادت مالک اشتر؛ کوفه
سال ۳۸ هجری
مخاطب: مالک اشتر نخعی
علت مکاتبه: لزوم ارائه چهره علوی حکومت به گذشتگان و آیندگان
موضوع: سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، اعتقادی
هدف و نتیجه: تبیین دقیق اصول سیاست علوی و ملک‌داری اسلامی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه ص ۱۷۱.

پیشگفتار نامه

این نامه طولانی‌ترین و پرمحاسن‌ترین و جامع‌ترین نامه امام علیه السلام است که به مالک اشتر نوشته‌اند.

مالک بن حرث اشتر نخعی از مردم یمن است، وی از جمله بزرگ‌ترین اصحاب امام علیه السلام و یاران با فضیلت و دلاورانی است که آن حضرت در جنگ‌ها بدان‌ها تکیه داشت. نقل کرده‌اند، طرمّاح وقتی بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: به علی بن ابی طالب بگو: من به تعداد دانه‌های کنجد کوفه سرباز آماده کرده‌ام و قصد حمله دارم. طرمّاح در جواب او گفت: علی علیه السلام خروسی به نام اشتر دارد که تمام این دانه‌های کنجد تورا از روی زمین

۱. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۵، ص ۵۲۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۴۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

می‌چیند. روحیه معاویه از این سخن در هم شکست.

این نامه با ذکر اهمیت ماموریتی که به مالک داده شد. تذکرات اخلاقی مهمی را در باب حکومت داری و برخورد با اقشار مختلف مردم بیان کرده و ضمن آن توجه ویژه به حقوق محرومین داشته است به مالک یادآور می‌شود که حاکم اسلامی باید وقت خاصی برای دیدار چهره به چهره مردم قرار دهد. سپس به لزوم انتخاب مشاوران زبده و خردمند اشاره می‌کند و مبارزه با هرگونه سوءاستفاده مالی را در دستور کار قرار می‌دهد. همچنین در مورد لزوم هوشیاری در برابر دشمن و ترجیح صلح عاقلانه و هوشمندانه بر جنگ و خونریزی و اهتمام بر برگزاری فرایض دینی برای عموم مردم سخن می‌گوید و در پایان از خداوند توفیق انجام این امور را برای مالک خواستار می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَاَهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِثَارَ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعَ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِصَاعَتِهَا وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ [بِيَدِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ] مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ [يَنْزَعَهَا] يَزْعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.

۱. انتخاب مالک به عنوان فرمانروای مصر

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَاَهُ مِصْرَ»^۱

این فرمانی است که بنده خدا امیرالمؤمنین در پیمانش به مالک بن حارث اشتر زمانی که او را به فرمانروایی مصر برگزید دستور داد.

۲. اهداف چهارگانه مأموریت مالک

۲.۱. امور اقتصادی

«جَبَايَةَ خَرَاجِهَا»^۲

تا مالیات‌های آن را جمع کند.

نکته

- «خراج» به معنای مالیات سرزمین‌های است که در جنگ‌ها به دست مسلمانان فتح شد ولی در اینجا مفهوم گسترده‌ای دارد و تمام امور مالی مربوط به دولت اسلامی را فرامی‌گیرد اعم از خراج و زکات و جزیه و خمس.^۳

۲.۲. نیروی نظامی و دفاعی

«وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا»

۱. وَلَاَهُ: او را فرماندار کرد.

۲. جَبَايَةَ: وصول؛ جمع‌آوری زکات و اموال بیت‌المال و مانند آن است؛ در اصل از ریشه «جباوه» به معنای جمع‌آوری کردن گرفته شده است؛ جبا الخراج: جمعه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۳۶۵.

و با دشمنش جهاد نماید

۳.۲. امور اجتماعی و فرهنگی

«و اَشْتِضْلَاحُ أَهْلِهَا»^۱

و به اصلاح اهلس برخیزد

نکته

● این اصلاحات که امام بر روی آن تاکید می‌فرماید هم اصلاحات فکری و فرهنگی و اخلاقی را شامل می‌شود و هم اصلاحات معیشتی و اقتصادی را در بر می‌گیرد ضمن اینکه به مالک توصیه می‌کند که اصلاحات را از خودش شروع کند.^۲

مشابه

◊ «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا - [فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ] فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ»^۳ آن که خود را در مرتبه پیشوایی قرار می‌دهد باید پیش از مؤدب نمودن مردم به مؤدب نمودن خود اقدام کند، و پیش از آنکه دیگران را به گفتار ادب نماید، باید به کردارش مؤدب به آداب کند، و آنکه خود را بیاموزد و ادب نماید به تعظیم سزاوارتر است از کسی که فقط دیگران را بیاموزد و تأدیب کند.

۴.۲. عمران و آبادی

«وَ عِمَارَةُ بِلَادِهَا»^۴

و شهرهایش را آباد سازد.

نکته

● تأمین امنیت مرزها و ایجاد قدرت دفاعی نیرومند در مرزها برای جلوگیری از تجاوز بیگانگان از ضرورت‌های اجتناب ناپذیر هر نظام است تا مردم آرامش و امکان کار و زندگی داشته باشند.^۵

۱. اَشْتِضْلَاحُ أَهْلِهَا: اصلاح مردم آن.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۲۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۴. عِمَارَةُ: آبادسازی.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۱.

۳. دستورات اخلاقی

۱.۳. سفارش به تقوا

«أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ»^۱

او را فرمان می‌دهد به تقوای الهی.

۲.۳. امر به طاعت خداوند

«وَ إِثَارَ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعَ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا»^۲

و مقدم داشتن طاعت خدا، و پیروی آنچه را که خداوند در کتابش از واجبات و سنت‌های خود امر فرموده، که کسی جز به پیروی آن‌ها خوشبخت نمی‌شود، و جز به انکار و ضایع نمودن آن‌ها بدبخت نمی‌گردد.

نکته

● تاکید بر اطاعت همه جانبه از خداوند آن هم در چارچوب دستورات و مقررات قرآن از آن جهت است که قرآن همه آنچه را که انسان در رسیدن به سعادت دنیا و آخرت نیاز دارند بیان داشته است.^۳

مشابه

◊ «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۴ و آنچه را رسول [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید

۳.۳. دستور به یاری خداوند

«وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ [بِيَدِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ

۱. تَقْوَى: حفظ و صیانت و نگهداری؛ از ماده «وَقَى» گرفته شده و ارتقاء به معنای احتفاظ است؛ ترجمه صحیح تقوا خود نگهداری و صیانت است که در موردی ممکن است به تملک نفس هم تعبیر شود.

۲. إِثَارَ طَاعَتِهِ: تقدیم اطاعتش.

۳. لَا يَسْعَدُ: سعادتمند نمی‌شود.

۴. لَا يَشْقَى: بدبخت نمی‌گردد.

جُحُودُهَا: انکار کردن آن.

إِضَاعَتِهَا: ضایع کردن آن.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۱.

۴. حشر، ۷.

می‌کنم از نفسی که مرا همواره به بدی و می‌دارد و به‌سوی گناه با سرعت می‌فرستد و به نافرمانی هایت حریص است و به موجبات خشم دست می‌آلاید. مرا به راههایی که منجر به هلاکت می‌کشد و می‌دارد و به صورت پست‌ترین هلاک شدگان در می‌آورد. بیماری هایش بسیار و آرزوهایش دراز است. اگر ناراحتی به او برسد بی‌تاب می‌شود و اگر خیری به او برسد بخل می‌ورزد. به بازی‌ها و سرگرمی‌های بیهوده بسیار تمایل دارد و مملو از غفلت و سهواست مرا به‌سرعت به‌سوی گناه می‌برد و نسبت به توبه امروز و فردا می‌کند

♦ «الْمُؤْمِنُ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمَسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ»^۱ مؤمن شب را به روز، و روز را به شب نمی‌برد مگر آنکه به نفس خود بد گمان است.

مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازٍ مِّنْ أَعَزَّةٍ^۱

و دیگر آنکه خداوند سبحان را به قلب و دست و زبانش یاری کند، زیرا خداوند یاری‌کننده خود، و عزت آن کس را که او را عزیز بدارد ضامن شده است.

مشابه

♦ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند

♦ ﴿وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۳ و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تأیید می‌کند، یقیناً در این [ماجرای] صاحبان بینش عبرتی است.

۴.۳. دستور به عفت نفس

«وَ أَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ [مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ] نَفْسِهِ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ [يَنْزِعَهَا] يَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَاحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ»^۴

او را دستور می‌دهد که نفس را به وقت خواسته‌های نابجا درهم شکنند، و آن را به‌هنگام سرکشی‌ها باز دارد، که نفس امرکننده به بدی است مگر خداوند رحم نماید.

مشابه

♦ ﴿وَمَا أَتَّبِعْ نَفْسِي﴾^۵ و من نفس خود را تیرنه نمی‌کنم،

♦ «إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَارَةً وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَ بِمَعَاصِيكَ مُوَلِّعَةً وَ بِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسْلُكُ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَ تَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةِ الْعِلَلِ طَوِيلَةِ الْأَمَلِ إِنَّ مَسَهَا الشَّرُّ تَجَزَعُ وَ إِنَّ مَسَهَا الْخَيْرُ تَمْنَعُ مَيَّالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَ اللَّهُو مَمْلُوءَةً بِالْغَفْلَةِ وَ السَّهْوِ تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ وَ تُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ»^۶ خدایا من به‌سوی تو شکایت

۱. تَكْفَّلَ: به عهده گرفت؛ تضمین کرد.

إِعْزَازٍ: عزیز داشتن.

۲. محمد، ۷.

۳. آل عمران، ۱۳.

۴. أَنْ يَكْسِرَ: که بشکند.

يَزَعُ: بازمی‌دارد؛ از ریشه «وزع» به معنای بازداشتن و خویشتن‌داری کردن و گاه به معنای جمع کردن نفرات گرد هم به کار رفته به مناسبت اینکه آن‌ها را از پراکندگی بازمی‌دارند؛ یکفها.

الْجَمَاحَاتِ: طغیان‌ها؛ جمع «جمحه»: حوادث یا عوامل سرکش؛ جمع الفرس: تغلب علی راکبه و ذهب به لا ینثی.

۵. یوسف، ۵۳.

۶. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۹۱، ص ۸۹.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

نکته

- امام علی (ع) مالک را متوجه می‌کند که این موقعیت‌ها ناپایدار است و چند صباحی باقی نمی‌ماند و به دیگری منتقل می‌شود.^۱

۲.۴. کارگزاران تحت نظر مردم

«وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ [تَقُولُهُ] تَقُولُ فِيهِمْ»

و مردم به وضع تو به همان صورت می‌نگرند که توبه حاکمان پیش از خود می‌نگریسته‌ای، و همان را در حق تو می‌گویند که تو در باره حاکمان گذشته مصر می‌گفته‌ای.

نکته

- توجه دادن مالک به اهمیت قضاوت مردم است. مردمی که در رابطه با دولت‌های پیشین و مدیریت‌های گذشته داوری کردند و در رابطه با مالک و دیگران نیز این قضاوت وجود خواهد داشت و مردم حق دارند با نگاه تیز بین مدیران را زیر نظر داشته باشند.^۲

۳.۴. شایستگان در قضاوت مردم

«وَ إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرَى اللَّهُ لَهُمْ عَلَى السُّنَنِ عِبَادِهِ»^۳

شایستگان را به ذکر خیری که خداوند بر زبان بندگان جاری می‌کند می‌توان شناخت.

۴.۴. توصیه به عمل صالح

«فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ»

پس باید محبوب‌ترین اندوخته‌ها در نزد تو عمل صالح باشد.

نکته

- اشاره به فضا سازی برای قضاوت به حق مردم است که در فضای اندیشه و عمل صالح شکل می‌گیرد پس محبوب‌ترین ذخیره ای که باید به آن داده شود عمل صالح می‌باشد.^۴

مشابه

﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا﴾^۵ و نیکی‌های ماندگار، نزد

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. يُسْتَدَلُّ: راهنمایی می‌کند.

يُجْرَى اللَّهُ: خداوند به جریان می‌اندازد.

۴. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۴۳.

۵. مریم، ۷۶.

ثُمَّ اَعْلَمَ يَا مَالِكُ اَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ اِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَ جَوْرِ وَ اَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ اُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ اُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ [تَقُولُهُ] تَقُولُ فِيهِمْ وَ إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرَى اللَّهُ لَهُمْ عَلَى السُّنَنِ عِبَادِهِ فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَامْلِكْ هَوَاكَ وَ شَحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صُنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلَلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَا فَاَعْظِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ إِلَى الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَ لَا كَ وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ وَ لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَزْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا [إِدْبَى] يَدَ لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَ لَا غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ لَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَ لَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ وَ لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَ جَدْتَ [عَنْهَا] مِنْهَا مَنْدُوحَةً وَ لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرًا فَاطَاعَ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مِنْهَكَةُ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيَرِ وَ إِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ وَ يَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَالٍ.

۴. سفارش امام برای کیفیت فرمانروایی

۱.۴. ناپایداری حکومت

«ثُمَّ اَعْلَمَ يَا مَالِكُ اَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ اِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَ جَوْرِ»^۱

ای مالک، آگاه باش که تو را به شهرهایی روانه کردم که پیش از تو فرمانروایانی در آن به عدالت و ستم حکومت کردند.

۱. وَجَّهْتُكَ: تو را فرستادم.

جَرَتْ عَلَيْهَا دُوْلٌ: بر آن دولت‌هایی حکومت کردند.

پروردگارت از حیث پاداش بهتر و خوش فرجام تر است.

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾^۱ پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد.

۵.۴. مالکیت هوای نفس

﴿فَأَمْلِكْ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ﴾^۲

بنابراین بر هواهای مسلط باش، نسبت به خود از آنچه بر تو حلال نیست بخل بورز، زیرا بخل به خود انصاف دادن از خود است در رابطه با آنچه محبوب یا منفور انسان است.

نکته

● منظور از کشیدن عنان نفس و میدان ندادن به آن این نیست که مطلقاً پاسخی به غرایز داده نشود بلکه اعتدال و انصاف در استفاده از آن مطرح است.^۳

مشابه

◇ امام صادق (ع) فرمود: «اَحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَغْدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ»^۴ از هواهای نفسانیتان بپرهیزید همان طور که از دشمنانان می پرهیزید، هیچ چیز برای مردان کشنده تر از پیروی هواهای نفسهایشان و نتیجه گفته های زبانیشان نیست.

◇ ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۵ و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس باز داشت، پس جایگاه او همان بهشت است.

◇ قَالَ (ع) «لَا عَدُوَّ أَغْدَى عَلَى الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ»^۶ دشمنی دشمن تر از نفس آدمی برای او

۱. کهف: ۱۱۰.

۲. فَأَمْلِكْ هَوَاكَ: هوایت را مالک باش.

شُحَّ: بخل؛ در اصل به معنای بخل توأم با حرص است که به صورت عادت درآید و این هر دو از رذایل اخلاقی است؛ در اینجا اشاره به این است که شدیدا از آنچه بر تو حرام است بپرهیز و خویشتن را از آن بازدار همچون بخیلی که مردم را از اموال خود باز می دارد.

۳. قطره ای از دریا، ج ۳، ص ۵۲.

۴. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۶۴.

۵. نازعات، ۴۱ و ۴۰.

۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۷.

وجود ندارد

۶.۴. مهربانی با مردم

﴿وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ﴾^۱

مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده.

نکته

● اشاره به این است که باید قلب تو مستقیماً با رحمت و محبت و لطف نسبت به رعایا در تماس باشد.^۲

مشابه

◇ «وَحُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي، حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ»^۳ چنان نسبت به رعایا نیکی کند که همچون پدری مهربان باشد

◇ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۴ ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

۷.۴. پرهیز از تبعیض بین مردم

﴿وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ﴾^۵

بر رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی، که رعیت بر دو گروهند: یا برادر دینی تواند، یا انسانهایی مانند تو، که خطاهایی از آنان سر می زند.

مشابه

◇ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ

۱. أَشْعِرْ: بفهمان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۳۷۸.

۳. کافی (ط، دارالحدیث)، ج ۲، ص ۳۴۲.

۴. انبیاء، ۱۰۷.

۵. ضَارِيًا: درنده؛ از ریشه «ضرو» در اصل به معنای حمله شدید به کسی یا چیزی است؛ از این رو در حمله گوسفندان به زراعت نیز به کار می رود؛ ضاری: المعتاد للصید، الجریء علیه.

تَغْتَنِمُ: غنیمت می شماری.

يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ: لغزش ها از آن ها سر می زند؛ يَفْرُطُ: از ریشه «فرط» به معنای عجله و شتاب کردن در انجام کاری است؛ این واژه در مورد کسی که برای انجام کاری سبقت می گیرد به کار می رود؛ زلل: خطا و لغزش.

عِيَالُ اللَّهِ، وَ أَذْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورًا^۱ مخلوق عیال خدا هستند و محبوبترین آن‌ها نزد خدا کسی است که بعیال خدا سود دهد، و به خانواده ای شادی رساند.

۸.۴. دستور به گذشت و بخشش

«وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلَ وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا فَأَعْطِيهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ»^۲
علل گناهی بر آنان عارض می‌شود، و گناهانی از آنان به عمد یا اشتباه بروز می‌کند، پس همان گونه که علاقه داری خداوند بخشش و چشم پوشی را به تو عنایت نماید رعیت را مورد عفو و چشم پوشی قرار بده.

نکته‌ها

- مقصود امام علیه السلام از بیماری‌ها و ناروایی‌هایی که در اجتماع بر آنان عارض می‌شود همان کارهای سرگرم‌کننده‌ای است که آن‌ها را از اجرای اوامر مختلف حاکم آن طور که شایسته است باز می‌دارد.^۳
- عبارت «يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ» (دستشان باز گذاشته شده است)، کنایه از اینست که مردم معصوم نیستند و لغزش‌هایی از آن‌ها سر می‌زند همچنین مسئولین و کارگزاران نیز چنین هستند و دچار لغزش می‌شوند در چنین شرایطی حاکمان باید مانند پدری مهربان از مودت و رحمت استفاده نمایند.^۴

مشابه

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۵
به سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آن‌ها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خدا

۱. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۳، ص ۴۱۷.

۲. الْعِلْلُ: خطاها.

أَعْطِيهِمْ: به آن‌ها عطا کن.

صَفْحِهِ: چشم‌پوشی؛ الصفح: الإعراض عن الذنب و غفرانه.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۴۶.

۴. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۵۸.

۵. آل عمران، ۱۵۹.

توکل‌کنندگان را دوست دارد

۹.۴. ولایت خداوند برترین ولایت

«فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ وَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ»

چرا که تو از نظر قدرت برتر از آنانی، و آن که بر تو ولایت دارد بالاتر از تو می‌باشد، و خداوند برتر از آن کسی که تو را والی مصر نموده است

۱۰.۴. کفایت امور رعیت

«وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ»^۱

خداوند کفایت امور رعیت را از تو خواسته، و به‌خاطر آنان تو را در عرصه آزمایش قرار داده است

۱۱.۴. پرهیز از محاربه با خداوند

«وَ لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا [يَدِي] يَدَ لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَ لَا غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ»^۲

خود را در موقف جنگ با خدا قرار مده، که تو را تحمل کیفر او نیست، و از عفو و رحمتش بی‌نیاز نمی‌باشی.

نکته

- در نگاه امام علیه السلام برخورد خصمانه با مردم همانند محاربه با خدا بوده که حضرت به دو دلیل از آن نهی کرده است: ۱. گرفتار شدن در قهر خداوند که راه فراری از آن وجود ندارد ۲. از دست دادن عفو و رحمت پروردگار که بنده در همه حال به آن نیازمند است.^۳

مشابه

﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «لَقَدْ أُسْرِيَ بِي فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَ شَافَهَنِي مِنْ دُونِهِ بِمَا شَافَهَنِي فَكَانَ فِيمَا شَافَهَنِي أَنْ قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَذَلَّ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِي بِالْمَحَارَبَةِ وَ مَنْ حَارَبَنِي حَارَبْتُهُ قَالَ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ وَلِيْتُكَ هَذَا فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْ حَارِبِكَ

۱. اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ: کفایت امور مردم را از تو خواسته.

۲. لَا تَنْصِبَنَّ: رویاروی نکن.

نِقْمَت: انتقام.

لَا غِنَى بِكَ: بی‌نیاز نیستی.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۷۱.

۱۴.۴. نهی از غرور و خودکامگی

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ فَأَطَاعَ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقُلُوبِ وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ»^۱

و فریاد مزین که من بر شما گمارده‌ام، فرمان می‌دهم باید اطاعت شوم، که این وضع موجب فساد دل، و کاهش و ضعف دین، و باعث نزدیک شدن زوال قدرت است.

مشابه

- ✧ «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ»^۲ برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.
- ✧ «سُكْرُ الْعُقْلَةِ وَالْغُرُورُ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الْخُمُو»^۳ انسان از مستی غفلت و فریب بسیار دیرتر از مستی شراب هوشیار می‌شود.

۱۵.۴. بزرگی قدرت خداوند

«وَإِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَتَبَّهُ أَوْ مَخِيلَةً فَانْظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ

حَارِثَتِهِ»^۱ رسول خدا (ص) فرمود: همانا پروردگار من مرا به آسمان بالا برد، و از پس پرده حجاب به من وحی کرد آنچه کرد، و بی‌واسطه با من سخن گفت تا آنکه به من فرمود: ای محمد هر که دوستی از من خوار کند بجنگ با من کمین کرده، و آنکه با من جنگ کند با او بجنگم.

۱۲.۴. پشیمان نشدن از عفو مجرم

«وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ»^۲

از گذشتی که از مردم کرده‌ای پشیمان مشو، و بر کیفری که داده‌ای شاد مباش.

نکته

- این سخن اشاره به این است که تا می‌توانی جانب عفو را بگیر و کمتر مجازات کن زیرا اگر اثر کیفر در کوتاه مدت باشد اثر عفو در دراز مدت خواهد بود.^۳

مشابه

✧ «الْغَضَبُ يُرْدِي صَاحِبَهُ وَيُيْدِي مَعَايِبَهُ»^۴ صاحب خشم کاری چند می‌کند که عیب‌های او ظاهر می‌گردد.

۱۳.۴. پرهیز از برخورد عجولانه

«وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ [عَنْهَا] مِنْهَا مَنُذُوحَةً»^۵

و به خشمی که راه بیرون رفتن از آن وجود دارد شتاب مکن.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. لَا تَنْدَمَنَّ: هرگز پشیمان نباش.

لَا تَبْجَحَنَّ: هرگز مباحثات نکن؛ از ریشه «بَجَحَ» به معنای شادی کردن و افتخار نمودن؛ البجح بسكون الجیم: الفرح و السرور.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۳۸۵.

۴. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۰۲.

۵. لَا تُسْرِعَنَّ: هرگز شتاب نکن.

بَادِرَةٌ: کار یا سخن عجولانه؛ حرکات و افعال شتاب‌زده‌ای که از انسان به هنگام خشم و غضب سر می‌زند؛ از ریشه «بدور» به معنای سرعت گرفتن؛ الحدّة.

مَنُذُوحَةٌ: راه چاره؛ از ریشه «نَدَحَ» به معنای وسعت بخشیدن؛ این واژه ممکن است اسم مفعول باشد به معنای جایی که آن را وسیع ساخته‌اند یا اسم مکان به معنای مکان وسیع و گسترده؛ السّعة فی الأمر و عدم الضيق و الاضطراب.

۱. مُؤَمَّرٌ: فرمانروا؛ مسلط.

آمُرُ: فرمان می‌دهم.

إِدْغَالٌ: داخل کردن چیزی در چیزی که مایه فساد آن می‌شود؛ از ریشه «دَغَلَ» به معنای داخل شدن در جایی به صورت مخفیانه است. از آنجا که فاسدان و مفسدان معمولاً به این صورت وارد می‌شوند مفهوم فساد نیز غالباً وجود دارد. «دَغَلَ» به معنای فساد و گاه شخص مفسد به کار می‌رود و در اینجا نیز به معنای فساد است؛ إدخال الفساد فی الأمر. مَنْهَكَةٌ: آنچه موجب تضعیف و سستی می‌شود؛ از ریشه «نَهَكَ» به معنای خسته کردن و ضعیف نمودن و «منهکه» به ضعف و ناتوانی یا اسباب ضعف و ناتوانی اطلاق می‌شود؛ الضعف.

الْغَيْرِ: دگرگونی‌ها؛ حوادث دگرگون‌کننده؛ جمع غیره.

۲. رعد، ۱۱.

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۶۵.

مشابه

- ◇ ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾^۱ این گونه، خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می‌نهد.
- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^۲ خدا خودپسندِ لافزن را دوست نمی‌دارد.
- ◇ امام صادق علیه السلام فرمود: «الْكِبْرُ رِذَاءُ اللَّهِ فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ»^۳ تکبر در بدترین مردم است از هر جنسی که باشند (اگرچه پست و بی‌مقدار باشند) کبر و بزرگ منشی لباس مخصوص خداست.

نکته

- امام در این عبارت نگاه به عظمت ملک خداوند را سرچشمه سه اثر برای مغروران به قدرت می‌شمارد: آن‌ها را از مرکب غرور پیاده می‌کند؛ از شدت عمل آن‌ها می‌کاهد و عقل از دست رفته به سبب غفلت ناشی از غرور را به آن‌ها باز می‌گرداند.^۲

۱۶.۴. پرهیز از خودبزرگ‌بینی و تکبر

«إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَالٍ»^۲

از برابر داشتن خود با عظمت حق و از تشبیه خود با جبروت خداوند بر حذر باش که حضرت او هر گردن‌کشی را خوار و هر متکبری را بی‌ارزش و پست می‌کند.

۱. أَخَذَتْ: ایجاد کرد.

أَبْهَتْ: عظمت و بزرگی؛ گاه به معنای کبر و غرور نیز آمده و در اینجا همین معنا مراد است.

مَخِيلَةٌ: تکبر و خودپسندی؛ الکبر.

يُطَامِنُ: پایین می‌آورد؛ از ریشه «طمأنه» به معنای فرونشاندن و آرام کردن و پایین آوردن؛ یسکن.

طَمَاحِك: سرکشی تو؛ جماعها عن المشتهيات، طمع البصر: ارتفع.

يَكُفُّ: باز می‌دارد.

غَرَبِك: تندی تو؛ شدت و تندی.

يَفِيءُ: باز می‌گردد.

عَزَب: غائب شد؛ الفرس حذته و أول جریه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۳۸۹.

۳. مُسَامَاةٌ: برتری جویی؛ مقابله کردن؛ مفاعلة من السمو.

يُذِلُّ: ذلیل می‌کند.

يُهَيِّنُ: پست می‌کند.

مُخْتَالٍ: متکبر؛ از ریشه «خُيَلَاء» به معنای تخیلاتی است که انسان بر اثر آن خود را بزرگ می‌بیند.

۱. غافر، ۳۵.

۲. لقمان، ۱۸.

۳. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۰۹.

۵. ۲. بیان دلیل برای رعایت انصاف

«فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ»

و هر که به بندگان خدا ستم کند خداوند به جای بندگان ستمدیده خصم او می‌باشد،

نکته

- ظالم در حق بندگان خدا در موضع ظلم نسبت به پروردگار است و لذا خداوند با قطع نظر از بندگان با ایشان دشمن خواهد بود.^۱

۵. ۳. مقابله با ظلم

«وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ»^۲

و هر که خداوند خصم او باشد عذرش را باطل کند، و شخص ستمکار محارب با خداست تا وقتی که از ستم دست بردارد و توبه کند.

نکته

- درافتادن با خواست و قدرت الهی و مقابله با خداوند نتیجه ای جز شکست و عذاب دنیوی و اخروی را به دنبال نخواهد داشت.^۳

مشابه

﴿حَبَّتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا﴾^۴ هر بار که آتش آن فرو نشیند، شراره ای [تازه] برایشان می‌افزاییم.

۵. ۴. تعجیل در مجازات ظالم

«وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ»^۵

چیزی در تغییر نعمت خدا، و سرعت دادن به عقوبت او قوی‌تر از ستمکاری نیست، که خداوند شنوای دعای ستمدیدگان، و در کمین ستمکاران است.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۹۴.

۲. أَذْخَصَ: باطل کرد؛ از ریشه «دَحَضَ» به معنای باطل شدن و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنای ابطال نمودن است؛ باطل کردن حجت در اینجا به معنای عدم پذیرش عذر است؛ بطلها.

یَنْزِعَ: دست بردارد؛ از ریشه «نَزَعَ» به معنای برکنندن و جدا کردن و رها نمودن است؛ یرجع.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۳.

۴. اسراء، ۹۷.

۵. أَدْعَى: موجب‌تر؛ دعوت‌کننده‌تر.

الْمُضْطَّهِدِينَ: ستمدیدگان؛ جمع «مضطهد» به معنای مظلوم و ستمدیده؛ از ریشه «ضَهَدَ» به معنای ظلم است. مِرْصَاد: کمینگاه.

أَنْصِفِ اللَّهَ وَانْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ [هَوَى فِيهِ] فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ [يَسْمَعُ] سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.

۵. رعایت انصاف

۵. ۱. توصیه به انصاف با مردم

«أَنْصِفِ اللَّهَ وَانْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ [هَوَى فِيهِ] فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ»^۱

خدا و مردم را از جانب خود و خواص از خاندانت و کسانی از رعیت که به او علاقه داری انصاف ده، که اگر انصاف ندهی ستم کرده‌ای.

نکته

- معیار در برخورد منصفانه با دیگران، وجدان خود انسان است، برای دیگران آن را بخواهد که برای خود می‌خواهد. عامل از بین رفتن انصاف و عدالت اشتیاق به جلب رضایت دوستان و خویشاوندان است. چه بسا که برای خشنودی آنان حق دیگران را ضایع می‌کند.^۲

مشابه

◇ امام صادق (ع) فرمود: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ»^۳ سرور اعمال سه چیز است: انصاف دادن بمردم از خود، تا آنجا که هر چه خشنودت کند مثلش را برای مردم بخواهی.

◇ «إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاتُكَ أَخَاكَ وَ ذِكْرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ»^۴ رعایت انصاف درباره مردم نسبت به خویشان و مواسات با برادران دینی داشتن و در هر حال به یاد خدا بودن.

۱. هَوَى: میل و علاقه.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۳.

۳. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۴۴.

نکته‌ها

- جهل و حماقت ستمگران است که با قرار گرفتن بر مسند قدرت تصور می‌کنند پیوسته این منصب و مقام باقی خواهد ماند و در چنگال عدل الهی گرفتار نمی‌شوند.^۱
- این جمله هشدار است به ظالمان که بدانند مجازات کیفر آن‌ها تنها حواله به قیامت نمی‌شود بلکه در این جهان نیز گرفتار کیفر اعمال خود خواهند شد.^۲

مشابه

- ◇ «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^۳ یا [کیست] آن کس که در مانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند.
- ◇ «إِنَّ رَبَّكَ لَبَازِمٌ صَادٍ»^۴ زیرا پروردگار تو سخت در کمین است.
- ◇ «مَنْ عَمِلَ بِالْجَوْرِ عَجَلَ اللَّهُ هَلَكَةً»^۵ هر که بجور و ستم عمل کند خدا هلاکت او را تعجیل فرماید.

◇ امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ إِنِّي لَمْ أَسْتَغْلَمَكَ عَلَى سَفْكِ الدِّمَاءِ وَاتِّخَاذِ الْأَمْوَالِ وَإِنَّمَا أَسْتَغْلَمَكَ لِتَكُفَّ عَنِّي أَصْوَاتُ الْمُظْلُومِينَ فَإِنِّي لَنْ أَدَعُ ظُلَامَتَهُمْ وَإِنْ كَانُوا كُفَّارًا»^۶ من تو را برای خونریزی و غارتگری دارایی مردم، به فرمانروایی نرساندم و همانا تو را تنها برای این به فرمانروایی رساندم که صدای ناله ستمدیدگان را از من بازداری؛ زیرا به‌راستی که من از ستمی که به آنان روا داشته‌اند نگذریم هر چند کافر باشند.

نکته

- بر اساس بیان قرآن کریم فلسفه ارسال پیامبران و نازل کردن کتاب و میزان برای اجرای عدل و قسط است. پس هر گونه تصمیم‌گیری حاکمان که به اجرای هر چه بیشتر عدل بینجامد باید نزد آنان محبوب‌تر باشد.^۳

مشابه

- ◇ امیرالمؤمنین علیه السلام: «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ صَاقَ عَلَيْهِ الْعُدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ»^۴

۱. اَوْسَطُ: میان چیزی؛ از ریشه «وَسَطَ»؛ در این گونه موارد مفهوم بهترین را می‌دهد زیرا چیزی که در حد وسط اعتدال است بهتر و کامل‌تر است.

۲. بقره، ۱۴۳.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۵.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۵.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۳۹۶.

۳. نمل، ۶۲.

۴. فجر، ۱۴.

۵. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۴۸.

۶. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۷۲.

زیرا گشایش امور با عدالت است، کسی که عدالت او را در مضیقه اندازد، ظلم و ستم، مضیقه بیشتری برای او ایجاد می‌کند.

۳.۶. اهمیت رضایت مردم

«وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ»

و جامع‌ترینش در خشنودی رعیت باشد

۴.۶. رضایت عمومی مردم

«فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنْ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ»^۱
چرا که خشم عموم خشنودی خواص را بی‌نتیجه می‌کند، و خشم خواص در برابر خشنودی عموم بی‌اثر است.

نکته

● اکثریت مردم اگر در کنار حکومتی باشند نارضایتی اقلیت مرفه و برخوردار اثری نخواهد داشت.^۲

۷. نقاط ضعف مرفهین بی‌درد

۱. پرهزینه‌تر

«وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَثْوَنَةً فِي الرَّخَاءِ»^۳

و به وقت آسانی و رفاه احدی از رعیت بر والی پرخرج‌تر نیست.

۲. کمترین کمک

«وَأَقَلُّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ»^۴

و زمان مشکلات کم‌یاری‌تر هستند.

۳.۷. ناراضی از عدالت

«وَأَكْثَرُ لِلْإِنصَافِ»

و هنگام انصاف ناخشنودتر هستند.

۴.۴. اصرار در خواسته‌های خود

«وَأَسْأَلُ بِالْإِلْحَافِ»^۱

و در خواهش و خواسته با اصرارتر.

۵.۴. ناسپاس

«وَأَقَلُّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ»

و زمان بخشش کم‌سپاس‌تر.

۶.۴. عذرناپذیر

«وَأَبْطَأُ عُذْرًا عِنْدَ الْمُنْعِ»^۲

و وقت منع از عطا دیر عذرپذیرتر.

۷.۴. ناشکیبا

«وَأَضْعَفُ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ»^۳

و در حوادث روزگار بی‌صبرتر از خواص نیست.

مشابه

◀ «لَيْسَ كَقَوْتِهِمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۴ و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد

بود

۵. ویژگی‌های توده مردم

«وَأِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغُوكَ

۱. إِلْحَافٍ: اصرار؛ از ریشه «لَحَف» در اصل به معنای پوشاندن و ملحفه کشیدن آمده است سپس به معنای اصرار و پافشاری در چیزی به کار رفته است؛ گویا به قدری اصرار می‌کند که تمام وجود طرف را می‌پوشاند؛ شِدَّةُ السَّوَالِ و الاصرار فيه.

۲. أَبْطَأُ: دیرترین؛ کندترین.

۳. مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ: حوادث بزرگ روزگار؛ از ریشه «لَمَّ» به معنای جمع کردن؛ سپس واژه «ملمات» به حوادث شدید و ناراحت‌کننده اطلاق شده گویی این‌گونه حوادث تمام فکر انسان را جمع کرده و متوجه به خود می‌سازد؛ ما یلم و ينزل من خطوبه و بلاياه.

۴. ابراهیم، ۷.

۱. سُخْطُ الْعَامَّةِ: غضب عموم مردم.

يُجْحِفُ: از بین می‌برد؛ از ماده «اجحاف» در اصل به معنای کندن پوست چیزی است سپس به معنای به مشقت انداختن و بی‌اثر ساختن و خراب کردن؛ ذهب به. يُغْتَفَرُ: بخشیده می‌شود.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۵.

۳. مَثْوَنَةٌ: هزینه.

الرَّخَاءِ: آسایش.

۴. مَعُونَةٌ: یار.

لَهُمْ وَ مِثْلِكَ مَعَهُمْ»^۱

همانا ستون دین، و جمعیت مسلمانان، و مهیا شدگان برای جنگ با دشمن توده مردمند، پس باید توجه و میل توبه آنان باشد.

نکته

● توده‌های مردم از آنجا که از هر جهت بیشترین قدرت و توانمندی را دارند ستون اصلی دین و حاکمیت دینی محسوب می‌شوند.^۲

مشابه

﴿وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾^۳
و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن، و دو دیده‌ات را از آنان بر مگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی، و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن.

۶. توصیه به عیب پوشی

۶. ۱. سفارش به پوشاندن عیوب رعیت

«وَ لِيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا»^۱

باید دورترین رعیت تو از حریم تو و در شدت کینه تو نسبت به او کسی باشد که در حق مردم عیب جو تر است، زیرا در مردم عیوبی هست که والی در پوشاندن آن عیوب از همه کس سزاوارتر است.

نکته

● گسترش رذیله عیب جویی و سخن چینی که نوعا در اطراف حاکمان زمینه بیشتری دارد از عوامل بزرگ آلوده سازی فضای جامعه است و نقش موثری در ایجاد تفرقه و عداوت در بین مردم دارد.^۲

۶. ۲. خداوند بهترین داور در مورد عیوب مردم

«فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ»^۳

پس در رابطه با عیوبی که از مردم بر تو پنهان است کنجکاوی مکن، چرا که فقط در آنچه از عیوب مردم نزد تو معلوم است وظیفه اصلاح داری، و نسبت به آنچه از عیوب رعیت بر تو پنهان است خداوند داور می‌کند.

۱. أَشْنَأَهُمْ: منفورترین آن‌ها؛ از ریشه «شأ» به معنای کینه و عداوت؛ أَبْغَضَهُمْ: أَحَقُّ: سزاوارترین.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۸.

۳. لَا تَكْشِفَنَّ: هرگز آشکار نکن.

۱. جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ: جمعیت مسلمین؛ «جماع» در اصل مصدر است و در این گونه موارد به معنای وصفی به کار می‌رود یعنی جامع بودن و جمع کردن؛ جَمَعَهُمْ و عَامَّتَهُمْ.

الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ: وسیله دفع دشمنان.

صِغُورٌ: میل؛ گرایش به چیزی داشتن؛ الميل.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸۶.

۳. توبه، ۲۸.

مشابه

◇ پیغمبر ﷺ فرمود: «لَا يَبْلُغُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَصْحَابِي شَيْئاً فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَ أَنَا سَلِيمُ الصَّدْرِ»^۱ هیچ‌کس از اصحاب من برای من سخن چینی نکند و چیزی را که پشت سرم شنیده به من نرساند که من دوست دارم با دلی صاف و سینه‌ای سالم از بین شما بروم.

۳.۶. ستار العیوب بودن خداوند

«فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ أَطْلُقَ عَنِ النَّاسِ»^۲

پس تا می‌توانی عیوب مردم را بپوشان، تا خداوند عیوب تو را که علاقه داری از مردم پوشیده بماند پرده‌پوشی کند.

نکته

● اشاره به اینکه درباره دیگران عیب پوش باش تا خدا عیوب تو را مستور دارد این پاداش الهی در دنیاست. در آخرت نیز پاداشی مهم‌تر و عالی‌تر در انتظار عیب پوشان است.^۳

مشابه

◇ پیغمبر ﷺ فرمود: «كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ فَسَكَّتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ فَأَسَكَتَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمُ النَّاسَ فَمَاتُوا وَ لَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ»^۴ مردمی در مدینه بودند که دارای عیب بودند ولی از پی‌جویی عیوب مردم ساکت بودند، خداوند نیز مردم را از عیوب آنان بی‌اطلاع و ساکت گردانید تا جایی که مردند و مردم از عیوبشان اطلاع نیافتند، و نیز مردمی در مدینه بودند که عیوبی نداشتند.

۴.۶. تغافل حاکم از بسیاری خطاها

«عُقْدَةُ كُلِّ حَقْدٍ وَ اقْطَعُ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَثْرٍ وَ تَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضِحُ لَكَ»^۱

گره هر کینه‌ای که از مردم به دل داری بگشای، و رشته هر انتقامی را قطع کن، و در هر چه از دیگران برایت ثابت نشده خود را به غفلت زن.

نکته

● امام علی (ع) به مالک دستور می‌دهد تا همه ابهامات و ذهنیت‌های ناخرسندانه را از دل و جان خویش بزداید و از هرگونه بددلی و بدبینی که در دراز مدت خواستگاه کینه و دشمنی می‌شود برحذر باشد.^۲

مشابه

◇ «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، خوب واری کنید، مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد،] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید.

۷. عدم پذیرش اظهارات سخن‌چینان

«وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ»^۴

در باور کردن گفتار سخن‌چینان شتاب مکن، زیرا سخن‌چین خائن است گرچه خود را شبیه خیر خواهان نشان دهد.

۱. حَقْدٌ: کینه و عداوتی که در قلب نهفته شده و در انتظار فرصت برای ظهور و بروز است.

وَثْرٌ: عداوت؛ در اصل به‌معنای تنها بودن است و از آنجا که هر گاه کسی کشته شود بازماندگان او تنها می‌مانند و طبعاً کینه او را در دل می‌گیرند این واژه به‌معنای کینه و عداوت نیز به کار می‌رود؛ الحقّد.

تَغَابَ: نادیده بگیر؛ تغافل کن؛ فعل امر از ریشه «تَغَابَى» به‌معنای تغافل و از ماده «غَبَاوَه» به‌معنای جهل و بی‌خبری گرفته شده گویی کسی که خود را به فراموشی و تغافل می‌زند از آن امر جاهل و بی‌خبر است؛ التجاهل و التغافل.

لَا يَضِحُ: روشن نمی‌شود؛ از ریشه «وَضُوح» به‌معنای روشن شدن چیزی.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. حجرات، ۶.

۴. لَا تَعْجَلَنَّ: هرگز عجله نکن.

السَّاعِيَ: سخن‌چین؛ از ریشه «سَعَى» در اصل به‌معنای هرگونه تلاش و کوشش است ولی در این گونه موارد به کسی گفته می‌شود که سعی در سخن‌چینی و عیب‌جویی افراد دارد.

غَاشٌّ: خیانت‌کننده؛ خائن و بدخواه؛ از ریشه «غَشَّ» به‌معنای خیانت و بدخواهی.

مشابه

◇ پیغمبر ﷺ فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ وَالْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبُ»^۱ رسول خدا ﷺ فرمود: آیا مردم بدگوهر را به شما معرفی نمایم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. رسول خدا گفت: آنان که در راه خبر چینی گام می‌زنند و دوستان جانی را از هم جدا می‌سازند و برای پاکان عیب و عار می‌تراشند، مردمانی بدگوهرند.

۸. توصیه به مشورت

۸.۱. پرهیز از مشورت با افراد ناصالح

«وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفُضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ»^۱

در امور خود بخیل را وارد مشورت مکن که تو را از بخشش مانع گردد، و از تهیدستی می‌ترساند.

نکته

● شخص تنگ نظر، جز بر آنچه که در نظر وی مصلحت دارد، یعنی تنگ نظری و آنچه لازمه آن از قبیل ترساندن از بیچارگی است، رأی نمی‌دهد، و این خود باعث دور داشتن شخص مشورت‌کننده از کار خیر است.^۲

مشابه

◇ «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۳ و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

◇ «مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَاوَرَهَا فِي عُقُولِهَا»^۴ آن کس که با برجستگان هم فکری کند در عقلانیت آن‌ها مشارکت کرده است

۸.۲. عدم مشورت با افراد ترسو و حریص

«وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ»^۵

و همچنین با بزدل و ترسو که تو را در اجرای برنامه‌هایت سست می‌نماید، و نه با طمع‌کار که حرص بر اندوختن و ستمگری را در نظرت می‌آراید.

۱. يَغْدِلُ بِكَ: تو را باز می‌دارد.

يَعِدُّكَ: تو را وعده می‌دهد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۵۱.

۳. شوری، ۳۸

۴. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۴۲۳.

۵. جَبَان: ترسو.

الشَّرَّ: افراط در خواسته‌های نفس؛ حرص شدید.

۹. پرهیز از بدگمانی به خداوند

«فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»^۱

همانا بخل و ترس و حرص سرشت‌هایی جدای از هم‌اند که جمع‌کننده آن‌ها در انسان سوء ظن به خداوند است.

نکته

● سوء ظن به خداوند که در حقیقت ناشی از جهل و عدم شناخت صفات جمال و کمال خداوند است اساس و پایه صفات رذیله‌ای همچون بخل؛ ترس و حرص در انسان است.^۲

مشابه

❖ ﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾^۳ شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده‌اید. پس برخی از شما بخل می‌ورزند، و هرکس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده، و [گرنه] خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید؛ و اگر روی برتایید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.

❖ ﴿أَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴ و مالی برای خودتان [در راه خدا] انفاق کنید، و کسانی که از خست نفس خویش مصون مانند، آنان رستگارانند.

۱. غَرَائِزُ: طبیعت و قریحه و انگیزه‌های متمرکز درون ذات انسان یا جانداران دیگر است. از ریشه «غَرَزَ» به معنای سوراخ کردن گرفته شده گویی درون انسان را سوراخ می‌کنند و انگیزه‌ای در آن جای می‌دهند. شَتَّى: مختلف.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۱.

۳. محمد، ۳۸.

۴. تغابن، ۱۶.

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا وَمَنْ شَرِكُهُمْ فِي الْإِثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثْمَةِ وَإِخْوَانُ الظَّلْمَةِ وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَادِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ أُولَئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ مَثْوَنَةً وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً وَأَخْتَى عَلَيْكَ عَظْفًا وَأَقْلُّ لِعَیْرِكَ إِلْفًا فَاتَّخِذْ أُولَئِكَ خَاصَّةً لِيَخْلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ أَثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمِرِّ الْحَقِّ لَكَ وَأَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَاقْعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ وَالصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَى الْإِطْرُوكِ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الرَّهَوَ وَتُذْنِي مِنَ الْعِزَّةِ.

۱۰. وزیران

۱.۱۰. بدترین وزیران

«إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا وَمَنْ شَرِكُهُمْ فِي الْإِثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثْمَةِ وَإِخْوَانُ الظَّلْمَةِ»^۱

بدترین وزرای تو وزیری است که پیش از تو وزیر اشرا را بوده، و در گناهانشان شرکت داشته، چنین کسی نباید از محرمان تو باشد، که اینان یاران اهل گناه، و برادران اهل ستم‌اند.

مشابه

❖ ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِی ۖ هَٰؤُلَاءِ أَخِي﴾^۲ و یآوری از خاندان من برای من قرار ده برادرم هارون را.

۱.۲. انتخاب جانشین بهتر

«وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَادِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ وَ

۱. وزیراً: کمک و معاون؛ از ریشه «وَزَرَ» به معنای سنگینی؛ «وزیر» به کسی گفته می‌شود که بخشی از سنگینی بار مسئولیت را متحمل می‌شود.

بَطَانَةً: همراز؛ در اصل به معنای زیرین است سپس این واژه به معنای محرم اسرار به کار رفته است؛ خاصته الملاحقون به. الْأَثْمَةُ: گناهکاران؛ جمع «آثم» به معنای گناهکار.

۲. طه، ۲۹ و ۳۰.

و نیز باید از وزرایت برگزیده‌ترینشان نزد تو وزیری باشد که سخن تلخ حق را به تو بیشتر بگوید.

نکته

● عبارت «بِمُرِّ الْحَقِّ» اشاره به این است که بیان حق گاهی شیرین است و در بسیاری از اوقات تلخ ولی به منزله داروی شفابخشی است که گرچه موقتاً کام انسان را تلخ می‌سازد ولی بیماری‌های جانکاه را از انسان دور می‌کند و این یکی از آزمایش‌های خواص و اطرافیان زمامداران است.^۱

۱۰. ۶. حق‌مداری

«وَأَقَلُّهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَاقِعاً ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ»

و نسبت به آنچه که خداوند برای اولیایش خوش ندارد کمتر تو را یاری دهد، گرچه این برنامه بر علیه میل تو به هر جا که خواهد برسد.

نکته

● حاکمان موظفند افرادی را بیشتر به کار بگیرند که برای آن‌ها جلب رضای خدا و اطاعت از قوانین و مقررات الهی مهم است نه خواسته و انتظارات زمامداران.^۲

مشابه

◇ «فَلَا تَكْفُؤْا عَنِّي مَقَالََةً بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةً بِعَدْلٍ»^۳ وقتی با من روبه رو می‌شوید هرگز از گفتن حرف حق و ارایه مشورت دادگسترانه خودداری نکنید

۱۰. ۷. دوری از افراد چاپلوس و متملق

«وَالصَّقُّ بِالْأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَى الْإِلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْ»^۴

به اهل پاکدامنی و صدق بپیوند، و آنان را آنچنان تعلیم ده که تو را زیاد تعریف نکنند، و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۳۰.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۴. الصَّقُّ: بجسب؛ متصل شو.

رُضُّهُمْ: آن‌ها را تمرین و عادت ده؛ از ریشه «ریاضت» است که در اینجا به معنای تمرین دادن و تربیت کردن آمده است.

أَوْزَارِهِمْ وَآثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ أُولَئِكَ»^۱
البته در حالی که قدرت داری جانشینی بهتر از آنان بیایی که در کشور داری مانند آنان دارای رأی و کار دانی است، و بار سنگین گناهان آنان هم بر او نیست، از کسانی که اهل ستم را در ستمکاری و گناهکاران را در گناهشان یاری نکرده است.

نکته

● حاکم اسلامی موظف است که سوابق کارگزاران خود را مورد مطالعه و دقت قرر دهد تا افرادی که در دورانی همراه انسان‌های شرور بوده‌اند مشخص گردد و به آن‌ها اعتماد نکند چرا که آن‌ها نمی‌توانند یک شبه انسان‌های قابل اعتمادی شوند.^۲

۱۰. ۳. نقاط قوت افراد بدون سوء سابقه

«أَخَفْتُ عَلَيْكَ مَثْوَنَةً وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً وَأَخْتَى عَلَيْكَ عَطْفًا وَأَقْلُ لِعَيْرِكَ إِفْلًا»^۳
هزینه اینان بر تو سبک‌تر، و همکاری‌شان بهتر، و نسبت به تو در طریق عطوفت مایل‌تر، و الفتشان با بیگانه کمتر است.

۱۰. ۴. به کارگیری چهره‌های امین و خوش سابقه

«فَاتَّخِذْ أُولَئِكَ خَاصَّةً لِّخَلَوَاتِكَ»^۴

اینان را از خاصان خود در خلوت‌ها و مجالس خویش قرار ده.

۱۰. ۵. حق‌گویی

«وَحَفَلَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ»^۵

۱. آصار: گناهان؛ جمع «اصر» در اصل به معنای نگهداری و محبوس ساختن است سپس به کارهای سنگین که انسان را از فعالیت باز می‌دارد و همچنین به گناهایی که بر دوش انسان سنگینی می‌کند اطلاق شده است؛ جمع إصر: الاثام. أَوْزَار: گناهان؛ جمع «وزر» به معنای بار سنگین است و گناهان بزرگ که مسئولیتش بر دوش انسان سنگینی می‌کند. آثام: گناهان؛ جمع «اثم» به گناه. لَمْ يُعَاوِنْ: کمک نکرد.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۲.

۳. أَخَفْتُ: سبک‌تر.

أَخْتَى: مایل‌تر؛ در اصل به معنای توجه داشتن به چیزی است.

إِفْلًا: انس؛ الفت داشتن و انس گرفتن.

۴. لِّخَلَوَاتٍ: خلوت‌ها؛ مجالس سری.

۵. حَفَلَاتٍ: مجالس علنی؛ جمع «حفل» در اصل به معنای محلی است که آب در آن جمع می‌شود سپس به هر محل اجتماع بزرگ و مجلسی اطلاق شده است؛ جلساتک فی المجالس و المحافل. آثَرُهُمْ: برگزیده‌ترین آن‌ها.

مُرِّ: تلخ.

بیهوده به کاری که انجام نداده‌ای تو را شاد ننماید.

نکته‌ها

- حاکم اسلامی موظف است یاران و همکاران خود را به گفتن حق عادت دهد و خود نیز آماده شنیدن حقایق تلخ و ناگوار باشد.^۱
- هدف امام این است که در برابر مداحی اطرافیان روی خوش نشان ندهد و اظهار خوشحالی نکند خواه در مورد انجام کارهای نیک باشد و یا ترک کارهای بد.^۲

مشابه

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^۳ و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

﴿إِنِّيَأَكْ أَنْ تُثْنِيَ عَلَيَّ أَحَدٍ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ يَصْدُقُ عَنْ وَصْفِهِ وَيَكْذِبُكُ﴾^۴ پرهیز از اینکه ستایش کنی بر کسی به آن چه نبوده باشد در او، پس بدرستی که کار او راست می‌گوید از صفت او و تکذیب میکند

۸.۱۰. پیامد تمجید فراوان

﴿فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُخْدِثُ الرَّهْوَ وَتُذْنِي مِنَ الْعِزَّةِ﴾^۵
که تمجید فراوان ایجاد کبر و نخوت کند، و به گردنکشی نزدیک نماید.

نکته

- حالت خودبزرگ‌بینی زمامداران که در اغلب موارد از تعریف و تمجیدهای بی‌ضابطه اطرافیان ناشی می‌شود پیامدهای ناگواری در عملکرد آنان و نحوه تعامل آن‌ها با مردم خواهد داشت.^۶

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۴.

۲. همان، ص ۴۳۱.

۳. نساء، ۶۹.

۴. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۶.

۵. الْإِطْرَاءُ: تعریف و تمجید؛ المبالغة في المدح و الثناء.

الرَّهْوُ: خودپسندی؛ تکبر و خودبزرگ‌بینی؛ الکبر.

الْعِزَّةُ: غرور و کبر.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۴.

وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيداً لِلأَهْلِ
الْإِحْسَانَ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيباً لِلأَهْلِ الْإِسَاءَةَ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَالزُّمَ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلَزَمَ
نَفْسَهُ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ أَوَّلِ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ
إِلَيْهِمْ وَتَخْفِيفِهِ الْمُثُونَاتِ عَلَيْهِمْ وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ
فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ
يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَباً طَوِيلاً وَإِنْ أَحَقَّ مِنْ حُسْنِ ظَنِّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ
وَإِنْ أَحَقَّ مِنْ سَاءِ ظَنِّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمَلٍ
بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتِمَاعُ بِهَا الْأَلْفَةِ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَلَا تُحْدِثْ سُنَّةَ
تَضَرُّرٍ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّاها وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا
نَقَضْتَ مِنْهَا وَ أَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مَنَاقِشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ
أَمْرٌ بِلَادِكَ وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ

۱۱. پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران

۲.۱۱. پرهیز از برخورد یکسان با نیکوکار و بدکار

﴿وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيداً لِلأَهْلِ الْإِحْسَانَ
فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيباً لِلأَهْلِ الْإِسَاءَةَ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَالزُّمَ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلَزَمَ نَفْسَهُ﴾^۱
نیکوکار و بدکار در برابرت یکسان نباشند، که این کار نیکوکار را در انجام کار نیک بی‌رغبت،
و بدکار را در بدی ترغیب می‌کند، هرکدام را نسبت به کارشان پاداش بخش.

نکته‌ها

- برخورد یکسان با افراد صالح و انسان‌های فاسد به‌طور قطع سردی و بی‌تفاوتی نیکوکاران و جرئت و جسارت بدکاران را به دنبال خواهد داشت.^۲
- انسان‌ها از نظر شخصیت و داشته‌هایشان و آثار وجودی شان یکسان نیستند پس هرکس باید در جایگاه و موقعیتی که دارد مورد احترام قرار گیرد.^۳

۱. تَرْهِيدٌ: بی‌رغبت کردن.

تَدْرِيباً: تمرین دادن؛ تشویق؛ در اصل به‌معنای عادت دادن کسی به چیزی است؛ در اینجا معنای تشویق را دارد در

مقابل «ترهید» که به‌معنای دلسرد ساختن است؛ التَّعْوِيدُ.

الزُّمُ: ملزم کن؛ وادار.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۶.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۱۵۶.

مشابه

- ◇ «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»^۱ مگر پاداش احسان جز احسان است؟
- ◇ «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»^۲ در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با] کسانی [است] که آن‌ها نیکوکارند.
- ◇ «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ»^۳ و نابینا و بینا یکسان نیستند، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [نیز] با [مردم] بدکار [یکسان] نیستند

۱۱. ۲. احسان به رعیت

«وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَىٰ إِلَىٰ حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ»
آگاه باش که چیزی برای جلب خوش بینی حاکم بر رعیت بهتر از نیکی به آنان نیست.

نکته

- این حقیقتی است که تجربه نشان داده است که اگر والی به فکر رعایا باشد و زمامداران هزینه‌ها را بر آن‌ها سبک کنند و اموری را که از وظایف آن‌ها نیست یا قدرت بر آن ندارند از آن‌ها نخواهند رابطه عاطفی قوی و محکمی در میان آن‌ها برقرار خواهد شد.^۴

مشابه

- ◇ «فَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ»^۵ پس بر شما باد به خیرخواهی در حق یکدیگر و کمک نیکوی یکدیگر بر این کار

۱۱. ۳. کم کردن هزینه‌های عمومی

«وَتَخْفِيفِهِ الْمُتَوَاتِرَاتِ عَلَيْهِمْ»^۶
و سبک کردن هزینه بر دوش ایشان.

نکته

- حاکم اسلامی موظف است طاقت و توان مردم را در امور مختلف مدنظر قرار دهد و از

تحمیل هر گونه خواسته ای خارج از حدود شرعی پرهیز نماید.^۱

۱۱. ۴. عدم اجبار

«وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَىٰ مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ»
و اجبار نکردنشان به حقی که حاکم بر آنان ندارد نیست.

۱۱. ۵. رابطه عاطفی و صمیمانه با مردم

«فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا»^۲

به صورتی باید رفتار کنی که خوش گمانی بر رعیت را در کمک همه جانبه به حاکم فراهم آری، که این خوش گمانی رنجی طولانی را از تو بر می‌دارد.

۱۱. ۶. خوش خدمتی و خوش بینی

«وَإِنَّ أَحَقَّ مِنْ حُسْنِ ظَنِّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَإِنْ أَحَقَّ مِنْ سَاءِ ظَنِّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ»

و به خوش گمانی تو کسی شایسته‌تر است که از تو احسان دیده، و به بد گمانیت کسی سزاوارتر است که از جانب تو به او ناراحتی رسیده

نکته

- اشاره به این که همانگونه که نیکی کردن سبب حسن ظن است هر قدر بیشتر نیکی کنی حسن ظن بیشتری فراهم می‌شود و همانگونه که بدی کردن سبب سوء ظن می‌شود هر قدر بدی بیشتر باشد سوء ظن هم بیشتر است.^۳

۱۱. ۷. پذیرش سنت‌های حسنه در بین مردم

«وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلُفَّةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ»^۴

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۶.

۲. نَصَب: رنج و تعب؛ از ریشه «نَصَب» به معنای ثابت قرار دادن؛ هنگامی که نیزه را بر زمین می‌کوبند و جای آن را محکم می‌سازند نصب گفته می‌شود و از آنجا که رنج و تعب انسان را از کار متوقف می‌سازد. این واژه بر آن اطلاق شده است و دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) را از این جهت ناصبی می‌گویند که گویی پرچم عداوت برافراشته‌اند؛ نَصَبًا طَوِيلًا: مشقت طولانی.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

۴. لَا تَنْقُضُ: از بین ببر.

صُدُورُ: پیشتازان.

ندانسته.

۹.۱۱. جلب توجه فرهیختگان و اصحاب علم

«وَأَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكَ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ»^۱

در استوار ساختن آنچه صلاح کار شهرهایت بر آن است، و برپا داشتن آنچه مردم پیش از این به آن مستقیم شده‌اند با دانشمندان و اندیشمندان زیاد گفت‌وگو کن.

روشی را که بزرگان امت بر اساس آن رفتار کرده‌اند، و به سبب آن در میان مردم الفت برقرار شده، و اصلاح جامعه بر پایه آن بوده از بین ببر.

مشابه

♦ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ «مَنْ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ عَدْلٍ فَاتَّبَعَ كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ جَوْرِ فَاتَّبَعَ كَانَ لَهُ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»^۱ امام باقر می‌فرمود: هرکس روش عادلانه‌ای را پایه‌گذاری کند و دیگران بدان عمل نمایند پاداشی به مثل پاداش عمل‌کنندگان به وی داده شود بدون اینکه از پاداش آنان چیزی کاسته گردد، و هرکس روش ستمگرانه‌ای را پایه‌گذاری کند و دیگران بدان عمل نمایند وزر و وبالی مانند وزر و وبال عمل‌کنندگان بر گردن او خواهد بود بدون آنکه چیزی از وزر آنان کاسته گردد.

۸.۱۱. توصیه به همراهی در کنار علما و حکما

«وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ تَضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَةِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا»^۲

و روشی را که به روش‌های گذشته ضرر می‌زند به وجود نیاور، که پاداش و اجر برای کسی است که روش‌های درست را برپا کرده، و گناه از بین بردن آن روش‌ها بر گردن توست.

نکته

● مخالفت بی‌دلیل با سنت‌های حسنه باقی‌مانده از پیشینیان هر ملت آثار سوء تفرقه و عداوت را به دنبال خواهد داشت و به علاوه نکوهش و ملامت الهی را نیز به دنبال دارد.^۳

مشابه

♦ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ «لَمَجْلِسُ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَتَى بِهِ أَثَقُ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ»^۴ امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: نشستن نزد کسی که باو اعتماد دارم از عبادت یک سال برایم اطمینان‌بخش‌تر است.

♦ «مَنْ أَكْثَرَ مَدَارِسَةَ الْعِلْمِ لَمْ يَنْسَ مَا عَلِمَ وَ اسْتَفَادَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۵ با دانشمندان بسیار گفت‌وگو کن هر که بسیار کند درس گفتن علم را فراموش نکند آنچه را دانسته، و فایده برد آنچه را

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۷.

۲. لَا تُحْدِثَنَّ: ایجاد نکن.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۷.

۴. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۹.

۵. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۹.

۱. مُنَاقَشَةُ: بحث دقیق با دانشمندان؛ در اصل به معنای بیرون کشیدن خار از بدن به وسیله منقاش است سپس به هرگونه بحث دقیق و حسابرسی کامل اطلاق شده است؛ المحادثة و البحث. استقام: برپا داشت.

۱۲. ۲. ۱. مقرر کردن سهم نیازمندان

«وَكُلُّ قَدْ سَمَّى اللَّهَ لَهُ سَهْمَهُ وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَعْهَدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا»

خداوند سهم هر یک از این طبقات را مقرر فرموده، و در کتابش یا سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله عهدهی محفوظ را بر حد و اندازه واجب آن نزد ما قرار داده است.

نکته‌ها

● دین اسلامی که دینی فراگیر است برای هر قشری از اقشار جامعه آنچنان که وظایف و تکالیف آن‌ها را بیان داشته سهم و جایگاه آن‌ها را نسبت به اموال عمومی و امکانات کشوری نیز مشخص کرده است.^۱

● منظور از کتاب خاصه نویسندگانی است که از خاصان والی و زمامدار و صاحب اسرار و امضاکننده قراردادهای مهم و پیمان‌های صلح هستند و کتاب عامه تمام کارمندانی را شامل می‌شود که حساب و کتاب درآمدها و هزینه‌های دولت را در دست دارند.^۲

وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَ مِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ وَ مِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ وَ مِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَ الرَّفَقُ وَ مِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَ مُسْلِمَةِ النَّاسِ وَ مِنْهَا التُّجَّارُ وَ أَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَ مِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي [الْحَاجَاتِ] الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ كُلُّ قَدْ سَمَّى اللَّهَ لَهُ سَهْمَهُ وَ وَضَعَ عَلَى حَدِّهِ [أَوْ فَرِيضَتِهِ] فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَعْهَدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.

۱۲. اقشار مختلف اجتماعی

۱۲. ۱. تقسیم کار بین مردم

«وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ»^۱

آگاه باش که مردم مملکت گروه‌های مختلفند که هر گروه جز به گروه دیگر اصلاح نمی‌شود، و با داشتن گروهی از گروه دیگر بی‌نیازی نیست.

۱۲. ۲. اقشار هفتگانه

«وَ مِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ وَ مِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ وَ مِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَ الرَّفَقُ وَ مِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَ مُسْلِمَةِ النَّاسِ وَ مِنْهَا التُّجَّارُ وَ أَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَ مِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ»^۲

اینان عبارتند از ارتش حق، و نویسندگان عمومی و خصوصی، و قاضیان عدل، و مأموران انصاف و مدارا، و اهل جزیه و مالیات از غیر مسلمان و مسلمان، و تاجران و صنعتگران، و طبقه پایین از نیازمندان و افتادگان.

۱. الرَّعِيَّةُ: مردم؛ الماشية الراعية، الماشية المرعية.

طَبَقَاتٌ: گروه‌های مختلف؛ المرتبة و من ذلك قولهم: الطبقة الاجتماعية و طبقة العمال و نحوها.

جُنُودٌ: سربازان؛ الجند: جمع أجناد و جنود و الواحد جندی: العسکر.

۲. كُتَّابُ الْعَامَّةِ: کاتبان عمومی؛ الكاتب: العالم و من عمله الكتابة.

عُمَّالُ الْإِنْصَافِ: کارگزاران دادگستری.

الرَّفَقُ: مهربانی.

الْجَزِيَّةُ: مالی است که از اهل کتاب گرفته می‌شود. اگر کمتر از مالیات مسلمانان نباشد قطعاً بیشتر نیست؛ الخراج المعروف الميجول على رأس الذمي يأخذه الامام في كل عام، قال تعالى: «حَتَّىٰ يَعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» قيل: سميت بذلك لأنها قضاية منهم لما عليهم، و قيل: لأنها يجتري بها و يكتفى بها منهم.

الطَّبَقَةُ السُّفْلَى: طبقه پایین.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹۹.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۴۸.



مصلحت و حکمت به وجود آمده‌اند، نه هر نوع سپاهی.^۱

- هر اندازه نیروها از قدرت بیشتری برخوردار باشند اعتبار و شخصیت زمامداران برتر خواهد بود چرا که جایگاه و منزلت داخلی حاکمان تا حد زیادی وابسته به میزان اقتدار و توانایی نیروهای مسلح است.^۲

مشابه

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۳ و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست، و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.

۱.۱.۱۳. سپاهیان و عاملان خراج

«ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَجِ»

سپس نظام ارتش جز با مالیاتی که خداوند برای آنان قرار داده استوار نگردد.

۱.۱.۱۳. اشاره به نیازهای مختلف سپاهیان

«الَّذِي يَقُودُونَ بِهِ عَلَى جِهَادٍ عَدُوَّهُمْ»^۴

مالیاتی که به‌وسیله آن در جنگ با دشمن توانا می‌شوند.

۱.۱.۱۳. تأمین ضروریات زندگی

«وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ»^۵

و برای اصلاح زندگی خود به آن تکیه می‌نمایند.

۱.۱.۱۳. اشاره به امور رفاهی

«وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ»

و مایه رفع نیازمندی‌های آنان است.

۱.۱.۲. قضات؛ کارگزاران؛ منشیان

«ثُمَّ لَا قِوَامَ لَهُدَيْنِ الصَّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقَضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكِتَابِ لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَيُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۷۱.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۰۱.

۳. فتح، ۴.

۴. يَقُودُونَ: تقویت می‌شوند.

۵. يَعْتَمِدُونَ: اعتماد می‌کنند.

فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَزَيْنُ الْوَلَاةِ وَعِزُّ الدِّينِ وَسُبُلُ الْأَمْنِ وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَجِ الَّذِي يَقُودُونَ بِهِ عَلَى جِهَادٍ عَدُوَّهُمْ وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لَهُدَيْنِ الصَّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقَضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكِتَابِ لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَيُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَ عَوَامِّهَا وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتَّجَارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَيَقِيمُونَ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفِقِ بِأَيْدِيهِمْ - [مِمَّا] مَا لَا يَبْلُغُهُ رَفْقُ غَيْرِهِمْ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَ لِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلَزَمَهُ اللَّهُ [تَعَالَى] مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَ تَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَ الصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ.

۱۳. اقشار مردم

۱.۱۳. نیروهای مسلح

«فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَزَيْنُ الْوَلَاةِ وَعِزُّ الدِّينِ وَ سُبُلُ الْأَمْنِ وَ لَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ»^۱

ارتش به اذن خداوند دژ مردم، و زینت حاکمان، و ارجمندی دین، و راه‌های امنیت‌اند، که مردم بدون آنان برپای نمانند.

نکته‌ها

- امام علی(ع): باذن الله فرموده تا روشن کند منظور وی سپاهیان حق است که بر پایه

۱. حُصُونُ: نگهبانان؛ الحصن: واحد الحصون؛ و هو المكان المرتفع لا يقدر عليه لارتفاعه و منه: الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة.
زَيْنُ الْوَلَاةِ: زینت زمامداران.

عِزُّ الدِّينِ: عزت دین؛ واژه «عزیز» که از عزت گرفته شده در لغت به معنای هر چیزی است که رسیدن به آن سخت است از این‌رو به زمینی که عبور از آن به‌سختی ایجاد می‌شود «عزاز» نامیده می‌شود و نیز هر چیزی که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد به آن «عزیز» می‌گویند همچنین افراد قوی و نیرومند که غلبه بر آن‌ها مشکل است یا غیرممکن «عزیز» نامیده می‌شوند و لذا واژه «عزت» هم به معنای قدرت و هم به معنای کمیابی و هم به معنای گران‌بها بودن به کار می‌رود.

سُبُلُ الْأَمْنِ: جاده‌های امنیت.

عَوَامَّهَا»^۱

سپس کار ارتش و مالیات‌دهندگان استوار نگردد جز با گروه سوم که عبارت‌اند از قضات و کارگزاران حکومت و منشیان حسابگر که قراردادها را محکم می‌کنند، و آنچه را به سود رعیت است جمع می‌نمایند، و در امور خصوصی و عمومی بر آنان اعتماد می‌شود.

نکته

● تعبیر «خَوَاصُّ الْأُمُورِ وَ عَوَامَّهَا» اشاره به این است که کار این نویسندگان گاه ثبت و ضبط مسائل سری و مافوق و گاه مربوط به ثبت هزینه‌ها و درآمدهای معمولی است. آن‌ها وظیفه دارند هم اسناد طبقه بندی شده را حفظ کنند و هم درآمدها و هزینه‌های جاری را.^۲

مشابه

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا مِّمَّا قُضِيَتْ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۳ ولی چنین نیست به پروردگارتان قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

۱۳.۳. اشاره به تجار و پیشه‌وران

«وَ لَا قَوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتِّجَارِ وَ ذَوِ الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَ يُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ»^۴

و کار اینان نیز به سامان نشود جز با تاجران و صنعتگران که آنچه برای مردم سودمند است فراهم می‌آورند، و بازارها را به آن برپا می‌دارند.

۱۳.۴. اشاره به صنعتگران

«وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفِّقِ بِأَيْدِيهِمْ [مِمَّا] مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ»^۱

و به کارهایی که به نفع مردم است دست می‌زنند، کارهایی که از غیر ایشان ساخته نیست.

۱۳.۵. اشاره به قشر پایین اجتماع

«ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ وَ فِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ»^۲

سپس جمع نیازمند و از کار افتاده است که احسان و یاری ایشان لازم است. و برای هرکدام از این گروه‌ها نزد خداوند گشایشی است.

نکته

● عبارت «فِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ» اشاره به عدالت اجتماعی است که هر یک از اصناف و طبقات جامعه متناسب با جایگاه و خدمات کار ارائه می‌دهد. چرا که خداوند برای هر فرد و قشری از اقشار جامعه حقی قائل شده است.^۳

مشابه

﴿وَ لَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ﴾^۴ و مردم را به طعام‌دادن به بینوا و انمی دارد

﴿فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ﴾^۵ پس روزی آنان را در میانشان تقسیم کرد، و هرکس را در دنیا در جایی که سزاوار بود قرار داد.

۱۳.۶. رفتار حق‌مداران با اقشار مختلف

«وَ لِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ يَقْدَرُ مَا يُصْلِحُهُ»

و برای هر یک از این طبقات به مقداری که امور آنان را اصلاح نماید بر عهده والی حقی است.

۱. يُحَكِّمُونَ: محکم می‌کنند

الْمَعَاقِدُ: معاهده‌ها؛ جمع «مَعْقِد» در اصل به معنای محل گره زدن است سپس به هر معامله و قراردادی به مناسبت اینکه گرهی در میان طرفین ایجاد می‌کند اطلاق می‌شود و ریشه اصلی آن «عَقَدَ» به معنای گره زدن است؛ المعاهد: جمع معقد؛ و هو العقد و القرار فی المعاملات و يطلق على الأوراق المتضمنة للمعاهدات.

يُؤْتَمُونُ: مورد اطمینان واقع می‌شوند.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۴۵۸.

۳. نساء، ۶۵.

۴. ذَوِ الصَّنَاعَاتِ: صنعتگران.

مَرَافِقٍ: منافع؛ جمع «مَرَفَق» به معنای اموری است که انسان از آن‌ها منتفع و بهره‌مند می‌شود.

۱. يَكْفُونُ: کفایت می‌کنند.

التَّرَفُّقُ: کسب کردن؛ بهره‌مند شدن و استفاده کردن؛ جمله «مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ» اشاره به این است که خداوند استعدادها و موقعیت‌های اجتماعی را مختلف آفریده است؛ چه بسیار کارهایی که از فردی ساخته است و از فردی دیگر ساخته نیست و نتیجه زندگی اجتماعی همین است که هر کس بر طبق استعداد و توان خود به کاری مشغول می‌شود و دیگران از آن بهره‌مند می‌گردند و در برابر به او بهره می‌دهند.

۲. يَحِقُّ رِفْدُهُمْ: مساعدت و یاری آن‌ها سزاوار است؛ رفد: عطا و بخشش و کمک کردن است.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۰۳.

۴. ماعون، ۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

نکته

- هر قشر و گروهی روزی خودش را متناسب با استعدادها و توانمندی‌هایش دارد و می‌تواند از آن استفاده کند.^۱

۷.۱۳. شرح وظایف والی

«وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلَزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْاهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ»^۲

و والی از ادای آنچه خداوند بر عهده او قرار داده برنیاید جز با کوشش و یاری خواستن از خداوند، و مهیا نمودن خود بر به‌کارگیری حق و استقامت بر آن، چه اینکه بر او آسان باشد یا سخت.

نکته

- امام سه شرط برای موفقیت والی در انجام وظیفه در برابر گروه‌های اجتماعی ذکر فرموده است: ۱. تلاش و کوشش در این راه ۲. یاری جستن از خدا ۳. آماده بودن برای تحمل مشکلاتی که در این راه است.^۳

قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ وَ[أَطَهَرَهُمْ] أَنْقَاهُمْ جَيْبًا وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَيَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ وَيَرَأْفُ بِالضَّعْفَاءِ وَيَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَمِمَّنْ لَا يَشِيرُهُ الْعُنفُ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ ثُمَّ الصَّقُ بِدَوَى الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ لَصَالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشُّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَشَعْبٌ مِنَ الْعُرْفِ ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدَيْهِمَا وَلَا يَتَّفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَلَا تَدْعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى جَسِيمِهَا فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَلِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتُغْنَوْنَ عَنْهُ.

۱۴. ویژگی‌های فرمانده لشکر

۱۴. ۱. انتخاب فرماندهان نظامی از بین افراد خیرخواه

«قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ وَ[أَطَهَرَهُمْ] أَنْقَاهُمْ جَيْبًا»^۱

آن‌که پیش تو نسبت به خداوند و پیامبر و پیشوایت خیرخواه‌تر و پاکدامن‌تر و بردبارتر است او را به فرماندهی ارتشت انتخاب کن.

نکته

- فرماندهان نظامی از آن جهت که در صحنه‌های خطر وارد می‌شوند و کار اصلی آن‌ها فداکاری و جان‌فشانی در برابر دشمنان مهاجم به سرزمین‌های اسلام است باید از خیرخواه‌ترین و دل‌سوزترین افراد نسبت به اطاعت از خداوند و پیامبر و امام باشند.^۲

مشابه

♦ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ»^۳
بر عهده مؤمن است که در حضور و غیاب دیگران، خیر خواه آنان باشد.

۱. جَيْب: یقه پیراهن و گریبان؛ از آنجایی که این قسمت از پیراهن با سینه مجاورت دارد و سینه نیز با قلب مجاور است این واژه گاه بر سینه و گاه بر قلب نیز اطلاق می‌شود؛ أَنْقَاهُمْ جَيْبًا: پاکدل‌ترین آن‌ها؛ أَطَهَرَهُمْ فِي الْقَلْبِ وَالنَّفْسِ وَالزَّمِيمِ لِلتَّقْوَى.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۰۵.

۳. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۲، ص ۲۰۸.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۱۸۶.

۲. تَوْطِين: آماده سازی؛ وادار ساختن بر چیزی است «توطین نفس» یعنی خویشتن را به کاری وادار کردن؛ در اصل از ماده «وطن» گرفته شده گویی انسان آن کار را وطن خویش قرار می‌دهد و آن توقف می‌کند این واژه گاه به معنای عادت دادن نیز آمده است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۶۲.

۲.۱۴. برترین در بردباری

«وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَيَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُدْرِ وَيَوَافُّ بِالضَّعْفَاءِ وَيَتَّبِعُوا عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْغُنْفُ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ»^۱

از آنان که دیر به خشم آیند، و پوزش‌پذیرترند، و به ناتوانان مهربان، و در برابر زورمندان گردن‌فرازند، و از آنان که خشونت او را برنیزد، و ناتوانی وی را بر جای ننشاند [انتخاب کن].

نکته

● عبارت «مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ» اشاره به این دارد که سربازان تحت فرمان برای فرمانده مانند بازوان او هستند که برای بهره‌گیری هر چه بیشتر از قدرت و توانشان باید هنگام خشم بر اعصاب خود مسلط باشد و اگر خطایی از آنان سر زد به زودی عذر آنان را بپذیرد.^۲

۳.۱۴. مرتبط شدن با خاندان‌های خوش‌نام

«ثُمَّ الصَّقُّ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ»^۳

با صاحبان مکارم و شرافت و خانواده‌های شایسته و دارای سوابق نیکو پیوند محکم برقرار کن.

نکته‌ها

● عبارت «أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ» اشاره به خاندان‌های است که پاکدامن و صالح‌العمل هستند.^۴

۱. يُبْطِئُ: خودداری می‌کند؛ بطؤ: ببطیء: ضدّ أسرع.

يَسْتَرِيحُ: طلب راحتی می‌کند.

يَوَافُّ: مهربانی می‌کند؛ رَأْفَةً: رحمه أشدّ رحمة فهو رؤوف.

يَتَّبِعُوا: توفیق می‌کند؛ ریاست می‌کند؛ برتری می‌جوید؛ از ریشه «تَبَوُّ» در اصل به معنای اثر نگذاشتن شمشیر و تیر و امثال آن است سپس به معنای موافق نبودن و تسلیم نشدن به کار رفته و در اینجا همین معنا اراده شده است؛ تجافی و تباعد.

يُثِيرُ: برانگیختن؛ از ریشه «أثار» به معنای برانگیختن و برانگیزانیدن است؛ به هیجان درآورد؛ أثاره: هیججه.

الْغُنْفُ: خشونت؛ الشدة و القساوة.

لَا يَقْعُدُ: زمین‌گیرش نمی‌کنند؛ قعد به: أعجزه.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۰۵.

۳. الصَّقُّ: ارتباط برقرار کن؛ به داشتن روابط نزدیک و تنگاتنگ اشاره دارد؛ یعنی با گروه‌هایی که چنین ویژگی‌هایی دارند جهت انتخاب فرماندهان لشکر ارتباط برقرار کن.

ذَوِي الْمُرُوءَاتِ: مردمان آبرومند؛ جمع مروت از ریشه «مَرء» گرفته شده که معمولاً به معنای شخصیت استعمال می‌شود.

أَحْسَابٍ: اشاره به اصالت نژاد و جنبه‌های مثبت وراثت دارد؛ جمع «حَسَب».

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۶۶.

● «السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ» ناظر به خانواده‌هایی است که نه تنها امروز بلکه در گذشته به سبب اعمال خوبشان نام نیکی از خود به یادگار گذاشته اند.^۱

۴.۱۴. بهره‌گیری از شخصیت‌های شجاع و بزرگوار

«ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ»^۲

پس از آن با دلاور مردان و شجاعان و بخشندگان و جوانمردان رابطه برقرار ساز، زیرا اینان جامع بزرگواری، و شاخه‌هایی از خوبی و احسانند.

۱۵. برقراری رابطه عاطفی بین کارگزار و فرماندهان نظامی

«ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدَيْهِمَا»

سپس از آنان چنان دلجویی کن که پدر و مادر از فرزندشان دلجویی می‌نمایند.

۱۶. پرهیز از منت

«وَلَا يَتَّفِقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَذْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ»^۳

و نباید چیزی که آنان را به وسیله آن نیرومند می‌سازی در دیده‌ات بزرگ آید، و لطفی که نسبت به ایشان متعهد شده‌ای کوچک شماری گر چه کوچک باشد، زیرا لطف تو آنان را نسبت به تو خیر خواه و خوش گمان می‌نماید.

۱. همان.

۲. النَّجْدَةُ: بلندهمت؛ در اصل به معنای ارتفاع می‌آید و در اینجا به معنای رفیع بودن مقام و روح بزرگ و جایگاه اجتماعی والاست؛ الرفعة.

السَّمَاخَةُ: بخشش؛ سعه صدر و بزرگواری؛ البذل.

جَمَاعٌ: مجموعه؛ در اصل مصدر است و در این گونه موارد به معنای وصفی به کار می‌رود یعنی جامع بودن و جمع کردن؛ جمعه، يقال: الخمر جماع الاثم أى جامعة لكل أصنافه.

الْعُرْفُ: معروف و شناخته شده؛ از ماده «عرفان» و «معرفت» گرفته شده؛ به همه انواع نیکی‌ها اشاره دارد.

۳. لَا يَتَّفِقَمَنَّ: هرگز بزرگ جلوه نمی‌کند؛ از ریشه «تفاقم» به معنای بزرگ و خطیر بودن است؛ فقم: فقما الأمر: عظم، تفاقم الأمر: عظم ولم يجر على استواء.

لَا تَحْقِرَنَّ: هرگز کم شمار.

تَعَاهَدْتُ: به عهده گرفتی؛ انجام دادی؛ از ریشه «تعاهد» و از ماده «عهد» گاه به معنای پیمان بستن و گاه به معنای سرپرستی و رسیدگی نمودن است و اینکه در بعضی از روایات آمده به هنگام ورود در مسجد «تعاهد نعلین» کنيد اشاره به معنای واری کردن جهت آلوده نبودن است.

دَاعِيَةٌ: دعوت‌کننده.

۱۷. بزرگ بودن کارهای به ظاهر کوچک

«وَلَا تَدْعُ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اِتِّكَالًا عَلَى جَسِيمِهَا فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَاللَّجْسِيمِ مَوْعِدًا لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ»^۱

از بررسی امور ناچیز آنان به امید بررسی کارهای بزرگشان چشم مپوش که نیکی اندک تو جایی دارد که از آن بهره‌مند می‌گردند، و برای احسان بزرگ تو نیز موقفی است که از آن بی‌نیاز نیستند.

وَلْيَكُنْ أَثَرُ رُءُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ وَ أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسْعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَظَمَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ وَ لَا تَصَحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطِيَّتِهِمْ عَلَى وَلَاةِ [أُمُورِهِمْ] الْأُمُورِ وَ قَلَّةِ اسْتِثْقَالِ دُورِهِمْ وَ تَرْكِ. اسْتِثْبَاءِ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِمْ فَافْسَحْ فِي أَمَالِهِمْ وَ وَاصِلِ [مِنْ] فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى دُورُ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ [فَعَالِهِمْ] أَفْعَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّاكِلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى وَ لَا تَضْمَنْ بَلَاءَ أَمْرٍ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَا تُقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَاءِهِ وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ أَمْرٍ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَاءِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا وَ لَا ضَعْفُ أَمْرٍ إِلَى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَاءِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا.

۱۸. برترین فرماندهان لشکر

۱۸. ۱. مواسات با زیردستان

«وَلْيَكُنْ أَثَرُ رُءُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ»^۱

و باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که در کمک به سپاهیان مواسات را رعایت نماید.

۱۸. ۲. تقسیم عادلانه امکانات

«وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسْعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ»^۲

و از توانگری خود به آنان احسان کند به اندازه‌ای که بتواند سپاهیان و خانواده‌های آنان را که از خود به جای نهاده‌اند اداره نماید.

نکته

● با زیردستان نباید تنگ‌نظرانه برخورد کرد بلکه از امکانات و بهره‌هایی که در اختیار دارد

۱. أَثَرُ: مقدم‌ترین؛ برترین؛ در اینجا صیغه افعال تفضیل است و از ریشه «ایثار» به معنای برتری دادن دیگری است. وَاَسَا: کمک کرد.

۲. أَفْضَلَ: بخشش نمود.

جِدَّتِهِ: توانایی مالی؛ این واژه مصدر و از ریشه «وجود» گرفته شده است. خُلُوفُ: برجای گذاشته‌اند؛ جمع «خلف» به معنای بازماندگانی است که هنگام سفر از خود در وطن می‌گذارد و معمولاً زنان و فرزندان کوچک و افراد ناتوان اطلاق می‌شود؛ المتخلفون جمع خلف بالفتح.

۱. لَا تَدْعُ: وانگذار.

تَفَقُّدُ: تحت نظر گرفتن.

جَسِيمُ: بزرگ.

لَا يَسْتَعْنُونَ: بی‌نیاز نمی‌شوند.

مشابه

«الْعَدْلُ يَصْنَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا»^۱ عدل جریان امور را در مجرای طبیعی خودش قرار می‌دهد اما جود جریانه‌ها را از مجرای طبیعی خودش خارج می‌سازد.

۵. ۱۸. جلب محبت مردم

«وَ إِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ وَ لَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطِيَّتِهِمْ عَلَى وُلاَةِ الْأُمُورِ»^۲

و دوستی رعیت آشکار نشود مگر به سلامت دل آنان، و خیر خواهی ایشان درست و راست نگردد جز آنکه زمامداران خود را حمایت نمایند.

نکته

● سلامت صدور اشاره به خوش بینی و نفی هر گونه کینه و عداوت است. اگر رعایا به اعمال زمامداران خوش بین باشند و هیچ گونه عداوتی از آنان به دل نگیرند محبت و وفاداری آنان به حکومت آشکار می‌گردد.^۳

۶. ۱۸. سنگین ندیدن حکومت

«وَ قَلِيلَ اسْتِثْقَالِ دَوْلِهِمْ وَ تَرَكَ اسْتِثْبَاءً انْقِطَاعَ مَدَّتِهِمْ»^۴

و حکومت حاکمان را بر خود سنگین شمارند، و توقع به پایان رسیدن زمان حکومتشان را نداشته باشند.

نکته

● رفتار حکومت با مردم باید به گونه‌ای باشد که به خستگی مردم از دست حکومت و کارگزاران نینجامد و حکومت حاکمان را توان فرسا تلقی نکنند و از درازی مدت فرمانروایی آنان به ستوه نیایند.^۵

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲. بِحَيْطِيَّتِهِمْ: جمع شدن آن‌ها؛ الحیطة: علی وزن الشیمة مصدر حاطه يحوطه حوطا و حیاطة و حیطة: ای کلاه و رعا.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۷۵.

۴. اسْتِثْقَال: سنگین شمردن؛ از ریشه «ثقل» گرفته شده است؛ استفعال من الثقل: تحمل الشدة و الاستنکار بالقلب. اسْتِثْبَاءً: کند شمردن؛ از ریشه «بطء» به معنای کند بودن؛ بطؤ: بالضّم کرم بطاء و أبطأ ضدّ أسرع و منه الخبر: من بطأ به عمله لم ينفعه نسبه، ای من آخره عمله السیء و تقریظه فی العمل الصالح لم ينفعه فی الاخرة شرف النسب.

۵. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۲۱۶.

نه تنها به اندازه رفع نیاز و گذران زندگی بلکه در سطحی که کاستی‌های آنان و نگرانی‌های معیشتی‌شان برطرف شود باید به آن‌ها کمک کرد.^۱

۳. ۱۸. تأمین نیازهای خانواده قوای مسلح

«حَتَّى يَكُونُ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ»^۲ تا اندیشه آنان در جنگ با دشمن یک اندیشه باشد، چرا که عنایت تو نسبت به آنان دل‌هایشان را متوجه تو می‌گرداند.

نکته

● هر اندازه سربازان توجه خاص و احسان فرمانده را نسبت به رفع نیازهای خود مشاهده کنند به همان اندازه رابطه عاطفی قوی تری بین آنان به وجود خواهد آمد و هنگام رویارویی با دشمن فداکاری بیشتری از خود نشان خواهند داد.^۳

مشابه

«وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^۴ و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.

«وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى»^۵ و چون [به داوری یا شهادت] سخن گوئید دادگری کنید، هر چند [درباره] خویشاوند [شما] باشد.

۴. ۱۸. برقراری عدالت

«وَ إِنْ أَفْضَلَ قُرَّةَ عَيْنٍ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ»^۶

برترین چیزی که موجب چشم روشنی زمامداران می‌شود برقراری عدالت در شهرها، و ظهور دوستی و محبت رعیت است.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲. عَطْفَكَ: عنایت تو.

یَعْطِفُ: متمایل می‌کند.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۰۸.

۴. نساء، ۵۸.

۵. انعام، ۱۵۲.

۶. قُرَّةَ عَيْنٍ: چشم روشنی؛ لی و لک: ای فرح و سرور لی و لک.

۱۸. ۷. تأمین خواسته‌های مشروع و ضروری

«فَأَفْسَحْ فِي أَمَالِهِمْ وَوَاصِلْ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَتَعْدِيدِ مَا أَبْلَى دَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ»^۱
پس آرزوهای رعیت را بر آور، و نیکو ستودن آنان را پیوسته دار، و رنج و زحمت و کوشش و ابتلای صاحبان فعالیت را در نظر داشته باش.

۱۸. ۸. تشویق و تنبیه بجا

«فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ الشُّبَاعَ وَتَحَرِّضُ النَّاكِلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۲
چه اینکه بسیار یاد کردن کارهای خوب دلیر را به هیجان آورده، و ترسو را به کوشش وامی دارد
ان شاء الله.

نکته

● نظارت همیشگی حاکمان و فرماندهان بر افراد تحت فرمان و تشویق آنان در همه کارهای مثبت و ارزنده افراد پر تلاش را به کار بیشتر و خواهد داشت و افراد تنبل و سست عنصر را نیز متوجه نقصان و ایرادشان خواهد کرد.^۳

۱۸. ۹. برخورد عادلانه با کارها

«ثُمَّ اغْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى وَ لَا تَضْمَنْ بَلَاءَ امْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَا تَقْصُرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ»^۴

سپس کوشش هر یک از آنان را به دقت بشناس، و زحمت کسی را به دیگری نسبت مده، و

۱. فَأَفْسَحْ: برآورد؛ فسحت: له فی المجلس فسحا من باب نفع: فرجت له عن مكان يسعه و فسح المكان بالضمة، و أفسح لغة.

الْبَلَاءُ: آزمایش کردن؛ گاه به وسیله نعمت‌ها و گاه به وسیله مصائب صورت می‌گیرد و به همین جهت بلاء گاه به معنای نعمت و گاه به معنای مصیبت آمده است.

مَا أَبْلَى: آنچه انجام داد.

دَوُو الْبَلَاءِ: تلاشگران.

۲. تَهْزُ: به هیجان در می‌آورد؛ از ریشه «هَزَّ» به معنای جنبش دادن و تحریک شدید است؛ يقال هَزَّه و هَزَّ به إذا حركه. تُحَرِّضُ: به تلاش تشویق می‌کند؛ از ریشه «تَحْرِیضُ» به معنای برانگیختن و ترغیب کردن بر چیزی؛ قوله تعالى: وَ حَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ، أَيْ حَثَّهُمْ وَ التَّحْرِیضُ الْحَثُّ وَ الْإِحْمَاءُ عَلَيْهِ.

النَّاكِلُ: سستی‌کننده؛ انسان کم‌کار یا ترسو و عقب‌نشینی‌کننده است؛ از ریشه «نَكَلَ» به معنای ترسیدن و عقب‌نشینی کردن.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۱۰.

۴. لَا تَضْمَنْ: هرگز محاسبه نکن؛ از ریشه «تَضَمَّنَ» به معنای در بر داشتن و شامل شدن چیزی است و در اینجا به این اشاره دارد که نقاط قوت کسی را برای دیگری قرار نده و ضمیمه دیگری نساز.

در اجر و مزدش به اندازه رنجی که برده کوتاهی مکن.

۱۸. ۱۰. توجه به کیفیت کار نه شخص انجام‌دهنده

«وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا وَ لَا ضَعْفُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا»^۱

و مقام کسی باعث نشود که کوشش اندکش را بزرگ شماری، و معمولی بودن شخص علت نگردد که کار بزرگش را اندک دانی.

نکته

● در قضاوت و ارزیابی‌ها باید به کیفیت کار توجه کرد نه شخصیت انجام‌دهنده آن، چه بسا چهره‌های برجسته و بزرگ کارهای ناچیزی ارائه می‌دهد و افراد گمنام و سطح پایین کارهای مهم و سرنوشت‌سازی انجام می‌دهند.^۲

۱. بَلَائِهِ: کار؛ دسترنج؛ أَيْ أَظْهَرَ الْإِخْلَاصَ فِي الْجِهَادِ.

لَا تَقْصُرَنَّ: هرگز کم نکن.

لَا يَدْعُوَنَّ: دعوت نکند.

تُعْظِمَ: عظیم می‌شماری.

ضَعْفُ: فرودستی؛ پایین بودن؛ اسم مصدر من وضع يضع أى خَسَّه مقامه و حسبه.

تَسْتَصْغِرَ: کوچک می‌شماری.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۱۰.

وَ ارْزُدْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَ يَشْتَبِيهِ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَالْرَّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرَّقَةِ.

۱۹. رجوع به کتاب و سنت

۱.۱۹. توقف در شبهات

«وَ ارْزُدْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَ يَشْتَبِيهِ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ»^۱
جایی که کارها بر تو مشکل شود و در اموری که برایت شبهه حاصل گردد حل آن را به خدا و پیامبرش ارجاع ده.

نکته

● تعبیر «مَا يُضْلِعُكَ» با توجه به اینکه ضلع به معنای بار سنگینی است که گاه انسان را به این سو و آن سو مایل می کند اشاره به این است که هر حکم مشکل و پیچیده ای پیش آمد باید از طریق مراجعه به کتاب و سنت حل شود.^۲

۲.۱۹. استناد به آیه

«فَقَدْ قَالَ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»^۳
که خداوند به مردمی که هدایتشان را علاقه داشته فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و پیامبر و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید، و اگر در برنامه ای اختلاف کردید حکمش را به خدا و رسول باز گردانید».

نکته

● از وظایف مهم کارگزاران این است که در امور مهم و سرنوشت ساز با عجله و شتاب تصمیم نگیرند و در آنجا که کوچک ترین شبهه و ابهامی در کار است به حاکم و رهبر

۱. مَا يُضْلِعُكَ: آنچه بر تو مشکل می شود؛ يقال ضلع بالفتح يضلع ضلعا بالتسكين أى مال عن الحق و حمل مضلع أى مثقل.

الْخُطُوبُ: امور بزرگ؛ جمع «خُطْب» به معنای کار مهم است؛ و هذا خطب جليل أى أمر عظيم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۸۰.

۳. تَنَازَعْتُمْ: نزاع کردید.

رُدُّوهُ: آن را برگردانید.

اسلامی مراجعه کنند.^۱

مشابه

◇ «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ»^۲ و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند.

◇ «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»^۳ پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید

۱۹.۳. استناد به حدیث پیامبر

«فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرَّقَةِ»

بازگردان به خدا قبول آیات محکم او، و ارجاع به رسول پذیرفتن سنت اوست که جمع کننده همگان بر یک رأی است و پراکنده نیست.

نکته

● اشاره به احادیث و سیره نبوی است که مورد قبول مسلمانان و مشهور در میان آنهاست و اخذ به آن سبب هیچ گونه اختلاف و تفرقه ای نمی شود.^۴

مشابه

◇ «لَا تَخَاصِمُهمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وَجْهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ... وَ لَكِنْ حَاجِبُهُمُ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً»^۵ با آنان با قرآن به مناظره برنخیز، چرا که قرآن تحمل معانی گوناگون دارد، تو چیزی از قرآن می گویی آنان چیز دیگر، ولی با کمک سنت پیامبر ﷺ با آنان احتجاج کن که در برابر آن جز پذیرش گزیری ندارند.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۱۱.

۲. نساء، ۸۳.

۳. نساء، ۵۹.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۸۱.

۵. نهج البلاغه، نامه ۷۷.

۲۰.۲. پرهیز از لجبازی

«وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ»^۱

و بر خورد مدعیان پرونده وی را گرفتار لجبازی ننماید.

مشابه

◇ «اللَّجَّاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ»^۲ لجاجت به حسب ضرر و زیان در دنیا و آخرت بیشترین چیزهاست.

۲۰.۳. اصرار نکردن در اشتباهات

«وَلَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ»^۳

و در خطا پافشاری نورزد

مشابه

◇ «وَلَوْ رَجَمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُورِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۴ و اگر ایشان را بکشاییم، و آنچه از صدمه بر آنان [وارد آمده] است برطرف کنیم، در طغیان خود کوردلانه اصرار می‌ورزند.

۲۰.۴. بازگشت به حق

«وَلَا يَخْصُرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ»^۵

و هنگام شناخت حق از باز گشت به آن درنماند.

۲۰.۵. پرهیز از طمع‌ورزی

«وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَذْنَىٰ فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاةٍ»^۶

و درونش به طمع میل نکند، و در رسیدن به حقیقت مقصود به اندک فهم اکتفا ننماید.

۱. لَا تُمَحِّكُهُ: او را به لجاجت وادار نمی‌کند؛ از ریشه «مَحَك» به معنای پرخاشگری و لجاجت؛ محک: الرجل: لَجَّ و محک زید عمرا: لَجَّه.

خُصُومٌ: طرف دعوا.

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۴۶۳.

۳. لَا يَتِمَادَى: ادامه نمی‌دهد؛ از ریشه «تَمَادَى» به معنای استمرار و ادامه و اصرار در انجام چیزی است. الزَّلَّةُ: لغزش؛ موضع الخطر و المزلَّة، المزلق.

۴. مومنون، ۷۵.

۵. لَا يَخْصُرُ: از گفتن حق عاجز نمی‌شود؛ از ریشه «خَصَرَ» به معنای به تنگنا افتادن است و بسیار می‌شود که آن را در فروماندن به هنگام سخن گفتن اطلاق می‌کنند و در اینجا به هر دو معنا به کار می‌رود.

الْفَيْءُ: بازگشتن.

۶. لَا تُشْرِفُ: مشرف نمی‌شود.

ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَخْصُرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَذْنَىٰ فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاةٍ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحَجَجِ وَأَقْلَهُهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجَعَةِ الْخَصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ انْصَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ ثُمَّ أَكْثَرَ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ وَ [أَفْسَحَ] أَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَذْلِ مَا [يُزِيحُ] يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ وَ أَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِیْغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا.

۲۰. قاضیان

۲۰.۱. شرایط انتخاب قضات

«ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ»^۱

برای قضاوت بین مردم برترین شخص نزد خودت را انتخاب کن، کسی که امور قضاوت او را دچار تنگنا نکند

نکته

● از حساس‌ترین بخش حکومت دستگاه قضایی آن است زیرا آن‌چنان که نیروهای نظامی امنیت خارجی کشور اسلامی را تأمین می‌کنند تشکیلات قضایی و دادگستری امنیت داخلی نظام اسلامی را در برابر تبهکاران و مفسدان بر عهده دارد.^۲

۱. اخْتَرْتُ: انتخاب کن.

الْحُكْمُ: قضاوت؛ مصدر حکم يحکم و جاء منه حُكْمٌ تحکیم و تحکّم تحکّما و حاکم و تحاکم و هو إنشاء نفسانی يتعلّق بالنسبة بين الموضوع و المحمول ایجابا أو سلبا فيسمّى تصدیقا و خبرا إذا حکى عمّا ورائه، و یحتمل الصدق و الکذب و إنشاء إذا لم يحک بأقسامه من الأمر و النهی و القسم و الدعاء و غیر ذلك، و ينسب إلى الشرع فيقال: الحکم الشرعی، و هو طلب الشارع الفعل أو تركه مع استحقاق الدّم بمخالفته أو بدونه أو تسويته و يتولّد منه الحکم الوضعی بأقسامه أو هو إنشاء مستقل فی بعض صورته، و الحکم الشرعی عند الأشاعرة خطاب الله المتعلّق بأفعال المکلفین، و هذا التفسیر أعمّ و أتمّ، و الحکم القضائی إنشاء إثبات حقّ لأحد المترافعين کما إذا اقيم البیّنة أو اعترف المدعی علیه أو نفيه کما إذا أنکر و حلف.

لَا تَضِيقُ: در تنگنا قرار نمی‌گیرد.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۱۴.

مشابه

- ♦ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُزُوقِ الْمَطَامِعِ»^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: بیشترین قربانگاه عقل ها در پرتو طمع هاست.
- ♦ «رَأْسُ الْوَرَعِ تَوَكُّرُ الطَّمَعِ»^۲ سر پرهیزکاری ترک طمع است.

۶.۲۰. درنگ در شبهات

«وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ»

و درنگش در شبهات از همه بیشتر باشد، و دلایل را بیش از همه به کار گیرد.

مشابه

- ♦ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَلَالٌ بَيِّنٌ وَحَرَامٌ بَيِّنٌ وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ»^۳ رسول خدا ﷺ فرمود: حلالی است روشن و حرامی است روشن و در بین این امور مشتهبی هم هست، هر که مورد شبهه را ترک کرد، از محرّمات نجات یافته و هر که بدان اخذ کرد و در نتیجه مرتکب حرام شود و ندانسته هلاک گردد.

۷.۲۰. ملول نشدن از کار

«وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّماً بِمَرَاَجَعَةِ الْخَصْمِ»^۴

و از رفت و آمد نزاع کنندگان کمتر ملول شود.

۸.۲۰. شکیبایی در کشف حقیقت

«وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ»

و در کشف امور از همه شکیباتر باشد.

۹.۲۰. قاطعیت در اجرای حکم

«وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ»^۵

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴.

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۲.

۳. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۱، ص ۶۲.

۴. تَبَرُّمٌ: ملول و دلتنگ شدن؛ از ریشه «بَرَمَ» در اصل به معنای تأییدن ریسمان و طناب و امثال آن است و سپس بر هر چیزی خسته کننده ای اطلاق شده و در اینجا به معنای ناراحتی شدید و خستگی است.

۵. أَصْرَمَهُمْ: قاطع ترین آن ها؛ از ریشه «صَرَمَ» به معنای بریدن و قطع کردن گرفته شده که گاه به معنای برش معنوی و قاطعیت نیز آمده است؛ القطع.

و در وقت روشن شدن حکم از همه قاطع تر باشد.

۱۰.۲۰. فریب نخوردن از تمجیدها

«مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ ثُمَّ أَكْثَرُ تَعَاهَدٍ قَضَائِهِ»^۱

کسی که ستایش مردم او را دچار خودبینی نکند، و تمجید و تعریف او را به تعریف کننده مایل ننماید، که آراستگان به این صفات در جامعه اندکند.

نکته

- اشاره به اینکه هر چند واجدان این صفات مورد اعتمادند با این حال چون مسئله قضاوت بسیار مهم است و ممکن است گاه گرفتار خطا و اشتباه و یا انحراف شوند بازرس هایی بفرست تا احکام قضایی آن ها را بررسی کنند و یا خودت از نزدیک پاره ای از قضاوت های آن ها را بررسی کن که این کار قاضی را در طرفداری از عدالت تقویت می کند.^۲

۱۱.۲۰. مراقبت دقیق از حوزه قضاوت

«وَأَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ»^۳

قضاوت قاضی را هر چه بیشتر بررسی کن، و در پرداخت مال به او گشاده دست باش آن مقدار که نیازش را بر طرف کند.

۱۲.۲۰. توجه به شأنیت قاضی

«وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالُ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ»^۴

و احتیاجش به مردم کم شود، و آنچنان مقامش را نزد خود بالا بر که از نزدیکان احدی در

۱. لَا يَزِدُّهُ: او را به تکبر وادار نمی کند؛ از ریشه «ازدهاء» به معنای عُجَب و خودبینی و خودپسندی است؛ افتعال من الزهو و هو الکبر.

إِطْرَاءٌ: مدح و ثنا؛ ثناخوانی و تمجید و مدح فراوان است؛ کثرة المدح.

لَا يَسْتَمِيلُهُ: او را متمایل نمی سازد؛ از ریشه «استماله» به معنای متمایل ساختن به سوی خویش.

إِغْرَاءٌ: تشویق و تحریک برای انجام کاری؛ در اصل به معنای چسبانیدن چیزی به چیز دیگر است.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۴۹۳.

۳. أَفْسَحَ لَهُ: بگستر.

عِلَّتُهُ: احتیاج او.

تَقِلُّ: کم می شود.

۴. اغْتِيَالٌ: غافل گیر شدن؛ در اصل به معنای غافل گیر کردن و زیان رساندن است و گاه به معنای کشتن غافل گیرانه آمده است؛ الأخذ علی غرة.

نفوذ به او طمع ننماید، تا از ضایع شدنش به توسط مردم نزد تو در امان بماند.

۱۳.۲۰. دقت در انتخاب قاضی

«فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا»

در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، که با نام دین به هوا پرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می آوردند.

نکته

● این سخن به زمان عثمان اشاره می کند که گروهی از افراد فاسد و مفسد از بنی امیه و بنی مروان قدرت را در دست گرفتند اموال بیت المال را به غارت می بردند و آنچه برای آن ها مهم نبود حفظ اسلام و نگهداری از این دین بود.^۱

ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَّا لِكَ فَاسْتَغْمِلْهُمْ [اخْتِياراً] اخْتِياراً وَ لَا تَوَلَّهُمْ مُحَابَاةً وَ أَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصَحُّ أَعْرَاضاً وَ أَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ [إِشْرَافاً] إِشْرَافاً وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَ غِنَى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ وَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّوْا أَمَانَتَكَ ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُذَكَ فِي السَّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ وَ تَحَقُّظٍ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِداً فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ وَ أَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ:

۲۱. رسیدگی به کار کارگزاران

۲۱.۱. انتصاب مسئولان با گزینش دقیق

«ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَّا لِكَ فَاسْتَغْمِلْهُمْ اخْتِياراً»^۱

سپس در امور کارگزاران حکومت دقت کن و آنان را پس از آزمایش به کار گیر.

۲۱.۲. پرهیز از انتخاب نسنجیده

«وَ لَا تَوَلَّهُمْ مُحَابَاةً وَ أَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ»^۲

از راه هواوهوس و خود رأیی آنان را به کار گردانی مگمار، زیرا هواوهوس و خود رأیی جامع همه شعبه های ستم و خیانت است.

۱. اسْتَغْمِلْهُمْ: به کار گیر.

۲. لَا تَوَلَّهُمْ: آن ها را به کار نگیر.

مُحَابَاةً: به ناحق از کسی طرفداری کردن؛ تمایلات شخصی و بخشیدن چیزی به کسی به موجب رابطه خاص است.

از ریشه «حَبَو» به معنای بخشیدن و عطا کردن؛ المعاطاة و العطاء بلا عوض.

أَثَرَةً: استبداد؛ حب نفس شدید؛ خودرأیی در کارها و بدون مشورت عمل کردن؛ از ریشه «أَثَرَ» به معنای تأثیرگذاری یا مقدم داشتن خویش بر دیگری است؛ الاستبداد و الانعام للحب و المودة.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۰، ص ۴۹۵.

۲۲. اوصاف کارگزاران حکومت

۱.۲۲. تجربه

«وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ»^۱

از عمال حکومت کسانی را انتخاب کن که اهل تجربه و حیاء اند

۲.۲۲. اصالت خانوادگی

«مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ»^۲

و از خانواده‌های شایسته و در اسلام پیش قدم ترند

۱.۲.۲۲. علت توجه به اصالت خانوادگی

«فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصَحُّ أَغْرَاضًا وَأَقْلُّ فِي الْمَطَامِعِ [إِشْرَافًا] إِشْرَاقًا وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا»^۳

چرا که اخلاق آنان کریمانه‌تر، و خانواده ایشان سالم‌تر، و مردمی کم طمع‌تر، و در ارزیابی عواقب امور دقیق‌ترند.

۲۳. تأمین مالی کارگزاران

«ثُمَّ أَسْبَغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ»^۴

سپس جیره آنان را فراوان ده، زیرا این برنامه برای آنان در اصلاح وجودشان قوت است.

۱.۲۳. بی نیاز کننده

«وَوَغْنَى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ»

و از خیانت در آنچه زیردست آنان می‌باشد بی نیازکننده است.

نکته

● وقتی چشم و دل کارگزاران سیر شود انگیزه سوءاستفاده‌های مالی از بین می‌رود و با دقت بیشتری از امانت‌هایی که در اختیار دارند مراقبت خواهند کرد.^۵

۲۴. اتمام حجت

«وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّعُوا أَمَانَتَكَ»^۱

و اگر از فرمانت سر بر تابند و یا در امانت خیانت کنند بر آنان حجت است.

نکته

● حاکم اسلامی موظف است بگونه‌ای به رفع نیازهای مادی کارگزاران خود بپردازد تا دغدغه اداره زندگی شخصی تمرکز آن‌ها را بر هم نزند و به اموال بیت‌المال که در اختیار آنهاست چشم طمع نداشته باشند و اگر مرتکب در خیانت شوند قبلاً حجت بر آن‌ها تمام شده باشد.^۲

مشابه

♦ «ثُمَّ مَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَعْدَهُ فِي فَضْلِهِ وَ زُهْدِهِ - سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَأَمَّا سَلْمَانُ فَكَانَ إِذَا أَخَذَ عَطَاءً رَفَعَ مِنْهُ قُوَّتَهُ لِسِتْنَتِهِ حَتَّى يَحْضُرَ عَطَاؤُهُ مِنْ قَابِلٍ فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ فِي زُهْدِكَ تَصْنَعُ هَذَا وَأَنْتَ لَا تَدْرِي لَعَلَّكَ تَمُوتُ الْيَوْمَ أَوْ غَدًا فَكَانَ جَوَابُهُ أَنْ قَالَ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِي الْبَقَاءَ كَمَا خِفْتُمْ عَلَيَّ الْفَنَاءَ أَمَا عَلِمْتُمْ يَا جَهْلَةُ أَنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلْتَأَتْ عَلَى صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَحْرَزَتْ مَعِيشَتَهَا أَطْمَأْنَتْ»^۳ سپس بعد از رسول الله از فضل و زهد سلمان و ابوذر شنیده‌اید اما سلمان هنگامی که سهمیه خود را از بیت‌المال می‌گرفت قوت سال خود را از آن برمی‌داشت تا سال دیگر فرارسد. کسی به او گفت سلمان تو با اینکه زاهدی چنین می‌کنی با اینکه نمی‌دانی شاید مرگ تو امروز یا فردا فرارسد؟ جواب سلمان این بود: چرا همانگونه که درباره مرگ من می‌ترسید درباره بقای من امیدوار نیستید؟ آیا شما جاهلان نمی‌دانید که نفس آدمی گاه بر صاحبش می‌پیچد هرگاه وسیله زندگی قابل اعتمادی نداشته باشد اما هنگامی که معیشت خود را فراهم ساخت آرامش پیدا می‌کند؟

۲۵. نظارت مستمر بر اعمال کارگزاران

ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ»^۴

۱. تَلَمَّعُوا أَمَانَتَكَ: در امانت تو خیانت کردند؛ از ریشه تَلَمَّعَ به معنای شکافتن یا شکستن چیزی است و در اینجا در مورد

امانت به کار رفته و اشاره به خیانت در امانت است

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۱۸.

۳. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۵، ص ۶۵.

۴. تَفَقَّدَ: تحت نظر بگیر.

ابْعَثِ الْعُيُونَ: جاسوسان را بفرست.



به کارهایشان رسیدگی کن، و جاسوسانی از اهل راستی و وفا بر آنان بگمار.

مشابه

❖ «إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ»^۱ وفاء قرین راستی است.

۱.۲۵. نظارت پنهانی

«فَإِنَّ تَعَاهُكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُوءٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ»^۲

زیرا بازرسی پنهانی تو از کارهای آنان سبب امانت داری ایشان و مدارای با رعیت است.

۲۶. تنبیه خیانتکار

«و تَحَفُّظُ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ

عُيُونِكَ اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا»^۳

از یاران و یاوران بر حذر باش، اگر یکی از آنان دست به خیانت دراز کند و مأموران مخفی تو بالاتفاق خیانتش را گزارش نمایند اکتفای به همین گزارش تو را بس باشد.

نکته

● این عبارت اشاره می‌کند که از سستی در برخورد با خیانتکار باید پرهیز شود وقتی خیانتش با توجه به گزارشات مأمورین قابل اعتماد ثابت شد دلیلی برای مسامحه وجود ندارد.^۴

۱.۲۶. مجازات کارگزاران خیانت پیشه

«فَبَسَّطْتُ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ وَ أَخَذْتُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتُهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ

وَسَمَّيْتُهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَّدْتُهُ عَارَ التُّهْمَةِ»^۵

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲. حَدُوءٌ: ترغیب و تشویق کردن؛ در اصل از ریشه «حُدَاء» به معنای حرکت دادن سریع شتران با آواز مخصوص است؛ الحث.

۳. تَحَفُّظٌ: زیر نظر بگیر.

الأَعْوَان: معاونان.

اكْتَفَيْتَ: اکتفا کردی.

۴. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۲۵۲.

۵. أَخَذْتُ: مجازات کردی؛ در اصل از ریشه «أَخَذَ» به معنای گرفتن ولی بسیار می‌شود که به معنای مجازات کردن به کار می‌رود زیرا هنگام مجازات نخست معجرم را دستگیر و سپس مجازات می‌کنند.

نَصَبْتُهُ: قرار دادی.

وَسَمَّيْتُهُ: نشان‌دار کردی؛ و سماً و سمة: اثر فیه بسمه و کى، و المیسم بکسر المیم اسم الاله التى یکوی بها.

قَلَّدْتُ: برگردن آویزان کردی.

درشتی نکند و آن‌ها را به جبر و مشقت نراند، و نرنجاند و خسته ننماید.

۳.۲۷. پرداختن به عمران و آبادانی

«وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ»

باید اندیشه‌ات در آبادی زمین از تدبیرت در جمع‌آوری مالیات بیشتر باشد.

۴.۲۷. عمران و آبادی در راستای وصول مالیات

«لَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَذْرُكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَلَمْ يَسْتَقِمَّ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا»

زیرا مالیات جز با آباد کردن زمین به دست نمی‌آید و هرکس بخواهد منهای آباد نمودن مالیات بگیرد شهرها را خراب کرده و بندگان خدا را به هلاکت انداخته، و حکومتش جز اندک زمانی نماند.

۵.۲۷. تخفیف در مالیات حادثه‌دیدگان

«فَإِنْ شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بَالَةً أَوْ إِحَالََةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ»^۱

اگر مالیات‌دهندگان از سنگینی مالیات، یا بر خورد به آفات، یا خشک شدن چشمه‌ها، یا کمی باران، یا تغییر زمین بر اثر آب گرفتگی، یا بی‌آبی شکایت کنند مالیات را به اندازه‌ای که اوضاع آنان بهبود یابد تخفیف ده.

۱. ثَقَلًا: سنگینی؛ الشیء بالضم ثقلًا وزان عنب و یسکن للتخفيف فهو ثقیل.

عِلَّةً: آفات؛ در اصل به معنای بیماری است و در اینجا به معنای آفاتی است که به گیاهان و درختان می‌رسد.

بَالَةً: آنچه زمین را خیس می‌کند؛ ترکنده از ریشه «بَلَّ» به معنای مرطوب شدن و «بَالَهُ» در اینجا اشاره به باران و رطوبت‌های زمینی است که گیاهان را پرورش می‌دهد؛ القلیل من الماء یبلُّ به الأرض، و الظاهر أنه فی الأرضی التي یسقیه الأمطار فحسب، فاذا قلت الأمطار یقال: أصیب بالبالة.

شَرْب: آب‌گرفتگی؛ النصیب من الماء.

إِحَالََةً: تغییر و دگرگونی؛ در اصل به معنای تغییر یافتن است و در اینجا که اضافه به «ارض» شده است اشاره به دگرگونی زمین بر اثر آب‌گرفتگی است که موجب گندیدن بذر گیاه و ثمر ندادن می‌شود؛ تغییرت عما علیه من الاستواء فلم ینجب زرعها ولا أثمر نخلها، و ذلك یكون على أثر السيول و الأمطار الغزيرة.

اغْتَمَر: آب‌گرفتگی.

أَجْحَفَ: از بین برد؛ از ریشه «اجحاف» به معنای کندن پوست چیزی است سپس به معنای به مشقت انداختن و بی‌اثر ساختن و خراب کردن است.

وَتَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلُهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ وَ لَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلُهُ وَ لِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَذْرُكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمَّ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا فَإِنْ شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بَالَةً أَوْ إِحَالََةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ وَ لَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمُثُونَةَ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ دُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَ تَرْبِيْنٍ وَ لَا يَتِيكَ مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنُ ثَنَائِهِمْ وَ تَبَجُّحِكَ بِاسْتِيفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا دَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ وَ الثَّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَ رَفَقِكَ بِهِمْ فَرَبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتِمَالُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ وَ إِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا وَ إِنَّمَا يَعُوزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ قِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ.

۲۷. مالیات

۱.۲۷. هدف پرداخت مالیات رسیدگی به امنیت عمومی

«وَتَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلُهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ»^۱

در مسئله مالیات به صورتی که اصلاح مالیات‌دهندگان در آن است رسیدگی کن، چه اینکه صلاح و بهبودی مالیات و مالیات‌دهندگان صلاح دیگران است.

۲.۲۷. مردم جیره‌خوار مالیات‌دهندگان

«وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلُهُ»

و برای دیگران آسایش جز با بهبودی آنان وجود ندارد چرا که تمام مردم جیره‌خوار مالیات و پرداخت‌کنندگان آن هستند.

مشابه

❖ «لَا تُؤْكَلُ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَ أَمِينًا حَفِظًا غَيْرَ مُعْنِفٍ وَ لَا مُجْهِفٍ وَ لَا مُلْغِبٍ وَ لَا مُتْعِبٍ»^۲ جز خیرخواه و مهربان و امین و حافظ، چوپانی بر حیوانات مگمار که با حیوانات

۱. تَفَقَّدَ: تحت نظر بگیر.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۵.

۲۷. ۶. نتایج تخفیف خراج

۲۷. ۶. ۱. آباد کردن شهرها

«وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمُتُونَ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يُعَوِّدُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ»^۱

و این تخفیف خرجی آنان بر تو سنگین نباید، زیرا تخفیف تو ذخیره‌ای است که با آباد کردن شهرهای تو.

مشابه

♦ «وَإِنْ سَأَلُوا مَعُونَةً عَلَى إِصْلَاحِ مَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِأَمْوَالِهِمْ فَافْكِهِمْ مَثُونَةً»^۲ هرگاه کمکی از تو خواستند برای اصلاح کردن چیزی که با اموال خود قادر بر آن نیستند به آن‌ها کمک کن.

۲۷. ۶. ۲. سبب آبرومندی و زینت حکومت

«وَتَرْيِيبِنَ وَلَايَتِكَ مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنِ ثَنَائِهِمْ»^۳

و آرایش حکومتت به تو باز می‌گردانند، علاوه ستایش مردم را به خود جلب نموده.

۲۷. ۶. ۳. گسترش عدالت

«وَتَبْجِجِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ»

و شادمان هستی که سفره عدالت را در بین آنان گسترده‌ای.

۲۷. ۷. حمایت از رعایا سبب آسایش خاطر آن‌ها

«مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا دَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ»^۴

در حالی که با قوت بخشیدن به آنان به وسیله ذخیره‌ای که در تخفیف مالیات نزد ایشان نهاده‌ای می‌توانی بر آنان اعتماد کنی.

۱. الْمُتُونَ: رنج و هزینه.

ذُخْرٌ: ذخیره.

۲. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۷۴، ص ۲۴۰.

۳. اسْتِجْلَابٌ: جلب کردن.

تَبْجِجٌ: شادمانی؛ از ریشه «بَجَجَ» به معنای مسور شدن و فرح و شادی است؛ البَجَج: الفرح، يقال: بَجَجَ بالشَّيْءِ بالكسر و بالفتح لغة ضعيفة و بجهته فتَبْجِج. أي فرحته وفرح و فی حدیث: أهل الجنة فی خیراتها یتبجحون.

۴. مُعْتَمِدًا: تکیه کردی؛ قاصدا.

دَخَرْتُ: ذخیره کردی.

إِجْمَامٌ: رفاه و آسایش دادن؛ از ریشه «جموم» که به معنای اجتماع کردن است و از آنجا که انسان به هنگام استراحت خاطری جمع دارد این واژه به آن اطلاق شده است؛ الاراحة.

۲۷. ۸. حمایت از رعایا سبب اعتماد

«وَالثَّقَّةُ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّذْتَهُمْ مِنْ عَذْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرَفَقِكَ بِهِمْ»^۱

و با عدالت و مهربانیت که آنان را به آن عادت داده‌ای بر آنان مطمئن باشی.

۲۷. ۹. پذیرش گرفتاری‌ها

«فَرُبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ اخْتِمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ»^۲

چه بسا گرفتاریهایی پیش آید که پس از نیکی به مالیات‌دهندگان اگر حل آن را به آنان واگذاری با طیب خاطر بپذیرند.

۲۷. ۱۰. تحمل مشکلات

«فَإِنَّ الْعُمَرَآنَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ»

چه اینکه بر مملکت آباد آنچه بار کنی تحمل کشیدنش را دارد.

نکته

● اشاره به اینکه اساس کار عمران و آبادی است؛ اگر زمین‌های کشاورزی و سایر منابع درآمد مردم یک کشور آباد گردد و بنیه اقتصادی همه قوی شود مشکلات قابل حل است.^۳

۲۷. ۱۱. عامل ویرانی کشور

«وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا»^۴

و علت خرابی زمین بی‌چیزی و تنگدستی اهل آن زمین است.

نکته

● عمده‌ترین عامل ویرانی کشور حرص و آز زمامداران بر اخذ مالیات و جمع‌آوری ثروت بدون توجه به وضعیت عمومی مردم و عدم احساس مسئولیت در تأمین نیازها و رفاه و آسایش جامعه است.^۵

۲۷. ۱۲. اسراف و تبذیر عامل فقر

«وَإِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلَهَا لِإِسْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجُمُعِ وَ سَوْءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ قِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ

۱. عَوَّذْتُ: عادت دادی.

۲. عَوَّلْتُ: رجوع کردی.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۳۵.

۴. إِعْوَازٌ: فقر و حاجت؛ کمبود؛ الفقر.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۲۲.

بِالْعَبْرِ^۱

و فقر و نداری آنان ناشی از زراندوزی و الیان، و بدگمانی آنان به بقای حکومت، و کم بهره گیری آنان از عبرت ها و پندهاست.

ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَابِكَ قَوْلَ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرُهُمْ وَ اخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَ أَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ [لِوُجُوهٍ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَأٍ وَ لَا [تَقْصُرُ] تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيزَادِ مُكَاتَّبَاتٍ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ وَ إِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ - [وَ] فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطَى مِنْكَ وَ لَا يُضْعِفُ عَقْدًا اِعْتَقَدَهُ لَكَ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلٌ ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارَكَ إِثَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَ اسْتِنَامَتِكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ [لِتَعَرُّفُونَ] لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ بِتَصْنُوعِهِمْ وَ حُسْنِ [حَدِيثِهِمْ] خِدْمَتِهِمْ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَ لَكِنْ اخْتَبَرُهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَأَعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَرًا وَ أَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَ جَهًا فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَفْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَ لَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا وَ مَهْمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أَلْزِمْتَهُ

۲۸. منشیان و کارگزاران

۲۸.۱. دقت در کار دبیران و منشیان

«ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَابِكَ قَوْلَ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرُهُمْ»^۱

پس در حال نویسندگان و منشیان حکومت دقت کن، و امورت را به بهترین آن ها بسپار

۲۸.۲. محرم راز بودن منشیان

«وَ اخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَ أَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ [لِوُجُوهٍ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ]»^۲

نامه های آن را که در بر دارنده امور محرمانه است به آنان که در تمام خوبیهای اخلاق از دیگران جامع ترند بسپار.

۱. کُتَاب: نویسندگان؛ جمع کاتب؛ من یتولی دیوان المکاتبات.

۲. اخْصُص: اختصاص بده.

مکاید: چاره جویی ها؛ جمع «مکید» به معنای حيله و چاره های پنهانی برای حل مشکلات است؛ مکائد: جمع مکیده؛ تدبیر سرّی تجاه العدو.

۱. اِشْرَاف: روی آوردن.

أَنْفُسِ الْوَلَاةِ: دل های زمامداران.

و پیمان و قراردادی که برای تو می‌بندد سست نبندد، و از به هم زدن قراردادی که به زیان تو منعقد شده ناتوان نماند.

۷.۲۸. مخاطب شناسی دبیران

«وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلًا»^۱
به مرتبه و اندازه‌اش جاهل نباشد تا در امور به اندازه مقام خود وارد گردد، که جاهل به مقام خویش به مقام دیگران جاهل تر است.

۸.۲۸. نکوهش خودرایی

«ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَاظَكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ»^۲
انتخاب منشیان به فراست و اعتماد و خوش گمانی خودت نباشد.

نکته

● به دلیل حساسیت کار دبیران و منشیان حکومتی، در انتخاب آنان نباید به نظر شخصی قناعت کرد بلکه از ابعاد مختلف باید بررسی کرد و با صاحب نظران متعدد مشورت نمود چرا که جاذبه‌های ظاهری اشخاص گاه باطن فاسد و منافقانه آن‌ها را پنهان می‌سازد^۳

۹.۲۸. چاپلوسی

«فَإِنَّ الرَّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ بِتَصْنُوعِهِمْ وَحُسْنِ [حَدِيثِهِمْ] خِدْمَتِهِمْ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ»^۴

۱. لَا يَجْهَلُ: جاهل نیست.

حَضْرَة: حضور جمعیت.

۲. فِرَاسَت: درک درون افراد؛ هوشیاری و مهارت در شناخت باطن و ظاهر امور؛ این واژه در اصل به معنای صید کردن است و به همین مناسبت در مسائل مربوط به هوشیاری نیز به کار رفته است؛ بالكسر الاسم من قولك تفرست فيه خيرا، و هي نوعان أحدهما ما يوقعه الله في قلوب أوليائه فيعلمون بعض أحوال الناس بنوع من الكرامات وإصابة الحدس و الظن و هو ما دلّ عليه ظاهر الحديث: اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله، و ثانيهما نوع يعلم بالدلائل و التجارب. اسْتِنَامَتِكَ: انس داشتن تو؛ اعتماد داشتن تو؛ از ریشه «نوم» به معنای خواب گرفته شده زیرا انسان در حالت خواب به آرامش دست می‌یابد؛ إلی کذا: سکن إليه.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۲۶.

۴. يَتَعَرَّضُونَ: طلب می‌کنند.

فِرَاسَة: هوش و زیرکی.

بِتَصْنُوعٍ: ظاهر سازی و تلاش برای خوب نشان دادن شخص یا چیزی است؛ از ریشه «صنع» و صنعت گرفته شده و هنگامی که به باب تفعل می‌رود به معنای تکلف برای ساختن چیزی است.

۳.۲۸. خوش اخلاقی از شرایط دبیران

«مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلٍّ»^۱
کسی که پست و مقام او را مست نکند و منزلتش باعث جرأت او در مخالفت با تو در جمع حاضران نگردد.

۴.۲۸. پرهیز از غفلت و کوتاهی در امور

«وَلَا [تَقْصُرْ] تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مَكَاتِبَاتِ عُمَالِكَ عَلَيْكَ وَ إِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ»
و غفلت سبب کوتاهی در رساندن نامه‌های کار گزارانت به تو، و گرفتن جوابهای صحیح آن نامه‌ها از تو نشود.

۵.۲۸. کم کاری نکردن

«فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطَى مِنْكَ»

و در آنچه برای تو می‌ستاند و یا از جانب تو می‌دهد فروگذاری ننماید.

نکته

● نحوه نگارش و استفاده صحیح از واژه‌ها اصطلاحات به خصوص در قراردادها مسئله بسیار مهمی است که تنظیم‌کنندگان آن باید از تجربه و تخصص کافی برخوردار باشند تا بتوانند به گونه ای محکم با رعایت همه جوانب حقوقی به انجام برسانند.^۲

۶.۲۸. سست پیمان نبودن

«وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا اَعْتَقَدَهُ لَكَ وَلَا يَعْجِزُ عَنْ اِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ»^۳

۱. لَا تُبْطِرُهُ: او را سرکش نمی‌کند؛ از ریشه «بَطَر» به معنای طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت یا رسیدن به مقام و قدرت است؛ و قد تكرر في الحديث ذكر البطر و هو كما قيل: سوء احتمال الغنى و الطغیان عند التَّعَمَّة و يقال: هو التجبر و شدّة النشاط، و قد بطر بالكسر يبطر بالفتح.
مَلٍّ: پر؛ قيل: الملاء جماعة من الناس يمثلون العين و القلب هيبة، و قيل: هم أشراف الناس و رؤساؤهم الَّذِينَ يرجع إلى قولهم.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۲۵.

۳. لَا يُضْعِفُ: ضعیف نمی‌گرداند.

عَقْدًا: پیمان؛ المعاهدة فی أمر بین اثنين.

لَا يَعْجِزُ: عاجز نیست.

إِطْلَاقٍ: بر هم زدن.



چرا که مردان برای جلب نظر حاکمان خود را به ظاهر سازی و خوش خدمتی می شناساند، در حالی که پشت پرده این ظاهرسازی خبری از خیرخواهی و امانت داری نیست.

۲۸. ۱۰. مراجعه به سوابق کاری

«وَلَكِنْ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ»^۱

بلکه آنان را به کارهایی که برای نیکان پیش از تو انجام داده اند امتحان کن.

۲۸. ۱۱. اعتماد به افراد خوش نام

«فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَةِ أَثَرًا وَاعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجَهًا فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ»^۲

پس به آن شخص روی آر که در میان مردم اثرش نیکوتر، و در امانت داری معروفتر است، که این برنامه نشانه خیرخواهی تو برای خدا و برای کسی است که عهده دار کار اوایی.

نکته

● یکی از بهترین شاخصه ها در گزینش افراد شایسته سابقه همکاری و همراهی آنها است با چهره های صالح و مورد تأیید و پذیرش قرار گرفتن در دوران خدمت است.^۳

۲۸. ۱۲. تقسیم کار بین خدمتگذاران

«وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرِ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كِبَرُهَا وَلَا يَتَشَتَّتْ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا»^۴

برای هر کاری از کارهایت رئیسی از منشیان قرار ده، که بزرگی امور او را عاجز نکند، و کثرت کارها پریشانش نسازد.

۲۸. ۱۳. اشاره به مسئولیت مشترک

«وَمَهُمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أَلْزَمْتَهُ»^۵

۱. بِمَا وُلُّوا: آنچه بر عهده داشته اند.

۲. اعْمِدْ: تکیه کن.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۲۶.

۴. لَا يَقْهَرُهُ: غالب نمی شود؛ ناتوان نمی کند.

لَا يَتَشَتَّتْ: پریشان نمی سازد.

۵. فَتَغَابَيْتَ: غفلت کردی؛ از ریشه «تغابی» به معنای تغافل و از ریشه «تغابوة» به معنای جهل و بی خبری است. گویا کسی که خود را به فراموشی و تغافل می زند درباره آن امر جاهل و بی خبر است؛ تغافلت عنه. أَلْزَمْتَهُ: تو مسئول آن هستی.



چنانچه در منشیان عیبی باشد و تواز آن بی خبر بمانی مسئول آن هستی.

نکته

● اشاره به این که تعیین مسئول برای هر کار سلب مسئولیت از مقامی بالاتر نمی کند چرا که او باید در عین تقسیم کار و مدیریت ها بر وضع مدیران خود نظارت مستمر داشته باشد.^۱

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۴۵.

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتَّجَارِ وَدَوَى الصَّنَاعَاتِ وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرَ الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ وَالْمُتَرَفِّقِ بِنَدْنِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ وَجَلَابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ فِي بَرْكِ وَبَحْرِكَ وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ وَحَيْثُ لَا يَلْتَنِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا وَلَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ وَتَقْدُّ أُمُورُهُمْ بِخَصْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ وَاعْلَمْ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا وَشُحًا قَبِيحًا وَاجْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ وَذَلِكَ بَابُ مَصْرَةٍ لِلْعَامَّةِ وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ فَاُمْنَعُ مِنَ الْاجْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَمَعَ مِنْهُ وَلِيَكُنَّ الْبَيْعُ بَيْنَهُمَا سَمَحًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكَلَّلَ بِهِ وَعَاقِبَهُ مِنْ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

۲۹. تاجران و صنعتگران

۱. ۲۹. جایگاه ویژه تاجر و صنعتگران

«ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتَّجَارِ وَدَوَى الصَّنَاعَاتِ وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرَ الْمُقِيمِ مِنْهُمْ»^۱
در باره تاجران و صنعتگران پذیرای سفارش باش، و نسبت به آنان سفارش به نیکی کن، بدون فرق بین آنان که در یک جا مقیمند.

۲. ۲۹. سفر برای تجارت

«وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ وَالْمُتَرَفِّقِ بِنَدْنِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ»^۲
و آنان که با مال خود در رفت و آمدند، و آنان که با هنر دست خود در پی کسب و سودند.

۳. ۲۹. نقش صادرات و واردات در رفاه عمومی

«وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ وَجَلَابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ فِي بَرْكِ وَبَحْرِكَ وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ

وَ حَيْثُ لَا يَلْتَنِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا وَلَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا»^۱

چه اینکه اینان مایه‌های منافع، و اسباب راحت جامعه، و جلب‌کننده سودها از مکانهای دور دست، در بیابان و دریا، و زمین هموار و ناهموار منطقه حکومت تواند، از مناطقی که مردم در آن جمع نمی‌شوند، و به رفت و آمد در آن‌ها جرأت نمی‌کنند.

نکته

● از آثار ارزنده تجارت برقراری تعادل در اجناس و کالا در مناطق مختلف جهان و یا سطح کشورهاست بدین معنی که گاه تراکم کالا در یک منطقه موجب رکود و زیانهای اقتصادی در آن منطقه گشته و فقر و نیاز شدید نسبت به همان کالا در نقطه ای دیگر و این مشکل با تجارت برطرف می‌شود.^۲

۴. ۲۹. اهمیت موقعیت بازرگانان

«فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ»^۳

اینان اهل سلامت‌اند که از ضرر آنان بیمی نیست، و اهل صلح و مسالمت‌اند که ترسی از بدی و آسیب آنان وجود ندارد.

مشابه

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۴
و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.

۱. أَسْبَابُ الْمَرَافِقِ: اسباب آسایش جامعه.

جَلَابٌ: جلب‌کننده‌ها؛ جمع «جالب» به معنای واردکننده و گردآوری نماینده؛ جمع جالب.

مَبَاعِدٌ: جاهای دور؛ جمع «مبعد» به معنای نقطه دوردست.

الْمَطَارِحِ: جاهای دورافتاده؛ جمع «مطرح» به معنای نقطه دوردست؛ جمع مطرح: الأرض البعيدة.

سَهْلٌ: زمین هموار.

لَا يَجْتَرُّونَ: جرئت نمی‌کنند.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۲۹.

۳. بَائِقَتُهُ: فتنه‌گری؛ ستم کردن و ایجاد حادثه وحشتناک است؛ از ریشه «بوق» به معنای فاسد شدن و هلاک گشتن؛ الذاهية.

غَائِلَتُهُ: آسیب رساندن؛ از ریشه «غول» که در اصل به معنای فساد است که به‌طور پنهانی در چیزی نفوذ می‌کند لذا به قتل‌های مخفی و ترور «غیله» گفته می‌شود؛ الشر.

۴. توبه، ۳۴.

۱. اسْتَوْصِ: سفارش کن؛ از ریشه «وصیت» به معنای پذیرش وصیت آمده است و به تعبیر دیگر خویشتن را سفارش به چیزی کردن در مقابل «أوص» که به معنای سفارش به دیگران است.

دَوَى الصَّنَاعَاتِ: صنعتگران.

أَوْصِ: سفارش کن.

۲. الْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ: تاجر سیار که از نقطه‌ای به نقطه دیگر برای فروش اموال خود مسافرت می‌کند؛ التاجر الَّذِي يدور بماله من بلد إلى بلد للكسب.

۵.۲۹. مراقبت بر کار تاجران

«وَتَقَفُّدُ أُمُورِهِمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ»^۱

از آنان که در منطقه حکومت تو به سر می‌برند و آنان که در گوشه و کنار شهرهایت هستند کنجکاو می‌کنند.

۶.۲۹. مفساد اقتصادی تاجران

«وَأَعْلَمَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا وَشُحًّا قَبِيحًا»^۲

ولی روشن باش که با همه آنچه تذکر دادم در میان ایشان گروهی تنگ نظر و بخیل به شکلی قبیح و زشت وجود دارد

۷.۲۹. احتکار سبب ننگ زمامداران

«وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَتَحَكُّمًا فِي الْبَيَاعَاتِ وَذَلِكَ بَابُ مَصْرَّةٍ لِلْعَامَّةِ وَغَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ»^۳

و مردمی محترک، و نرخ‌گذاری به دلخواه در امر خرید و فروش وجود دارد، که در این وضع زیان جامعه و عیب و ننگ زمامداران است.

مشابه

♦ امیرالمؤمنین (ع): «الْمُحْتَكِرُ الْبَخِيلُ جَامِعٌ لِمَنْ لَا يَشْكُرُهُ وَقَادِمٌ عَلَى مَنْ لَا يَغْذُرُهُ»^۴
محترک بخیل ثروتی جمع می‌کند برای وارثانی که هرگز از او راضی نخواهند شد و بر خدایی وارد می‌شود که او را معذور نخواهد داشت

۸.۲۹. جلوگیری از احتکار

«فَأَمْنَعُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَمَّنَعَ مِنْهُ»

۱. حَوَاشِي: اطراف.

۲. ضَيْقٌ: سختی؛ تنگ‌نظری؛ سخت‌گیری در معامله.

شُحًّا: بخل؛ سخت‌گیری؛ بخل توأم با حرص است که به‌صورت عادت درآمده؛ البخل مع حرص فهو أشدَّ من البخل لأنَّ البخل في المال و هو في مال و معروف تقول: شَخَّ يَشَخُّ من باب قتل و في لغة من باب ضرب و تعب فهو شحيح.

۳. احْتِكَارًا: گردآوری احتیاجات مردم و ذخیره کردن و به انتظار گرانی نشستن؛ در اصل از ماده «حَكَرَ» به معنای ظلم و ستم و بدرفتاری است و از آنجا که احتکار طعام از روشن‌ترین مصداق‌های ظلم و بدرفتاری است این واژه بر آن اطلاق شده است؛ حبس المنافع عن الناس عند الحاجة إليها.

تَحَكُّمًا فِي الْبَيَاعَاتِ: زورگویی در معاملات؛ بیاعات: جمع «بیعه» به معنای متاع است و منظور از تحکم در «بیاعات» تعیین نرخ ظالمانه برای متاع‌هاست؛ التطفيف في الوزن و الزيادة في السعر.

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص ۲۷۳.

پس از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را منع فرمود.

۹.۲۹. آسانی دادوستد

«وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمَحًا»^۱

داد و ستد باید آسان باشد.

۱۰.۲۹. عادلانه بودن میزان‌های سنجش

«بِمَوَازِينِ عَدْلٍ»

و بر موازین عدالت صورت گیرد.

۱۱.۲۹. تعادل در قیمت‌ها

«وَأَسْغَارُ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ»^۲

و به نرخی معامله شود که به فروشنده و خریدار اجحاف نشود.

۱۲.۲۹. مجازات محترک

«فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكُلْ بِهِ وَعَاقِبُهُ [مِنْ] فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ»^۳

هرگاه کسی پس از نهی تو دست به احتکار زد او را مجازات کن ولی در مجازاتش از زیاده روی پرهیز.

نکته‌ها

- منظور از این مجازات همان مجازات بازدارنده است که از آن تعبیر به تعزیر می‌شود. هدف آن است که محترک را از تکرار عمل بازدارند و دیگران هم عبرت گرفته و به سراغ احتکار نروند.^۴
- «فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ» این تعبیر اشاره به مطلبی در بابا تعزیرات در فقه است که تعزیر باید

۱. سَمَحًا: آسان؛ آسان گرفتن و سخاوت نمودن؛ بفتح فسكون أى السهلة التى لا ضيق فيها ولا حرج و سَمَحَ به يَسْمَحُ بفتحيتين سموحا و سماحا و سماحة أى جاد.

۲. أَسْغَارُ: قیمت‌ها؛ جمع «سعر» به معنای نرخ اجناس است.

لَا تُجْحِفُ: اجحاف نمی‌کند.

الْمُبْتَاعُ: مشتری و خریدار.

۳. قَارَفَ: نزدیک شد؛ از ریشه «مقارفه» به معنای نزدیک شدن به چیزی یا ارتکاب عملی است؛ قارف الذنب و غيره إذا داناه و لا صقه و إن شئت إذا أتاه و فعله.

حُكْرَةً: احتکار.

تَكُلْ بِهِ: او را عقوبت کن؛ او را کیفر ده؛ از ریشه «تنکیل» به معنای کیفر و مجازات دادن.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۵۶.

متناسب با گناه مجرم باشد و اینکه گفته اند به اختیار حاکم شرع است منظور اختیار در انتخاب مجازات مناسب گناه است.^۱

مشابه

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۲ او اسرافکاران را دوست نمی دارد.

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الرَّمْتَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًّا وَ أَحْفَظَ [اللَّهُ] لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَذْنَى وَ كُلٌّ قَدْ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ وَ لَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرُ فَإِنَّكَ لَا تُعْذِرُ [بِتَضْيِيعِ النَّافَةِ] بِتَضْيِيعِكَ النَّافَةِ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ ثِقَّتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضُّعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ- ثُمَّ اْعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ كُلٌّ فَاعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَمِّمْ وَ ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ لَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ثَقُّوا بِصَدَقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

۳۰. طبقه پایین جامعه

۱.۳۰. سفارش امام در مورد افراد مستضعف

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الرَّمْتَى»^۱

خدا را خدا را در طبقه پایین اجتماع، از آنان که راه چاره ندارند، و از کار افتادگان و نیازمندان و دچارشدگان به زیان و سختی و صاحبان امراضی که از پا در آمده اند.

۲.۳۰. توجه ویژه به محرومان

«فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًّا وَ أَحْفَظَ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ»^۲

در میان اینان کسانی هستند که روی سؤال و اظهار حاجت دارند و کسانی که عفت نفسشان

۱. الْبُؤْسَى: فقیران؛ از ریشه «بؤس» گرفته شده که به معنای شدت فقر است در مقابل «بأس» که به معنای شجاعت است؛ هی البؤسی كالنعمی للتعميم بمعنى الشدة.

الرَّمْتَى: زمین گیر؛ جمع «رَمْن» به معنای کسی است که به بیماری‌هایی گرفتار شده که او را از کار انداخته است؛ اولو الرمانة و الفلج.

۲. قَانِعًا: الَّذِي يَسْتَلْ لِحَاجَتِهِ.

مُعْتَرًّا: نیازمندی که روی گدایی ندارد؛ الَّذِي يَتَعَرَّضُ لِلْعَطَاءِ مِنْ غَيْرِ سَوَالٍ.

۱. همان، ص ۵۷.

۲. اعراف، ۳۱.



مانع از سؤال است؛ بنابراین آنچه خداوند در مورد آنان از حفظ حقوق از تو خواسته به حفظ آن پرداز.

نکته

● در بین نیازمندان بعضی درخواست و گدایی را دارند ولی بعضی دیگر آنقدر عزت نفس و حجب و حیا دارند که سختی و گرسنگی را تحمل می‌کنند ولی به دیگران اظهار نیاز نمی‌کنند دغدغه حضرت نسبت به هر دو گروه زیاد است.^۱

۳.۳۰. چند دستور در مورد رعایت حقوق محرومان

«وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِّنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْماً مِّنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَ كُلٌّ قَدْ اسْتُرِعِيََتْ حَقُّهُ»^۲

نصیبی از بیت‌المال که در اختیار توسست، و سهمی از غلات خالصه جات اسلامی را در هر منطقه برای آنان قرار ده، که برای دورترین آن‌ها همان سهمی است که برای نزدیکترین آنان است در هر صورت رعایت حق هر یک از آنان از تو خواسته شده.

نکته‌ها

● به دلیل نیازهای همه جانبه قشر زمین گیر و ناتوان جامعه چه بسا نتوان با سرانه عمومی افراد نیازهای آن‌ها را تأمین کرد پس باید منابع درآمد ثابت و قابل توجهی به آن‌ها اختصاص داد که به صورت معقولی مشکل آنان را برطرف سازد.^۳

● عبارت «لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى» اشاره به این است که حاکم اسلامی مجاز نیست برای حاضران در مرکز حکومت امتیازی نسبت به افراد دور دست قائل شود.^۴

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۳۳.

۲. صَوَافِي: زمین‌هایی که جزء غنائم هستند؛ جمع «صافیه» به معنای زمین‌هایی است که به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاده یا از طریق دیگری در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته است. این زمین‌ها که عمدتاً همان زمین‌های خراجی است درآمدش به همه مسلمانان تعلق دارد و تعبیر به صافیه برای آن است که آن را جزء خالصه جات می‌دانستند که اشخاص حق خاصی در آن نداشتند؛ جمع صافیه: أرض الغنیمه. اسْتُرِعِيََتْ حَقُّهُ: رعایت حقش از تو خواسته شده.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۳۳.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۶۳.



۴.۳۰. پرهیز از غرور

«وَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ الثَّافَةَ لِاحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ»^۱

پس نشاط و فرو رفتن در نعمت تو را از توجه به آنان باز ندارد، چه اینکه از بی توجهی به امور کوچک آنان به بهانه پرداختن به کارهای زیاد و مهم معذور نیستی.

نکته‌ها

● «بَطْرٌ» حالتی است که از نعمت به انسان دست می‌دهد پول و سرمایه و مقام و شهرت؛ وقتی نعمتی به انسان دست می‌دهد یک حالت غرور و مستی پیدا می‌کند که که اهل بطر می‌شود.

● مقصود امام (علیه السلام) از کلمه «الثَّافَةُ» امور ناچیز و کمترین حالات مردم ضعیف است.^۲

مشابه

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِثَاءَ النَّاسِ﴾^۳ همانند آن کسان مباشید که سرمست غرور و برای خودنمایی از دیار خویش بیرون آمدند و دیگران را از راه خدا بازداشتند. و خدا به هر کاری که می‌کنند احاطه دارد.

۵.۳۰. رسیدگی به وضعیت طبقات پایین جامعه

«فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ حَدَّكَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ»^۴

از اندیشه‌ات در امور ایشان دریغ مکن، و رخ از آنان برمتاب، نسبت به امور نیازمندان و محتاجانی که به تو دسترسی ندارند، از آنان که دیده‌ها خوارشان می‌شمارد، و مردم تحقیرشان می‌کنند کنجکاوی کن.

۱. بَطْرٌ: فساد و سرمستی؛ طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است و ترک شکرگزاری در معنای آن نهفته شده است. لَا تُعْذَرُ: معذور نیستی.

الثَّافَةُ: کوچک؛ چیز قلیل و کم ارزش؛ از یشه «تَفَهُ» به معنای کاستی و قلت؛ التحقیر.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۰۸.

۳. انفال، ۴۷.

۴. تُشْخِصْ هَمَّكَ: اهتمام خود را منصرف نکن؛ از ریشه اِشْخَاص در اصل به معنای تیز زدن در نقطه بالاتر از هدف است و سپس به خارج ساختن و بیرون کردن اطلاق شده است؛ اشْخَصَ هَمَّهُ: رفعه.

تُصَعِّرُ حَدَّكَ: با تکبر رفتار مکن؛ از ریشه «صَعَرَ» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند؛ تصعیر الخَدَّ: إمالة کبرا.

تَفْتَحِمُهُ: با تحقیر می‌نگرند؛ از ریشه «اقتحام» در اصل به معنای داخل شدن در کار شدید و پر زحمت است؛ تذریه.

نکته

- عبارت «مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ» اشاره به این است که توده مردم به آنان چندان اعتنایی ندارند و آن‌ها را کوچک می‌شمارند.^۱

۶.۳۰. انتخاب انسان مورد اعتماد

«فَقَرِّعْ لَأُولَئِكَ تَقْتَحِمُ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَّاضِعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ»^۲

برای به عهده گرفتن امور اینان انسانی مورد اعتماد خود را که خدا ترس و فروتن است مهیا کن، تا وضع آنان را به تو خبر دهد.

نکته

- اشاره به این دارد که کسی را که برای شناسایی این افراد انتخاب می‌کنی باید تمام هم و غمش همین کار باشد نه اینکه در کنار کارهای دیگر به این کار هم رسیدگی کند.^۳

۷.۳۰. هشدار به مالک اشتر در مورد مسئولیتش در پیشگاه خداوند

«ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرِّعِيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ»

سپس با آنان به صورتی عمل کن که به وقت لقاء حق عذرت پذیرفته شود، زیرا اینان در میان رعیت از همه به دادگری و انصاف نیازمندترند.

نکته

- احساس مسئولیت در برابر یکایک نیازمندان و محرومان جامعه بار سنگینی است که امیرالمؤمنین بر دوش بالاترین مقام اجرایی حکومتی می‌گذارد آن هم به گونه ای که در برابر خداوند بتواند پاسخ‌گو باشد.^۴

۸.۳۰. رعایت حقوق عموم

«وَكُلُّ فَاَعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ»

و در ادای حق همگان باید چنان باشی که عذرت نزد خداوند قبول شود.

نکته

- امام بیان می‌دارد که با ادای حق هر یک از آنان در پیشگاه خداوند عذر خود را آماده ساز. به این معنا که با آنان طوری رفتار کند که روز ملاقات با پروردگارش عذر و بهانه ای که دارد مقبول واقع شود.^۱

۹.۳۰. توجه به اوضاع یتیمان و سالخوردگان

«وَتَعَاهَدُ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا يَنْصَبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ»^۲

به اوضاع یتیمان و سالخوردگان که راه چاره‌ای ندارند، و خود را در معرض سؤال از مردم قرار نداده‌اند رسیدگی کن.

مشابه

◇ «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»^۳ و اما [تو نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار.

◇ «يَا عَلِيُّ مَنْ كَفَى يَتِيمًا فِي نَفَقَتِهِ بِمَالِهِ حَتَّى يَسْتَغْنِيَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةُ يَا عَلِيُّ مَنْ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ تَرَحُّمًا لَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴ ای علی کسی که بودجه‌ی زندگی یتیمی را از مال خود فراهم کند بهشت بر او واجب است. ای علی کسی که از روی مهربانی دست بر سر یتیمی بکشد خداوند بشماره‌ی هر مویی نوری در قیامت باو ببخشد.

◇ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَغْنِيَ، أَوْجَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ»^۵ کسی که یتیمی را سرپرستی کند و او را به مرحله بی‌نیازی برساند خداوند بهشت را بر او واجب می‌گرداند.

۱۰.۳۰. سنگینی بار مسئولیت

«وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ»

آنچه سفارش کردم بر حاکمان سنگین است، البته همه حق سنگین است.

نکته

- تحمل همه سختی‌ها و امور طاقت فرسا بر همگان مشکل است جز آن‌ها که چشم

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۶۶.

۲. قَرِّعُ: اختصاص بده؛ از ریشه «فَرَّغَ» در اصل به معنای خالی شدن ظرف و مانند آن است و هنگامی که به باب تفعیل برود به معنای خالی کردن می‌آید؛ سپس این واژه در مورد کسی که فکر خود را از همه چیز خالی می‌کند و تنها به یک موضوع می‌اندیشد استعمال شده است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۶۶.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۳۴.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۳۰۶.

۲. تَعَاهَدُ: با دقت به عهده بگیر.

۳. ضحی، ۹.

۴. روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقیه (ط، القدیمة)، ج ۱۲، ص ۳.

۵. تحف العقول، ص ۱۹۷.

بصیرتشان باز شده و به وعده‌های پاداش الهی ایمان و اعتقاد راسخ پیدا کرده اند در این صورت است که تحمل هیچ مشکلی طاقت آن‌ها را طاق نمی‌کند و صبرشان در برابر بلا و مصیبت لبریز نمی‌شود.^۱

۱۱.۳۰. آسان شدن این امر سنگین

«وَقَدْ يَخَفُّهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَثَقُّوا بِصَدَقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ»^۲

و گاهی خداوند آن را بر اقوامی سبک می‌کند که خواهان عاقبت به خیری هستند، و خود را به صبر و استقامت واداشته، و به صدق آنچه خداوند به آن وعده داده اعتماد کرده‌اند.

نکته

● عبارت «فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ» اشاره به این است که خود را به استقامت و شکیبایی وادار می‌کنند تا عادت و حالت آن‌ها شود.^۳

مشابه

«وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتِثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ»^۴ و گمان نکنید که شنیدن سخن حق بر من سنگین است، و مپندارید که تعظیم نابجای خود را از شما درخواست دارم، زیرا آن که اگر سخن حق به او گفته شود، یا عدالت به او پیشنهاد گردد بر او سنگین آید، عمل به حق و عدل بر او دشوارتر است.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۳۵.

۲. يُخَفِّفُ: سبک می‌کند؛ تخفیف می‌دهد. وَثَقُّوا: اطمینان کردند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۶۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

«وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَيِّقُولَ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ ثُمَّ اخْتِمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِىَّ وَنَحْ عَنْهُمْ الضَّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ وَيُوجِبْ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا وَامْنَعْ فِي أَجْمَلٍ وَإِعْذَارٍ»

۳۱. نکات عام در مورد همه گروه‌های ذکر شده

۱.۳۱. ارتباط با توده مردم

«وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ»^۱

از جانب خود وقتی را برای آنان که به شخص تو نیازمندند قرار ده و در آن وقت وجود خود را برای آنان از هر کاری فارغ کن.

۲.۳۱. سفارش به تواضع ز مامدار

«وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ»

و جلوست برای آنان در مجلس عمومی باشد، و برای خداوندی که تو را آفریده تواضع کن.

۳.۳۱. محافظان و مأموران

«وَ تُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَ شُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ»^۲

و لشکریان و یاران از پاسبانان و محافظان خود را از این مجلس برکنار دار، تا سخنگوی نیازمندان بدون ترس و نگرانی و لکنت و تردید با تو سخن بگوید.

۱. تُفَرِّغُ شَخْصَكَ: وقت خودت را خالی می‌کنی.

۲. أَحْرَاسِكَ: محافظان؛ جمع «حارس» و «حَرْسِي» به معنای نگهبان؛ از ماده «حراست» به معنای نگهبانی گرفته شده است؛ الحرس: حرس السلطان و هم الحراس الواحد حرسی و الحرس اسم مفرد بمعنی الحراس كالخدم والخدم. شُرَطٌ: پلیس‌ها؛ جمع «شرطه» به معنای پاسبان؛ الشرط: قوم من أعوان الحكومة يعلمون أنفسهم بعلامات الخدمة يعرفون بها.

مُتَتَعِّعٍ: لکنت زبانی؛ به شخصی که دارای لکنت زبان است گفته می‌شود؛ از ریشه «تَعَتَّعَ» به معنای لکنت زبان گرفته شده و درواقع شبیه به اسمای اصوات است ؛ التعتعة: فی الکلام: التردد فيه من حصر أوعى.

نکته

● در نشست‌های مردمی به خصوص وقتی مردم خود را روبه روی حاکم به گونه‌ای متواضعانه ببینند چه بسا با تندی و خشونت مطالب خود را بیان کنند در این صورت وظیفه حاکم است که بر اعصاب خود مسلط بوده و تحمل شنیدن اظهارات آن‌ها را داشته باشد.^۱

۴.۳۱. اهمیت دفاع از افتادگان

«فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ»

من بارها از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «امتی به پاکی و قداست نرسد مگر اینکه حق ناتوان را از قدرتمند با صراحت و روانی کلام بگیرد».

۵.۳۱. تحمل بداخلاقی دردمندان

«ثُمَّ اخْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ وَنَحَّ عَنْهُمْ الصِّيقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ»^۲

آنگاه خشونت و درست حرف زدن آنان را تحمل کن، تنگ خویی و غرور و خودپسندی نسبت به آنان را از خود دور کن تا خداوند جوایب رحمتش را بر تو بگشاید، و ثواب طاعتش را بر تو واجب کند.

مشابه

◇ «لَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِظَ الْقَلْبُ لَا نَقُضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۳ و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

◇ «لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا»^۴ قطعاً درمورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۳۶.

۲. الْخُرْقُ: بداخلاقی؛ سخت‌گیری؛ در برابر «رفق» که به معنای مدارا کردن است.

الْعِيَّ: ناتوانی؛ کندزبانی؛ «عی» به معنای کند زبان که معنای وصفی دارد؛ عی: يقال: عی من باب تعب عجز عنه و لم يهتد لوجه مراده، العی بکسر العین و تشدید الیاء: التحیر فی الکلام.

نَحَّ: دور کن؛ فعل امر از باب تفعل و از ریشه «نَحَّيَه» به معنای دور کردن و زایل کردن گرفته شده است.

الْأَنْفَ: خودبزرگ‌بینی؛ خودداری از کاری بر اثر استکبار و خودبرتربینی؛ الانفة و هی خصلة تلازم الکبر.

أَكْنَافَ: اطراف؛ الجوانب.

۳. آل عمران، ۱۵۹.

۴. فرقان، ۲۱.

۶.۳۱. بخشش بی منت

وَأَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَنِيئًا وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ»^۱

آنچه عطا می‌کنی به خوشرویی عطا کن، و خودداری از عطا را با مهربانی و عذر همراه نما قسمتی از امور است که باید خودت به انجام آن‌ها برخیزی.

نکته

● گاه حاکم در شرایطی نیست که بتواند خواسته‌ای را برآورد و یا مشکلی را از مراجعه‌کننده‌ای برطرف سازد در این صورت موظف است او را با چهره باز و معذرت‌خواهی جواب دهد.^۲

مشابه

◇ «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا»^۳ و اگر به انتظار گشایشی که از جانب پروردگارت امید می‌داری از آن‌ها اعراض می‌کنی، پس با آن‌ها به نرمی سخن بگو.

◇ «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى»^۴ گفتار نیکو و بخشایش، بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال داشته باشد.

۱. إِجْمَالٍ: لطف و مدارا کردن؛ فی الزفق.

إِعْذَارٍ: با عذر و پوزش؛ معذرت‌خواهی نمودن؛ أعذر فی الأمر: صار ذا عذر فيه.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۳۷.

۳. اسراء، ۲۸.

۴. بقره، ۲۶۳.

مشکل افزوده می‌گردد و پاسخ‌گویی به آن آسان نخواهد بود و ممکن است سبب شود که باز کارهای آن روز به روزهای دیگر موکول شود و سرانجام بسیاری از کارها عقب افتد.^۱

۳۲.۴. ارتباط با خداوند در بهترین اوقات

«أَفْضَلُ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَ أَجْزَلُ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ»^۲

بهترین اوقات و با عظمت‌ترین ساعات را برای خود در آنچه بین تو و خداوند است اختصاص ده، هر چند همه کارها در تمام اوقات برای خداست اگر نیت صحیح باشد، و رعیت از آن کارها روی آسایش ببیند.

مشابه

◇ «يَا أَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ»^۳ ای ابا ذر باید برای تو در هر چیزی هدفی باشد حتی در خوردن و خوابیدن.

◇ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ ع إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»^۴ ابو عبد الله صادق علیه السلام گفت: از کتاب خدا الهام بگیرید که می‌گوید: «با دستاویز صبر و تحمل و استعانت از نماز و راز و نیاز به درگاه خداوند بر مشکلات زندگی فائق شوید».

◇ ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَ أَقْوَمُ قِيلاً إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾^۵ همانا برنامه (عبادت) شبانه پابرجاتر و بااستقامت‌تر است* همانا تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت.

ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا إِجَابَةُ عَمَّالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كِتَابُكَ وَ مِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ [عِنْدَ] يَوْمٍ وَرُودُهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ وَ أَمْضٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ: وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ [تَعَالَى] أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَ أَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.

۳۲. مدیریت صحیح و اثربخش

۳۲.۱. پاسخ‌گویی کارگزاران

«ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا إِجَابَةُ عَمَّالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كِتَابُكَ»^۱ قسمتی از امور است که باید خودت به انجام آن‌ها برخیزی، از جمله پاسخ دادن به کارگزاران دولت، آنجا که منشیانت از پاسخ‌گویی ناتوانند.

نکته

● پاره‌ای از موضوعات است که شخص حاکم خود باید به آن بپردازد از جمله مسائل مهم کارگزاران که از طریق مسئولان دفتر و منشیان حل‌شدنی نیست چراکه این‌گونه مسائل در حقیقت مسائل مردم است که چه بسا تصمیم‌گیری سریع و دقیق در آن ضرورت داشته باشد.^۲

۳۲.۲. برآوردن نیازهای مردم

«وَ مِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ [عِنْدَ] يَوْمٍ وَرُودُهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ»^۳ و نیز جواب دادن به حاجات و مطالب مردم در همان روزی که حاجاتشان به تو می‌رسد و پاسخش همکارانت را تنگدل و ناراحت می‌کند.

۳۲.۳. انجام کارهای روزمره در همان زمان

وَ أَمْضٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ»^۴ برنامه هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روز را کاری مخصوص به همان روز است.

نکته

● هر روز مشکلات خاص خود را دارد و اگر کار امروز به فردا افکنده شود مشکلی بر

۱. يَعْيَا: عاجز می‌شود؛ فعل مضارع از ریشه «عَی» به معنای ناتوان شدن؛ يعجز.

تَخْرُجُ: در تنگنا قرار گرفت؛ فعل مضارع از ریشه «خَرَجَ» به معنای در تنگنا قرار گرفتن.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۳۸.

۳. صُدُورُ: پیشگامان و صدرنشینان و مسلمانان صدر اسلام.

۴. أَمْضٍ: انجام بده.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۸۱.

۲. أَجْزَلُ: بزرگ‌ترین؛ بهترین و پربارترین؛ از ریشه «جَزَلَ».

۳. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۷۴، ص ۷۰.

۴. الکافی (ط، الإسلامیة) ج ۳ ص ۴۸۰.

۵. مزمل، ۶ و ۷.

۳.۳۳. مورد توجه قرار دادن وضع نمازگزاران

«وَ إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضَيِّعًا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ»^۱

چون با مردم به نماز جماعت بایستی نه چنان نماز بگزار که مردم را رمیده کنی نه به آن صورت که نماز را ضایع نمایی، که در میان مردم هم بیمار وجود دارد و هم کسی که حاجتی دارد و باید به دنبال آن برود.

نکته

● در نماز جماعت برای امام جماعت رعایت اعتدال واجب است که نه آنقدر طولانی شود که افراد را از نماز متنفر کند و نه آنقدر با عجله که نماز را ضایع کند. درواقع رعایت حال افراد ناتوان ضروری است.^۲

۳.۳۴. اشاره به حدیث پیامبر

«وَ قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ جَهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلَّى بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ وَ كُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»^۳

من از رسول خدا ﷺ هنگام سفری که مرا به یمن فرستاد پرسیدم: با مردم چگونه نماز بگزارم؟ فرمود: «با آنان نمازی بخوان مانند نماز ناتوان‌ترین آنان، و به مردم مؤمن مهربان باش».

مشابه

◇ «يَا مَعَاذُ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فِتْنًا عَلَىكَ بِالشَّمْسِ وَ ضَحِيهَا وَ ذَوَاتِهَا»^۴ ای معاذ فتنه گر مباش لازم است سوره «والشمس و ضحاها» و امثال آن «از سوره‌های کوتاه» را بخوانی
◇ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ صَلَاتُهُ عَلَى صَلَاةِ أَضْعَفِ مَنْ خَلَقَهُ»^۵ سزاوار است نماز امام همانند نماز ضعیف‌ترین کسی باشد که پشت سر او نماز می‌خواند.

۱. مُنْفَرًّا: فراری‌دهنده.

مُضَيِّعًا: ضایع‌کننده.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۴۰.

۳. وَ جَهَنِي: فرستاد مرا.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۷۵.

۵. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه (ط، القدیمة)، ج ۲، ص ۴۸۱.

«وَ لِيَكُنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَةً فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ وَ وَفَّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنَقُوصٍ بَالِغًا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ وَ إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضَيِّعًا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ وَ قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ جَهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلَّى بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ وَ كُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»

۳.۳۳. توجه به واجبات الهی

۳.۳۳.۱. عبادت‌های خصوصی

«وَ لِيَكُنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَةً فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ»

و باید در خصوص آنچه به آن دینت را برای خدا خالص می‌کنی اقامه واجبات باشد واجباتی که مخصوص به خداوند است.

نکته

● اشاره به اینکه مبدا تصور کنی که انجام وظایف زمامداری مخصوصا خدمت به نیازمندان می‌تواند مانع از عبادات و اقامه فرائض گردد که هر یک از این دو جای مخصوص به خود دارد و هیچ کدام نمی‌تواند جانشین دیگری شود.^۱

۳.۳۳.۲. کوتاهی نکردن در انجام واجبات

«فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ وَ وَفَّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنَقُوصٍ بَالِغًا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ»^۲

روی این ملاک از بدنت در شب و روز در اختیار خداوند قرار بده، و از آنچه موجب قرب تو به خداوند می‌شود به نحو کامل و بدون کم و کاست انجام ده، گر چه هر گونه صدمه و فرسایشی به بدنت وارد آید.

نکته

● عبارت «غَيْرَ مَثْلُومٍ» با توجه به اینکه ثلمه در اصل به معنای شکاف و شکستگی است در اینجا اشاره به کم نگذاشتن از نظر اجزا و شرایط و ترک مواعیت نماز است.^۳

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۸۴.

۲. وَفَّ: وفا کن.

مَثْلُومٌ: خلل؛ ما فيه خلل.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۸۵.

وَأَمَّا إِبْعَدَ هَذَا] بَعْدُ فَلَا تُطَوَّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضَّيْقِ وَقَلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ وَالْإِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْبُحُ الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعَرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذِبِ وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيمَ اخْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسَدِّدُهُ أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَذَلِكَ مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ - [مَا] مِمَّا لَا مَثْوَنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

۳۴. ارتباط مردم و حاکم

۱.۳۴. لزوم رابطه نزدیک میان والی و مردم

«وَأَمَّا بَعْدُ فَلَا تُطَوَّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضَّيْقِ وَقَلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ»^۱

اما بعد از این، پنهان ماندن را از رعیت طولانی مکن، که در پرده ماندن حاکم شعبه‌ای است از تنگ خویی و کم اطلاعی به امور.

۲.۳۴. آثار شوم دوری از مردم

«وَالْإِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْبُحُ الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ»^۲

و پنهان ماندن حاکم از رعیت؛ حاکمان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می‌دارد، بر این اساس کار بزرگ پیش آنان کوچک و کار کوچک بزرگ جلوه می‌کند، زیبا زشت گردد و زشت زیبا شود، و حق به باطل آمیخته می‌گردد.

۳.۳۴. مشبه شدن حق و باطل

«وَأَمَّا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ

۱. فَلَا تُطَوَّلَنَّ: طولانی نگردان.

۲. لِإِخْتِجَابٍ: مخفی ماندن؛ خویشتن را پنهان داشتن؛ از ریشه «حَجَب» به معنای پوشانیدن.

يُشَابُ: مخلوط می‌کند؛ از ریشه «شَوِبَ» به معنای مخلوط کردن و آمیختن است و گاه به معنای آلوده کردنی که منشأ فساد است؛ الشَّوْبُ: بالفتح: الخلط يقال: شابه شوبا من باب قال خلطه.

سِمَاتٌ تُعَرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذِبِ»^۱

زاممدار انسانی است که آنچه مردم از او پوشیده دارند نخواهد دانست، و حق را هم نشانه‌ای نیست که به وسیله آن انواع راستی از دروغ شناخته شود.

مشابه

«فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهَ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي»^۲ من در نظر خود نه بالاتر از آنم که خطا کنم، و نه در کارم از اشتباه ایمنم مگر اینکه خداوند مرا از نفسم کفایت کند، نفسی که خداوند از من به آن مالک‌تر است.

۴.۳۴. لزوم ارتباط مستقیم مسئولان با مردم

«وَأَمَّا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيمَ اخْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسَدِّدُهُ أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ»^۳

و تویی یکی از دو مردی: یا انسانی هستی که وجودت به بخشیدن در راه خدا سخاوتمند است، پس نسبت به حق مردم واجبی که باید عطا کنی یا کار نیکی که باید ادا نمایی علت روی نشان ندادنت به رعیت چیست؟

۵.۳۴. ناامیدی از بخشش بخیل

«فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَذَلِكَ مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ»^۴

یا انسانی هستی مبتلا به بخل، که در این صورت زود باشد که مردم دست درخواستشان را از تو باز دارند آن گاه که از عطا و بخشش نا امید گردند.

۱. لَا يَعْرِفُ: نمی‌داند.

تَوَارَى: پوشیده شد؛ الوری: ما توارى عنک و استتر.

سِمَاتٌ: نشانه‌ها و علامت‌ها؛ جمع «سِمَة» به معنای علامت؛ جمع سمة كعدة و أصلها وسم و هی العلامات. ضُرُوبٌ: انواع.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۳. سَخَتْ: سخاوت کرد؛ آماده کرد؛ من سخا یسخر: جادت.

تُسَدِّدُ: انجام می‌دهی؛ از ریشه «اسدء» به معنای بخشیدن و عطا کردن است؛ از ریشه «سَدَو» به معنای دست به‌سوی چیزی بردن؛ الأسداء: الاعطاء.

۴. فَمَا أَسْرَعَ: چقدر سریع است.

مشابه

«يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلَّغْنِي أَنَّ الْمَوَالِي إِذَا رَكِبْتَ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلِ مِنْهُمْ لِنَلَّا يَنَالُ مِنْكَ أَحَدٌ خَيْرًا وَأَسْأَلَكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُنْ مَذْخُوكَ وَمَخْرُجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ فَإِذَا رَكِبْتَ فَلْيَكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ ثُمَّ لَا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَيْتَهُ»^۱ ابوجعفر! به من خبر رسید که هنگام خروج از منزل، غلامان و خدمتکاران، درب کوچک منزل را می‌گشایند و همراه تو از منزل خارج می‌شوند. این کار آنان به خاطر پستی و تنگ چشمی آنان است تا با مستمندان مواجه نشوی و خیر تو به آنان نرسد. از تو درخواست می‌کنم و تو را به آن حقی که بر گردنت دارم سوگند می‌دهم که ورود و خروج تو، همیشه از درب بزرگ باشد و چون بخواهی بر مرکب سوار شوی همراه خود مقداری سکه طلا و نقره بردار و هرکس دست مسألت دراز کند، او را از عطای خود بهره‌مند ساز.

«عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَيُّمَا وَالٍ احْتَجَبَ عَنْ حَوَائِجِ النَّاسِ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَنْ حَوَائِجِهِ»^۲ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر زمامداری که خویش را از [رسیدگی به] نیازهای مردم به دور دارد خداوند او را در روز رستاخیز از [دستیابی به] خواسته‌هایش به دور خواهد داشت

۳۴.۶. رسیدگی به حاجات مردم

«مِمَّا لَا مَثُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ انْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ»^۳ با اینکه بیشترین حاجات مردم از تو چیزی است که برایت زحمت و رنجی ندارد، از قبیل شکایت از ستمی، یا درخواست انصاف در خرید و فروشی.

۱. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۴، ص ۴۲.

۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۶۱.

۳. شَکَاةٌ: شکایت.

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَتَطَاوُلٌ وَ قِلَّةٌ انْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمَ [مَثُونَةً] مَادَّةَ أَوْلَيْكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تَقْطَعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَتِكَ قَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَثُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنًا ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالزِّمُّ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ [خَوَاصِّكَ] خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ ابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ خَيْفًا فَاصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَ اَعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَ إِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيهِمْ عَلَى الْحَقِّ.

۳۵. پرهیز از زیاده‌خواهی اطرافیان

۳۵.۱. دوری از افراد فرصت طلب و سودجو

«ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَ تَطَاوُلٌ وَ قِلَّةٌ انْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمَ مَادَّةَ أَوْلَيْكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ»^۱ همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان.

نکته

- نزدیکان و آشنایان صمیمی آنچنان که می‌توانند پشتوانه‌ها و فریادرسان خوبی برای روزهای گرفتاری باشند می‌توانند هنگام قدرت و زمامداری عوامل انحراف و خطاهای بزرگ باشند.^۲

۱. بَطَانَةٌ: همراه؛ لباس زیرین؛ به افرادی که محرم اسرار هستند «بطانه» گفته می‌شود و منظور امام از این واژه معنای اخیر است؛ الرَّجُلُ: دخلاؤه و أهل سرّه ممن یسکن إلیهم و یثق بمودّتهم.

اسْتِثْنَاءٌ: خودخواهی؛ چیزی را به خود اختصاص دادن؛ از ریشه «أثر» در اصل به معنای علامتی بر چیزی گذاردن گرفته شده و از آنجا که وقتی انسان چیزی را به خود اختصاص می‌دهد گویی اثری بر آن می‌گذارد این ماده در آن معنا به کار رفته است؛ طلب المنافع لنفسه خاصة.

تَطَاوُلٌ: مقدم شمردن خود بر دیگران؛ برتری جویی؛ از ریشه «طَوَلَ» به معنای مرتفع شدن؛ و أطال الرَّجُلُ عَلَى الشَّيْءِ مثل أشرف وزنا و معنی و تطاول علا و ارتفع.

فَاحْسِمَ: قطع کن؛ از ریشه «حَسَمَ» به معنای قطع کردن؛ قطع الدّم بالکی و حسمه حسما من باب ضرب: قطعه.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۴۴.



حق را نسبت به هر که لازم است از نزدیک و دور رعایت کن، و در این زمینه شکایا و مزد خواه از خدا باش.

۳۵.۵. التزام عملی به حق

«ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ ابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يُثْقَلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ»^۱

گر چه این برنامه به زیان نزدیکان و خاصان باشد، و در این مورد نسبت آنچه بر تو گران است جویای عاقبتش باش، که سرانجام رعایت حق پسندیده و نیکوست.

نکته

● اشاره به این است که رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان نزدیکان و غیر آنها در دنیا عاقبت نیکی دارد زیرا سبب اطمینان و خشنودی توده مردم و همراهی آنها با حکومت می شود و در آخرت نیز ثواب نیکوکاران و مجاهدان را در بر دارد.^۲

مشابه

«وَ أَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَنَّكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا وَ مِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ»^۳ و تو را هرگز چیزی از حق بی نیاز نگرداند، و از جمله حقوق بر تو، پایدن نفس خویش است.

۳۵.۶. برطرف کردن سوءظن ها

«وَ إِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَ اُعِدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَ إِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيهِمْ عَلَى الْحَقِّ»^۴

۱. ابْتِغِ: در نظر بگیر.

مَغَبَّةٌ: نتیجه؛ عاقبت و نتیجه چیزی؛ العاقبة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۰۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۹.

۴. ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ: مردم تو را متهم کردند.

حَيْفًا: ظلم؛ ظلم و ستم و بی انصافی و از آنجا که وقتی چیزی به وسیله ظلم و ستم از دست برود انسان افسوس می خورد؛ این واژه امروز به معنای افسوس خوردن به کار می رود؛ الحيف: الظلم والجور.

أَصْحِرْ: آشکار کن؛ از ریشه «صحرا» به معنای بیابان گرفته شده و «إِصْحَار» یعنی به بیابان رفتن، از آنجا که در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می شود این ماده به معنای آشکار ساختن به کار رفته است.

اُعِدِلْ: برگردان؛ از ریشه «عدول» به معنای برگرداندن.

إِصْحَارِكَ: اظهار عذر؛ و أصحرت: بکذا می کشفته، مأخوذ من الاصحار، و هو الخروج إلى الصحراء.

تَقْوِيهِمْ: صاف و راست کردن و کجی ها را از بین بردن.

۳۵.۲. رانت خواری اطرافیان ممنوع

«وَ لَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَّتِكَ وَ حَامَّتِكَ قَطِيعَةً»^۱

به هیچ یک از اطرافیان و اقوام خود زمینی از اقطاع مسلمین واگذار مکن.

مشابه

«وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهٗ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ»^۲ به خدا قسم اگر آن املاک را بیایم به مسلمین بر می گردانم، گر چه مهریه زنان شده باشد، یا با آن کنیزان خریده باشند. زیرا گشایش امور با عدالت است، کسی که عدالت او را در مضیقه اندازد، ظلم و ستم، مضیقه بیشتری برای او ایجاد می کند.

۳۵.۳. پرهیز از طمع ورزی

«وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بَمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَثَوْتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنًا ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۳

نباید در تو طمع ورزد کسی به گرفتن مزرعه ای که در آبشخور آن به همسایه زیان رساند، یا کاری که باید با شرکت به سامان رسد مشقت کار مشترک را به همسایگان تحمیل کند، در آن صورت سودش برای آن طمع کاران و عیب و زشتی آن در دنیا و آخرت بر عهده تو خواهد بود.

۳۵.۴. تقدم دانستن حق

«وَ أَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَاقِعًا»^۴

۱. لَا تُقْطِعَنَّ: هرگز اختصاص نده؛ از ریشه «قَطَعَ» به معنای جدا کردن؛ این واژه هنگامی که به باب افعال می رود به معنای تخصیص دادن چیزی به کسی مثلاً زمینی را در اختیار کسی قرار دادن می باشد.

حَاشِيَّتِكَ: اطرافیان تو.

حَامَّةٌ: خویشاوندان؛ از ریشه «حَمَّ» به معنای گرم کردن گرفته شده به مناسبت اینکه علاقه و دوستی آنها گرم و داغ است به همین دلیل دوست صمیمی را «حمیم» می گویند؛ الحامَّة: القرابة.

قَطِيعَةً: قطعه زمین؛ محال بغداد اقطاعها المنصور أناسا من أعيان دولته ليعمروها و يسكنوها، و منه حدثني شيخ من أهل قطيعة الربيع، و أقطعت قطيعة أى طائفة من أرض الخراج و الأقطاع إعطاء الإمام قطعة من الأرض و غيرها و يكون تملیكا و غیر تملیك.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷.

۳. عُقْدَةٌ: زمین زراعی؛ الصَّيعة، و العقدة أيضا: المكان الكثير الشجر و النخل، اعتقد الصيعة: اقتناها.

مَهْنًا: گوارایی؛ چیز مرغوب و گوارا؛ مصدر هنأته.

۴. مُحْتَسِبًا: قصد قربت کننده.

هرگاه رعیت گمان ستمی بر تو ببرد آشکارا عذرت را به آنان ارائه کن، و به اظهار عذر گمان‌های آنان را از خود بگردان، چراکه اظهار عذر موجب عادت دادن نفس به اخلاق حسنه، و مهربانی و نرمی نسبت به رعیت است، و این عذرخواهی تو را به خواسته‌ات در واداشتن رعیت به حق می‌رساند.

نکته‌ها

- اگر ستمگری و اجحاف به بیت‌المال و سوءاستفاده به نفع خواص و نزدیکان در بین مردم شایع شد بر حاکم است که با صراحت واقعیات را بازگو کند اگر خلافی مرتکب شده است عذرخواهی کند و گرنه ابهامات را از ذهن افراد برطرف سازد.^۱
- مهم‌ترین تأثیر سیاسی اجتماعی این عذرخواهی این است که مردم را در مسیر حق استواری می‌بخشد. هنگامی که کارگزاران خود را در مسیر حق مشاهده می‌کنند مردم هم متأثر می‌شوند.^۲

مشابه

﴿إِذْ عَقَدَهَا لَآخِرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ فَصَيَّرَهَا فِي حُوزَةِ خَشْنَاءٍ يَخْشُنُ مَسْهَا وَيَغْلُظُ كَلِمَهَا وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَالْإِغْتِذَاؤُ مِنْهَا﴾^۳ خلیفه اول به هنگام مرگ خلافت را به عقد دیگری درآورد و به دست کسی سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری؛ اشتباه و پوزش طلبی بود.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۴۵.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۳۶۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلَاحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِحُجُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ وَلَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَنَحْذُ بِالْحَزْمِ وَاتَّهِمُ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ [عَدُوِّ لَكَ] عَدُوِّكَ عَقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتَّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَذْرِ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَلَا تَخَيِّسَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَخْتَلَنَّ عَدُوَّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى جَوَارِهِ فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا إِخْدَاعَ فِيهِ وَلَا [تَعْقِدُهُ] تَعْقِدُ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ [الْقَوْلِ] قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوَثُّقَةِ وَلَا يَدْعُونَكَ ضَيْقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ عَذْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبَةٌ لَا [تَسْتَقْبِلُ] تَسْتَقْبِلُ فِيهَا ذُنُوبَكَ وَلَا آخِرَتَكَ.

۳۶. صلح

۱. اشاره به صلح عادلانه

«وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلَاحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِحُجُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ»^۱

از صلحی که دشمنیت به آن دعوت می‌کند و خشنودی خدا در آن است روی مگردان، زیرا صلح موجب آسایش لشگریان، و آسودگی خاطر آن‌ها، و امنیت شهرهای توست.

نکته

- از نظر اسلام روابط سالم اجتماعی با زیاده خواهی‌ها و خودکامگی‌ها تأمین نمی‌گردد بلکه صلح و امنیت عمومی است که اساس سعادت اجتماعی بشر را تأمین می‌کند البته صلحی که ارزش‌های اسلامی در آن رعایت گردد.^۲

۱. دَعَاً: آسایش؛ سکون و آرامش؛ از ریشه «وَدَعَ» گرفته شده است؛ مصدر ودع: الزاحه.

هُمُومٌ: غم و غصه‌هایت.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲.۳۶. غافل نشدن از دشمن

«وَلِكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَاتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ»^۱

ولی پس از صلح به کلی از دشمن حذر کن، چه بسا که دشمن برای غافل گیر کردن تن به صلح دهد. در این زمینه طریق احتیاط گیر، و به راه خوش گمانی قدم مگذار.

نکته

● اسلام دین منطقی و عقل است هرگز گری را که با دست می توان باز کرد به دندان نمی گشاید بدون تردید جنگ در حد و اندازه اش مشکلات بسیار برای لشکریان و دردسر بسیار برای حاکمان و زمینه تخریب و ویرانی فراوان برای آبادی ها را به دنبال خواهد داشت.^۲

۳.۳۶. پابندی به عهد و پیمان ها

«وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَنْكَ بِالْوَفَاءِ وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جَنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَتْ»^۳

اگر بین خود و دشمن قرارداد بستنی، یا از جانب خود به او لباس امان پوشاندی، به قرارداد وفا کن، و امان دادنت را به امان رعایت نما، و خود را سپر تعهدات خود قرار ده.

نکته

● چه بسا وفای به عهد و یا احترام به اصل پناهندگی ضرر و زیان هایی را برای حاکم یا کارگزاران او داشته باشد ولی چاره نیست برای تحقق بخشیدن به بسیاری از فضائل و کمالات باید هزینه لازم را نیز پرداخت نمود.^۴

مشابه

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^۵ و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان

پرسش خواهد شد.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۱ و کسانی که امانت ها و پیمان خود را مراعات می کنند.

۴.۳۶. برترین فریضه الهی

«فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتُّبِ آرَائِهِمْ»

زیرا مردم بر چیزی از واجبات الهی چون بزرگ شمردن وفای به پیمان با همه هواهای گوناگون و اختلاف آرای که دارند اتفاق ندارند.

۵.۳۶. اتفاق نظر ادیان مختلف در وفای به عهد

«مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ»

مشرکین هم علاوه بر مسلمین وفای بر عهد را بر خود لازم می دانستند، چرا که عواقب زشت پیمان شکنی را آزموده بودند.

۶.۳۶. نهی شدید از پیمان شکنی

«لَمَّا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَلَا تَخِيْسَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَخْتَلَنَّ عَدُوَّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ»^۲

پس در آنچه به عهده گرفته ای خیانت نورز، و پیمان خود را مشکن، و دشمن را گول مزین، که بر خداوند جز نادان بدبخت گستاخی نکند.

۷.۳۶. عهد و پیمان جلوه ای از رحمت خداوند

«وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرِيماً يَسْكُنُونَ إِلَيْهِ

۱. معارج، ۳۲.

۲. اسْتَوْبَلُوا: سخت و ناگوار یافتید؛ از ریشه «استیبال» به معنای آزمودن و ریشه اصلی آن «وَبَل» به معنای بارش شدید باران است و چون چنین بارشی مشکلاتی ایجاد می کند این واژه در مورد ضرر و زیان و امتحانات سخت به کار رفته است؛ استفعال من الوبال: ای منتظرون و بال عاقبة الغدر و الوبال: الوخم، يقال: استوبلت البلد: استوخمت فلم توافق ساكنها.

فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ: هرگز در برابر عهدی که بسته ای نیرنگ به راه نینداز.

تَخِيْسَنَّ: نقض نکن؛ از ریشه «خيس» به معنای فاسد شدن و متعفن گردیدن گرفته شده و سپس به معنای خیانت و نقض عهد به کار رفته است؛ خاس: بالعهد: نقضه.

تَخْتَلَنَّ: حيله گری نکن؛ از ریشه «ختل» به معنای خدعه و نیرنگ غافل گیرانه؛ الختل: الخداع و المکر.

لَا يَجْتَرِي: جرئت نمی ورزد.

۱. قَارَبَ: نزدیک شد.

لِيَتَغَفَّلَ: تا غافل گیر کند.

خُذْ بِالْحَزْمِ: جانب احتیاط را بگیر.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۴۸.

۳. ذِمَّةٌ: پناهندگی.

حُطَّ: کاملاً.

ارْعَ: مراعات کن.

۴. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۴۸.

۵. اسراء، ۳۴.

توریه مانند و دو پهلوی به کار میر.

نکته

● هرگز در شأن حاکم اسلامی نیست که خود ناقض اصول اسلامی باشد و از آنجا که مقصد اصلی در اسلام نشر فضائل و کمالات بشری است بیشترین تقید به آن‌ها را باید حاکمان اسلامی داشته باشند.^۱

مشابه

❖ «يُرْغَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بَيْدَهُ وَلَمْ يُبَايِعْ بَقْلِيهِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيَّةَ فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيْمَا خَرَجَ مِنْهُ»^۲ او گمان می‌کند تنها با دست بیعت نموده نه با قلب. پس به بیعتش با من اقرار کرده، و نسبت به امر باطنی مدعی است، باید بر اثبات مدعایش دلیل مقبول بیاورد، و گر نه واجب است به همان بیعت اول باز گردد.

۳۶. ۹. شکیبایی در تنگناهای عهد و پیمان

«وَلَا يَدْعُوَنَّكَ ضَيْقُ أَمْرِ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ»^۳

و نباید در تنگنا افتادنت به خاطر اینکه عهد و پیمان خدا برای تو الزام آور شده تو را به فسخ آن به طور نامشروع بکشاند، چرا که صبر تو در تنگنای عهد و پیمان که امید گشایش و برتری عاقبتش را داری بهتر است.

نکته

● اشاره به اینکه مشکلات آخرت در برابر مشکلات دنیا قابل مقایسه نیست و خشم پروردگار با هیچ چیز قیاس نشود بنابراین باید تنگناها و مشکلات پیمانی که بسته شده تحمل شود و باید از پیمان شکنی که مجازات الهی را در پی دارد پرهیز کرد.^۴

۳۶. ۱۰. توصیه به صبوری

«وَفَضَّلْ عَاقِبَتَهُ خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبِعَتَهُ وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلِبَةُ لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ»^۵

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۴۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸.

۳. تَرْجُو انْفِرَاجَهُ: امید گشوده شدن آن را داری.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۵. طَلِبَةُ: مطالبه و درخواست حق؛ اسم مصدر به معنای مطلوب.

مَنْعَتِهِ وَ يَسْتَفِضُّونَ إِلَى جَوَارِهِ»^۱

خداوند عهد و پیمانش را امان قرار داده و رعایت آن را از باب رحمتش بر عهده همه بندگان گذاشته، عهد و پیمان حریم امنی است تا در استواری آن بیاسایند، و همگان به پناه آن روند.

استعاره

مُسْتَعَار: حریم

مُسْتَعَار منه:

مُسْتَعَار له: عهد و پیمان

جامع: لفظ: «الحریم» را استعاره برای عهد و پیمان آورده و با کاربرد کلمه: «السکون» به برخورداری بنده از نعمت و بهره‌برداری از جوار رحمت خداوند اشاره نموده، و بدین وسیله بر جهت استعاره که همان اعتماد و اطمینان به خدا و در امان ماندن از فتنه است، توجه داده، و حریم را به نوعی مانع تشبیه کرده است.

۳۶. ۸. پرهیز از خیانت و فریب در عهد و پیمان

فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مَدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ وَلَا تَعَقُّدَ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنٍ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَ التَّوَثُّقَةِ»^۲

بنابراین در عهد و پیمان خیانت و فریب و مکر روا نیست. عهد و پیمانی برقرار مکن که در آن راه تاویل و بهانه و توریه و فریب باز باشد، و پس از تأکید و استوار نمودن عهد و پیمان گفتار

۱. افْضَاة: آن را افشا کرد؛ از ریشه «افضاء» به معنای توسعه دادن و از ریشه «فضا» گاهی به معنای گستردن و منتشر ساختن نیز به کار می‌رود و در بالا همین معنا اراده شده است؛ بسطه، استفاض الماء: سال.
مَنْعَتِهِ: نیرو و قوت؛ قوت و قدرتی است که انسان را در مقابل دشمن یا حوادث ناگوار حفظ می‌کند.
يَسْتَفِضُّونَ: پناه می‌برند.

۲. إِدْغَالَ: افساد؛ از ریشه «دغل» به معنای داخل شدن در یک مکان به صورت مخفیانه است و از آنجا که فاسدان و مفسدان معمولاً به این صورت وارد می‌شوند مفهوم فساد نیز غالباً در آن وجود دارد و «دَغَل» به معنای فساد و گاه شخص مفسد می‌آید؛ الدَّغْل: الفساد.

مُدَالَسَةُ: خیانت؛ خدعه و خیانت کردن است و ریشه اصلی آن «دَلَس» به معنای ظلمت است و سپس به معنای خیانت به کار رفته است؛ مفاعلة من التدليس فی البيع و غیره کالمخادعة و هی إرائة الشیء و تعریفه بخلاف ما هو علیه.
لَا تُعَوِّلَنَّ: هرگز تکیه نکن.

الْعِلَلُ: بیماری و فساد؛ جمع عله؛ در اینجا به معنای ابهاماتی است که سرچشمه توجیهات فاسد و مفسد می‌شود
لَحْنٍ قَوْلٍ: سخنی که قابل توجیه و تاویل است؛ سخنی که از قواعد خود منصرف گردد و نتیجه خلافی از آن گرفته شود؛ کالتورية و التعريض و هی أداء المقصود بلفظ یحتمل غیره من المعنى.

زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمان‌ها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان‌شکنی است که از کیفر آن می‌ترسی، و در دنیا و آخرت نمی‌توانی پاسخ گوی پیمان‌شکنی باشی.

إِيَّاكَ وَالدَّمَاءَ وَسَفْكَهَا بَغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَلَا أَعْظَمَ لَتَبِيعَةٍ وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بَغَيْرِ حَقِّهَا وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضَعِّفُهُ وَيُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْبَدَنِ وَإِنْ ابْتُلِيتَ بِخَطِيئَةٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ فَإِنَّ فِي الْوَكْرَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَحْوَةَ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُودَى إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمُقْتُولِ حَقَّهُمْ.

۳۷. پرهیز از خون‌ریزی

۳۷.۱. بر حذر بودن از خون‌ریزی به ناحق

«إِيَّاكَ وَالدَّمَاءَ وَسَفْكَهَا بَغَيْرِ حِلِّهَا»

از ریختن خون به ناحق بر حذر باش.

نکته

● قتل نفس از روی عمد علاوه بر مجازات سنگین در آخرت در دنیا نیز پیامدهای خطرناک و اجتناب ناپذیری به دنبال خواهد داشت. انتقام شدید الهی و مجازات سخت او را موجب خواهد شد.^۱

۳۷.۲. آثار منفی ریختن خون ناحق

«فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَلَا أَعْظَمَ لَتَبِيعَةٍ وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بَغَيْرِ حَقِّهَا»^۲

زیرا چیزی در نزدیک ساختن انتقام حق، و عظمت مجازات، و از بین رفتن نعمت و پایان گرفتن زمان حکومت به مانند خون به ناحق ریختن نیست.

مشابه

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَآعَدَ لَهُ عَذَابًا

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۵۱.

۲. سَفْكَ: ریختن خون؛ در اصل به معنای ریختن خون و یا ریختن اشک است ولی غالباً در مورد ریختن خون به کار می‌رود.

أَدْعَى لِنِقْمَةٍ: دعوت‌کننده‌تر به انتقام الهی.

أَعْظَمَ لَتَبِيعَةٍ: وخیم‌تر از نظر نتایج؛ در اصل از «تَبِعَ» به معنای متابعت و پیروی کردن و دنبال چیزی رفتن گرفته شده و سپس به مجازات و کیفر که به دنبال اعمال انسان دامان او را می‌گیرد اطلاق شده است.

۴.۳۷. قصاص قتل عمد

«وَلَا عُدْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ»

برای تو در قتل عمد نزد خدا و نزد من عذری نیست.

۵.۳۷. پرداخت خون بهای قتل غیر عمد

«لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ الْبَدَنِ وَإِنْ ابْتُلِيَتْ بِخَطِيئَةٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ فَإِنَّ فِي الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةَ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ»^۱

چرا که کیفر قتل عمد کشتن قاتل است. و اگر دچار اشتباه شدی، و تازیانه یا شمشیر یا دستت در کیفر دادن از حد بیرون رفت چه اینکه در مشت زدن و بالاتر از آن بیم قتل است مبدا نخوت حکومت تو را از پرداخت خون بها به خاندان مقتول مانع گردد.

عظیماً^۱ و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود؛ و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

♦ «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۲ از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هرکس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

۳.۳۷. دادرسی خدا از رسیدگی به خون مظلوم

«وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُقْوِينَ سُلْطَانَكُمْ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوْهِئُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ»^۳

خداوند در قیامت اول چیزی که بین مردم حکم می‌کند در رابطه با خونهایی است که به ناحق ریخته‌اند. پس حکومت را به ریختن خون حرام تقویت مکن، که ریختن خون حرام قدرت را به سستی کشاند، بلکه حکومت را ساقط نموده و به دیگری انتقال دهد.

نکته

● «يُزِيلُهُ» اشاره به نابودی مطلق یک حکومت است مانند کشورهایی که بر اثر شکست مستعمره کشوری دیگر و یا ملحق به آن شده است.^۴

مشابه

♦ قَالَ ﷺ: «يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ»^۵ روز ستم کشیده (انتقام روز رستخیز) بر ستمگر سخت‌تر است از روز ستمگر (تسلط او در دنیا) بر ستم کشیده.

۱. نساء، ۹۳.

۲. مانند، ۳۲.

۳. تَسَافَكُوا: خون‌های یکدیگر را ریختند.

لَا تُقْوِينَ: هرگز تقویت نکن.

يُوْهِئُهُ: سست می‌کند.

يُزِيلُهُ: از بین می‌برد.

يَنْقُلُهُ: منتقل می‌کند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۳.

۱. قَوَدَ: قصاص؛ در اصل از «قَوَدَ» و «قیادت» گرفته شده که به معنای راه بردن و سوق دادن چیزی و یا شخصی است؛ از آنجا که قاتل را به محل قتل می‌برند این واژه به معنای قصاص آمده است؛ القود بالتحریک: القصاص، يقال: أقدت القاتل بالقتل: قتلته به و بابه قال.

الْوَكْزَةُ: مشت زدن؛ از ریشه «وَكَزَ» به معنای زدن و عقب راندن گرفته شده است؛ وکزه: ضربه و دفعه، و يقال: وکزه أي ضربه بجمع يده على ذقنه، و أصابه بوكزة أي بطعنة و ضربة.

مَقْتَلَةً: قتل.

لَا تَطْمَحَنَّ: هرگز بالا نبرد؛ از ریشه «طَمَحَ» به معنای بالا بردن و تکبر کردن گرفته شده و در عبارت بالا به معنای کبر و غرور است.

نَخْوَةُ: تکبر؛ فی الحديث إِنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَتْحِ فَالسُّكُونِ أَيْ افْتِخَارَهَا وَ تَعْظُمَهَا.

عَشَائِرَهَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ طِينٍ^۱ امام باقر علیه السلام فرمود: در روز فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به منبر رفت و فرمود: ای گروه مردم همانا خداوند نخوت و تکبر دوران جاهلیت و افتخار کردن به پدران را از میان شما برد، همانا شما همگی از آدم علیه السلام هستید، و آدم نیز از (خاک و) گل آفریده شده.

۳۸.۲. دلیل نهی از خودپسندی

«فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمَحَقَّ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ»^۲ زیرا این حالات از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان در نظر اوست تا نیکی نیکوکاران را نابود کند.

نکته

● انسان خود پسند از عملکرد خود راضی است و به گونه ای حق خدا را ادا شده تلقی می‌کند و این نوعی جهل به خداوند و شناختن جایگاه خود نسبت به ذات خداوند است.^۳

۳۸.۳. پرهیز از منت‌گذاری بر رعیت

«وَإِيَّاكَ وَ الْمَنْ عَلَى رِعْيَتِكَ يَا حَسَنُكَ أَوْ التَّزِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ»

پرهیز از اینکه احسانت را بر رعیت منت‌گذاری، یا کرده خود را بیش از آنچه هست بزرگ شماری، یا به رعیت وعده‌ای دهی و خلاف آن را به جا آوری.

نکته

● منت‌گذاری بر افراد هنگام احسان نسبت به آنان موجب تلخ شدن کام آنان و بی‌ارزش شدن نعمت نزد آن‌ها خواهد شد چرا که تحقیرشان را به همراه دارد.^۴

مشابه

◇ ﴿لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۵ بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید.

۱. الزهد، ص ۵۶.

۲. فُرْص: فرصت‌ها؛ الفرصة: النوبة، و الممكن من الأمر.

یَمَحَقُّ: نابود می‌کند؛ نقصان و کم شدن تدریجی و سرانجام نابود شدن است؛ يقال: محقه محققا من باب نفعه: نقصه و أذهب منه البركة، و قيل: المحقق ذهاب الشيء كله حتى لا يرى له أثر.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۵۳.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۵۳.

۵. بقره، ۲۶۴.

وَإِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمَحَقَّ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ وَ إِيَّاكَ وَ الْمَنْ عَلَى رِعْيَتِكَ يَا حَسَنُكَ أَوْ التَّزِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَ التَّزِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَ الْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى] تَعَالَى كَبَرُ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ وَ إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوْ [التَّسَاقُطُ] التَّسَقُّطُ فِيهَا عِنْدَ امْكِانِهَا أَوْ اللَّجَاجَةُ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ أَوْ الْوَهْنُ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ فَضَعُ كُلِّ أَمْرٍ مَوْضِعُهُ وَ أَوْقِعْ كُلَّ [عَمَلٍ] أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.

۳۸. چند سفارش

۳۸.۱. پرهیز از خودپسندی

«وَإِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ»^۱

از خودپسندی و تکیه بر آنچه تو را آلوده به خودپسندی کند و از علاقه به ستایش و تعریف مردم برحذر باش.

مشابه

◇ امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ إِبْنُ أَبِي نَجِيٍّ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ لِحُجُودِهِ إِذَا اسْتَمَكَّنْتُ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيَّرَ مَقْبُولَ مِنْهُ إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذَنْبَهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْبُ»^۲ شیطان لعین به لشگر خود گفت: من اگر در سه مورد بر آدمیزاده دست یابم پس از آن هر عملی که بجا آورد خاطر پریشان نگردم که میدانم عملش پذیرفته نیست: هنگامی که عمل خود را زیاد پندارد و گناه خود را فراموش کند و خودپسندی در او راه یابد.

◇ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «مَنْ أُعْجِبَ بِنَفْسِهِ هَلَكَ وَ مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ»^۳ هرکس خود را بزرگ ببیند هلاک می‌شود و آن کس که فکر و رای خود را بزرگ ببیند هلاک می‌شود.

◇ «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ التَّفَاخُرَ بِآبَائِهَا وَ

۱. الإِعْجَابُ: خودپسندی.

حُبُّ الْإِطْرَاءِ: دوست داشتن مدح؛ از ریشه «طَرَاوَة» به معنای تروتازه بودن و هنگامی که به باب افعال می‌رود معنای ثناخوانی و مدح کردن می‌آید. گویی کسی می‌خواهد با مدح خود شخص را تروتازه نگهدارد و در بسیاری از موارد به ثناخوانی بیش از حد و تملق می‌گفته می‌شود و اینجا همین معنا اراده شده است.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۹، ص ۳۰۶.

نکته

- انجام عجولانه کارها قبل از موعد خلاف عقل و منطق است؛ کوتاهی از انجام آنها هنگام فرا رسیدن وقت و موقعیتشان رفتاری نسنجیده است.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۲ و انسان [همان گونه که] خیر را فرا می خواند، [پیشامد] بد را می خواند و انسان همواره شتابزده است.
- ◇ ﴿يُسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ﴾^۳ «پس از من چه بد جانشینی برای من بودید! آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید؟»

- ◇ «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ بِأَمْلِكَ فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَ لَسْتَ بِمَا بَعْدَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ»^۴ ای ابا ذر پرهیز از به دنبال افکندن آرزویت زیرا که تو در همان روز خویشی و بعد آن روز نیستی اگر فردایی برای تو بود فردا آن طور باش که در همان روزی و اگر فردایی نداشتی پشیمانی بر آنچه که آن روز از دست داده ای.

۶.۳۸. پرهیز از لجاجت

«أَوِ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرْتَ أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا»^۵

یا لجبازی در چیزی که نامعلوم است، یا سستی در آنچه که روشن است بر حذر باش.

۷.۳۸. رعایت اعتدال در کارها

«إِذَا اسْتَوْصَحْتَ فَصَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَ أَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ»^۶

هرچیزی را در جای خودش بگذار، و هر کاری را به موقع خودش انجام ده.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۵۴.

۲. اسراء، ۱۱.

۳. اعراف، ۱۵۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵. تَنَكَّرْتُ: مبهم شد؛ از ریشه «تَنَكَّرَ» به معنای ابهام داشتن و ناآشنا بودن در مقابل واضح و روشن بودن است.

اللَّجَاجَةُ: لجبازی؛ لَجَّ: فی الأمر لجاجة إذا لازم الشيء و واطبه من باب ضرب.

۶. اسْتَوْصَحْتُ: آشکار شد؛ از ریشه «استیضاح» به معنای توضیح خواستن گرفته است و معمولاً به صورت متعدی به

یک مفعول به کار می رود ولی در جمله بالا به معنای فعلاً لازم به کار رفته یعنی واضح شدن.

أَوْقِعَ: قرار بده.

۴.۳۸. پرهیز از بزرگ جلوه دادن احسان

«فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَ التَّزَيُّدُ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَ الْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱

چرا که منت موجب بطلان احسان، و کار را بیش از آنچه هست پنداشتن باعث از بین بردن نور حق در قلب، و خلف وعده سبب خشم خدا و مردم است، خداوند بزرگ فرموده: «این باعث خشم بزرگ خداست که بگویند و انجام ندهید».

نکته

- «التَّزَيُّدُ» یعنی واقعیت را بیش از آنچه هست و برخلاف آنچه هست ارائه کردن.^۲

مشابه

- ◇ ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾^۳ گفتاری پسندیده [در برابر نیازمندان] و گذشت [از اصرار و تندی آنان] بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال آن باشد، و خداوند بی نیاز بردبار است.
- ◇ ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۴ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویند و انجام ندهید.
- ◇ ﴿بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۵ آری، هر که به پیمان خود وفا کند، و پرهیزکاری نماید، بی تردید خداوند، پرهیزکاران را دوست دارد.

۵.۳۸. پرهیز از افراط و تفریط در کارها

«وَ إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوِ التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ امْكَانِهَا»^۶

از عجله در کارهایی که وقتش نرسیده، یا سهل انگاری در اموری که انجامش ممکن نشده پرهیز.

۱. التَّزَيُّدُ: کاری را بیشتر از واقع نشان دادن؛ تَفَعَّلَ مِنْ الزيادة أى احتساب العمل أزيد مما يكون.

مَقْتًا: خشم؛ در اصل به معنای بغض شدید و خشم به کسی است که کار بدی انجام داده است؛ المقت: البغض.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۳۴.

۳. بقره، ۲۶۳.

۴. صف، ۳.

۵. آل عمران، ۷۶.

۶. أَوَانٌ: زمان و موقع.

التَّسَقُّطُ: شانه خالی کردن؛ در اصل به معنای تدریجاً به سراغ چیزی رفتن است که لازمه آن در بسیاری از موارد سستی و اهمال کاری است که نقطه مقابل در جهت تفریط نسبت به عجله است.

نکته

- نتیجه ترک شتاب‌زدگی و سستی نکردن در اعمال آن است که هر عمل یا گفته‌ای را در جایگاه خاص خود و متناسب با موقعیت آن انجام دهد.^۱

مشابه

- ◇ «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»^۲ عدالت هر چیزی را در جایگاه خودش قرار می‌دهد
- ◇ «وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِغَيْرِ وَقْتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّارِعِ بغيرِ أَزْهِهِ»^۳ هرکس میوه را پیش از رسیدن بچیند، چون کشاورزی است که بذر را در زمین دیگری باشد.

۳۹. پرهیز از کارهای شتاب‌زده و نسنجیده

۱.۳۹. پرهیز از امتیازخواهی

«وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ»^۱

از اینکه چیزی را به خود اختصاص دهی در حالی که همه مردم در آن مساوی هستند پرهیز.

نکته

- امتیازخواهی حاکمان که همه ابزار قدرت در دست آن‌هاست آثار سوئی در اعتماد مردم نسبت به آنان خواهد داشت و به شایعات و دشمنی‌ها درمورد آنان دامن خواهد زد چرا که مردم به طور طبیعی نظاره‌گر حاکمان هستند.^۲

۲.۳۹. پرهیز از غفلت

«وَالتَّغَابَىٰ عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ»^۳

و از غفلت در آنچه که توجه تو به آن ضروری است و برای همگان معلوم است بر حذر باش

۳.۳۹. افشا شدن انحرافات طبقه حاکمه

«فَإِنَّهُ مَا خُوذُ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَ عَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ وَيُتَنَصَّفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ»^۴

۱. الْإِسْتِثْنَاءُ: انحصارطلبی؛ چیزی را به خود اختصاص دادن؛ از ریشه «أثر» به معنای علامتی است که از چیزی باقی می‌ماند و گویی شخص انحصارطلب در اشیایی علامت می‌گذارد که از آن من و مخصوص من است.
 أُسْوَةٌ: مساوی؛ حالتی است که از پیروی کردن از دیگری حاصل می‌شود و چون نتیجه آن مساوات میان دو چیز است این واژه به معنای مساوی نیز به کار رفته است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۵۵.

۳. التَّغَابَىٰ: تغافل؛ التغافل.

وَضَحَ لِلْعُيُونِ: واضح شد برای چشم‌ها.

۴. أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ: پرده‌های واقعیت‌ها.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۵۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵.

زیرا آنچه را به خود اختصاص داده‌ای از تو به نفع دیگران می‌گیرند، و در اندک زمانی پرده از روی کارهایت برداشته می‌شود، و داد مظلوم را از تو بستانند.

مشابه

﴿وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ و [نیز] کسی که فرجام [نیکوی] آن سرا برای اوست، دانایتر است. در حقیقت، ظالمان رستگار نمی‌شوند

۴.۳۹. نهی از قضاوت به هنگام غضب

«أَمْلِكْ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ وَ سَوْرَةَ حَدِّكَ وَ سَطْوَةَ يَدِكَ وَ غَرْبَ لِسَانِكَ وَ اخْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ»^۲
خشم و شدت و غضب و سرکشی و قدرت و تیزی زبانت را در اختیار گیر، و از تمام این امور به باز داشتن خود از شتاب در انتقام، و تأخیر انداختن حمله و سطوت خود را حفظ کن، تا خشم آرام گردد و عنان اختیار را مالک شوی.

نکته

● خشم و غضب برای انسان که تعادل فکر و ذهن را بر هم می‌زند برای همه گان خطرناک است و بهترین روش هنگام بر افروخته شدن خشم بردباری نشان دادن و دوری گزیدن از تصمیم عجولانه است تا آنچه که غضب فرو نشیند و انسان بتواند عاقلانه تصمیم بگیرد.^۳

۵.۳۹. یاد مرگ بزرگ‌ترین عامل خودسازی

«وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ»^۴
و هرگز حاکم و مسلط بر خود نخواهی شد تا اینکه بسیار به یاد بازگشت به خداوند آفتی.

۱. قصص، ۳۷.

۲. حَمِيَّةٌ أَنْفِكَ: غرور خودت؛ از ریشه «حَمَى» به معنای شدت حرارت است سپس این واژه به معنای خشم و تعصب آمیخته با خشم و نخوت و تکبر به کار رفته است و هنگامی که اضافه بر «انف» شود به خشم و تکبر اشاره دارد و انتخاب «أنف» به معنای بینی در اینجا برای آن است که آدم‌های متکبر سر خود را بالا می‌گیرند و در واقع نوک بینی‌شان به طرف بالا قرار می‌گیرد.

سَوْرَةُ: خشم و غضب؛ الرَّجُلُ: سطوته و حدة بأسه.

سَطْوَةُ يَدِكَ: ضرب دست؛ به معنای سلطه؛ غلبه و قدرت است.

غَرْبَ: تیزی و تند؛ هنگامی که به «لسان» اضافه شود اشاره به سخنان تند و خشونت‌آمیز است. ریشه اصلی آن همان «غروب» است و از آنجا که یک شیء برنده مانند شمشیر می‌شکافد و در هدف خود فرو می‌رود و پنهان می‌شود «غرب» بر آن اطلاق شده است؛ حذت.

الْبَادِرَةُ: سخن یا کار عجولانه و ناصوابی که به هنگام غضب از انسان سر می‌زند؛ سرعة السطوة و العقوبة.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۵۶.

۴. هُمُومٌ: دل مشغولی و دغدغه؛ جمع «هَمٌّ» به معنای اراده و عزم بر چیزی.

﴿وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا صَاوٍ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَ اسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسْرُعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا: أَوْ مِنْ هَذَا الْعَهْدِ وَ هُوَ آخِرُهُ﴾ وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوقِفَنِي وَ إِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَا مِنْ الْإِقَامَةِ عَلَى الْغُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَ إِلَى خَلْقِهِ- [مِنْ] مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَ جَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ وَ تَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ- إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ إِلَى اللَّهِ زَاغِبُونَ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ السَّلَامُ.

۴. تمام کردن حجت

۱.۴۰. بهره‌گیری از تجربیات حکومت‌های گذشته

«وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا صَاوٍ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۱

بر تو واجب است که به یاد حکومت‌های عدل پیش از خود باشی، و نیز لازم است که به روش‌های خوب، یا اثری که از پیامبرمان ﷺ رسیده یا فریضه‌ای که در کتاب خداوند است توجه نمایی.

مشابه

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲ تنها خردمندانند که عبرت می‌گیرند.

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۳ و به راستی، این گفتار را برای آنان پی‌درپی و به هم پیوسته نازل ساختیم، امید که آنان پند پذیرند.

۲.۴۰. تأکید امام بر عمل به مطالب عهدنامه

«فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَ اسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ

۱. تَتَذَكَّرُ: به یادم آوری.

۲. رعد، ۱۹.

۳. قصص، ۵۱.



صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ [عَلَى] آلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ السَّلَامُ»
و پایان زندگی من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد، همه ما به سوی او باز می گردیم. و سلام
و درود بر رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ بر اهل پاکیزه و پاکش باد. و السلام.

تَسْرِعْ نَفْسَكَ إِلَى هَوَاهَا»^۱

پس به آنچه دیدی ما بر اساس آن عمل کردیم اقتدا نمایی، و در دنبال کردن آنچه که در این
عهدنامه برایت مقرر کردم و به وسیله آن حجت را بر تو تمام نمودم کوشش کنی، تا برای تو
به هنگام شتاب نفس به سوی هوا و هوس بهانه و عذری نباشد.

نکته

● عبارت «فَتَقْتَدَى بِمَا شَاهَدْتَ» اشاره به این دارد که گرچه دوران حکومت ظاهری
امیرالمؤمنین کوتاه و مانع تراشی های دشمنان اجازه تحقق بخشیدن به خواسته ها و
ایده های آن حضرت را نداد با این حال زندگی سیاسی آن حضرت برای همیشه می تواند
راهنمای زمامداران باشد.^۲

۴۰.۳. دعای امام برای موفقیت مالک

«وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوفِّقَنِي»^۳
من از خداوند با رحمت فراگیرش، و بزرگی قدرتش بر انجام هر گونه درخواست مسئلت
می نمایم.

۴۰.۴. درخواست اتمام نعمت و فوزنی کرامت

«وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَا مِنْ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَ إِلَى خَلْقِهِ مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ
فِي الْعِبَادِ وَ جَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ وَ تَمَامِ النُّعْمَةِ وَ تَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ»^۴
من و تو را به آنچه رضای او در آن است، از معذور بودن نزد خودش و مخلوقش، به همراه
ثنای نیک در بین بندگان و آثار زیبا در شهرهایش و تمام نعمت و فوزنی کرامت توفیق دهد.

۴۰.۵. درخواست حسن عاقبت از خداوند

«وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ

۱. تَقْتَدَى: اقتدا می کنی.

اشْتَرَقْتُ: تعهد گرفتم.

عَلَّةٌ: دلیل و بهانه.

تَسْرِعُ: شتابتن.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۵۸.

۳. رَغْبَةٌ: علاقه به چیزی داشتن؛ در اینجا اسم مصدر و به معنای اسم مفعول است یعنی خداوند قادر است هر امر
مطلوب و مرغوبی را در اختیار بندگان بگذارد.

۴. تَضْعِيفُ: چندبرابر نمودن؛ مضاعف ساختن؛ این واژه گاه به معنای ضعیف ساختن یا ضعیف شمردن هم آمده
است.



معرفی مالک اشتر

مالک اشتر شخصیت برجسته‌ای است که عصر رسول خدا را درک کرده است. در کلام امام علی (ع) آنچنان توصیف شده که با دیگر اصحابش قابل مقایسه نمی‌باشد. در نامه‌ای که امام به دو تن از فرماندهان ارتش اسلام نوشته است مالک را به سرکردگی آن‌ها برگزیده و به ایشان و همه نیروهای تحت امرشان دستور اطاعت و فرمان‌برداری از او را می‌دهد.

امام در نامه‌ای که برای مردم مصر نوشته است توصیف بلندی از مالک دارد که شخصیت بالای آن بزرگ مرد و جوانمرد را نشان می‌دهد.

مالک مردی توانمند، قوی، شجاع و جنگاور بود. افتخار فرماندهی سپاه امام را داشت. هر چند که به دلیری و شجاعت شهره بود اما با درک مکتب اخلاقی امام و خلیات انسانی و اسلامی پیشاهنگ فضیلت بود و در میدان کمالات نفسانی پهلوانانه گوی سبقت را از دیگران ربوده بود.

هنگامی که خبر شهادت مالک به حضرت رسید. در غم هجران یار و برادری مهربان و مسلمانی پاک باخته و شیعه‌ای مخلص و فرماندهی لایق به سوگ نشست.^۱

نامه ۵۴



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام علی (ع) در مدینه،
سال ۳۶ هجری
مخاطب: طلحه و زبیر
علت مکاتبه: بیعت‌شکنی و طرح ادعاهای پوچ اصحاب جمل
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: پاسخ‌گویی به اتهامات؛ راهنمایی و ارشاد و
هشدار به عملکرد ناکثین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۰.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های امام علی (ع) برای طلحه و زبیر است که به وسیله عمران بن حصین خزاعی برای آن‌ها فرستاد. این نامه به نکاتی مهم توجه دارد: ۱. امام می‌فرماید من برای بیعت سراغ مردم نرفتم و آن‌ها با اصرار و بدون اکراه و اجبار سراغ من آمدند؛ ۲. امام به طلحه و زبیر می‌فرماید که شما می‌پندارید که من قاتل عثمان بوده‌ام و این را بهانه برای نقض بیعت قرار داده‌اید. بهترین راه این است که آن‌هایی که در این راه بی‌طرف مانده‌اند بین من و شما حکومت کنند؛ ۳. به طلحه و زبیر می‌فرماید از این راه که در پیش گرفته‌اید برگردید که عذاب الهی را در پی دارد.

علیه السلام، قصد بیعت و آزادی در عمل را در مورد خود و جمع زیادی از مردم، کتمان نمودند و وانمود کردند که امام علی علیه السلام آن‌ها را به اجبار وادار بر بیعت با خود کرده است.^۱

- کتمان حقیقت و واقعیت در آنجا که اذعان و اعتراف به آن یک ضرورت است از نظر شرع، حرام و در منطق عقل نیز مورد ملامت می‌باشد.^۲

مشابه

♦ «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۳ اهل کتاب همچنان که فرزندان خود را می‌شناسند او را می‌شناسند ولی گروهی از ایشان در عین آگاهی حقیقت را پنهان می‌دارند.

♦ «فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسَ [إِلَى] كَعْرِفِ الضُّبُعِ إِلَى يَنْثَالُونَ عَلَى مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَشَقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِصَةِ الْغَنَمِ»^۴ روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پرپشت گفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند تا آنکه نزدیک بود حسن و حسین (علیهما السلام) لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد.

۲. هدف مردم از بیعت

«إِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا [لِحَرْصٍ] لِعَرَضٍ حَاضِرٍ»^۵

عموم مردم با من به سبب سلطه و چیرگی من یا به خاطر مالی آماده بیعت نکردند.

نکته‌ها

- شرایط امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام قتل عثمان و شناختی که مردم از اخلاق و رفتار آن حضرت داشتند به گونه‌ای نبود که کسی را اجبار به بیعت نمایند یا افرادی به طمع رسیدن به قدرت یا ثروت با او بیعت کنند.^۶
- بیعت‌های غیر واقعی ممکن است از دو چیز سرچشمه بگیرد: ۱. مردم را مجبور سازند

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۱۹.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶۱.

۳. بقره، ۱۴۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۵. عَرَضٌ حَاضِرٌ: ثروت نقد و حاضر؛ «عرض» در اصل به معنای چیزی است که ثبات و پایداری ندارد و عارضی و کم‌دوام است؛ از این رو به متاع دنیای مادی «عرض» گفته‌اند چون معمولاً ناپایدار است و در اینجا به همین معناست؛ در کتب فقهی «عَرَضٌ» به کالایی گفته می‌شود که در مقابل درهم و دینار است.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶۱.

و من کتاب له (علیه السلام) إلى طلحة و الزبير (مع عمران بن الحصين الخزاعي)، ذكره أبو جعفر الإسكافي في كتاب المقامات في مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام):

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا -وَإِنْ كَتَمْتُمَا- أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَلَمْ أَبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي، وَإِنَّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي، وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا [لِحَرْصٍ] لِعَرَضٍ حَاضِرٍ؛ فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَتَوَبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ، وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي كَارِهَيْنِ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَى كَمَا السَّبِيلَ يَظْهَرُ كَمَا الطَّاعَةُ وَإِسْرَارُ كَمَا الْمُعَصِيَةُ؛ وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمَانِ وَإِنَّ دَفْعَكُمْ هَذَا الْأَمْرَ [قَبْلَ] مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ خُرُوجِكُمْ مِنْهُ بَعْدَ إِفْرَارِكُمْ بِهِ. وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيَّنِي وَبَيَّنْكُمْ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلْزَمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا اخْتَمَلَ. فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ [أَعْظَمُ] أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ [يَجْتَمِعَ] يَتَجَمَّعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ.

۱. منطق امیرالمؤمنین (ع) در احتجاج با اصحاب جمل

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَإِنْ كَتَمْتُمَا أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَلَمْ أَبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَإِنَّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي»^۱

اما بعد، شما دو نفر می‌دانید، هر چند پنهان می‌دارید، که من در پی مردم نرفتم تا آنان به من روی آوردند و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما از کسانی بودید که به من روی آوردید و با من بیعت نمودید.

نکته‌ها

- عبارت «وَإِنْ كَتَمْتُمَا» اشاره بر آن است که طلحه و زبیر پس از شکستن بیعت با امام

۱. عَلِمْتُمَا: شما دو نفر دانستید؛ از مادة «عَلِمَ» به معنای دانستن.

كَتَمْتُمَا: شما دو نفر کتمان کردید.

لَمْ أُرِدِ النَّاسَ: من مردم را اراده نکردم.

أَرَادُونِي: آن‌ها مرا اراده کردند.

لَمْ أَبَايِعْهُمْ: من با آن‌ها بیعت نکردم.

بَايَعُونِي: آن‌ها با من بیعت کردند.

۶. پیمان نبستن آسان‌تر از شکستن پیمان

وَإِنَّ دَفْعَكُمْ هَذَا الْأَمْرَ [قَبْلَ] مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ»

نپذیرفتن بیعت من پیش از آنکه در آن شرکت جویدید برای شما آسان‌تر بود از اینکه پس از شرکت جستن در آن خارج شوید.

نکته

● اشاره به اینکه اگر ادعا می‌کنید بیعت شما از روی تقیه و ترس از مخالفت بوده، این اشتباه بزرگی است؛ چراکه امروز که قدرت در دست من است شما از پیمان‌شکنی و نقض بیعت ترسی ندارید، چگونه ادعا می‌کنید بیعت شما از روی ترس بوده در حالی که ترک بیعت آسان‌تر از نقض بیعت است.^۱

۷. دستاویز اصلی طلحه و زبیر در خروج بر امام

«وَ قَدْ رَعَيْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ فَبَيْنِي وَ بَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَ عَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ يُلْزَمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا اخْتَمَلَ فَارْجِعَا»^۲

پنداشتید که من عثمان را کشتم! میان من و شما از مردم مدینه کسانی هستند که با من بیعت نکرده و به شما نیز یاری نرسانده‌اند. اینان داوری کنند تا هرکس به هر اندازه دخالت داشته، گناه را به گردن گیرد.

نکته

● واگذاری قضاوت درباره‌ی هواداران و فعالان در قتل عثمان به افراد بی‌طرف در مدینه به دلیل اطمینان حضرت به عدم دخالت خود و نقش مؤثر امثال طلحه و زبیر در آن رویداد می‌باشد.^۳

مشابه

◇ «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا [وَ] لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»^۴ آیا مرا فرمان می‌دهید که پیروزی را طلب کنم، به ستم کردن بر کسی که زمامدار او شده‌ام؟

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۶۳.

۲. رَعَيْتُمَا: شما دو نفر گمان کردید؛ از ماده «رَعِمَ» به معنای گمان کردن.

فَارْجِعَا: برگردید؛ از ماده «رَجَعَ» به معنای برگشتن.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

که با کسی بیعت کنند که این بیعت باطل است؛ ۲. مردم را تطمیع کنند و آرای آن‌ها را بخرند که این بیعت هم غیرواقعی و باطل است.^۱

۳. تخلف از عهد و پیمان

«فَإِنْ كُنْتُمْ بَايِعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ»

پس اگر شما از روی رغبت بیعت کردید تا زود است برگردید و به محضر خداوند توبه کنید.

نکته

● تخلف از هرگونه عهد و قرارداد و زیر پا گذاشتن بیعت که از روی آگاهی و آزادی باشد از مصادیق گناه است.^۲

۴. نفاق و دورویی

«وَإِنْ كُنْتُمْ بَايِعْتُمَانِي كَارِهَيْنِ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ يَاطْهَارُكُمَا الطَّاعَةَ وَ إِسْرَارُكُمَا الْمُعْصِيَةَ»^۳

و اگر با ناخشنودی بیعت کردید، طاعت خویش را بر من آشکار نمودید و سرپیچی خود را از من پوشیده داشتید و با این کار، راه بازخواست از خودتان را بر من گشودید.

نکته

● همان‌گونه که پیمان‌شکنی برخلاف عقل و شرع است، تظاهر به عهد و پیمان آنگاه که در دل اعتقادی به آن وجود ندارد، نوعی نفاق و دورویی است که در منطق دین شدیداً نکوهش شده است.^۴

مشابه

◇ «وَ بَايَعْنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَ لَا مُجْبَرِينَ بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ»^۵ و مردم بدون اکراه و اجبار، بلکه از روی میل و اختیار با من بیعت کردند.

۵. ادعای ترس برای بیعت

«وَ لَعَمْرِي مَا كُنْتُمْ بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَ الْكَيْفَانِ»

به جانم سوگند، شما از دیگر مهاجران به تقیه و کتمان سزاوارتر نبودید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۲، ص ۱۶۲.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶۱.

۳. إِسْرَارُ: پنهان داشتن.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶۲.

۵. نهج البلاغه، نامه ۱.



به خدا سوگند، چنین نکنم تا شب و روز از پی هم می آیند و در آسمان ستاره‌ای از پس ستاره دیگر طلوع می کند. اگر این مال از آن من بود، باز هم آن را به تساوی به میانشان تقسیم می کردم تا چه رسد به این اموال که از آن خداوند است.

۸. دعوت نهایی

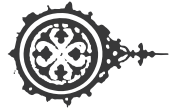
«أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا فَإِنَّ الْآنَ [أَعْظَمُ] أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ [يَجْتَمِعَ] يَتَجَمَّعَ الْعَارُ وَالنَّارُ وَالسَّلَام»^۱

ای دو پیرمرد، از نظر خویش بازگردید که اگر امروز بازگردید، بزرگ‌ترین چیز [که دامن‌گیرتان شود] ننگ است و فردا هم ننگ است و هم آتش دوزخ، والسلام.

نکته

● گرچه در ابتدا اعتراف به اشتباه در نزد مردم به‌خصوص برای افراد سرشناس نوعی ذلت و سرزنش عمومی را به‌دنبال دارد اما در نظر اکثر افراد، اقرار صادقانه به اشتباهات نوعی شهامت و شجاعت محسوب می‌شود.^۲

نامه ۵۵



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری

مخاطب: معاویه

علت مکاتبه: ادعاهای دروغین و تهمت‌های معاویه به امام علی (ع)

موضوع: اخلاقی، سیاسی

هدف و نتیجه: پاسخ‌گویی و رد تهمت‌ها و شبهه‌ها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۳.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های امام علی (ع) به معاویه است. هدف اصلی این نامه، تبادل اسرای کوفه و شام بود و مطالب آن برای این است که معاویه از کیفرهای الهی بترسد و این پیشنهاد را عملی سازد. امام در این نامه به جایگاه انسان در نظام خلقت اشاره کرده و سپس به نسبت ناروایی که معاویه در مسئله قتل عثمان به امام داده، اشاره می‌کند و آن را نشانه دنیاطلبی معاویه می‌داند.

۱. يَتَجَمَّعُ: جمع می‌شود.

الْعَارُ: ننگ و ذلت.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶۲.

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^۱ بدانید که دارایی‌ها و فرزندان وسیله آزمایش شمایند.

۲. دنیا؛ وسیله آزمایش انسان

﴿وَلَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمْرًا وَ إِنَّمَا وَضَعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلِيَ بِهَا﴾

ما برای دنیا آفریده نشده‌ایم و به کوشیدن در آن مأمور نگشته‌ایم، بلکه ما را در دنیا نهاده‌اند تا به آن آزموده شویم.

نکته

● مقصود از تلاش در دنیا آن است که انسان مأمور به تلاش برای کسب دنیا تنها به‌خاطر دنیا نشده است، مگر به‌قدر ضرورت.^۲

مشابه

﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۳ بگو: متاع این جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزکاران است و به شما حتی به‌قدر رشته‌ای که در میان هسته خرماست، ستم نمی‌شود.

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾^۴ و هر که خواهان آخرت باشد و در طلب آن سعی کند و مؤمن باشد، جزای سعیش داده خواهد شد.

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۵ آیا مردم پنداشته‌اند که چون بگویند ایمان آوردیم، رها شوند و دیگر آزمایش نشوند؟

۳. انسان‌ها وسیله آزمایش یکدیگر

﴿وَ قَدْ ابْتَلَيْنَا اللَّهَ بِكَ وَ ابْتَلَاكَ بِي﴾^۶

و خداوند مرا به‌وسیله تو و تو را به‌وسیله من آزموده است.

نکته

● منظور از آزمایش امام علیه السلام به‌وسیله معاویه، همان نافرمانی و ستیز وی با امام علیه السلام

۱. انفال، ۲۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۲۴.

۳. نساء، ۷۷.

۴. اسراء، ۱۹.

۵. عنکبوت، ۲.

۶. ابتلانی: مرا آزمود.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، وَابْتَلَىٰ فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. وَلَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا، وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمْرًا، وَإِنَّمَا وَضَعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلِيَ بِهَا. وَ قَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ، وَابْتَلَاكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ، فَعَدَوْتُ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، وَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي، وَ [عَصَبْتَهُ] عَصِيَّتُهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي، وَ أَلَبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ، وَ قَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ. فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ، وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، وَ أَصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ، وَ اخْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعَةٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ، وَ تَقْطَعُ الدَّابِرَ، فَإِنِّي أُولَىٰ لَكَ بِاللَّهِ إِلَيَّ غَيْرُ فَاجِرَةٍ، لِيُنْ جَمَعْتَنِي وَ إِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحَتِكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا، وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

۱. هدف از آفرینش دنیا و انسان

﴿أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَ ابْتَلَىٰ فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾

اما بعد، خداوند سبحان دنیا را برای جهان پس از آن قرار داد و مردم را در آن می‌آزماید تا بداند کدامین آنان کردارش نیکوتر است.

نکته

● زندگی موقت دنیا نه برای استراحت و خوش‌گذرانی است بلکه در هر وضعیتی که باشد نوعی ابتلا و امتحان الهی است برای بروز استعدادها و شکوفایی قوای انسانی.^۱

مشابه

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۲ ما هر چه در روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا امتحان‌شان کنیم که کدامشان به عمل بهترند.

﴿وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الشَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۳ البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶۴.

۲. کهف، ۷.

۳. بقره، ۱۵۵.

است؛ به طوری که اگر امام از مقاومت در برابر او کوتاهی کند و رودرروی او نایستد، سرزنش خواهد شد، بنابراین معاویه از طرف خدا وسیله امتحان و اتمام حجت برای امام علیه السلام است و جهت آزمایش معاویه به وسیله امام علیه السلام، دعوت امام از وی به طرف حق، و بر حذر داشتن او از پیامدهای بد گناه و نافرمانی اوست به حدی که اگر دعوت خدایی امام علیه السلام را لیبیک نگوید، مستوجب نکوهش و مجازات خواهد بود.^۱

مشابه

❖ ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۲ آن که مرگ و زندگی را بیافرید تا ببازمایدتان که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است.

۴. حجت بودن امام بر معاویه

﴿فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ﴾

و هریک از ما را حجت بر دیگری نهاده است.

۵. تبلیغات معاویه علیه امام

﴿عَدَوْتُ عَلَى [طَلَبِ] الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي وَ عَصِيَّتُهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي وَ أَلَبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ وَ قَاتِمُكُمْ قَاعِدَكُمْ﴾^۳

تو با تأویل قرآن در پی دنیا دویده ای و از من خونی را طلب کرده ای که دست و زبانم به آن آلوده نگشته است و تو و مردم شام مرا به آن متهم ساختید. دانای شما نادانتان را و ایستاده تان نشسته ها را [به جنگ با من] تحریک کرد.

نکته

● عبارت «وَ أَلَبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ...» نشان می دهد که معاویه و هم دستان او تبلیغات گسترده ای درباره این دروغ، یعنی شرکت امام در قتل عثمان به راه انداخته بودند تا به عنوان

انجام وظیفه مذهبی همه را به نبرد با امام بکشانند.^۱

۶. نصایح امام به معاویه

۱. ۶. افسارت را به دست شیطان مده

﴿فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَ نَارِيعِ الشَّيْطَانِ قِيَادَكَ وَ اصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَ جَهَكَ فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ﴾^۲

از خدا بترس و مهار خویش را از دست شیطان بیرون آور. روی خود را به سوی آخرت بگردان که این راه، راه ما و راه توست.

نکته

● مقصود امام علیه السلام، منع معاویه از حرکت به سمت جنگ با امام است و از آن رو که سوگند یاد کرده است، بر فرض آنکه دست روزگار آن ها را در یک جا گرد آورد، در برابر او استوار بماند تا خداوند ما بین آن ها داوری کند.^۳

مشابه

❖ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ: «إِيَّاكَ أَنْ تُتْبِعَ النَّفْسَ هَوَاهَا فَإِنَّ فِي هَوَاهَا زَدَاهَا وَ تَزَكَّى هَوَاهَا دَوَاهُهَا»^۴ امام کاظم علیه السلام فرمود: از پیروی هوای نفس پرهیز؛ زیرا هلاکت در پیروی از هوای نفس است و دواى آن ترک هواست.

❖ ﴿وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾^۵ و هرکس که به جای خدا شیطان را به دوستی برگزیند، زیانی آشکار کرده است.

❖ ﴿قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ﴾^۶ چون کار به پایان آید، شیطان گوید: خدا به شما وعده داد و وعده او درست بود و من نیز به شما وعده دادم ولی وعده خود خلاف کردم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۷۶.

۲. نازع: مبارزه کن.

۳. قیاده: افسار؛ از ریشه «قیاده» به معنای رهبری کردن؛ حبل تقاد به. اصْرِفْ: برگردان.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۲۵.

۵. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۲۴۴.

۶. نساء، ۱۱۹.

۶. ابراهیم، ۲۲.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۲۷.

۲. ملک، ۲.

۳. عَدَوْتُ: تاختی؛ جهیدی؛ از ریشه «عَدُو» در اصل به معنای گذشتن و جدا شدن است سپس به معنای دویدن؛ سرعت گرفتن و تاختن بر چیزی است و در اینجا به معنای تاختن بر دنیاست. لَمْ تَجْنِ: جنایت نکرد؛ از ریشه «جنایت» گرفته شده و در اینجا به این معناست که دست و زبان من مرتکب چنین کاری نشده است.

عَصِيَّتُهُ: مفهومش این است که تو و اهل شام مرتکب گناه شده اید و قتل عثمان را به دروغ به من نسبت داده اید. أَلَبَّ: تحریک و تحریض نمود؛ از ریشه «لَبَّاه» به معنای صاحب عقل شدن است؛ از این رو عاقل را «لیب» می گویند ولی در اینجا به معنای وادار کردن و تشویق نمودن است؛ التَّالِب: التحریص.



۷. تهدید معاویه به جنگ

«لَيْنَ جَمْعَتَيْنِ وَ إِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحَتِكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^۱

که اگر دست تقدیر من و تو را در آشیانه تو یک جا جمع کند، آن قدر در برابر تو بمانم «تا آنگاه که خدا میان ما داوری کند که او بهترین داوران است».

نکته

● منظور از عبارت «جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ» مقدرات جامع و فراگیر است؛ زیرا بعضی از مقدرات جنبه شخصی دارد ولی بعضی جنبه فراگیر و امام در اینجا به مقدرات فراگیر که دو گروه را در برابر هم قرار می دهد، اشاره می کند.^۲

مشابه

◇ «وَ إِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^۳ اگر گروهی از شما به آنچه من از جانب خدا بدان مبعوث شده ام، ایمان آورده اند و گروهی هنوز ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خدا میان ما حکم کند که او بهترین داوران است.

◇ «فَإِنْ [يُمْكِنُ] يُمْكِنِي اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَجْزَكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا وَ إِنْ تُعْجِزَا وَ تَبْقَيَا فَمَا أَمَّاكُمْ شَرٌّ لَكُمْ»^۴ اگر خداوند مرا بر تو و پسر ابو سفیان تسلط دهد، جزای آنچه انجام دادید به شما خواهم داد و اگر مرا از پای نشانید و خود برقرار ماندید، آنچه از عذاب الهی پیش روی شماست برای شما بدتر است.

۱. اعراف، ۸۷.

۲. بآخ: میدان؛ از ریشه «بَوَح» به معنای ظهور و آشکار شدن است و از آنجا که فضاهای وسیع مانند فضای حیات خانه یا میدان های مختلف محلی است که افراد در آن ظاهر و آشکار می شوند «بَاحَة» به معنای میدان و فضای باز به کار رفته است؛ بآحة الدار: وسطها، ساحتها.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۷۹.

۴. اعراف، ۸۷.

۵. نهج البلاغه، نامه ۳۹.

استعاره

مستعار: قیاد

مستعار منه: کشاندن به سوی معصیت

مستعار له: امیال طبیعی

جامع: امام لفظ «قیاد» را برای امیال طبیعی استعاره آورده است و جهت این استعاره، آن است که این امیال در حقیقت افساری است که انسان را به سمت معصیت و گناه می کشد، وقتی که به دست شیطان سپرده شده باشد و بدان وسیله غرق در لذت های گشوده و مُهلک گردیده باشد.

۲.۶. بترس از بلای کوبنده الهی

«وَ اخْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعَةٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ وَ تَقْطَعُ الدَّابِرَ فَإِنِّي أُولَى لَكَ بِاللَّهِ إِلَهِيَّةً غَيْرَ فَاجِرَةٍ»^۱

بترس از آنکه خداوند به زودی بلایی به تو رساند که بنیادت را برکند و نسلت را نابود سازد. من برای تو به خدا سوگند می خورم؛ سوگندی که آن را بر هم نمی زنم.

مشابه

◇ «الْقَارِعَةُ» «مَا الْقَارِعَةُ»^۲ و ما أدراك ما القارعة چیست قارعه؟ و تو چه دانی که قارعه چیست؟

◇ «فَقُطِّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳ پس سپاس پروردگار جهانیان را که ریشه ستمکاران برکنده شد.

۱. اخْذَرْ: بترس؛ برحذر باش.

عَاجِلٍ: زود.

قَارِعَةٍ: کوبنده؛ حادثه یا بلای کوبنده؛ از ماده «قَرَعَ» به معنای کوبیدن؛ الدَّاهِيَةُ.

تَمَسُّ الْأَصْلَ: ریشه کن می کند؛ از ریشه «مَسَّ» به معنای اصابت کردن و «تمس الأصل» در اینجا کنایه از قطع ریشه است؛ تقطعه.

الدَّابِرَ: دنباله؛ نسل های بعد؛ المتأخّر من النسل.

أُولَى: سوگند می خورم؛ از ریشه «ایلاء» به معنای قسم خوردن است و در اصل «انلاء» با دو همزه بوده که همزه دوم تبدیل به یاء شده است؛ الیمین.

غَيْرَ فَاجِرَةٍ: تخلف ناپذیر.

۲. قارعه، ۲ و ۳ و ۴.

۳. انعام، ۴۵.



نامه ۵۶

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری

مخاطب: شریح بن هانی (فرمانده لشکر مقدم امام)

علت مکاتبه: حرکت سپاهیان به سوی شامیان

موضوع: اخلاقی

هدف و نتیجه: تبیین اخلاق فرماندهی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

پیشگفتار نامه

از سفارش های آن حضرت است که به شریح بن هانی هنگامی که وی را به فرماندهی لشکر به طرف شام فرستاد، در این نامه شریح را نسبت به فریب کاری دنیا و سرکشی نفس هشدار می دهد. شاید علت این نصایح شیطنت های معاویه بوده که سران سپاه و یاران علی علیه السلام را با اموال هنگفتی فریفت.

پروردگارم رحم کند.

♦ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱ دوستی دنیا، رأس همه گناهان است.

۳. زیان بار بودن خواسته های نفس

«وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَزِدْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ مَكْرُوهِ سَمَتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ»^۲

بدان که اگر از بسیاری از چیزهایی که دوست داری، به سبب ترس از امری ناخوشایند، خودداری نکنی، هوا و هوس ها تو را به زیان های بسیاری می کشاند.

نکته

● نفس انسان در ابتدا پاک و خدایی آفریده شده اما غرایز و شهوات موجود در آن، زمینه مساعدی برای تمایل به فساد است. اگر انسان به این سو کشیده شود به مرور زمان، چیرگی و تسلط شهوت و غضب بیشتر خواهد شد و او را به سوی سقوط و عذاب می کشاند.^۳

۴. هواستیزی

«فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً وَلِتَزَوَّتِكَ عِنْدَ الْحَفِظَةِ وَاقِماً قَامِعاً»^۴

پس نفس خویش را از بسیاری از هوس ها بازدار و بازگردان و سرکشی خشم خود را خُرد و سرکوب کن.

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۳۸.

۲. لم تَزِدْ: باز نداشتی؛ الردع: المنع.

سَمَتْ: بالا برد؛ از ریشه «سمو» به معنای بالا گرفته شده و در اینجا به معنای تسلط آمده است؛ کدعت من سما یسمو: ای رفعت بک.

الْأَهْوَاءُ: تمایلات خودسرانه.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۶۷.

۴. تَزَوَّتَ: پرید و جهید؛ از ریشه «تَزَوَّ» به معنای پریدن بر چیزی است و به کارهای ناگهانی اطلاق می شود؛ النزوة: الوثبة الشهوانية و تستعمل لركوب الذكر على الانثی.

الْحَفِظَةُ: خشم و غضب؛ از ریشه «حفظ» به معنای نگهداری و حراست است؛ به این دلیل که انسان را به نگهداری چیزی وادار می کند؛ الغضب.

وَاقِماً: چیره؛ قاهر؛ از ریشه «وَقَمَ» به معنای وادار کردن کسی بر کاری و غلبه نمودن است؛ الَّذِي يَرُدُّ الشَّيْءَ شَدِيداً مِنْ وَقْمَتِهِ: کسی که رددته اُقبَح الردّ و قهرته.

قَامِعٌ: خُردکننده؛ کوبنده؛ از ریشه «قَمَعَ» به معنای سرکوب کردن؛ القمع: القلع و الدقّ المهلك من الرأس.

و من [کلام] وصیة له (علیه السلام) وَصَّى [به] بِهَا شَرِيحُ بْنُ هَانِيٍّ لَمَّا جَعَلَهُ عَلَى مَقْدَمَتِهِ إِلَى الشَّامِ:

اتَّقِ اللَّهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ، وَ خَفْ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغُرُورَ وَ لَا تَأْمَنْهَا عَلَى حَالٍ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَزِدْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ [مَكْرُوهِهِ] مَكْرُوهِ، سَمَتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ؛ فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً، وَ لِنَزَوَاتِكَ لِنَزَوَّتِكَ عِنْدَ الْحَفِظَةِ وَاقِماً قَامِعاً.

۱. سفارش به رعایت تقوای الهی

«اتَّقِ اللَّهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ»

در هر صبح و شب از خدا پروا کن.

نکته

● انسان مؤمن در همه حال و همه شرایط باید زندگی خود را در محضر خدا ببیند و بر اساس خواست او که همان تقواست، تنظیم کند.^۱

مشابه

♦ ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ و از خدا بترسید و بدانید که با او ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را بشارت ده.

۲. پرهیز از حب دنیا

«وَ خَفْ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغُرُورَ وَ لَا تَأْمَنْهَا عَلَى حَالٍ»^۳

و از دنیای فریب کار بر خود بیم دار و در هیچ حال خود را از او ایمن مپندار.

مشابه

♦ ﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۴ من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی کنم. همانا که نفس هرآینه بسیار به زشتی ها امر می کند مگر نفسی را که به او

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۶۷.

۲. بقره، ۲۲۳.

۳. خَفَ: بترس.

الْغُرُورَ: فریب دهنده و مغرور؛ فعول من الغرور بمعنى الفاعل يستوى فيه المذكر و المؤنث. لَا تَأْمَنْ: ایمن مباش.

۴. یوسف، ۵۳.



نامه ۵۷

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نبرد جمل؛ در مدینه سال

۳۶ هجری

مخاطب: مردم کوفه

علت مکاتبه: تجمع ناکثین و حرکت امام به سمت بصره

موضوع: سیاسی

هدف و نتیجه: تقاضای اعزام سپاهیان کمکی از کوفه به

سمت بصره^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۲.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به اهل کوفه، زمانی که از مدینه عازم بصره بود. هدف امام در این نامه این است که مردم کوفه را که بر اثر شیطنت‌های ابوموسی اشعری در حال تردید به سر می‌بردند وادار به حرکت کند زیرا محتوای نامه این است که امام می‌فرماید: از دو حال خارج نیست یا می‌خواهیم ستمگری را از پای درآوریم یا خود ستم کنیم در هر صورت وظیفه شما حرکت کردن به سوی ماست که اگر می‌خواهیم دست ستمگر را کوتاه کنیم ما را یاری نمایید و اگر می‌خواهیم دست به ستم دراز کنیم ما را از آن باز دارید.

مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي^۱

در هر صورت من خدا را به یاد کسانی می آورم که نامه ام به آنان می رسد که به جانب من بیایند تا اگر نیکوکارم یاری ام دهند و اگر بدکارم مرا به بازگشت به راه حق وادارند.

نکته

● معیار برای رد یا قبول یک گروه و همراهی یا جدایی از آنها، باید حق و حقیقت باشد. سایر عوامل نظیر تعصبات قومی، غرض ورزی های شخصی، منافع مادی نباید در تصمیم گیری ها نقش داشته باشد.^۲

مشابه

❖ ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۳ در نیکوکاری و پرهیزکاری همکاری کنید نه در گناه و تجاوز.

و من کتاب له (علیه السلام) إلى أهل الكوفة عند مسيره من المدينة إلى البصرة:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي خَرَجْتُ [عَنْ] مِنْ حَيِّي هَذَا إِمَّا ظَالِمًا وَ إِمَّا مَظْلُومًا، وَ إِمَّا بَاغِيًا وَ
إِمَّا مَبْغِيًا عَلَيْهِ؛ وَ إِنِّي أَذْكُرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ، فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا
أَعَانَنِي، وَ إِنْ كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي.

۱. نهایت انصاف و عدالت خواهی امام

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيِّي هَذَا إِمَّا ظَالِمًا وَ إِمَّا مَظْلُومًا وَ إِمَّا بَاغِيًا وَ إِمَّا مَبْغِيًا عَلَيْهِ»^۱

اما بعد، من از جایگاه خود بیرون آمدم یا ستمگرم یا ستمدیده، یا متجاوزم یا کسی که به او تجاوز شده.

مشابه

❖ «أَلَا وَ إِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ، وَ ظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ»^۲ آگاه باشید ظلم بر سه قسم است: ظلمی که آمرزیده نمی شود و ظلمی که بازخواست می شود، و ظلمی که آمرزیده شده، بازخواست نمی شود.

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، قَالَ: أَنْصُرُهُ مَظْلُومًا فَكَيْفَ أَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ فَقَالَ: كَفَّهُ عَنِ الظُّلْمِ»^۳ برادر خود را یاری کن چه ستمگر باشد و چه ستمدیده. اگر ستمگر است او را از ستم بازدار و اگر ستمدیده است او را یاری کن.

۲. در نظر گرفتن خدا

«وَ إِنِّي أَذْكُرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانَنِي وَ إِنْ كُنْتُ

۱. نَفَرَ إِلَيَّ: به سمت من کوچ کرد؛ وَ نَفَرُوا إِلَى الشَّيْءِ: آسَرَعُوا إِلَيْهِ.

أَعَانَنِي: مرا کمک کرد.

مُسِيئًا: بدکار.

اسْتَعْتَبَنِي: از من خواست تا رضایت دهم؛ از ریشه «عُتِبَ» به معنای سرزنش کردن و «استعتاب» بدین مفهوم است که از دیگری می خواهیم ما را آن قدر سرزنش کند که راضی شود و سپس به معنای رضایت طلبیدن به کار رفته است.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۶۸.

۳. مانده، ۲.

۱. حَيِّي: محل و موطن قبیله ام؛ قوم و قبیله؛ بخش و ناحیه؛ الحَيّ: القبیلة و منه مسجد الحَيّ اعنى القبیلة و حَيّ من الجنّ: قبیلة منها.

بَاغِي: متجاوز؛ البغی: الفساد و أصل البغی الحسد ثم سَمِيَ الظالم باغيًا لِأَنّ الحاسد ظالم. مَبْغِيًا عَلَيْهِ: ستمدیده.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۳. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۶۴.



نامه ۵۸

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری

مخاطب: مردم شهرهای دوردست

علت مکاتبه: رواج برخی شایعات غیرواقعی در خصوص

نبرد صفین از سوی شامیان و خوارج

موضوع: سیاسی

هدف و نتیجه: جلوگیری از اشاعه شایعات^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۵.

پیشگفتار نامه

این نامه را امام به سرزمین‌های مختلف حکومتش فرستاد تا آنان را از حوادث جنگ صفین آگاه کند.

دو سپاه در آغاز رویارویی هر دو در زمره مسلمانان بودند و اختلاف در بین آنها تنها در مسئله خون عثمان بود و اختلاف دیگری در اصول یا فروع دین وجود نداشت. امام بدون تردید در موضوع خون عثمان بی‌گناه بود و معاویه نیز آن را به‌خوبی می‌دانست ولی او برای رسیدن به خواسته‌های شیطانی‌اش راه لجاجت و سرکشی را در پیش گرفته بود.

اِخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ»^۱

نه ما از ایشان می خواستیم که بر ایمانشان به خدا و تصدیقشان به پیامبرش بیفزایند و نه ایشان از ما چنین چیزی را طلب می کردند. در همه چیز یکسان بودیم، جز در مورد خون عثمان که با هم اختلاف داشتیم و دست ما به آن آلوده نبود.

۳. پیشنهاد فرونشاندن آتش جنگ

«فَقُلْنَا تَعَالَوْا نُدَاوِ مَا لَا يُدْرِكُ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَتَسْكِينِ الْعَامَةِ حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَ يَسْتَجْمَعَ فَتَقْوَى عَلَى وَضْعِ الْحَقِّ مَوَاضِعَهُ»^۲

گفتیم: بیاید تا امروز با خاموش کردن آتش جنگ و آرام کردن مردم، مسئله را حل کنیم تا خلافت استوار شود و مسلمانان متحد گردند و نیرو یابیم تا حق را در جایگاهش بنهیم.

نکته

● مشکل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و جامعه آن روز آن بود که در نقطه مقابل حضرت کسانی فعال بودند که به دنبال تشخیص واقعیت نبودند بلکه از خون عثمان صرفاً به عنوان ابزاری برای تحریک مردم علیه امام استفاده می کردند؛ از این رو به پیگیری عادلانه و عالمانه موضوع رضا نمی دادند.^۳

مشابه

◇ ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾^۴ و هرکس که به ستم کشته شود، به طلب کننده خون او قدرتی داده ایم.

◇ «فَادْخُلْ فِيهَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَى أَحْمَلِكَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُذْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ»^۵ بیا مانند دیگران از من اطاعت کن، سپس آنان را نزد من به محاکمه کشان تا بین تو و ایشان به کتاب خدا داوری کنم ولی آنچه تو می خواهی مانند گول زدن طفل در ابتدای بازگرفتن او از شیر است.

۱. لَا تَسْتَزِيدُهُمْ: طلب زیادت نمی کنیم.

بَرَاءً: بیزار بودن.

۲. تَعَالَوْا نُدَاوِ: بیاید مداوا کنیم.

النَّائِرَةُ: آتش فتنه؛ از ریشه «نور» به معنای کینه و عداوت است و گاه به شعله ای که ناشی از کینه و عداوت است، اطلاق می شود؛ فاعلة من النار، آی العداوة.

تَقْوَى: قوی می شویم.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۷۰.

۴. اسراء، ۳۳.

۵. نهج البلاغه، نامه ۶۴.

و من کتاب له (علیه السلام) کتبه إلى أهل الأمصار يقص فيه ما جرى بينه و بين أهل صفين:

وَ كَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَا التَّقِيَّةَ بِالْقَوْمِ [وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَ الظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ وَ نَبِيَّنَا وَاحِدٌ وَ دَعَوْتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ، وَ لَا نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَسْتَزِيدُونَنَا [وَالْأَمْرُ وَاحِدٌ، إِلَّا مَا اِخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ نَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ. فَقُلْنَا تَعَالَوْا [نُدَاوِ] نُدَاوِ مَا لَا يُدْرِكُ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَ تَسْكِينِ الْعَامَةِ، حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَ يَسْتَجْمَعَ فَتَقْوَى عَلَى وَضْعِ الْحَقِّ [فِي مَوَاضِعِهِ] مَوَاضِعَهُ؛ فَقَالُوا بَلْ نُدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ، فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَ رَكَدَتْ وَ وَقَدَتْ نِيرَانَهَا وَ حَمِشَتْ؛ فَلَمَّا ضَرَسْنَا وَ إِيَّاهُمْ وَ وَضَعْتَ مَخَالِبَهَا فِينَا وَ فِيهِمْ أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الَّذِي دَعَوْنَاهُمْ إِلَيْهِ، فَأَجَبْنَاهُمْ إِلَى مَا دَعَوْا وَ سَارَعْنَاهُمْ إِلَى مَا طَلَبُوا، حَتَّى اسْتَبَانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ وَ انْقَطَعَتْ مِنْهُمْ الْمَعْذِرَةُ. فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ مَنْ لَجَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ الرَّاكِسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السَّوْءِ عَلَى رَأْسِهِ.

۱. تکیه بر نقاط مشترک

«وَ كَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَا التَّقِيَّةَ وَالْقَوْمَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ الظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ وَ نَبِيَّنَا وَاحِدٌ وَ دَعَوْتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ»^۱

آغاز ماجرا این بود که ما با شامیان روبه رو شدیم. ظاهر قضیه آن بود که پروردگار ما یکی است و پیامبر ما یکی است و دعوت ما به اسلام یکسان است.

نکته

● تعبیر به «ظاهر» اشاره به این است که بسیاری از گردانندگان این صحنه و سردمداران آن اعتقادی به خدا و اسلام و نبوت نداشتند ولی امام به ظاهر حال آن ها در اینجا قناعت می کند؛ در حالی که در موارد دیگر به صراحت سخن گفته است.^۲

۲. اختلاف بر سر خون عثمان

«وَ لَا تَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَسْتَزِيدُونَنَا الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا

۱. بَدْءُ: آغاز؛ الأمر: اوله و بدیء بمعنی مبتدا.

التَّقِيَّةَ: رویاروی شدیم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۱۹۷.

۴. پافشاری دشمن بر خواسته‌های غیر منطقی

«فَقَالُوا بَلْ نُدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ»^۱

گفتند: چاره کار را جز در جنگ ندانیم.

۵. آتش جنگ

«فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَرَكَدَتْ وَوَقَدَتْ نِيرَانَهَا وَحَمِشَتْ»^۲

از پیشنهاد ما روی گرداندند تا جنگ بالمش را گشود و استوار و محکم شد و شعله‌هایش برافروخت و زبانه کشید.

۶. درخواست عمل به حکم قرآن

«فَلَمَّا ضَرَسْتَنَا وَإِيَّاهُمْ وَوَضَعَتْ مَخَالِبَهَا فِينَا وَفِيهِمْ أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الَّذِي دَعَوْنَاهُمْ إِلَيْهِ فَأَجَبْنَاهُمْ إِلَى مَا دَعَوْا وَسَارَعْنَاهُمْ إِلَى مَا طَلَبُوا حَتَّى اسْتَبَانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ وَانْقَطَعَتْ مِنْهُمْ الْمَعْذَرَةُ»^۳

هنگامی که جنگ دندان‌هایش را در ما و در آنان فرو برد و چنگال‌هایش را در تن ما و آنان بفشرد، به آنچه آنان را فراخوانده بودیم گردن نهادند، ما نیز دعوتشان را پذیرفتیم، و به سرعت به آنچه خواستند تن دادیم تا حجت بر آنان آشکار گشت و عذرشان پایان یافت.

نکته

● این سخن اشاره به زمانی است که آن‌ها از جنگ خسته شدند و فریب‌های معاویه برای آن‌ها آشکار شد و قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و از سپاه امام خواستند که دست از جنگ

۱. نُدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ: آن را با دشمنی درمان می‌کنیم؛ «مکابره» به معنای برتری‌جویی، عداوت، دشمنی، لجاجت و درگیری در امور منفی.

۲. أَبَوْا: امتناع کردند.

جَنَحَتْ: شروع شد؛ اقبلت.

رَكَدَتْ: مستقر و ثابت شد؛ ثبت.

حَمِشَتْ: سخت؛ محکم شد؛ از ریشه «حَمَشَ» به معنای تهییج کردن و به خشم آوردن و برانگیختن گرفته شده و در اینجا به معنای شدت جنگ است؛ التهیبت غضبا.

۳. ضَرَسْتَنَا: دندان‌هایش در ما فرو رفت؛ از ریشه «ضَرَسَ» به معنای گزیدن با دندان است و هنگامی که به باب تفعل می‌رود به معنای شدت گزیدن با دندان است و در اینجا کنایه از آثار زیان‌بار جنگ می‌باشد؛ ضَرَسَتْ: عَصَّتْنَا بأضراسها، يقال: ضَرَّ سهم الدهر أی اشتد علیهم.

مَخَالِبٌ: چنگال‌ها؛ جمع «مخلب» به معنای چنگال؛ المخالب: جمع مخلب و هو من الطیر بمنزلة الظفر للانسان.

سَارَعْنَاهُمْ: بر آن‌ها سبقت گرفتیم.

اسْتَبَانَتْ: آشکار شد.

بردارند و به حکم قرآن عمل کنند.^۱

۷. باقی ماندن عده‌ای بر ضلالت خود

«فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي اتَّقَدَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَمَنْ لَجَّ وَتَمَادَى فَهُوَ الرَّاكِسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَصَارَتْ دَائِرَةُ السَّوْءِ عَلَى رَأْسِهِ»^۲

هرکس از آنان بر این سخن اقرار دارد، خداوند او را از هلاکت برهاند و هرکه لجاجت ورزد و در گمراهی‌اش بماند [خوارج] پیمان‌شکن است و خداوند بر دلش پرده افکنده و حوادث ناگوار به گرد سرش چرخیده.

نکته

● با اینکه در پایان جنگ صفین، حقایق برای بسیاری از لشکریان معاویه روشن شده بود، جمعی راه حق را برگزیدند و به علی ملحق شدند اما عده‌ای همچنان بر ضلالت خود باقی ماندند.^۳

مشابه

◇ ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۴ چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است!◇ ﴿وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَاتِرُ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۵ و برای شما پیشامدهای بد انتظار می‌برند. پیشامد بد برای آنان خواهد بود و خدا شنوای داناست.◇ ﴿فَقَاتِلُوا أَلَمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾^۶ با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه‌داشتن نیست، باشد که از کردار خود بازایستند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۰۰.

۲. اتَّقَدَهُ: نجات داد؛ خلصه.

تَمَادَى: ادامه داد؛ از مصدر «تمادی» به معنای اصرار و پافشاری در ادامه کاری است؛ التمادی فی الشیء: الاقامة علیه و طلب الغایة منه.

الْراکِسُ: پیمان‌شکن؛ کسی که در امری واژگون شده است؛ از ریشه «رکس» به معنای وارونه کردن چیزی و آن را با سر بر زمین گذاردن و به فرد پیمان‌شکن که کار خود را وارونه انجام می‌دهد نیز اطلاق می‌شود؛ الرکس: ردّ الشیء مقلوبا. رَانَ: پوشاند؛ مهر زد؛ از ریشه «رین» در اصل به معنای زنگاری است که روی اشیای قیمتی می‌نشیند و به افرادی که زنگار معصیت یا کفر بر قلبشان می‌نشیند نیز اطلاق می‌شود؛ غلب و غطی.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۷۱.

۴. مطففین، ۱۴.

۵. توبه، ۹۸.

۶. توبه، ۱۲.



نامه ۵۹

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: اسود بن قطبه
علت مکاتبه: راهنمایی و ارشاد
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: تبیین احکام مدیریتی و ارزش‌های اخلاقی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۴.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های امام علی (ع) به قطبه، رئیس سپاه حلوان^۱ است. امام علی (ع) در این نامه فرمانده لشکر حلوان را از پیروی هوای نفس که در اشکال مختلف ظاهر می‌شود، بر حذر می‌دارد و آن را مانعی بر سر راه عدالت می‌شمرد و او را با وضع دنیای زودگذر آشنا می‌کند و ساعات بیکاری دنیا را موجب حسرت در قیامت می‌شمرد.

۱. نام یکی از ایالات فارس در جنوب شهر سرپل ذهاب فعلی.

ستم و ستمگری عکس‌العملی منفی و ستیزجویانه دارند.^۱

مشابه

♦ ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۲ بگو: این سخن حق از جانب پروردگار شماس. هرکه بخواهد ایمان بیاورد و هرکه بخواهد کافر شود.

♦ ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾^۳ و چون در میان مردم به داوری نشینید، به عدل داوری کنید.

♦ ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۴ و هرکه بر وفق آیاتی که خدا نازل کرده است، حکم نکند، کافر است.

♦ «مَا أَحْبَبْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتِيَهُ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ»^۵ آنچه دوست داری مردم درباره تو انجام بدهند، همان را درباره آن‌ها انجام ده و آنچه دوست نداری مردم درباره تو انجام دهند، درباره آن‌ها انجام نده.

۱. ۳. اهتمام به واجبات الهی

«فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ رَاجِعاً تَوَابَهُ وَتُخَوِّفُ عِقَابَهُ»^۶

از آنچه نظایر آن را نمی‌پسندی دوری کن و خود را با امید به ثواب و بیم از عقاب، در کاری بدار که خدا بر تو واجب ساخته.

۱. ۴. توجه به آزمایش‌های دنیا

«وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ»

آگاه باش که دنیا خانه آزمایش است.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۷۳.

۲. کهف، ۲۹.

۳. نساء، ۵۸.

۴. مائده، ۴۴.

۵. الزهد، ص ۲۱.

۶. ابْتَذِلْ: بذل کن؛ از ریشه «بذل» به معنای بخشش؛ هنگامی که به باب افتعال می‌رود، «ابتذل» معنای دیگری به خود می‌گیرد و به معنای بی‌ارزش ساختن و کهنه کردن و گاه به معنای خضوع و تواضع و تسلیم نمودن می‌آید.

راجِعاً تَوَابَهُ: امیدوار به ثوابش.

تُخَوِّفُ عِقَابَهُ: ترسان از عقابش.

و من کتاب له (علیه السلام) إلى الأسود بن قطبة صاحب جند حلوان: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَظٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ رَاجِعاً تَوَابَهُ وَتُخَوِّفُ عِقَابَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَوْعَتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ أَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا؛ وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ وَالْإِحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَةِ بِجَهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ؛ وَالسَّلَامُ.

۱. مسئولیت‌های فرمانده

۱. ۱. پیروی نکردن از هوای نفس

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ»^۱

اما بعد، هرگاه هوای والی گوناگون باشد، او را از مقدار زیادی از عدالت باز می‌دارد.

نکته

● امام علی(ع) بر ضرورت ترک خواسته‌های گوناگون و خودداری از پیروی هوای نفس توجه داده است، به دلیل پیامد ناروایی که دارد، یعنی بازماندن از اجرای موارد بسیاری از عدالت؛ زیرا پیروی از خواسته‌های گوناگون باعث انحراف از میانه‌روی در کارها می‌شود.^۲

۱. ۲. عدالت‌ورزی

«فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَظٌ مِنَ الْعَدْلِ»^۳

پس باید امور مردم در حق نزد تو برابر باشد، زیرا در ستم عوضی از عدل نیست.

نکته

● در جوامع خداپرست و جوامع منکر خداوند، ظلم و عدل بازتاب یکسان ندارد. همه جوامع نسبت به عدالت و عدالت‌خواهی رویکردی مثبت و طرفدارانه دارند و نسبت به

۱. اخْتَلَفَ هَوَاهُ: به دنبال هوس‌هایش رفت؛ من موضع‌ی موضع: تردد، و منه الحديث «من اختلف إلى المساجد أصاب إحدى الثمان» و مثله «كنت أختلف إلى ابن أبي لیلی فی موارث لنا».

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۵۷.

۳. سَوَاءً: یکسان؛ قال فی المغنی: تكون بمعنى مستو.

الْجَوْر: جور و ستم؛ الميل عن الحق و هو خلاف العدل.

مشابه

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾^۱ و شما را به خیر و شر می‌آزماییم و همه به نزد ما بازمی‌گردید.

۵.۱. بر حذر بودن از غفلت در دنیا

«لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتْهُ عَلَيْهِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲
و دنیا دار ساعتی در آن [از تلاش در راه خدا] آسوده نباشد مگر آنکه همان مایه حسرت او در روز قیامت گردد.

مشابه

﴿رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۳ ای پروردگار من، مرا بازگردان. شاید، کارهای شایسته‌ای را که ترک کرده بودم به جای آورم.
﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴ آنان را از روز حسرت که کار به پایان آمده و آنان همچنان در حال غفلت و بی‌ایمانی هستند، بترسان.

۶.۱. همه امور بر محور حق

«وَأَنَّ لَهُ لَنْ يُغْنِيَنَّكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا»

هرگز چیزی تو را از حق بی‌نیاز نسازد.

نکته

● اشاره به اینکه همه کارهایت باید بر محور حق بگردد که پیروزی در دنیا و نجات در آخرت در پرتوی طرف‌داری از حق حاصل می‌شود.

۷.۱. تسلط بر هوای نفسانی

«وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ وَالْإِحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجَهْدِكَ»^۱

و از جمله حقوقی که بر تو لازم گشته آن است که خود را نگاه داری و به‌قدر توان خود در کار رعیت تلاش کنی.

نکته

● سپاس از نعمت‌ها و امکاناتی که خداوند در مسائل مادی و معنوی به ما داده است به‌کارگیری آن نعمت‌ها در مسیر رضای خداست که خدمت به خلق از بارزترین آن‌هاست.^۲

۲. بزرگی الطاف الهی

«فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ وَالسَّلَامُ»

زیرا سودی که از این کار به تو می‌رسد بیش فایده‌ای است که تو به مردم می‌رسانی. والسلام.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خود پردازید. اگر شما هدایت یافته‌اید، آنان که گمراه مانده‌اند به شما زیانی نرسانند. بازگشت همه شما نزد خداست، تا شما را به آن کارها که می‌کرده‌اید آگاه گرداند.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۴ مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد. خدا پاداش هرکه را که بخواهد، چندبرابر می‌کند. خدا گشایش‌دهنده و داناست.

۱. انبیاء، ۳۵.

۲. لَمْ يَفْرُغْ: فارغ نمی‌شود.

فَرَعَتْهُ: آسودگی؛ از ریشه «فَرَاغَ» یعنی یک‌بار بیکار بودن و اشاره به این است که یک لحظه بیکار شدن و به یاد آخرت نبودن در دنیا سبب حسرت روز قیامت است.

قَطُّ: هرگز؛ من أسماء الأفعال بمعنی انته و كثيرا ما تصدّر بالفاء.

۳. مؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰.

۴. مریم، ۳۹.

۱. الْإِحْتِسَابُ: طلب پاداش از خداوند در مقابل انجام کاری و بعضی احتساب را در اینجا به معنای مراقبت نسبت به رعیت دانسته‌اند.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۷۳.

۳. مانده، ۱۰۵.

۴. بقره، ۲۶۱.



نامه ۶۰

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری

مخاطب: فرماندارانی که در محل عبور لشکریان خدمت می‌کنند
علت مکاتبه: آماده‌سازی مردم نسبت به تبعات ناشی از نقل و انتقال لشکریان

موضوع: نظامی، اخلاقی، اجتماعی

هدف و نتیجه: جلوگیری از ستم و خسارت‌های احتمالی عبور سپاه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۷.

پیشگفتار نامه

این نامه، فرمان امام به مأموران جمع‌آوری مالیات است. خلاصه مضمون نامه عبارت است از اطلاع دادن به کسانی از خراج‌گیران و کارگزاران شهرها که در مسیر سپاه قرار داشتند تا آگاهی یافته و متوجه باشند و از آن‌ها حذر کنند و همچنین سفارش لازم به سپاه نسبت به آنچه برای آنان شایسته است و از سوی خدا برایشان مقرر شده است. امام علیه السلام اعلام کرده است که از بدرفتاری سپاه نسبت به آن گروه از اهل ذمه پرهیزند؛ زیرا جز به مقدار رفع گرسنگی یک شخص ناچار که هیچ راهی جز آن برای سیر شدن ندارد، کس دیگری از طرف او اجازه ندارد از اموال مردم استفاده کند.

● عبارت «مِنْ كَفِّ الْأَذَى»: ناظر به این حقیقت است که در اجرای دستورات الهی به خصوص آنجا که پای حقوق مردم در کار باشد، نسبت به هیچ کس حتی سپاهیان که همچون بازوی حاکم اسلامی محسوب می شوند، اغماضی نخواهد کرد.^۱

۳. اعلان ییزاری حضرت از آزار و اذیت مردم

«وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعْرَةِ الْجَيْشِ إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شَبَعِهِ»^۲

من پیش شما و به خاطر تعهدی که با شما دارم از ستم سپاه به شما بیزارم، مگر اینکه گرسنگی کسی را ناچار کند و برای سیر کردن خویش راهی غیر آن نیابد.

مشابه

❖ «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لَعَنَ اللَّهُ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۳ خداوند گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا، به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است، ولی آن کس که مضطر شود برای حفظ جان خود از آن بخورد، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست، خداوند بخشنده و مهربان است.

۴. پرهیز از هرگونه درگیری

«فَتَكَلُّوا مَنْ تَنَازَلَ مِنْهُمْ شَيْنًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ»^۴

کسی را که به ستم دست به اموالتان دراز کند، کیفر دهید.

نکته

● در منطق امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ کس از محدوده قوانین الهی مستثنا نمی شود؛ لذا در صورت تخلف سپاهیان و نیروهای قدرتمند نظامی باید عدالت درباره آن ها اجرا شود و

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۷۵.

۲. أَبْرَأُ: ییزاری می جویم.

مَعْرَة: آزار و اذیت؛ عیب و عار؛ از ریشه «عَرَّ» که در اصل به معنای بیماری جرب است سپس توسعه یافته و به هرگونه زیان و ضرر و عیبی اطلاق شده است؛ المضرة عره معرّة أى ساء.

جَوْعَة: گرسنگی؛ مرّة من جاع.

۳. بقره، ۱۷۳.

۴. فَتَكَلُّوا: مجازات کنید؛ از ریشه «تَنَكَّلَ» به معنای مجازات کردن و گاه به معنای منع نمودن آمده است. از آنجا که مجازات سبب منع از انجام کاری می شود ممکن است هر دو به یک معنا بازگردد و در اصل از ریشه «نَکَلَ» به معنای لجام حیوان است. در اینجا به معنای منع کردن است؛ أى عاقبوا، خَوْفُوا جَبْتُوا، نَکَلَ يَنكُلُ بِالضَّمِّ: جبن.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَجِ وَ عَمَالِ الْبِلَادِ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُودًا هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى وَ صَرْفِ الشَّدَا، وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَ إِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعْرَةِ الْجَيْشِ إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شَبَعِهِ؛ فَتَكَلُّوا مَنْ تَنَازَلَ مِنْهُمْ شَيْنًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَ كُفُّوا أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ عَنْ [مُضَادَّتِهِمْ] مُضَارَّتِهِمْ وَ التَّعَرُّضَ لَهُمْ فِيمَا اسْتَشْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ. وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ الْجَيْشِ، فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَطَالِمَكُمْ وَ مَا عَرَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَ بِي، فَإِنَّا أَغْيَرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۱. فرمان به مأموران جمع خراج

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَجِ وَ عَمَالِ الْبِلَادِ»^۱

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به جمع کنندگان مالیات و کارگزاران شهرهایی که سپاه از منطقه آنان عبور می کند.

۲. تعیین وظیفه سپاهیان

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُودًا هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى وَ صَرْفِ الشَّدَا»^۲

اما بعد، من سپاهی را فرستادم که به خواست خداوند از منطقه شما عبور می کنند و آنان را به آنچه خداوند بر آنان واجب نموده، سفارش کرده ام که از آزار مردم و رساندن رنج به آنان اجتناب نمایند.

نکته ها

● امیرالمؤمنین علیه السلام مسئولین را توجیه می کند که به وظایفشان عمل کنند و نظامیان را توجیه می کند که مبادا موجبات آزار و اذیت شهروندان را فراهم آورند.^۳

۱. جُبَاة: مأموران؛ جمع جابی: الذین یجمعون الخراج، جبيت الماء فى الحوض، أى جمعته.

۲. مَارَّةٌ: عبورکننده.

أَوْصَيْتُهُمْ: به آن ها دستور دادم.

كَفَّ: خودداری.

الشَّدَا: آسیب زدن؛ شر؛ از ریشه «شَدَو» به معنای شر رسانیدن؛ الشذى: الضرب و الشر، لقد أشذيت و أذيت.

۳. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۱۸۵.



در واقع اسلام برای کسی مصونیت قضایی قائل نیست.^۱

۵. برخورد منطقی با فرماندهان

«وَكُفُّوا أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ عَنْ مُصَارَّتِهِمْ وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَشْتَيْنَاهُ مِنْهُمْ»^۲
و دست نادانان خود را از ضربه زدن به سپاه و تعرض به آنان در آنچه استثنا کردم، بازدارید.

۶. حضور شخصی امام در صحنه

«وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ الْجَيْشِ فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ وَمَا عَرَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي فَأَنَا أَعْيَرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۳
من به دنبال سپاه در حرکت، شکایات خود را به من برسانید و از ستمی که از آنان به شما می‌رسد و جز به کمک خدا و من قدرت دفع آن را ندارید، شکایت با من در میان نهید تا به یاری خدا آن ستم را از شما برگردانم، ان شاء الله.

نکته

● اشاره به اینکه کشور اسلامی سرپرست دارد و ظالمان نمی‌توانند به ظلم خود ادامه دهند. اگر شکایتی دارید نباید خودتان وارد عمل شوید که منجر به هرج و مرج می‌شود بلکه شکایات را نزد من بیاورید تا با داوری عادلانه حق را به حق‌دار برسانم و ظالم را کیفر دهم و مظلوم را رهایی بخشم.^۴

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۷۵.

۲. کُفُّوا: بازدارید.

مُصَارَّة: ضرر زدن.

مَا اسْتَشْتَيْنَاهُ: آنچه ما استثنا کردیم.

۳. أَظْهَرُ: در میان؛ در وسط و گاهی در مواردی که انسان نزدیک به جمعیتی باشد، می‌گویند: من در میان شما هستم، یعنی نزدیک به شما هستم.

مَظَالِم: شکایات‌ها.

عَرَاكُمْ: به شما برسد؛ از ریشه «عَرَو» به معنای رسیدن یا رساندن است؛ عراه: الأمر: غشیه.

يَغْلِبُكُمْ: شما را در فشار قرار می‌دهد.

أَعْيَرُهُ: من آن را تغییر می‌دهم.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۱۹.

نامه ۶۱



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه، سال ۳۸ هجری

مخاطب: کمیل بن زیاد نخعی

علت مکاتبه: اطلاع یافتن امام علیه السلام از ترک حوزه مأموریتی و رفتن به قرقیسا

موضوع: سیاسی

هدف و نتیجه: تلاش کمیل در رفع اشتباه و جبران خطای خود در مقابله با حملات عبدالرحمن بن قبات و جلب رضایت حضرت امیر علیه السلام

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۹.

پیشگفتار نامه

نامه امام علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی است. وی از یاران و رازداران امیرالمؤمنین بود؛ شخصی مورد وثوق و از سران شیعه است. کمیل از سوی امام به کارگزاری شهری به نام هیت در شمال عراق گماشته شد. وی به جای آنکه پادگان شهر خود را نیرومند سازد و از تاخت و تاز نیروهای معاویه به عراق پیشگیری کند، شهر را از نیروی نظامی خالی گذاشته و به قرقیسیا (شهری در کنار فرات که زیر فرمانروایی معاویه بود) تاخته است. همین که سفیان بن عوف غامدی از این وضع باخبر شد با سپاهی از هیت گذشت و به انبار تاخت و چون سی سرباز بیشتر در شهر انبار نبودند، آنان را کشتند و به خانه‌های مردم بی‌پناه و زنی

مسلمان و زنی یهودی تجاوز کرده و زیورهایشان را ربودند و کسی نبود که از مردم دفاع کند؛ به همین مناسبت امام این نامه سرزنش آمیز را برای کمیل می نویسد.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ وَ تَكْلُفُهُ مَا كُفِيَ لَعَجْزٍ حَاضِرٍ وَ رَأْيٍ مُتَبَرٍّ؛ وَإِنْ تَعَاطَيْكَ الْغَارَةُ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا وَ تَعْطِيلُكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ [لَهَا] بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَ لَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأْيٍ شَعَاعٍ؛ فَقَدْ صِرْتَ جَسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَ لَا مَهِيبِ الْجَانِبِ وَ لَا سَادَّ ثَغْرَةَ وَ لَا كَاسِرٍ لِعَدُوِّ شَوْكَةً، وَ لَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَ لَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ.

۱. وظیفه شناسی

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ وَ تَكْلُفُهُ مَا كُفِيَ لَعَجْزٍ حَاضِرٍ وَ رَأْيٍ مُتَبَرٍّ»^۱

اما بعد، ضایع نمودن آنچه بر عهده آدمی نهاده اند و بر دوش کشیدن زحمت کاری که به دیگری واگذار شده، ناتوانی آشکار و نظریه ای هلاک کننده است.

نکته

- منظور از «مَا وُلِّيَ» منطقه هیت و منظور از «مَا كُفِيَ» قرقسیا و امثال آن است. این کار به این می ماند که سیلابی حرکت کرده و انسان خانه خود را که در معرض سیلاب است، رها کند و در فکر این باشد که سیلاب را به خانه دشمن هدایت نماید.^۲
- عبارت «لَعَجْزٍ حَاضِرٍ» به این معناست که انسان تکلیف الزامی خود را انجام ندهد و به امور غیر ضروری بپردازد که نوعی ناتوانی روحی را از خود به نمایش گذاشته است.^۳

۲. نتیجه رها سازی مسئولیت

وَ إِنْ تَعَاطَيْكَ الْغَارَةُ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا وَ تَعْطِيلُكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ

۱. مَا وُلِّيَ: آنچه بر عهده گرفته.

لَعَجْزٍ حَاضِرٍ: ناتوانی آشکار.

مُتَبَرٍّ: فاسد و پوچ؛ اسم مفعول از ریشه «تبار» به معنای هلاکت گرفته شده سپس به هر چیز بیهوده و بی اثر اطلاق شده است؛ المتبر: الهالك و الفاسد، قال تعالى: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبَرِّجُونَ مَا هُمْ فِيهِ﴾ (اعراف، ۱۳۹).

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۲۵.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۷۷.



«لَهَا بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَلَا يَزِدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شَعَاعٌ»^۱

تاخت و تاز به اهل قرقيسيا و واگذاری مرزهایی که تو را بر آن‌ها حکومت داده‌ایم و کسی نیست که آن‌ها را حفظ کند و سپاه دشمن را از آن‌ها برگرداند، فکری است نادرست.

۳. فراهم کردن زمینه تهاجم دشمن

«فَقَدْ صَرَّتْ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرِ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ»^۲

برای دشمنان که خواهان غارت دوستان بودند، پل شده‌ای، نه تو را بازوی توانایی است، و نه دشمن را از ناحیه تو ترسی.

نکته

● تعبیر به «جسر» اشاره به این است که تو زمینه نفوذ آن‌ها را در منطقه تحت فرمانت بدون توجه و بر اثر اشتباه در محاسبه فراهم ساختی؛ منطقه را خالی کردی و به سراغ جای دیگری رفتی که از حوزه مأموریت تو خارج بود.^۳

۴. کوتاهی کردن در حفظ مرزها

«وَلَا سَادٌّ تُغَرَّةَ وَلَا كَاسِرٌ لِعَدُوِّ شَوْكَةَ وَلَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَلَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ»^۴

نه مرزی را بستی و نه شوکت دشمن را شکستی و نه حاکمی بودی که به درد اهل شهرش بخورد و نه می‌توانی از امیر خود کاری را کفایت کنی.

نامه ۶۲



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه، سال ۳ هجری
مخاطب: مصریان
علت مکاتبه: اعزام مالک اشتر و انتصاب وی به فرمانداری مصر
موضوع: سیاسی، اعتقادی
هدف و نتیجه: رفع مشکلات محمد در اداره مصر و نگره داشتن مصر در حیطة قلمرو خلیفه مسلمین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۹.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به اهل مصر که با مالک اشتر فرستاد؛ زمانی که او را به حکومت مصر منصوب کرد. این نامه را امام پس از شنیدن خبر شهادت محمد بن ابوبکر نوشت.

۱. تَعَاطَى: دست‌اندازی؛ سرگرم شدن و مشغول به کاری شدن یا سراغ کار مهم و خطرناک و پرزحمتی رفتن است، کاری که در مقابل آن عطا و مزدی قرار داده شده است؛ التعاطی: تفاعل من العطاء يفيد معنى التناول.
 قَرْقِيسِيَا: نام شهری است بر ساحل فرات؛ من القرى التى على الفرات ملحقة بالشام فى ذلك الزمان.
 مَسَالِج: پست‌های نگهبانی در مرزها؛ پادگان‌ها؛ جمع «مَسْلَحَة» به محل تجمع نیروها و پادگان نظامی اطلاق می‌شود؛ جمع مسلحة: الموضع الذى يقام فيه طائفة من الجند لحمايتها.
 شَعَاعٌ: بی‌اساس و باطل؛ شیء پراکنده و متفرق است؛ رأى شجاع يعنى فكر باطل و بيهوده؛ المتفرق المبعثر.
 ۲. الْمَنْكِب: شانه؛ عضوی از اعضای انسان.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۲، ص ۲۲۵.

۴. تُغَرَّة: مرز؛ مکان‌هایی است که بیم حمله دشمن به آنجا می‌رود؛ الثلثة: مُجْز: کفایت‌کننده؛ كاف و مغن و أصله مجزئ فخففت الهمزة فصار مجزى و اعلّ إعلال الناقص فصار مجز.

فرستاد.

نکته

● عبارت «مُهَيِّمِنًا عَلَى الْمُؤَسِّلِينَ» نشان می‌دهد که پیغمبر اسلام به تمام آیین‌های آسمانی پیش از خود ایمان داشت و در حفظ ارزش‌های والای آن‌ها می‌کوشید.^۱

مشابه

- ◇ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا^۲» به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از جنس خودشان در میان آنان برانگیخت
- ◇ «وَأَنْذَرُهمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ^۳» آنان را از روز حسرت که کار به پایان آمده
- ◇ «وَيَوْمَ تَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ^۴» و روزی باشد که از هر امتی شهادتی از خودشان بر خودشان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا بر آنان شهادت دهی.

۲. اختلاف در بین امت بعد از فوت پیامبر

«فَلَمَّا مَضَى [ص] ع تَنَازَعَ الْمُؤَسِّلُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ»

چون از جهان در گذشت (ص) پس از او مسلمانان در رابطه با خلافت به نزاع برخاستند.

مشابه

- ◇ حضرت فاطمه (س) می‌فرماید: «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَى أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جُلُبَابِ الدِّينِ^۵» پس هنگامی که خداوند خانه پیامبران و جایگاه برگزیدگانش را برای حضرتش انتخاب کرد و دیده از این جهان فرو بست خاره‌های نفاق در بین شما سر بر آوردند و پوشش دین رو به کهنگی و پوسیدگی گذاشت

۳. جانشینی پیامبر حق مسلم امام

«فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَنْدِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ مُهَيِّمِنًا عَلَى الْمُؤَسِّلِينَ فَلَمَّا مَضَى [ص] ع تَنَازَعَ الْمُؤَسِّلُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَعَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يَبَايَعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ ص فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هَذْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قَوْتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى رَاحَ الْبَاطِلُ وَ رَهَقَ وَ اطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّنِي إِلَيَّ وَ اللَّهُ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِدًا وَ هُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ وَ إِلَيَّ مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ مِنْ رَبِّي وَ إِلَيَّ لِقَاءُ اللَّهِ لِمُسْتَقَى وَ حُسْنُ ثَوَابِهِ لِمُنْتَظَرٍ رَاجٍ وَ لَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ [هَذِهِ الْأُمَّةَ] أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةً حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ وَ جُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ وَ إِنْ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمَ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرِّضَايُخُ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيْبِكُمْ وَ تَأْنِيْبَكُمْ وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْرِيبَكُمْ وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَبَيْتُمْ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدْ انْتَقَصَتْ وَ إِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدْ افْتَتِحَتْ وَ إِلَى مَمَالِكِكُمْ تَزَوَّى وَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَ لَا تَتَّقِلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتُقْرُوا بِالْخَسْفِ وَ تَبُوءُوا بِالذَّلِّ وَ يَكُونَ نَصِيبُكُمْ الْأَخْسَ وَ إِنْ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ وَ مَنْ تَامَ لَمْ يَنْمُ عَنْهُ وَ السَّلَامُ.

۱. بعثت پیامبر

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَنْدِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ مُهَيِّمِنًا عَلَى الْمُؤَسِّلِينَ»^۱

اما بعد، خداوند سبحان محمد (ص) را ترساننده جهانیان از عذاب فردا، و گواه بر انبیا

۱. مُهَيِّمِنًا: شاهد و گواه؛ درباره ریشه این واژه در میان ارباب لغت دو قول وجود دارد برخی آن را از ریشه هَيم می‌دانند که به معنای مراقبت و حفظ و نگهداری است و برخی آن را از ریشه اِيْمَان می‌دانند که همزه آن تبدیل به هاء شده سپس الف آن حذف گردیده و در این صورت هيم به معنای آرام بخشیدن است بنابراین طبق تفسیر اول «مُهَيِّمِن» به کسی گفته می‌شود که بر چیزی مسلط است و از آن مراقبت و نگهداری می‌نماید و به معنای دوم به کسی گفته می‌شود که سبب آرامش اشخاص یا اشیایی می‌گردد و مناسب در اینجا معنای اول است؛ أصل مهيمن مؤيمن فقلبت الهمزة هاء كما قيل في أرقط الماء: هرقط، وقد صرّف فقيل: هيمن الرجل إذا ارتقب وحفظ وشهد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۳۳.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

۳. مریم، ۳۹.

۴. نحل، ۸۹.

۵. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۹۷.



صَعْنُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مُنْحَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ»^۱

به خدا قسم در قلبم نمی افتاد، و بر خاطر من نمی گذشت که عرب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را از خاندانش بیرون برند، یا آن را بعد از او از من دور دارند.

نکته ها

- دلایل جانشینی امام آنقدر زیاد و قطعی و غیر قابل انکار بود که حضرت با قسم جلاله می فرماید حتی در ذهن من خطور نمی کرد مردم با دیگران بیعت کنند و سالیان سال این حق مسلم اهل بیت را ضایع نمایند.^۲
- اشاره به این که از همه لایق تر برای جانشینی پیغمبر اهل بیت او به طور عام بودند و به اهداف و نیات و نظرات وی از همه آشناتر بودند و در میان اهل بیت به طور خاص کسی از امام لایق تر برای این مقام نبود.^۳

۴. شگفتی امام از بیعت مردم

«فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يَبَايِعُونَهُ»^۴

چیزی مرا شگفت زده نکرد مگر شتافتن مردم به جانب فلان که با او بیعت می کردند.

مشابه

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾^۵
جز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود باز می گردید؟

۵. سکوت و کناره گیری امام

«فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دَيْنِ

۱. رُوع: هراس؛ قلب و عقل و فکر است؛ از ریشه رُوع به معنای فرح و اضطراب گرفته شده که کانون آن قلب آدمی است؛ الرُوع: القلب.

بالی: ذهنم؛ البال: خاطر.

تُرْعَجُ: برمی گرداند؛ ترد.

مُنْحَوُّهُ: دورکنندگان او؛ مبعدوه.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۸۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۳۴.

۴. مَا رَاعَنِي: مرا بیمناک نکرد.

انْثِيَالُ: هجوم؛ هجوم آوردن و حرکت ناگهانی به سوی چیز یا شخصی است؛ از ریشه ثَوَّل: الانصباب.

۵. آل عمران، ۱۴۴.

مُحَمَّدٍ ﷺ»^۱

از مداخله در کار دست نگاه داشتم تا آنکه مشاهده نمودم گروهی از اسلام باز گشته، و مردم را به نابود کردن دین محمد ﷺ دعوت می کنند.

۶. توجه به حفظ اسلام

«فَحَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلَمًا أَوْ هُدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا يَتَكُمُّ»^۲

ترسیدم اگر به یاری اسلام و اهلش برنخیزم رخنه ای در دین بینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من بزرگتر از فوت شدن حکومت بر شماس.

نکته

- دو انگیزه برای امام وجود داشت که در مقابل آنان بایستند: ۱. پیشگیری از انهدام دین و بنیان های ارزشی آن بود ۲. توسعه دین و گسترش آن.^۳

مشابه

﴿وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا وَلَوْ أَمَكَنْتِ الْفُرْصَ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا وَسَاجِدٌ فِي أَنْ أُطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمُعْكَوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْخَصِيدِ»^۴ به خدا سوگند اگر عرب برای جنگ با من پشت به پشت هم بدهند من از آنان رویگردان نمی شوم و اگر فرصت یار شود و امکان تسلط بر او وجود داشته باشد شتابان به سوی آنان حمله ور می شوم و تلاش می کنم تا زمین را از لوث وجود این شخص وارونه و این جسم کج اندیش (معاویه) پاک سازم تا نخاله ها از دانه ها باز شناخته شوند.

﴿عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَتَحَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَزْتَدُوا

۱. أَمْسَكْتُ: کشیدم.

رَاجِعَةً: بازگشت کننده و تانیث آن به سبب تقدیر لفظ «طائفه» است.

مَحْقٍ: نابود کردن؛ قيل: المحق ذهاب الشيء كله حتى لا يرى له أثر.

۲. ثُلَمًا: رخنه و ترک، شکاف؛ و گاه به معنای بی حرمتی نیز آمده است. در اینجا مراد شکاف در پیکر آیین اسلام است؛

كبرمة: الخلل الواقع في الحائط وغيره.

هُدْمٌ: نابودی؛ هدمت: البناء من باب ضرب: أسقطته.

۳. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۲۰۰.

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۸. حاکمیت دین و ارزش های الهی

«فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى رَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّنِي إِنِّي»^۱
بنابراین در میان آن فتنه ها قیام کردم تا باطل از بین رفت و نابود شد، و دین به استواری و استحکام رسید.

مشابه

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ﴾^۲ امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

۹. عدم سکوت در برابر دشمن

«وَاللَّهِ لَوْ لَقِيْتَهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلُّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ»^۳
به خدا قسم اگر به تنهایی با دشمنان روبرو شوم در حالی که تمام زمین را پر کرده باشند، مرا نه باک است و نه ترس.

۱۰. شناخت دشمن

«وَإِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَبَيِّنٍ مِنْ رَبِّي»
من بر گمراهی آنان و هدایت خویش از جانب خود بر بصیرت از سوی پروردگارم بر یقینم.

۱۱. اشتیاق وافر امام به لقای پروردگار

«وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌّ وَ[الْحُسْنِ] حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ»^۴
هر آینه من آرزومند لقای خدایم و به پاداش نیک او در انتظار و امید.

۱. رَاحَ: رفت؛ از ریشه زَوَاح به معنای زایل شدن و دور گشتن است. این واژه گاهی به صورت اجوف یایی نیز آمده است؛ ذهب.

زَهَقَ: نابود شد؛ از ریشه زَهَقَ به معنای از بین رفتن و نابود شدن گرفته شده و در مورد چیزی گفته می شود که به طور کامل محو و نابود گردد؛ زال و اضمحل.

تَنَهَّنِي: آرام گرفت؛ از ریشه نَهَنَ به معنای باز داشتن و جلوگیری کردن و گاه به معنای ثابت و استوار ماندن به کار می رود؛ سکن، وَأَصْلُهُ الْكَفُّ تَقُولُ: نَهْنَهْتُ السَّيْفَ فَتَنَهَّنِي: أَيْ كَفْتُ عَنْ حَرَكَتِهِ وَإِقْدَامِهِ.

۲. مانده، ۳.

۳. طِلَاعُ: پر بودن چیزی؛ فرا گیر و پرکننده است و از طلوع آفتاب گرفته شده که همه جا را پر می کند؛ ملؤها. مَا بَالَيْتُ: باکی ندارم.

لَا اسْتَوْحَشْتُ: وحشت نکردم.

۴. رَاجٍ: امید دارند؛ امیدوار.

عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ، وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ الْأَحَبُّ إِلَيْهِ أَنْ يُقَرَّهُمْ عَلَى مَا صَنَعُوا مِنْ أَنْ يَزِيدُوا عَنْ جَمِيعِ الْإِسْلَامِ»^۱
زراره از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: همین که مردم (پس از رحلت رسول خدا (ص)) کردند آنچه را کردند و با ابو بکر بیعت نمودند چیزی جلوگیری امیر مؤمنان علیه السلام نشد از اینکه مردم را به امامت خویش دعوت کند جز صلاح اندیشی برای خود مردم و ترس از اینکه مبدا از اسلام برگردند و بت ها را بپرستند و گواهی بیگانگی خداوند و رسالت محمد (ص) ندهند، و این مطلب که آن ها را بدان کاری که کرده بودند واگذار نزد او بهتر بود از اینکه مردم در اثر مقاومت او یکسره از اصل دین اسلام برگردند.

۷. شناخت چهره فریب کارانه دنیا

«الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ»^۲

حکومتی که متاع دوران کوتاه زندگی است، و همچون سراب از بین می رود، یا همچون ابر از هم می پاشد.

تشبیه

مُشَبَّه: حکومت و ولایت

مُشَبَّه بِهِ: سراب؛ ابرهایی که به سرعت متلاشی می شوند

وجه شبه: اینها تشبیهات جالبی است از ناپایداری زندگی دنیا و مقام ها و مواهب آن پرده بر می دارد. سراب نه فقط به هنگامی که انسان به سراغش می رود به زودی از دیدگان محو می شود بلکه اساسا امری خیالی و توهمی است. همچنین ابرهایی که رگبار می زنند و به سرعت عبور می کنند گرچه موقتا سایه ای آرامبخش و آبی که مایه حیات است با خود دارند ولی دوران عمرشان کوتاه و بسیار زودگذر است.

۱. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۱۵، ص ۶۰۶.

۲. يَزُولُ: نابود می شود.

يَتَقَشَّعُ: پراکنده می شود؛ از ریشه قَشَعَ به معنای پراکندن و متلاشی ساختن است و چون به باب تفعّل رود معنای لازم پیدا می کند و به معنای از هم متلاشی شدن است.

نکته

● یاد معاد و اعتقاد راسخ به پاداش و مجازات الهی در آخرت بیشترین تأثیر را در عملکرد دنیای انسان دارد. امیرالمؤمنین پیرامون پاداش های الهی به حقیقتی بالاتر از یقین دست یافته است. از این رو هیچگونه مانعی او را از ادامه راه خدا باز نمی دارد.^۱

۱۲. اولویت خدمت خالص بر شهادت

«وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَةً حَوْلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا»^۲

اما تأسفم از این است که حکومت این امت به دست بی خردان و تبهکاران افتد، و مال خدا را در بین خود دست به دست کنند، و عباد حق را به بردگی گیرند، و با شایستگان به جنگ خیزند، و فاسقان را همدست خود نمایند.

نکته ها

● واژه «فُجَارُ» اشاره به معاویه و همدستان اوست و «سَفَهَاؤُ» اشاره به لشکریان ناآگاهی است که دنبال اهداف او حرکت می کردند.^۳

● جمله «فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَةً حَوْلًا» اشاره به انجام کارهایی شبیه دوران خلافت عثمان است که بیت المال به دست گروهی از اقوام و خویشان او افتاد و افراد ناصالح را به فرمانداری بلاد منصوب کرده بود اینها مردم را به زنجیر کشیده و فاسقان را جزء حزب خود قرار داده بودند.^۴

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۸۰.

۲. آسَى: اندوهگین می شوم؛ از ریشه آسَى به معنای حزن و اندوه گرفته شده است یعنی غمگین می شوم؛ أحزن. يَلِيَ: سرپرستی کند؛ حکومت را بر عهده بگیرد؛ از ریشه ولایت به معنای سرپرستی کردن و حکومت کردن. دُولًا: دست به دست گردیدن؛ به چیزهایی گفته می شود که دست به دست می گردد؛ جمع دُولَة و مال را از این جهت دولت می گویند که دست به دست می شود و همچنین حکومت ها را که دست به دست می شوند دولت می گویند؛ فی المال بالضم: آن یکنون مَرَّةً لهذا و مَرَّةً لذاك. حَوْلًا: برده کردن؛ برده و خدمتگذار است؛ این واژه هم بر مفرد اطلاق می شود و هم بر جمع؛ از ریشه حَوْل به معنای سرکشی و مراقبت مداوم از چیزی است گرفته شده و چون برگان و خدمتگذاران از امور صاحبان خود سرکشی و مراقبت می کنند این واژه بر آن ها اطلاق شده است؛ العبيد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۴۲.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۴۲.

۱۳. نتیجه تظاهر به اسلام

«فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ وَ جَلَدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ»^۱

زیرا از اینان کسی است که در میان شما شراب حرام نوشید، و حدی که در اسلام مقرر بود بر او جاری گشت، و هم از اینان کسی است که مسلمان نشد تا اینکه برای اسلام آوردنش به او بخشش کمی شد.

نکته

● آن ها که بیعتشان با پیامبر زمانی انجام گرفت که پیامبر (ص) از باب تالیف قلوب کمک های شایانی به آن ها کرد و ابو سفیان سرکرده اموی از مصادیق بارز آن هاست بیشترین مشکلات را برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اسلام به وجود آوردند.^۲

۱۴. احساس مسئولیت امام در برابر اسلام

«فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيْبَكُمْ وَ تَأْنِيْبَكُمْ وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْرِیْصَكُمْ وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَتَيْتُمْ»^۳

اگر از حکومت این نابکاران بر شما نمی ترسیدم این مقدار شما را ترغیب و توبیخ نمی کردم، و در جمع و تحریک شما کوشش روا نمی داشتم، و زمانی که سر باز زدید و سستی نمودید رهایتان می کردم.

نکته

● رنج های طاقت فرسای روحی و روانی امام به خاطر خطری بود که از ناحیه دشمنان اسلام احساس می نمود از این رو به دلیل احساس مسئولیتی که در برابر اسلام می کرد سعی در جمع آوری مردم و سازماندهی آن ها در مقابله با دشمن داشت.^۴

۱. جُلِدَ حَدًّا: حد زده شد.

الرَّضَائِخُ: مزایا؛ جمع رضیخه به معنای عطایی است که به دست می دهند و گاه به معنای عطای قلیل و کم می آید؛ الرضیخه: شیء قلیل یعطاه الانسان یصانع به عن شیء یطلب منه كالأجر.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۸۰.

۳. تَأْلِيْبٌ: ترغیب و تحریک؛ جمع کردن و گرد آوردن و تشویق به اجتماع نمودن؛ التَأْلِيْبُ: التحریض و الاغراء تَأْنِيْبٌ: توبیخ شدید؛ أَشَدُّ اللوم.

أَبَيْتُمْ: امتناع کردید.

وَوَتَيْتُمْ: سست و ضعیف شدید؛ از ریشه وَنَى به معنای سستی کردن و به ضعف گراییدن؛ ضعفتم و فترتم.

۴. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه ص ۳۸۱.

۱۵. تشویق به جهاد

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدْ انْتَقَصَتْ وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدْ افْتُتِحَتْ وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تَرْوَى وَإِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى انْفِرُوا»^۱

آیا شما نمی بینید سرزمین شما با حمله دشمن کم شده، و شهرهایتان تحت فرمان آنان در آمده، و کشورهایتان ربوده شده، و در شهرهای شما جنگ در گرفته؟!

۱۶. آمادگی برای جهاد

«رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَلَا تَتَّاقِلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرُوا بِالْخَسْفِ وَتَبُوءُوا بِالذَّلِّ وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخْسَ»^۲

خدا شما را بیامرزد، به جانب جنگ با دشمنانتان کوچ کنید، و خود را بر زمین سنگین مسازید که تن به خواری بسپارید، و به ذلت برگردید، و پست ترین برنامه نصیب شما شود.

مشابه

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۳ به جنگ بروید خواه بر شما آسان باشد خواه دشوار، و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید خیر شما در این است

«إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبَكُمُ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ

۱. أَطْرَافٍ: نواحی کشور.

انْتَقَصَتْ: ناقص شد؛ از دست رفت.

أَمْصَارِكُمْ: شهرهایتان.

تَرْوَى: تصرف می شود؛ از ریشه رَوَى به معنای دور کردن و جمع و قبض نمودن چیزی است؛ تقبض.

تُغْزَى: مورد حمله واقع می شود.

انْفِرُوا: کوچ کنید.

۲. تَتَّاقِلُوا: میخکوب شدید؛ از ریشه ثَقُلَ به معنای سنگینی و درموردی به کار می رود که انسان تمایل به ماندن در جایی داشته باشد و حاضر به حرکت نباشد؛ بالتشدید، أصله تتناقلوا.

فَتَقْرُوا: اعتراف می کنید؛ از ریشه قَرَر به معنای ثابت نگه داشتن در مکانی است؛ تعترفوا بالصمیم و تصبروا له.

خَسْفٍ: ذلت و خواری؛ در اصل به معنای پنهان شدن و مخفی گشتن است سپس به معنای ذلت که انسان را از دیده ها پنهان می دارد اطلاق می شود.

تَبُوءُوا: باز می گردید؛ از ریشه بَوَّاه به معنای بازگشت کردن و منزل گرفتن و در اینجا به معنای بازگشت به ذلت است؛ بالذل: ترجعوا به.

الْأَخْسَ: پست ترین.

۳. توبه، ۴۱.

شَيْءٍ قَدِيرٍ»^۱ اگر [به سوی میدان جهاد] حرکت نکنید خداوند شما را مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری غیر از شما بجای شما قرار می دهد و هیچ زبانی به او نمی رسانید و خداوند بر هر چیزی توانا است.

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ»^۲ هر آینه خدا شما را در بدر یاری کرد و حال آنکه ناتوان بودید. پس، از خدای بترسید، باشد که سپاسگزار شوید

۱۷. هوشیاری و بیداری برای جهاد

«وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقَ وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ وَالسَّلَامُ»^۳

مرد جنگجو همیشه بیدار و هوشیار است، و هر که از دشمن آسوده بخوابد دشمن نسبت به او نخواهد خفت. والسلام.

نکته

● انسان هایی که خود را برای جهاد آماده کرده اند پیوسته هشیار و بیدارند زیرا به این واقعیت پی برده اند که اگر آن ها را غفلت و خواب فرا بگیرد دشمنان آن ها در توطئه و ایجاد فتنه علیه آن ها به خواب نخواهند رفت.^۴

۱. توبه، ۳۹.

۲. آل عمران، ۱۲۳.

۳. أَخَا الْحَرْبِ: مرد جنگی.

الْأَرْقُ: کسی که در شب بیدار است؛ از ریشه أَرَقَ به معنای بیدار ماندن؛ الَّذِي لَا يَنَامُ.

مَنْ نَامَ: کسی که خوابید.

۴. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۸۱.



نامه ۶۳

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نبرد جمل؛ در مسیر بصره
سال ۳۶ هجری
مخاطب: ابوموسی اشعری
علت مکاتبه: فتنه انگیزی ابوموسی اشعری در جلوگیری از پیوستن کوفیان به سپاه امام علیه السلام
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: شناخت حق و حقگو همراه با تبیین شرایط و مقتضیات جنگی و نهایتاً توصیه به استعفا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۴.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های امیرالمؤمنین است که در ریزه به مردم کوفه نوشت و آنان را به جنگ با ناکشین فرا خواند لیکن فرماندار کوفه که بر خلاف خواست امام و به درخواست برخی از کوفیان در مقام خود ابقا شده بود مردم را از رفتن به یاری امام باز می‌داشت زیرا او خود یکی از امتیاز دارنی بود که اصلاحات را به زیان خویش احساس می‌کرد. وی عبدالله بن قیس است که در سال فتح خیبر اسلام آورد. در جریان جنگ جمل که ابوموسی درون خود را آشکار کرد امام او را برکنار و قرظة بن کعب انصاری را به جای او گماشت.

نکته ها

- دو جمله «دامن به کمر بزند و کمر بندش را محکم ببندد» کنایه از آماده شدن برای اجرای فرمان قطعی و سرعت در کار است.^۱
- «جُحِر» کنایه از این است که تو همچون شیری نیستی که در بیشه ها زندگی کند بلکه همچون روباهی که در سوراخ و لانه خود می خزد و درواقع این سخن حکم عزل ابوموسی را در بردارد.^۲
- بیان امام این حقیقت را می رساند که هر گونه مخالفت با رهبری نظام اسلامی نوعی ضربه به خویشستن و اقدام بر خلاف رضای خدا خواهد بود.^۳

۳. برکناری ابوموسی

«فَإِنْ حَقَّقْتَ فَأَنْفُذْ وَإِنْ تَفَشَلْتَ فَأَبْعُدْ»^۴

پس اگر حق را یافتی روانه شو، و اگر ترسیدی از کوفه دور شو.

۴. تهدید امام به ابوموسی

وَإِنَّمِ اللَّهُ لَتَوْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ وَلَا تُشْرِكُ حَتَّى يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَاثِرِكَ وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ»^۵
به خدا قسم هر کجا باشی به سراغت آیند، و دست از سرت برندارند تا گوشت و استخوان و تر و خشکت به هم آمیخته شود.

نکته

- بدترین فاجعه در شرایط حساس و سخت جنگ آن است که به آشوبگران و تضعیف کنندگان و روحیه سربازان اسلامی میدان داده شود و دست آن ها برای تفرقه افکنی

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۸۶.

۴. حَقَّقْ: اثبات کرد و تصدیق نمود؛ از ریشه تحقیق به معنای اثبات کردن و تصدیق نمودن.

فَأَنْفُذْ: اجرا کن؛ از ریشه نفوذ به معنای خارج شدن از چیزی و به سوی دیگری رفتن است و کنایه از انجام وظیفه نیز آمده است.

تَفَشَلْتُ: مردد و دودل شدی؛ از ریشه فَشَلَّ به معنای سستی کردن و تاخیر انداختن و ترسیدن در انجام کاری است.

۵. زُبْدُكَ: گوشت؛ چیزی است که روی آب یا روی شیر جمع می شود و به سرشیر و خامه و کره نیز اطلاق می گردد؛ بالضم: ما يستخرج بالمخض من اللبن.

خَاثِرٍ: استخوان؛ از ریشه خَثَرَ به معنای غلیظ شدن و به دوغ غلیظ که به هنگام زدن ماست برای کره گرفته در مشک باقی می ماند خاثر می گویند؛ خثر: اللبن خثورة من باب قتل بمعنى ثخن و اشتد و رجل خاثر النفس أى ثقیل کسلان.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلُ هُوَ لَكَ وَ عَلَيْكَ فَإِذَا قَدِمَ [عَلَيْكَ رَسُولِي] رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَلِكَ وَ اشْدُدْ مِئْزَرَكَ وَ اخْرِجْ مِنْ جُحْرِكَ وَ انْذِبْ مَنْ مَعَكَ فَإِنْ حَقَّقْتَ فَأَنْفُذْ وَ إِنْ تَفَشَلْتَ فَأَبْعُدْ وَ إِنَّمِ اللَّهُ لَتَوْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ وَ لَا تُشْرِكُ حَتَّى يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَاثِرِكَ وَ ذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ وَ حَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قَعْدَتِكَ وَ تَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ وَ مَا هِيَ بِالْهُوَيَّةِ الَّتِي تَرْجُو وَ لَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى يُرَكَّبُ جَمْلُهَا وَ [يُذَلُّ] يُذَلُّ صَعْبُهَا وَ يُسَهَّلُ جَبَلُهَا فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَ امْلِكْ أَمْرَكَ وَ خُذْ نَصِيْبَكَ وَ حَظَّكَ فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَى غَيْرِ رَحْبٍ وَ لَا فِي نَجَاةٍ فَبِالْحَرِيِّ لَتُكَفَّيَنَّ وَ أَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لَا يُقَالَ أَيْنَ فَلَانٌ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ وَ مَا [يُبَالِي] أَبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ وَ السَّلَامُ.

۱. نامه به ابوموسی

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ»

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین، به عبد الله بن قیس.

نکته

- تلاش و کوشش ابوموسی از از پروا دادن مردم مخالفت او با امام علیه السلام بود و امام از هدف او که بازداشتن مردم از یاری امام بود آگاهی داشت که ستیزه با دین و خواری اهل ایمان بود.^۱

۲. اجابت دعوت امام

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلُ هُوَ لَكَ وَ عَلَيْكَ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَلِكَ وَ اشْدُدْ مِئْزَرَكَ وَ اخْرِجْ مِنْ جُحْرِكَ وَ انْذِبْ مَنْ مَعَكَ»^۲

اما بعد، از جانب تو سخنی به من رسیده که هم به سود توست و هم به زیان تو، چون فرستاده ام به نزدت آمد دامن به کمر زن، و کمر بندت را محکم ببند، و از لانه ات بیرون رو، و کسانی را که با تو هستند به جانب ما بر انگیز.

۱. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۲۱۶.

۲. ذَلَّكَ: دامن و دامنه.

مِئْزَرٌ: لنگ یا چیزی که به کمر می بندند و به معنای شلوار نیز آمده است؛ اشْدُدْ مِئْزَرَكَ: کمرت را محکم ببند کنایه از تصمیم جدی بر کاری گرفتن.

جُحْرٌ: لانه؛ بالضم: ثقب الحیة و نحوها من الحشار.

انْذِبْ: فرا بخوان؛ بسیج کن.

و دلسرد کردن نیروهای رزمنده بازگذاشته شود.^۱

۵. محاصره دشمن

«وَحَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِكَ وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرَكَ مِنْ خَلْفِكَ»^۲
تا جایی که فرصت نشستن نیایی، و از روبرو همانند پشت سر وحشت کنی.

نکته ها

- اشاره به این است که تو را محاصره خواهند کرد که راه پس و پیش نداشی باشی.^۳
- کنایه از این که نهایت ترس و نگرانی او را فرا خواهد گرفت.^۴

۶. گوشزد کردن خطر اصلی

«وَمَا هِيَ بِالْهُوْنِيَّيْنِ الَّتِي تَرْجُو وَ لَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى يُرْكَبُ جَمَلُهَا وَيَذَلُّ صَعْبُهَا وَ يُسَهِّلُ جَبَلُهَا»^۵

این فتنه چنانکه می‌پنداری آسان نیست، فتنه بزرگ دهشت زایی است که باید بر مرکبش سوار شد، و دشواریش را آسان، و سختش را هموار ساخت.

نکته

- هر اندازه هدفی بزرگ باشد و دشمن با اقتدار و توطئه خطرناک به صحنه بیاید به همان نسبت باید با آمادگی بیشتر به مقابله با او شتافت و با تجهیزات بهتر نقشه‌های او را خنثی نمود.^۶

۷. هشدار و نصیحت امام

«فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَ اْمْلِكْ اَمْرَكَ وَ خُذْ نَصِيْبَكَ وَ حَظَّكَ فَاِنْ كَرِهْتَ فَتَنِّحْ اِلَى غَيْرِ رَحْبٍ

وَ لَا فِي نَجَاةٍ»^۱

عقلت را به کار گیر، کارت را مالک شو، و نصیب و بهره‌ات را بیاب، اگر این برنامه خوشایند تو نیست دور شو به جایی که فراخی و نجاتی در آن نیست.

نکته

- اگر فرماندار و کارگزاری در برابر دستورات رهبری تمکین نکرد طرد او یک ضرورت است و در عین حال در محاصره قرار دادن و ایجاد محدودیت هر چه بیشتر برای او اجتناب ناپذیر خواهد بود.^۲

مشابه

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۳ و هرکس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ شود

۸. پر کردن نقاط ضعف‌ها

«فَبِالْحَرَى لَتَكْفَيْنَ وَ أَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لَا يَقَالَ آئِنَ فُلَانٌ»^۴

در خور این است که این کار را دیگران انجام دهند و تو در خواب باشی، خوابی که نگویند فلانی کجاست؟!

نکته

- این از هنرهای یک رهبر موفق و آگاه است که به گونه ای خلاءها را پر کند و نقاط ضعف نیروهای خود را برطرف سازد که عدم شرکت یا فرار عده ای به اقتدار و انسجام

۱. اَمْلِكْ اَمْرَكَ: مالک امر خودت باش.

غَيْرِ رَحْبٍ: غیر فراخ.

اعْقِلْ: زدن پایبند به شتر که زانوی او را می‌بندد و قادر به حرکت نیست؛ از ریشه عقل؛ عقل: طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند و جمله «اعقل عقلک» مفهومش این است که عقل خود را مهار کن و در مسیر صحیح قرار بده و اندیشه خود را به کار گیر.

تَنَحَّ: کناره گیری کرد؛ از ریشه تَنَحَّى به معنای دور شدن و دست کشیدن از کاری؛ ماده اصلی آن نحو به معنای قصد کردن است.

رَحْبٍ: وسیع بودن و گستردگی و گشایش.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۸۷.

۳. طه، ۱۲۴.

۴. حَرَى: سزاوار است؛ از ریشه حَرَى به معنای سزاوار بودن.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۸۶.

۲. قِعْدَهُ: حالت نشستن؛ جای نشستن.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۵۷.

۴. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۱۷.

۵. لَهْوِيَّيْنِ: آسان؛ مصغر هونی به معنای سست تر و آسان تر و آرام تر؛ بنابراین هونی به معنای چیز کوچک و ساده است.

تَرْجُو: امید داری.

دَاهِيَةٌ: حادثه کوبنده؛ حادثه عظیم و مصیبت سخت؛ از ریشه دَهِو به معنای کسی را به مصیبتی گرفتار ساختن.

يُسَهِّلُ: آسان می‌شود.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۸۷.



نیروهای او زبانی نرساند.^۱

مشابه

﴿وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾^۲ و اگر روی برتابید، به جای شما مردمی دیگر آرد که هرگز همسان شما نباشند.

۹. یقین و اطمینان امام از راه خود

«وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقِّ وَمَا أَبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ وَالسَّلَامُ»^۳

به خدا قسم این مبارزه حق است که به دست کسی که بر حق است انجام می‌گیرد، و او نسبت به آنچه که ملحدان انجام می‌دهند باکی ندارد. و السَّلام.

نکته

● اشاره به اینکه ما در مسیر و هدف خود کمترین تردیدی نداریم باید برویم و این آتش فتنه را خاموش کنیم خواه ملحدان و منافقان به ظاهر مسلمان با ما همراهی کنند یا نکنند.^۴

مشابه

﴿اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ﴾^۵ خدایا حق را با او همراه کن هرگونه که حرکت کند.

نامه ۶۴



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه سال ۳۷ هجری

مخاطب: معاویه

علت مکاتبه: تکرار ادعاهای دروغین و تهمت‌های ناروای

معاویه به امام علی (ع)

موضوع: سیاسی، نظامی

هدف و نتیجه: خاتمه دیپلماسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه ص ۱۵۶

پیشگفتار نامه

امام این نامه را در پاسخ نامه ای که معاویه پس از جنگ جمل به امام نوشته است فرستاد. معاویه به امام نامه ای نوشت و در آن نامه خود را به نمایندگی از بنی‌امیه با علی از بنی‌هاشم همسنگ معرفی می‌کند و ادعا دارد که امام در جریان شورش علیه عثمان به یاری اش برنخاسته و طلحه و زبیر را کشته و عایشه را به دربه دری و آوارگی انداخته است و چون به زور مقام خلافت را غصب کرده است معاویه در میان سپاهی از مهاجران و انصار به نبرد با او خواهد آمد و امام در پاسخ او نامه حاضر را نوشته است.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۸۸.

۲. محمد، ۳۸.

۳. مُحِقٌّ: حق دار.

مَا أَبَالِي: باکی ندارم.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۶۰.

۵. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. انگیزه‌های وحدت و جدایی

«أَنَا آمَنَّا وَكَفَرْتُمْ وَالْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَفُتِنْتُمْ»^۱

زیرا ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید، و امروز هم ما به راه راستیم و شما دچار فتنه‌اید.

مشابه

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۲ همانا کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است سپس استقامت کردند فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند و به آن‌ها می‌گویند نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد شما را به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

﴿وَلِكِنِّكُمْ فَتِنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُكُمْ الْأَمَانِي﴾^۳ اما شما خویشتن را در بلا افکندید و به انتظار نشستید و در شک بودید و آرزوها شما را بفریفت.

۳. مصلحتی بودن اسلام بنی‌امیه

«وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهًا وَبَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص [حَرْبًا] حَرْبًا»^۴

و مسلمان شما اسلام نیاورد مگر از روی بی‌میلی، و این در حالی بود که تمام بزرگان عرب تسلیم رسول خدا (ص) و آله شدند و همدست وی گشتند.

نکته‌ها

● تعبیر به «کَرْهًا» اشاره به این است که ابوسفیان در فتح مکه ظاهراً ایمان آورد ولی در دل ایمان نداشت.^۵

۴. پاسخ به ادعاهای معاویه

«وَذَكَرْتُ أَنِّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ شَرَدْتُ بِعَائِشَةَ وَ تَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ وَ ذَلِكَ أَمْرٌ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتُ مِنَ الْأَلْفَةِ وَ الْجَمَاعَةِ فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا آمَنَّا وَ كَفَرْتُمْ وَ الْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَ فُتِنْتُمْ وَ مَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهًا وَ بَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص [حَرْبًا] حَرْبًا وَ ذَكَرْتُ أَنِّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ شَرَدْتُ بِعَائِشَةَ وَ تَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ وَ ذَلِكَ أَمْرٌ غِبْتُ عَنْهُ فَلَا عَلَيْكَ وَ لَا الْعُذْرُ فِيهِ إِلَيْكَ وَ ذَكَرْتُ أَنَّكَ زَاثِرِي فِي [جَمْع] الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ قَدْ انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ يَوْمَ أُسِرَ أَخُوكَ فَإِنْ كَانَ [فِيكَ] فِيهِ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهِ فَإِنِّي إِنْ أَرْزُكَ فَذَلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلنَّقْمَةِ مِنْكَ وَ إِنْ تَزُرْنِي فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ حَاصِبٌ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَ جُلُودٍ وَ عِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَغْصَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ - [فَإِنَّكَ] وَ إِنَّكَ وَ اللَّهُ مَا عَلِمْتُ إِلَّا غَلَفَ الْقَلْبِ الْمُقَارِبُ الْعُقْلُ وَالْأُولَى أَنْ يَقَالَ لَكَ إِنَّكَ رَقِيتَ سُلْمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعٌ سَوْءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ لِأَنَّكَ تَشَدَّتْ غَيْرَ صَالَتِكَ وَ رَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ وَ طَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتُ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَا فِي مَعْدِنِهِ فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ وَ قَرِيبٌ مَا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَ أَحْوَالٍ حَمَلْتَهُمُ الشَّقَاوَةَ وَ تَمَنَّى الْبَاطِلَ عَلَى الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ صَفَصِرْ عُوا مَصَارِعُهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا وَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيمًا بَوَاقِ سَيُوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَعْيُ وَ لَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنَى وَ قَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلَةِ عُثْمَانَ فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَى أَحْمَلِكَ وَ إِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفَصَالِ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

۱. الفت و اتفاق بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتُ مِنَ الْأَلْفَةِ وَ الْجَمَاعَةِ فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ»^۱

اما بعد، همان طور که گفتم ما و شما با هم در الفت و اتفاق بودیم، ولی در گذشته بین ما و شما جدایی افتاد.

۱. فَرَّقَ: جدا کرد.

۱. اسْتَقَمْنَا: استقامت کردیم.

۲. فُتِنْتُمْ: در تردید افتادید؛ از ریشه فتنه که معانی متعددی دارد از جمله: آزمایش و امتحان؛ فریب دادن؛ بلا و عذاب؛ ضلالت و گمراهی و شرک و بت پرستی.

۳. فصلت، ۳۰.

۴. حدید، ۱۴.

۵. أَنْفُ الْإِسْلَامِ: بزرگ اسلام؛ کنایه از بزرگان و اشراف عرب است که قبل از فتح مکه اسلام آوردند؛ واژه انف در اصل به معنای بینی است ولی گاه کنایه از آغاز چیزی و گاه کنایه از افراد و اشخاص برجسته است؛ کل شیء اولیه و طرفه.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۶۹.

غَبْتُ عَنْهُ فَلَا عَلَيَّكَ وَلَا الْعُذْرُ فِيهِ إِلَيْكَ»^۱

گفته بودی که طلحه و زبیر را من کشتم، و عایشه را تبعید نمودم، و میان دو شهر کوفه و بصره فرود آمدم، این امور به توربیطی ندارد، تو را در این مسأله زیانی نیست و هم نیازی ندارد که عذرش را از تو بخواهم.

نکته

● جریان عایشه و شرکت او در جنگ جمل از حوادث ناخوشایند تاریخ اسلام است که با سوءاستفاده از جایگاه خود نسبت به رسول خدا منشأ ریخته شدن خون بسیاری از مسلمانان گردید. امام به احترام پیامبر او را تبعید نکرد و بیشترین مدارا را با داشت.^۲

۵. جواب امام به ادعای اعلام جنگ معاویه

«وَذَكَرْتَ أَنَّكَ زَاثِرِي فِي [جَمْعِ] الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَقَدْ انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ يَوْمَ أُسِيرَ»^۳
و یاد آور شدی که با لشگری از مهاجرین و انصار به جنگ من خواهی آمد، معلومت باد از آن روزی که برادرت اسیر شد هجرت قطع گشت (و شما را نشاید که به خود مهاجر گویند).

مشابه

◇ «فَقَاتِلُوا أَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يُنتَهُونَ»^۴ با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود باز ایستند.
◇ «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»^۵ با آن که تعدی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد.

۶. یقین امام به حقانیت خود

«أَحُوكَ فَإِنْ كَانَ [فِيكَ] فِيهِ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهِ فَإِنِّي إِنْ أَرُزَكَ فَذَلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ

إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلنَّقْمَةِ مِنْكَ وَإِنْ تَزُرْنِي»^۱

اکنون اگر به دیدار من عجله داری آسوده باش، که اگر به دیدارت آیم سزاوار است که خداوند مرا برای عقوبت تو بر انگیزخته باشد

۷. اشاره به شعر شاعر بنی اسد

فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ:

«مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَ جُلُود»^۲

و اگر تو به دیدار من آیی مانند آن است که برادر بنی اسد گفته: به استقبال باد تابستانی روند که سنگ ریز و درشت را بر می گیرد و بر آنان می کوبد.

۸. شمشیر امام

«وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَغْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ»^۳

شمشیری که به وسیله آن جد و دایی و برادرت را کشتم پیش من است.

نکته

● شمشیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در غزوه بدر؛ احد و احزاب علیه کفار گرفته شده به دلیل کفر و عناد آنان بود و عینا به همان دلیل علیه معاویه و یارانش گرفته می شد.^۴

۱. اسْتَرْفَهُ: آرامش داشته باش؛ شتاب مکن؛ از ریشه رفاهیه به معنای زندگی آرام . راحت بخش است . در اینجا به معنای آسوده باش؛ نفس عنک من الرفاهیه و هی السعة.

انْ أَرُزَكَ: اگر با تو دیدار کنم.

نَقْمَةٌ: انتقام گرفتن.

۲. حَاصِبٍ: باد تندی که خاک و شن به همراه دارد؛ طوفان و بادی است که سنگ ریزه ها را به حرکت در می آورد و پشت سر هم بر جایی می کوبد و در اصل از «حصباء» به معنای سنگریزه گرفته شده است؛ ریح فیها حصباء و هی الرمل.

أَغْوَارٍ: غبارها؛ المنخفضة من الأرض.

جُلُود: صخره سنگ بزرگ؛ تخته سنگ؛ الأحجار الصلبة.

۳. أَغْضَضْتُهُ: آن را به گاز گرفتن واداشتم؛ از ریشه غَضَّ به معنای گزیدن؛ اعضاء به معنای چیزی را به گزیدن وادار کردن و در اینجا اشاره به ضربات شمشیر است؛ بالصاد المعجمة: أى جعلت السيف يعصهم و يقتلهم، قال ابن میثم: وأغصصت السيف بفلان أى جعلته يغص به فقرأه بالغین المعجمة و الصاد المهملة فجعله من المقلوب و فيه تعسف.

۴. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۹۱.

۱. شَرَّدْتُ: طرد کردم؛ فراری دادم؛ از ریشه تشرید در اصل به معنای رم دادن و فراری دادن و گاه به معنای تبعید نمودن و آواره ساختن است؛ شَرَّدَ: أهربه.

الْمَصْرَيْنِ: دو شهر؛ مراد کوفه و بصره است؛ الكوفة والبصرة.
غَبْتُ عَنْهُ: غایب بودی از آن.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۹۰.

۳. توبه، ۱۲.

۴. حجرات، ۹.

مرتکب شد و نظام سیاسی اسلام را دچار انحراف نمود.^۱

استعاره

مُسْتَعَار: سُلْمًا

مُسْتَعَارْمَنه:

مُسْتَعَارْلَه: حالتی که معاویه در آن قرار دارد

جامع: کلمه سلم استعاره از حالتی است که معاویه در آن قرار دارد و درواقع بلند پروازی او را نشان می‌دهد در حالی که ابزار لازم و صلاحیت‌های بایسته را برای بالا رفتن در اختیار ندارد لذا به مانند کسی است که در پی پیدا کردن گمشده دیگری راه افتاده است.

۱۱. ادعای معاویه به چیزی که ربطی به او ندارد

«لَا تَك تَشْدَتْ غَيْرَ ضَالَّتِكَ وَ رَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ وَ طَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَا فِي مَعْدِنِهِ»^۲

چرا که چیزی را خواستی که گمشده تو نیست، و گوسپندی را چراندی که مالکش نمی‌باشی، و امری را خواستی که نه اهلش هستی و نه در معدنش قرار داری.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه تو از یک سو ادعای خونخواهی عثمان می‌کنی و از سوی دیگر بر امام و پیشوای خود به مبارزه بر می‌خیزی در حالی که مشروعیت ظاهری امام و پیشوای تو از مشروعیت ظاهری خلافت عثمان بسیار روشن‌تر است.^۳
- معاویه جایگاه خود را نسبت به امام به خوبی می‌دانست ولی تنها ریاست طلبی و حب جاه و مقام موجب شد که پا روی حق بگذارد و پرچم مخالفت را در برابر آن حضرت برافرازد.^۴

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۹۳.

۲. تَشْدَتْ: طلب کردن شیئی گمشده؛ از ریشه تَشَد به معنای یاد آوردن. ضَالَّتِكَ: گمشده؛ المفقودة.

سَائِم: چهارپایی که در بیابان می‌چرد؛ الأنعام المجتمعة للرعى.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۸۰.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۹۳.

۹. حالات روحی و روانی معاویه

«وَ إِنَّكَ وَ اللَّهُ مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبُ الْمُقَارِبُ الْعُقْلُ»^۱

به خدا قسم چنانکه دانستم بر دلت غلاف گمراهی پوشیده، و عقلت اندک و ناقص است.

نکته‌ها

- تعبیر به «الْأَغْلَفُ الْقَلْبُ» به این معناست که قلب تو در غلاف قرار گرفته و چیزی به آن منتقل نمی‌شود و درک نمی‌کند.^۲
- عبارت «الْمُقَارِبُ الْعُقْلُ» اشاره به کم عقلی معاویه است زیرا مقارب به معنای چیزی است که حد وسط میان خوب و بد و دارای کمبود باشد یعنی عقل تو کمبودی دارد و ناقص است که این سخنان دور از منطق را بر زبان جاری می‌کنی.^۳

مشابه

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^۴ گفتند: دل‌های ما در حجاب است. نه، خدا آنان را به سبب کفری که می‌ورزند مطرود ساخته و چه اندک ایمان می‌آورند.

۱۰. ظلم و خیانت معاویه

«وَ الْأَوَّلَى أَنْ يُقَالَ لَكَ إِنَّكَ رَقِيتَ سُلْمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعِ سَوْءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ»^۵

شایسته است در باره تو گفته شود که بر نردبانی بالا رفته‌ای که تو را بر جای بدی مشرف ساخته که به زیان توست نه سود تو.

نکته

- ارتکاب خیانت و غصب مقام والای خلافت و ادعای جانشینی پیامبر قرار دادن خویشان است در لبه پرتگاهی که راه نجاتی برای آن یافت نمی‌شود. خیانتی که معاویه

۱. الْأَغْلَفُ: غلاف شده؛ چیزی که در غلاف است؛ از ریشه غلاف گرفته شده که صفات مشبیه است که مفرد و جمع در آن یکسان است؛ أغلف: أى خلقة و جبلة مغشاة بأغطية فلا يفقه. الْمُقَارِبُ: ناقص و ضعيف؛ بالكسر؛ الذى ليس بالتمام.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۷۸.

۳. همان.

۴. بقره، ۸۸.

۵. رَقِيتَ سُلْمًا: از نردبان بالا رفتی.

۱۲. تأثیر اصل وراثت

«فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ وَ قَرِيبٌ مَا أَشْبَهَتْ مِنْ أَعْمَامٍ وَ أَحْوَالٍ حَمَلَتْهُمْ الشَّقَاوَةُ وَ تَمَنَّى الْبَاطِلُ عَلَى الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ ص»^۱

چه اندازه گفتارت از عملت دور است، چه زود شبیه عموها و دایی‌هایت شدی که شقاوت و آرزوهای باطل آنان را به انکار محمد ﷺ واداشت.

۱۳. شکست و ذلت پیشینیان معاویه

«فَضْرَعُوا مَصَارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمَتْ لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا وَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيمًا بِوُقْعِ سُيُوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَعَى وَ لَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيَّتِي وَ قَدْ أَكْثَرَتْ»^۲

همان گونه که می‌دانی با او جنگیدند تا به خاک و خون در افتادند، نه از حادثه عظیمی به نفع خود دفاع کردند، و نه حریمی را در برابر شمشیرهایی که میدان نبرد از آن خالی نیست و با سهل انگاری سازگاری ندارد حمایت نمودند.

۱۴. اتهام قتل خلیفه

«فِي قَتْلَةِ عُثْمَانَ فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَى أَحْمِلَكَ وَ إِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى»

در باره کشتندگان عثمان زیاد از اندازه سخن گفתי، بیا مانند دیگران از من اطاعت کن، سپس آنان را نزد من به محاکمه کشان، تا بین تو و ایشان به کتاب خدا داوری کنم.

۱. مَا أَشْبَهَتْ: چه بسیار شباهت داری.

تَمَنَّى الْبَاطِلُ: آرزوی باطل.

۲. فَضْرَعُوا مَصَارِعَهُمْ: در قتلگاه خود افتادید؛ مصارع: از ریشه صَرَع به معنای به زمین افکندن است؛ محلی که شخص بر زمین می‌افتد یا به قتلگاه شهیدان گفته می‌شود.

لَمْ يَدْفَعُوا: دفع نکردند.

لَمْ يَمْنَعُوا: جلوگیری نکردند.

بِوُقْعِ سُيُوفٍ: فرو بردن شمشیرها.

الْوَعَى: جنگ؛ سر و صدایی است که از جنگجویان در میدان جنگ ظاهر می‌شود و به صدای گروه زنبوران نیز وعی گفته می‌شود و گاه به صورت کنایه از میدان جنگ یا میدان نبرد استعمال می‌شود.

لَمْ تُمَاشِهَا: با آن نمی‌سازد؛ از ریشه مَاشَا گرفته شده که به معنای با چیزی همراهی کردن است؛ صيغة جحد من ماشی یماشی آری لا یصاحبها الهوینا، و لا تماشها کما فی نسخه اخری.

الْهُوَيَّتِي: سهل انگاری؛ چیز کوچک؛ ساده و آسان.

۱۵. خون خواهی عثمان ابزاری در دست معاویه

۱.۱۵. عدم صلاحیت معاویه برای سلام

«وَ أَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ»^۱

ولی آنچه تو می‌خواهی به مانند گول زدن طفل در ابتدای باز گرفتن او از شیر است. سلام بر اهلش.

نکته

● عبارت «وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ» کنایه از اینکه تو با این اعمال و گفتار و رفتارت اهل اینکه سلام الهی شامل حالت شود نیستی.^۲

۱. الْفِصَالِ: بچه را از شیر گرفتن؛ از ریشه فَصَلَ به معنای جدایی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۸۳.



نامه ۶۵

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه سال ۳۸
هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: طرح ادعاهای تکراری دروغین از سوی معاویه
موضوع: سیاسی، اخلاقی
هدف و نتیجه: پاسخ‌گویی به ادعاهای پوچ خوارج و هشدار
و تحذیر^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۸.

پیشگفتار نامه

این نامه پاسخ امام است به نامه ای که معاویه به او نوشته و پس از پیکار امیرالمؤمنین با خوارج به دست او رسیده است. در این نامه به معاویه در مورد روشی که در پیش گرفته است هشدار می‌دهد و او را به جبران گذشته دعوت می‌کند.

دل‌هایشان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است، خاشع شود؟

۲. غفلت و دنیا زدگی معاویه

«فَقَدْ سَلَكَتَ مَدَارِجَ أَسْلَافِكَ بِادِّعَائِكَ الْأَبَاطِيلَ»^۱

تو با ادعاهای باطل به راه پیشینیان رفتی، و خود را بی‌پروا در عرصه فریب و دروغها انداختی.

نکته

● اشاره به دلیل نیازمندی معاویه به هشدار است که قبلاً بیان شد، یعنی رفتن او به راهی که پیشینیانش رفته‌اند، با چهار نشانه‌ای که یاد شد، ادعاهای بیهوده‌اش، ادعای چیزی که حق او نبود، از قبیل خون عثمان، طلحه، زبیر و نظیر اینها، ورودش در منجلاهای دروغ، ورودش در غفلت از پیامد بدانها. اما دروغهای وی در ادعای خود روشن است، و چیزی که از حد او بالاتر است همان امر خلافت می‌باشد. و چیزی که نزد او به امانت گذارده بودند و او در ربود، عبارت از اموال و سرزمینهای مسلمانان بود که بر آن‌ها مسلط شده بود، مقصود امام علیه السلام این است که از طرف خدا این امانت در نزد او بوده است.^۲

مشابه

✧ «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»^۳ ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آن‌ها هدایت شده‌ایم.

۳. غرور و خودخواهی معاویه

«وَ اقْتِحَامِكَ غُرُورَ الْمَيْنِ وَالْكَاذِبِ وَ بَائِتِحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ»^۴

آنچه را برتر از مرتبه توست به خود بستی، و بیت‌المالی را که برای دیگران اندوخته شده ربودی.

۱. مَدَارِج: راه؛ جمع مدرجه به معنای گذرگاه؛ الطرائق.

الْأَبَاطِيل: پوچ و بیهوده؛ جمع الباطل علی غیر قیاس.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷ ص ۵۵۸.

۳. زخرف، ۲۲.

۴. اقْتِحَام: فرو رفتن؛ ورود در چیزی بدون مطالعه است و بعضی به معنی ورود در چیزی با قدرت و شدت گرفته‌اند و بعضی آن را ورود در کارهای سخت و هولناک تفسیر کرده‌اند؛ الدخول فی الشیء من غیر رویة.

غُرُور: بالضم مصدر و بفتح الأول صفة بمعنى الفاعل.

الْمَيْن: فریب و دروغ؛ الکذب.

ابْتِئَالِك: به خود بستن؛ ادعا کردن چیزی است که تعلق به گوینده ندارد و گاه به معنای اعتقاد به چیزی داشتن و آن را به عنوان مذهب خود پذیرفتن آمده است؛ ادعاء ما لیس له.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَنْ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمَحِ الْبَاصِرِ مِنْ عَيَانِ الْأُمُورِ فَقَدْ سَلَكَتَ مَدَارِجَ أَسْلَافِكَ بِادِّعَائِكَ الْأَبَاطِيلَ

وَ اقْتِحَامِكَ غُرُورَ الْمَيْنِ وَالْكَاذِبِ وَ بَائِتِحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ وَ ابْتِزَاكِ لِمَا قَدْ اخْتَزَنَ دُونَكَ فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ وَ جُحُوداً لِمَا هُوَ الزَّمُ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ مِمَّا قَدْ وَعَاةَ سَمْعِكَ وَ مَلِئَ بِهِ صَدْرُكَ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الصَّلَالُ الْمُبِينُ وَ بَعْدَ الْبَيَانِ إِلَّا اللَّبْسُ فَاحْذَرِ الشُّبْهَةَ وَ اسْتِمَالَهَا عَلَى لُبْسَتِهَا فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَقَتْ جَلَابِيبَهَا وَ أَغْشَتِ الْأَبْصَارَ ظُلُمَتُهَا وَ قَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ السَّلْمِ وَ أَسَاطِيرُ لَمْ يَحْكُهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَ لَا حِلْمٌ أَصْبَحَتْ مِنْهَا كَالْخَائِضِ فِي الدَّهَاسِ وَ الْخَابِطِ فِي الدَّيْمَاسِ وَ تَرَقَّيْتُ إِلَى مَرْقَبَةٍ بَعِيدَةٍ الْمَرَامِ نَازِحَةِ الْأَعْلَامِ تَقْصُرُ دُونَهَا الْأَنْوُقُ وَ يُحَادِثُ بِهَا الْعُيُوقُ وَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ [مِنْ] بَعْدِي صَدَراً أَوْ وَرْداً أَوْ أُجْرَى لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْداً أَوْ عَهْداً فَمِنْ الْآنَ فَتَدَارَكَ نَفْسَكَ وَ انْظُرْ لَهَا فَإِنَّكَ إِنْ فَرَّطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ أُرْتَجَتْ عَلَيْكَ الْأُمُورُ وَ مُنِعَتْ أَمراً هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ وَ السَّلَامُ.

۱. اتمام حجت با معاویه

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَنْ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمَحِ الْبَاصِرِ مِنْ عَيَانِ الْأُمُورِ»^۱

اما بعد، زمان آن رسیده که با دیدی دقیق به مشاهده امور روشن بر خیزی و از آن بهره‌مند گردی.

نکته

● «اللمح» کنایه از درک دقیق و روشن چیزهای مفیدی است که جای دقت و عبرت گرفتن هستند.^۲

مشابه

✧ «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»^۳ آیا مؤمنان را وقت آن نرسیده است که

۱. آن: وقت؛ فعل ماضی از ریشه این به معنای نزدیک شده و وقتش فرا رسیده است؛ (آن): قرب و حان.

لَمَح: چشم؛ در اصل به معنای درخشیدن برق است سپس به معنای نگاه کردن سریع آمده است؛ النظر بالعين الصحيحة. الباصر: بینا؛ نگاه دقیق؛ دو واژه لمح و باصر هنگامی که با هم به کار می‌روند مفهومش این است که با نگاه دقیق و سریع چیزی را نگریستن.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۳۲.

۳. حدید، ۱۶.

نکته

● منظور از ادعای باطل همان ادعای خلافت است که معاویه در شام برای خود بیعت گرفت و منظور از ورود و دروغ در فریب افکنی ادعای خونخواهی عثمان است و منظور از نسبت دادن چیزی که در شأن او نیست همان حکومت مصر و شام است.^۱

۴. فرار از حق

«وَإِيتَرَاكَ لِمَا قَدْ اخْتَزَنَ دُونَكَ فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ وَجُحُوداً لِمَا هُوَ أَلْزَمُ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَدَمِكَ مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعُكَ وَمُلِيَّ بِهِ صَدْرُكَ»^۲

همه این برنامه‌هایت به‌خاطر فرار از حق، و انکار نمودن واقعیاتی است که از گوشت و خون برای تو لازم‌تر بود، همان واقعیاتی که گوشت شنیده، و سینه‌ات از آن پر شده.

۵. التباس حق و باطل

«فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِينُ وَبَعْدَ الْبَيَانِ إِلَّا اللَّبْسُ»

آیا بعد از حق جز گمراهی آشکار چیزی هست، و پس از بیان روشن غیر از اشتباه برنامه‌ای وجود دارد؟

مشابه

◇ «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ»^۳ اینچنین است خداوند پروردگار به حق شما با اینحال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد پس چرا [از پرستش او] روی می‌گردانید.

۶. هشدار خیرخواهانه امام به معاویه

«فَاَحْذَرِ الشُّبُهَةَ وَاسْتِمَالَهَا عَلَى لُبْسَتِهَا فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَقَتْ جَلَابِيْبَهَا وَ أَغْشَتْ الْأَبْصَارَ ظُلْمَتُهَا»^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

۲. ایتراز: چیزی را به زور گرفتن؛ ربودن یا دزدیدن؛ الاستلاب. اخْتَزَنَ: ذخیره شده؛ از ریشه خَزَنَ به معنای چیزی را در جایی ذخیره کردن. جُحُوداً: انکار ما یعلم.

۳. یونس، ۳۲.

۴. اللَّبْسُ: مخلوط کردن؛ پرده پوشی و اشتباه کاری. لُبْسُ: اشکال.

طَالَمَا: در زمانی طولانی این کار تحقق یافته است.

أَغْدَقَتْ: فرو افکندن و رها ساختن؛ این واژه در مورد فرو افکندن پرده یا نقاب بر صورت نیز به کار می‌رود؛ المرأة قناعها: اُرسَلته علی وجهها.

أَغْشَتْ الْأَبْصَارَ: چشم‌ها را ضعیف کرد؛ از ریشه غشيان در اصل به معنای پوشاندن و احاطه کردن است.



از اشتباه و حق و باطل را به هم آمیختن دوری کن، که فتنه دیر زمانی است که پرده‌هایش را بر چهره افکنده، و تاریکیش دیده‌های بینا را نابینا ساخته.

نکته‌ها

- منظور از فتنه همان اختلاف و شکافی است که معاویه در جهان اسلام افکنده بود. نخست از شامیان برای خونخواهی عثمان بیعت گرفت و سپس در مسأله خلافت بدعتی که سابقه نداشت ایجاد کرد و خلفا را یکی پس از دیگری به زور تعیین کردند.^۱
- کلمه جلابیب کنایه است برای کارهای شبهه‌ناکی که چشمان اشتباهکاران را بر حق، نابینا می‌سازد، همان طوری که زن به‌هنگام آویختن چادر بر روی صورتش، چیزی را نمی‌بیند.

مشابه

◇ «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»^۲ اما آن‌ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند.

استعاره

مستعار: اللبسه

مستعار منه:

مستعار له: آنچه در داخل آن اشتباه کاری

جامع: کلمه: اللبسه (پرده پوشی) استعاره آورده شده، برای آنچه در داخل آن اشتباه کاری قرار گرفته است از باب شباهت آن به پیراهن و نظایر آن. و دلیل بر حذر داشتن وی از این کار و توقف و تأمل در برابر آن را، چنین بیان کرده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۲۹۶.

۲. آل عمران، ۷.

۷. سخنان بی اساس معاویه

«وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ دُوَ أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ السَّلَامِ وَ أَسَاطِيرُ لَمْ يَحْكُهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَلَا حِلْمٌ»^۱

از طرف تو نامه‌ای به من رسید با سخنانی بی تناسب، که از آشتی و صلح نشانه‌ای ندارد، و کلمات افسانه گونه‌ای که دانش و بردباری آن را بر نبافته است.

نکته ها

● عبارت «ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ السَّلَامِ» اشاره به این است که هیچ اثری از خیرخواهی و سلامت در آن وجود نداشت.^۲

● عبارت «أَسَاطِيرُ لَمْ يَحْكُهَا» اشاره به این است که الفاظ و جمله‌هایی که در نامه ات به هم بافته بودی از علم و عقل نشأت نگرفته بود بلکه مجموعه‌ای از شیطنت‌ها را در الفاظی ناموزون ریخته بودی که نشانه جهل و بی خبری نویسنده اش بود.^۳

مشابه

◇ ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرِفُونَ﴾^۴ این چنین است خداوند پروردگار به حق شما بالاینحال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد پس چرا [از پرستش او] روی می گردانید.

۸. تشبیهات امام در مورد معاویه

۸.۱. تشبیه به زمین سست

«أَصْبَحَتْ مِنْهَا كَالْحَايِضِ فِي الدَّهَائِسِ وَالْخَابِطِ فِي الدِّيَمَاسِ»^۱

با این گفته‌های بی اساس به کسی مانی که در شنزار فرو رفته، یا به تاریکی در منطقه‌ای بی نشانه قدم بر می دارد.

تشبیه

مُشَبَّه: معاویه

مُشَبَّه به: کسی که در تاریکی قدم می گذارد

وجه شبّه: امام معاویه را به کسی تشبیه می کند که مسیر خود را از دخمه‌های زیر زمینی و تاریک انتخاب کرده و می خواهد به نقطه ای برسد که از مرتبه او بالاتر است زیرا مقام خلافت مسلمانان تقوایی در حد عصمت می خواهد که ذره ای از آن در وجود معاویه نیست.

تشبیه

مشبه: معاویه

مشبه به: کسی که در شن زار فرو رفته

وجه شبّه: امام معاویه را به کسی تشبیه می کند که می خواهد از شن زاری عبور کند و پاهایش تا زانو در آن فرو رفته. درواقع امام به این اشاره می کند که مقام خلافت مسلمانان هرگز به معاویه نمی رسد و هیچ گاه شایستگی آن را ندارد.

۹. بلندپروازی معاویه

«وَتَرَقَّيْتُ إِلَى مَرْقَبَةٍ بَعِيدَةِ الْمَرَامِ نَارِحَةِ الْأَعْلَامِ تَقْصُرُ دُونَهَا الْأَنْوُقُ وَ يَحَادَى بِهَا

۱. حَايِضٌ: فرو رفته؛ از ریشه حَوَّض در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است ولی بعداً هر گونه ورود در چیزی و یا حتی شروع به چیزی اطلاق شده است.

الدَّهَائِسُ: فرو رونده در زمین نرم؛ زمین بسیار سستی است که پای انسان در آن فرو می رود و عبور از آن بسیار مشکل است؛ المكان السهل دون الرمل.

الْخَابِطُ: گم کرده راه؛ کسی که کوکورانه و بدون اطلاع کاری را انجام می دهد.

الدِّيَمَاسُ: محل تاریک؛ دخمه‌های زیر زمینی؛ بالكسر: المكان المظلم و کالسراب و نحوه.

۱. أَفَانِينَ: انواع؛ جمع افنان و آن جمع فَنین به معنای اسلوب است؛ الأساليب المختلفة.

السَّلَامُ: آرامش؛ برای این واژه چند معنا ذکر شده است: سلامت؛ صلح؛ اسلام. در اینجا به این معناست که نامه تو نشانه ای از صلح طلبی داشت.

أَسَاطِيرُ: حکایات و داستان‌های دروغین؛ جمع اسطوره؛ در اینجا هم اشاره به مطالب سست و بیهوده و بی ارزش است؛ الأباطیل واحدها اسطورة بالضم و إسطورة بالكسر.

لَمْ يَحْكُهَا: آن را نبافته است؛ از ریشه حَکَا که به معنای بافتن است و در اینجا اشاره به این است که معاویه در نامه خود مطالب بی اساس و دور از منطقی را به هم بافته بود.

۲. پیام امام امام امیرالمومنین، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

۳. همان.

۴. یونس، ۳۲.

الْعَيُّوقُ^۱

خود را به جای بلندی برده‌ای که رسیدن به آن سخت، و نشانه‌هایش دور است، عقاب بلند پرواز به آن نمی‌رسد، و هر که بر آن بالا رود با ستاره عیوق برابری می‌کند.

تشبیه

مشبه: معاویه

مشبه‌به: پرنده ای ناتوان

وجه شبّه: امام معاویه را به پرنده ناتوان و شکسته بالی تشبیه کرده است که می‌خواهد خود را به جایگاه عقاب بر فراز کوه‌ها برساند یا به اوج آسمان‌ها در کنار ستاره عیوق قرار بگیرد و با این همه ضعف و ناتوانی این همه بلند پروازی‌ها ممکن نیست زیرا علم و دانشی فوق العاده می‌خواهد که در معاویه وجود نداشت.

۱۰. دست رد بر سینه معاویه

«وَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ [مِنْ] بَعْدِي صَدْرًا أَوْ وِرْدًا أَوْ أُجْرَى لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْدًا أَوْ عَهْدًا فَمِنْ»^۲

پناه به خدا که تو پس از من حکومت مسلمین را برای دخالت در امورشان به دست گیری، یا برای یکی از آنان با تو قرار داد و پیمانی به اجرا گذارم!

مشابه

﴿وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾^۳ و گفتند: معاذ الله، این آدمی

۱. تَرْقَّيْتُ: بالا رفتی.

مَوْقِيَّةٌ: مکان بلند؛ محل دیده بانی و رصد خانه؛ موضع عال مشرف یرتفع إليه الراصد.

تَارِخِيَّةٌ: دور؛ دور دست؛ دورکننده؛ از ریشه نَزَح به معنای دور شدن و دور کردن؛ این واژه بر کشیدن آب از چاه نیز اطلاق می‌شود.

دُونَهَا الْأَتُوقُ: عقاب به آن راه ندارد؛ انوق: به معنای عقاب است و گاه به سیمرغ که پرنده ای افسانه ای است نیز اطلاق می‌شود و از آنجا که اهمیت فوق العاده ای برای تخم خود قائل است بر بالای قله‌های کوه‌ها رفته و در آنجا تخم گذاری می‌کند؛ بالفتح: طائر و هو الرخمة أو کارها فی رءوس الجبال و الأماكن الصعبة البعيدة.

الْعَيُّوقُ: ستاره عیوق؛ ستاره معروفی است که بسیار دور دست به نظر می‌رسد و در کنار کهکشان یا ستاره ثریا دیده می‌شود و ضرب المثل است در دوری؛ نجم فوق زحل.

۲. حَاشَ لِلَّهِ: مبادا؛ خدا نکند؛ در اصل حاشی الله بوده و حاشی به معنای کناره گیری کرد این جمله به معنای به خدا پناه می‌برم به کار می‌رود.

۳. یوسف، ۳۱.

نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.

۱۱. سفارش آخر امام به معاویه برای برگشتن از راه خود

«الْآنَ فَتَدَارِكُ نَفْسَكَ وَ انْظُرْ لَهَا فَإِنَّكَ إِنْ فَرَّطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ أُرْتَجَتْ عَلَيْكَ الْأُمُورُ وَ مُنِعَتْ أَمْرًا هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ وَ السَّلَامُ»^۱

از هم اکنون خود را دریاب، و برای خویش چاره‌ای بیندیش، که اگر کوتاهی ورزی و بندگان خدا برای جنگ با تو برخیزند درها به رویت بسته شود، و آنچه امروز از تو پذیرفته است پس از آن پذیرفته نشود. و السلام

۱. فَتَدَارِكُ نَفْسَكَ: نفست را دریاب

فَرَّطْتُ: تفریط کردی

يَنْهَدُ: به پا می‌خیزد؛ از ریشه نُهَد به معنای برآمدن؛ بلند شدن و درخواستن؛ ترفع

أُرْتَجَتْ: بسته شد؛ از ریشه رَجَح به معنای قفل کردن و بستن؛ اغلقت.



نامه ۶۶

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جمل در کوفه؛ سال ۳۶ هجری
مخاطب: عبدالله بن عباس
علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی
موضوع: اخلاقی
هدف و نتیجه: نظارت اخلاقی - مدیریتی بر کارگزاران^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۷.

پیشگفتار نامه

این نامه را امام برای ابن عباس نوشتند و از جمله مطالب آن؛ این است که امام علیه السلام، ابن عباس را بر فضیلت پاکدامنی و بردباری، بدین وسیله توجه داده است که مبدا لذتی از لذایذ دنیایی و یا انتقام گیری را که دو طرف افراط و یا تقریط است، آن دو فضیلتی بداند که بالاترین فضیلتی است که عاید وی می گردد. سپس او را متوجه بر چیزی کرده است که شایستگی آن را دارد تا برترین عمل دنیایی وی باشد، یعنی فرونشاندن باطل و بر پا داشتن حق.

۳. تلاش در راه رسیدن به حق «وَلَيْكُنْ إِطْفَاءً بَاطِلٍ [وَأَوْ إِحْيَاءً حَقٍّ]»

باید بهترین کار نزد تو نابود کردن باطل یا زنده کردن حق باشد.

۴. سعادت انسان در اندوخته‌های پیش فرستاده

«وَلَيْكُنْ سُورُوكَ بِمَا قَدَّمْتَ وَ أَسْفُكَ عَلَى مَا خَلَقْتَ وَ هَمُّكَ فِيَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^۱

باید خوشحالی‌ات معطوف به چیزی شود که از پیش فرستاده‌ای، و اندوهت بر ثروتی که بعد از خود به جای می‌گذاری، و اندیشه‌ات متوجه جهان بعد از مرگ باشد.

نکته

- بعد از بیان این سخن امام به ابن عباس از ایشان چنین نقل شده است: وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ مَا انْتَفَعْتُ بِكَلَامٍ بَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَكَائِتِفَاعِي بِهَذَا الْكَلَامِ^۲ از عبدالله بن عباس نقل است که بهره از سخنی بعد از پیامبر (ص) نبردم به اندازه نامه‌ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برایم نوشت به این مضمون...

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ [الْعَبْدَ] الْمَرْءَ لَيَفْرَحُ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نِلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوعٌ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءً غَيْظٍ وَ لَكِنْ إِطْفَاءً بَاطِلٍ [وَأَوْ إِحْيَاءً حَقٍّ وَ لَيْكُنْ سُورُوكَ بِمَا قَدَّمْتَ وَ أَسْفُكَ عَلَى مَا خَلَقْتَ وَ هَمُّكَ فِيَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ].

۱. اضطراب انسان به دلیل نرسیدن به خواسته‌ها

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ [الْعَبْدَ] الْمَرْءَ لَيَفْرَحُ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ»^۱

اما بعد، آدمی از رسیدن به چیزی که از او فوت نمی‌شود خوشحال می‌گردد، و از فوت چیزی که نصیب او نمی‌گردد اندوهناک می‌شود (این خوشحالی و اندوه بیجاست).

نکته

- اضطراب‌ها و افسردگی‌ها در زندگی انسان به دلیل نرسیدن به خواسته‌هایی است که انتظار می‌کشد در حالی که بر اساس مقدرات الهی رسیدن به چنان خواسته‌ای امکان نداشته است و این به دلیل محروم بودن از فضیلت زهد است.^۲

مشابه

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۳ تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید.

۲. احیای حق، هدف از زندگی

«فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نِلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوعٌ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءً غَيْظٍ»^۴

برترین برنامه از دنیایت نزد تو رسیدن به کامیابی یا به کار بردن خشم و غضب نباشد.

۱. يَفْرَحُ: شاد می‌شود؛ از ماده فَرَحَ به معنای شاد شدن.

يَفُوتُ: از بین می‌رود.

يَحْزَنُ: ناراحت می‌شود؛ از ماده حُزن به معنای اندوه و ناراحتی.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۹۷.

۳. حدید، ۲۳.

۴. نِلْتَ: نایل شدی؛ از ماده نَالَ به معنای رسیدن.

شِفَاءً غَيْظٍ: دل خنک شدن از غضب.

۱. أَسْفُكَ: ناراحتی تو.

خَلَقْتَ: به جا گذاشتی؛ از ریشه خَلَفَ به معنای پشت سر بنابراین «ما خلقت» به معنای چیزی است که پشت سر گذاشته‌ای و اشاره به مواهب دنیوی است که انسان می‌گذارد و می‌رود و از آن بهره نمی‌گیرد.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۲.



نامه ۶۷

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه سال ۳۸ هجری
مخاطب: قثم بن عباس (فرماندار مکه)
علت مکاتبه: تبلیغات سوء عمال معاویه برای حجاج
موضوع: اخلاقی-سیاسی
هدف و نتیجه: رسیدگی به امور حاجیان و دفع تبلیغات مسموم دشمن^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۶.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به قثم بن عباس که عامل حضرت در مکه بود. این نامه شامل چند بخش است: ۱. دستوراتی که امام به قثم بن العباس والی مکه می‌دهد که با مردم به خوبی رفتار کند ۲. دستوراتی درباره اموال بیت‌المال می‌دهد که بخشی از آن را به نیازمندان اختصاص دهد ۳. دستور خاصی به ساکنان مکه و مالکان خانه‌های این شهر می‌دهد.

دو طرف روز را به خاطر آنان بنشین، و آن را که از توفتوا خواهد فتوا ده، جاهل را بیاموز، و با دانا به گفت‌وگو برخیز.

نکته

- اشاره به اینکه نباید در قصر فرمانداری بروی و درها را به روی خود ببندی و از مردم بیگانه شوی بلکه باید صبح و عصر با مردم در تماس باشی و سه مشکل را حل کنی: ۱. پاسخ به سئوالات دینی ۲. علم آموزی جاهلان ۳. حل کردن مسائل پیچیده دینی با کمک عالمان.

۳. ارتباط مستقیم با مردم

«وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ»^۱
بین تو و مردم پیام رسانی جز زبانت، و دریانی جز چهرهات نباشد.

نکته

- تصریح امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر ارتباط مستقیم و صحیح با مردم بیانگر اصرار آن حضرت بر ارتباط حداکثری حاکم اسلامی به خصوص در سرزمین مکه با مردم است.^۱

۳.۱. توجه به اقشار پایین دست جامعه

«وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وَرْدِهَا لَمْ تُحْمَدُ فِيمَا بَعْدُ عَلَى قَضَائِهَا»^۲

و نیازمندی را از دیدارت محروم مکن، که اگر در ابتدای کار از درگاهت رانده شود، برای روا شدن حاجتش در آخر کار ستایش نشوی.

مشابه

«فَلَا تُطَوِّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضَّيْقِ وَ قَلَّةٌ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ»^۳ نباید دوری تو از مردم به درازا کشد؛ زیرا فاصله گرفتن و دور شدن زمامداران از مردم خود، یک نوع تنگخویی نسبت به آنان و کم اطلاعی از کارهاست.

۴. مراقبت از بیت المال

«وَأَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَ

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۰۰.

۲. ذیدت: محروم شد؛ رانده شد؛ از ریشه دود به معنای منع کردن؛ منعت.

۳. ورود و داخل شدنش؛ دخول الغنم و البعير على الماء للشرب.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

أَمَّا بَعْدُ فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقِ الْمُسْتَفْتَى وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ وَ لَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَ لَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ وَ لَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وَرْدِهَا لَمْ تُحْمَدُ فِيمَا بَعْدُ عَلَى قَضَائِهَا وَ أَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَ الْمَجَاعَةَ مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ [الْمَفَاقِرِ] الْفَاقَةِ وَ الْخَلَاتِ وَ مَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا وَ مُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْرًا فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَ الْبَادِ الَّذِي يَحْجُجُ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ وَ فَقْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لِمَحَابِّهِ وَ السَّلَامُ.

۱. برپایی مراسم حج

«أَمَّا بَعْدُ فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»^۱

اما بعد، برای مردم حج را برپا دار، و ایام الله را به یادشان آر.

مشابه

«وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۲ برای خدا، حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است.

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^۳ ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم) قوم خود را از ظلمات به سوی نور بیرون آر و ایام الله را به آن‌ها متذکر شو در این نشانه‌هایی است برای هر صبرکننده شکرگزار.

۲. پاسخ گویی به مردم

«وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقِ الْمُسْتَفْتَى وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ»^۴

۱. بِأَيَّامِ اللَّهِ: روزهای عبرت.

۲. آل عمران، ۹۷.

۳. ابراهیم، ۵.

۴. اجلس لهم العصرین: صبح و شام برای اموشان بنشین؛ عصرین گرچه تثنیه عصر است ولی از باب تغلیب به معنای

صبح و عصر می‌آید.

أَقِ: فتوا بده.

نکته

● منظور از عبارت «الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» این است که سرزمین مکه به تصریح قرآن مربوط به تمام جهان اسلام است و همه مسلمین نسبت به مسجدالحرام یکسانند. آنجا خانه خداست و خانه بندگان خدا. و ساکنان و مسافران حق یکسان نسبت به مسجدالحرام و متعلقات آن دارند.^۱

مشابه

❖ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ يُلْحَقْ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾^۲ آنهایی را که کافر شدند و مردم را از راه خدا و مسجد الحرام که برای مردم چه مقیم و چه غریب یکسان است باز می دارند و نیز هر که را در آنجا قصد کجروی یا ستمکاری داشته باشد، عذاب دردآور می چشانیم.

۷. تفسیر دو واژه الْعَاكِفُ وَالْبَادِ

«فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَالْبَادِ الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ»

مقصود از عاکف مقیم مکه، و بادی آن شخصی است که از دیار دیگر به حج می رود و اهل مکه نیست.

۸. دعای امام

«وَقَفَّنا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابَّةِ وَالسَّلَامِ»^۳

خداوند ما و شما را به آنچه محبوب اوست موفق نماید. و السلام.

الْمَجَاعَةُ مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ [الْمَفَاقِرِ] الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ

در بیت المالی که نزد تو جمع شده دقت کن و آن را برای عیالمندان و گرسنگانی که در نزد تو هستند مصرف کن، و به فقیران و نیازمندان برسان.

نکته

● «مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ» توجه ویژه در میان اقشار جامعه به افراد عائله مند به دلیل بار سنگین اداره زندگی بر دوش آنان است چرا که به طور طبیعی اداره فرزندان متعدد در شرایط مختلف مشکلات عدیده ای را برای سرپرست خانواده به وجود می آورد.^۱

مشابه

❖ «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَيِّسُمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِي فِي الْبَوَادِي وَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْخَضَرِ فِي أَهْلِ الْخَضَرِ»^۲

۵. تقسیم بیت المال بطور صحیح

«وَمَا فَضَّلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلُهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا»^۳

و اضافه آن را نزد من فرست تا میان کسانی که پیش ما هستند تقسیم کنیم.

۶. وظیفه مردم مکه نسبت به حجاج

«وَمُرُّ أَهْلِ مَكَّةَ أَلَا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنِي أَجْرًا فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»^۴

به مردم مکه فرمان بده از کسانی که در این منطقه مسکن می گیرند اجاره نگیرند، زیرا خداوند می فرماید: «عاکف و بادی در آن مساویند».

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۰۱.

۲. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۳۸.

۳. اصْرَفْ: برگردان؛ صرف کن.

مَجَاعَةً: گرسنگی.

الْفَاقَةُ: فقر شدید.

خَلَّاتٍ: مستمندان؛ جمع خَلَّة به معنای فقر و از ریشه خلل گرفته شده است زیرا افراد فقیر خللی در زندگی آنها وجود دارد.

۴. عَاكِفٌ: منظور اهل مکه است که در آنجا اقامت دارند؛ از ریشه عَكُوف به معنای روی آوردن به چیزی و ملازمت و اقامت در چیزی.

الْبَادِ: مسافر؛ کسی که از بادیه آمده؛ این واژه در اصل البادی بوده که یاء آن به جهت تخفیف افتاده است؛ در اینجا منظور غیر اهل مکه است؛ مخفَّف البادی ساکن البادیة.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۰۱.

۲. حج، ۲۵.

۳. مَحَابَّةٌ: محبوب؛ دوست؛ از ماده حَبَّ به معنای دوست داشتن.



نامه ۶۸

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از خلافت؛ مدینه سال ۳۴
هجری
مخاطب: سلمان فارسی
علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی
موضوع: اخلاقی
هدف و نتیجه: هشدار و تحذیر نسبت به دنیا خصوصا
به عنوان والی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۶.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به سلمان فارسی رحمه الله علیه پیش از خلافت حضرت. این نامه را هنگامی امام به سلمان نوشته است که سلمان والی مدائن بود و امام پیوسته بر آگاهی و شناخت سلمان می‌افزاید. در این نامه به وصف دنیا می‌پردازد و هشدار می‌دهد که هر چه از این جهان بیشتر تو را به شگفتی و می‌دارد باید بیشتر از آن رویگردان شد زیرا ناپایدارتر است.

بودن ظاهر و قاتل بودن سم درونی ذکر شده و در جای دیگر تشبیه به زن زیبایی شده که شوهرانش را یکی بعد از دیگری به قتل می‌رساند و گاه تشبیه به آبگهی شده که آتش گوارا ولی مسیر ورود در کنار آب خطرناک و هلاکت بار است. این تشبیهات اشاره به اینکه دنیا ظاهری جالب و دلپذیر اما باطنی آلوده و خطرناک دارد.

مشابه

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذِهِ الدُّنْيَا مَثَلُ ثَوْبٍ شَقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَبْقَى مُتَعَلِّقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يُوشِكُ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ»^۱ رسول خدا ﷺ فرمود: داستان این دنیا همانند جامه‌ای است که از آغاز تا پایانش شکافته است، و به یک نخ در پایان آویخته است، و نزدیک است که آن نخ هم جدا شود.

۳. کوتاهی عمر دنیا

«فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقَلَّةٍ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا وَ صَعُ عَنْكَ هُمُومَهَا لِمَا أَتَقَنَّتْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَ تَصَرُّفِ حَالَاتِهَا»^۲

از آنچه در دنیا تو را خوشایند است دوری کن چرا که از کالایش اندکی همراه تو می‌ماند، و اندوهش را از خود بگذار چون فراقش و دگرگونیش را باور داری.

نکته

● عبارت «وَ تَصَرُّفِ حَالَاتِهَا» اشاره به اینکه دنیا افزون بر اینکه عمرش کوتاه است در همان مدتی که با ماست یکنواخت نیست و پیوسته در حال دگرگونی است.^۳

۴. نتیجه انس با دنیا

«وَ كُنْ أَنَسَ مَا تَكُونُ بِهَا أَخَذَرَّ مَا تَكُونُ مِنْهَا فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا أَطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقَلَّةٍ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا وَ صَعُ عَنْكَ هُمُومَهَا لِمَا أَتَقَنَّتْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَ تَصَرُّفِ حَالَاتِهَا وَ كُنْ أَنَسَ مَا تَكُونُ بِهَا أَخَذَرَّ مَا تَكُونُ مِنْهَا فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا أَطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ أَوْ إِلَى إِيْنَاسٍ أَرَاثَهُ عَنْهُ إِلَى إِحَاشٍ وَ السَّلَامِ.

۱. تشبیه دنیا

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا»^۱

اما بعد، دنیا همچون مار است، چون به آن دست نهی نرم، ولی زهرش کشنده است.

مشابه

❖ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۲ آن‌ها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) بی‌خبرند.

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: مار خوش خط و خال

وجه شبه: امام ظواهر فریبنده و جاذبه‌های پر زرق و برق دنیا را همچون ماری می‌داند که نرم و خوش خط و خال است ولی درون خود زهری کشنده و نابودکننده دارد.

۲. دنیا فریبنده‌ای زودگذر

«فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنَقٌ مَشْرَبُهَا رَدِغٌ مَشْرَعُهَا يُونِقُ مَنْظَرُهَا وَ يُوبِقُ مَخْبَرُهَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَ ضَوْءٌ أَفِلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ سِنَادٌ مَائِلٌ»^۳

زیرا آبشخور دنیا ناصاف و کدر، چشمه‌اش گل آلود و لغزنده، دیدگاهش زیبا و فریبنده، و آزمایشگاهش تباه‌کننده است.

نکته

● دوگانگی ظاهر و باطن دنیا در سخنان امام به صورت‌های مختلفی آمده است: نرم

۱. الْحَيَّةُ: مار.

لَيِّنٌ مَسُّهَا: لمس آن نرم است.

قَاتِلٌ سَمُّهَا: زهرش کشنده است؛ سم: به هر ماده کشنده گفته می‌شود؛ جمع آن سُمُوم است.

۲. روم، ۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. أَعْرِضْ: دوری کن.

يُعْجِبُكَ: تو را به شگفتی وا می‌دارد.

صَعُ: پیاده کن؛ زمین بگذار؛ برکنار کن.

أَتَقَنَّتْ: یقین کردی.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۳۲۳.



أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ أَوْ إِلَى إِيْنَائِسٍ أَرَّأَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِيْحَاشٍ وَ السَّلَامِ^۱

به وقتی که انس تو با دنیا بیشتر است همان زمان از آن بیشتر بر حذر باش، که دنیادار چون به لذت و خوشی آرام گرفت دنیا او را به عرصه بلا و سختی فرستاد، یا هر زمان به انس با دنیا مطمئن شد او را به ترس و وحشت دچار ساخت! و السلام.

مشابه

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۲ و هرکس که از یاد من اعراض کند، زندگیش تنگ.



نامه ۶۹

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: حارث همدانی

علت مکاتبه: ارشاد و آموزش

موضوع: سیاسی، اخلاقی

هدف و نتیجه: تبیین اخلاق کارگزاران و اوصاف مؤمنین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه ص ۱۷۸.

پیشگفتار نامه

این بخشی است از نامه طولانی امام علی (ع) به حارث همدانی، که اوامری در آن فرموده، و از چیزهایی نیز او را منع کرده است، محور سخن بر اساس تعلیم اخلاق پسندیده و آداب نیکو است. مجموع نامه حاوی یک سری نصایح و محاسن اخلاقی است که امام به حارث بیان داشته است.

۱. آنس: مانوس تر.

أَشْخَصَتْهُ: او را برد؛ از ریشه اشخاص به معنای بیرون راندن و خارج ساختن و ریشه آن شُخْص به معنای بلند شدن است؛ اذّهتّه.

إِيْنَائِس: انس گرفتن؛ از ریشه اُنس.

إِيْحَاش: تنها کردن؛ غربت دادن؛ به وحشت انداختن؛ از ریشه وحشت به معنای به وحشت افکندن.

۲. طه، ۱۲۴.

۱. تمسک به قرآن

«وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ [اِتْتَصَحَهُ] اسْتَنْصَحَهُ»^۱

به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن طلب پند کن.

مشابه

❖ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

❖ ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۳ پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده که گسستش نباشد. خدا شنوا و داناست.

❖ ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۴ پس در آنچه به تو وحی شده است چنگ بزن که تو بر راه راست هستی.

۲. تقید به حلال و حرام قرآن

«وَأَجَلَ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ صَدَّقْ»^۵

حلالش را حلال، و حرامش را حرام شمارو به آنچه که از حق گذشته است تصدیق کن.

نکته

● هدف امام برگرفتن الگوی رفتاری در جهات مختلف زندگی از قرآن است یعنی باید منطبق بر الگوی و حیانی قرآن عمل شود حلال آن حلال و حرام آن تا روز واپسین حرام است.^۶

۱. تَمَسَّكَ: چنگ بزن؛ از ماده مَسَكَ به معنای نگهداشتن و حفظ است؛ از این ماده در باب افعال امساک است که در

لغت به معنای آن است که انسان بخواهد چیزی را نگهداری کند؛ ممسک یعنی آنکه چیزی را نگه می‌دارد.

حَبْل: ریسمان؛ چیزی را می‌گویند که ما را به چیز دیگری می‌رساند.

اسْتَنْصَحَ: خیر بطلب؛ از ماده نَصَح.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. بقره، ۲۵۶.

۴. زخرف، ۴۳.

۵. أَجَلَ: طلب کن.

حَرَّمَ: حرام کن.

صَدَّقْ: تصدیق کن.

۶. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۵۷.

وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ [اِتْتَصَحَهُ] اسْتَنْصَحَهُ وَ أَجَلَ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ صَدَّقْ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَ اعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشَبِّهُ بَعْضًا وَ آخِرَهَا لَاحِقٌ بِأَوَّلِهَا وَ كُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ وَ عَظِيمُ اسْمِ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ وَ أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ وَ اخْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ [يُكْرَهُهُ] يُكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اخْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ اخْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكُرَهُ [أَوْ] أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ وَ لَا تَجْعَلْ عِزَّكَ غَرَضًا لِنَبَالِ [الْقَوْمِ] الْقَوْلِ وَ لَا تَحْدِثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَ لَا تَتَرَدَّدْ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ [اِخْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ] تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَ اِخْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لِيَرْ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ - وَ اعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِيمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ - [وَ إِنَّكَ] فَإِنَّكَ مَا تُقَدِّمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذَخْرُهُ وَ مَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ وَ اخْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ وَ يُنْكِرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ وَ اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ اخْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةِ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَغْنِيكَ وَ إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَ مَعَارِيضُ الْفِتَنِ وَ أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ وَ لَا تُسَافِرْ فِي يَوْمٍ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرٍ تُعَذِّرُ بِهِ وَ أَطِيعِ اللَّهَ فِي [جَمَلٍ] جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا وَ خَادِعٌ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ ارْفُقْ بِهَا وَ لَا تَقْهَرْهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَ إِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ أَبْقَى مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْفُسَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالْشَّرِّ مُلْحَقٌ وَ وَقِّرِ اللَّهَ وَ أَحِبَّ أَجْبَاءَهُ وَ اخْذَرْ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَ السَّلَامِ.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۱ ای مردم، از جانب پروردگارتان بر شما حجتی آمد و برای شما نوری آشکار نازل کرده‌ایم.

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۲ بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است بگو اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند [اگرچه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی] در قیامت خالص [برای مؤمنان] خواهد بود اینچنین آیات [خود] را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم.

۳. گذشته دنیا و عبرت گرفتن از آن

﴿بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَ اعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا وَ آخِرُهَا لِأَحَقُّ بِأَوَّلِهَا وَ كُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ﴾^۳

از گذشته جهان برای باقی مانده آن پند گیر، زیرا بعضی از آن شبیه بعض دیگر است، و انجامش به آغازش می‌پیوندد، و همه آن از بین رفتنی و از دست دادنی است.

نکته

● تعبیر به حائل درباره حوادث دنیا اشاره به زوال آنهاست و تعبیر به مفارق اشاره به جدایی آنهاست یعنی ممکن است زائل نشود و از بین نرود ولی از ما جدا گردد و دور شود.^۴

مشابه

﴿إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِيْنَ كَجَرِّهِ بِالْمَاضِيْنَ﴾^۵ بندگان خدا، روزگار بر باقیمانندگان چنان گذرد که بر گذشتگان گذشت.

۱. نساء، ۱۷۴.

۲. اعراف، ۳۲.

۳. اعْتَبِرْ: عبرت بگیر؛ از ماده عَبَرَ یعنی عبور از حالی به حالی؛ هنگامی که اشک جریان پیدا می‌کند و از چشم به روی گونه می‌غلطد و سرازیر می‌شود عرب آن را عَبْرَه می‌گوید.

حَائِلٌ: زائل؛ از ریشه حَوَلَ و حیلولة به معنای چیزی که در میان دو چیز حاجب و مانع می‌شود و نیز به معنای تغیر و تبدل آمده و در بالا معنای دوم اراده شده است یعنی نعمت‌های دنیا دایما در تغییر است.

مُفَارِقٌ: جدا شونده؛ چیزی است که جدا می‌شود یعنی نعمت‌های دنیا پایدار نیست.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۳۳۷.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

﴿الْمَاضِي لِلْمُقِيمِ عِبْرَةٌ وَ الْمَيِّتُ لِلْحَيِّ عِظَةٌ وَ لَيْسَ لِأَمْسٍ إِنْ مَضَى عَوْدَةٌ وَ لَا لَمَرْءٍ مِنْ غَدٍ عَلَى ثِقَةٍ﴾^۱ گذشته عبرتی است برای امروز و مردگان پند و اندرز برای زندگانند روزی که گذشت هرگز باز نمی‌گردد و به فردا نیز اطمینانی نیست.

۴. تکریم و تعظیم نام خدا

﴿وَ عَظَّمَ اسْمَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ﴾^۲

نام خدا را بزرگ دار در اینکه از نام خدا جز به حق یاد کنی.

نکته

● کسی که عظمت الهی را درک کند و جایگاه رفیع حضرت حق را در هستی بیابد و او را خالق و مالک بر همه اشیاء بداند به خود اجازه نمی‌دهد نام مقدس او را در موضوعی دروغ و باطل بر زبان جاری کند.^۳

مشابه

﴿وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ﴾^۴ خدا را وسیله سوگندهای خویش قرار مدهید تا از نیکوکاری و تقوی و اصلاح در میان مردم بازایستید.

﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۵ پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی‌آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش

۵. یاد مرگ و اطمینان به آن

﴿وَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرِّ وَثِيقٍ﴾^۶

بسیار یاد مرگ و بعد از مرگ باش. مرگ را جز با شرط محکم و استوار آرزو مکن.

نکته

● جمله «وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ» اشاره به این است که انسان نباید بدون اطمینان به ایمان و

۱. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط، القديمة)، ج ۲، ص ۴۸۶.

۲. عَظَّمَ: بزرگ بشمار.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۰۶.

۴. بقره، ۲۲۴.

۵. اعراف، ۲۰۵.

۶. لَا تَتَمَنَّ: آرزو مکن.

وَثِيقٍ: محکم، قوی؛ مطمئن؛ از ریشه وثوق گرفته شده است.

اعمال صالح آرزوی مرگ کند و چون هیچ اطمینانی برای هیچ کس جز معصومان به چنین شرطی نیست باید پیوسته از آرزوی مرگ خودداری شود.^۱

مشابه

﴿رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَسُولَ اللَّهِ صَفَقَالَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ فَقَالَ صَاكُثْرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدُّهُمْ اسْتِعْذَادًا لَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْأَكْيَاسُ ذَهَبُوا بِشَرْفِ الدُّنْيَا وَكَرَامَةِ الْآخِرَةِ﴾^۲ یکی از بزرگان می گوید: مردی از انصار، از پیامبر خدا ﷺ پرسید: زیرک ترین و گرامی ترین مردم کیست؟ فرمود: آن که از همه بیشتر مرگ را یاد کند، و آماده، مرگ باشد. آنانند زیرکان که هم شرافت دنیا را دارند و هم در آخرت بزرگ و بزرگوارند.

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^۳ بگو اگر سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شماست نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویند ولی آن ها هرگز به موجب اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند هرگز آرزوی مرگ نخواهند کر و خداوند از ستمکاران آگاه است.

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۴ آیا کسی که مرده بود سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود.

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۵ و زندگان و مردگان برابر نیستند. خدا هر که را خواهد می شنواند. و تو نمی توانی سخن خود را به مردگانی که در گور خفته اند بشنوانی.

۶. ناپسندی اغماض در خطای خود و دقت در اعمال دیگران

﴿وَ اخْذِرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ [يُكْرَهُهُ] يُكْرَهُهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اخْذِرْ﴾^۶ از هر عملی که کننده اش آن را برای خود می پسندد و برای مسلمین خوشایند نیست بر حذر

باش.

مشابه

﴿طُوبَى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ خوشا به حال کسی که عیوب و اعمال خودش او را از اینکه به فکر عیوب دیگران بیفتد باز می دارد.

۷. یکی بودن در نهان و عیان

﴿كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ﴾

و از هر برنامه ای که در نهان انجام می گیرد و در آشکار از آن شرم می رود دوری کن.

۸. ناپسندی عملی که نیاز به پوزش دارد

﴿وَ اخْذِرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ [وَ] أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ﴾^۲

از کارهایی که اگر ازکننده اش سؤال شود به انکار بر می خیزد یا از آن پوزش می طلبد بپرهیز.

نکته

● جمله «مبادا کاری را در پنهانی انجام دهد که در حضور مردم از آن شرمنده باشد» اشاره دارد به نافرمانی از اوامر خداوند و دوری جستن از کارهای مباحی که پست است، و همچنین هر کاری که چنین زمینه ای دارد که اگر بپرسند، انکار کند و از آن پوزش بطلبد.^۳

مشابه

﴿وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ﴾^۴ اگر شما را نهی می کنم برای آن نیست که خود سودی ببرم.

۹. حفظ آبرو

﴿وَ لَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِنَبَالِ الْقَوْلِ﴾^۵

آبرویت را نشانه تیرهای گفته های مردم قرار مده.

۱. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

۲. اعْتَذَرَ: پوزش طلبید.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۸۳.

۴. هود، ۸۸.

۵. عِرْضٌ: آبرو؛ حیثیت؛ شخصیت؛ ناموس و شرف؛ شاید به این اعتبار که اینها اموری است که عارض می گردد و ممکن است در معرض زوال قرار گیرد.

غَرَضًا لِنَبَالِ الْقَوْلِ: هدفی برای تیرهای سخن؛ غرض: هدفی که به سوی آن تیر انداخته می شود؛ نبال: جمع نبل به معنای تیر.

لَا تَرَدُّ: رد نکن.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۳۳۷.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳. بقره، ۹۵ و ۹۵.

۴. انعام، ۱۲۲.

۵. فاطر، ۲۲.

۶. يَرْضَاهُ: از آن رضایت دارد.

يُكْرَهُ: ناخوشایند می باشد.

نکته

- به این معنا که آدمی نباید کاری کند که سوژه مردم کوچه و بازار گردد. و هرکسی وظیفه دارد آبروی خودش را حفظ کند^۱ درواقع باید از انجام اعمالی که سوء ظن مردم را به دنبال دارد و برای مؤمن ممنوع است برحذر بود.^۲

۱۰. مصداق دروغ گویی

«وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَلَا تَزِدَّ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا»

و هر آنچه را شنیدی با مردم در میان مگذار، که همین کار بر دروغ گویی کفایت می کند، و نیز هر آنچه را برای تو می گویند تکذیب مکن، که این گواه بر جهل است.

مشابه

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ»^۳ آگاه باشید که بین حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

۱۱. عفو و گذشت

«وَأَكْظِمِ الْغَيْظَ وَ اِخْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ»^۴

خشم را فرو خور، به هنگام توانایی گذشت کن.

۱۲. توصیه به بردباری

«وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ»

و به وقت غضب بردبار باش.

۱.۱۲. شکیبایی به هنگام خشم

«وَأَخْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ»^۵

۱. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۲۶۰.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۰۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۱.

۴. اكْظِمِ الْغَيْظَ: خشم را فرو ببر؛ از ریشه «كَظَمَ» که در اصل به معنای بستن دهان مشک است سپس به معنای فرو بردن خشم به کار رفته گویی انسان گلوی خود را می فشارد که خشم از درون او بیرون نیاید همان گونه که گلوی مشک را می بندد تا آبی که درون آن است بیرون نریزد.

اِخْلُمْ: بردبار باش.

۵. اصْفَحْ: درگذر.

الدَّوْلَةُ: قدرت.

و زمان حکومت و قدرت چشم پوشی داشته باش تا عاقبت خوشی برایت باشد.

نکته ها

- عبارت «وَأَخْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ» مربوط به جایی است که عوامل غضب فراهم شده ولی حلم و بردباری سبب می شود که انسان در مقابل کار خلاف مرتکب خلافتی نشود.^۱
- عبارت «وَأَصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ» اشاره به کسانی است که به حکومت می رسند و بسیار می شود که در این هنگام افراد به تسویه حسابهای خود با مخالفان می پردازند.^۲

مشابه

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳ آن کسان که در توانگری و تنگدستی انفاق می کنند و خشم خویش فرومی خورند و از خطای مردم درمی گذرند. خدا نیکوکاران را دوست دارد.

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضَائِهِ حَشَا اللَّهُ قَلْبُهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴ امام باقر علیه السلام فرمود: هر که خشمی را فرو خورد که بتواند آن را اعمال کند، خدا روز قیامت دلش را از ایمنی و ایمان پر کند.

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۵ عفوشان کن و از گناهشان درگذر که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»^۶ و چون برای او آشکار شد که پدرش دشمن خداست، از او بیزارى جست. زیرا ابراهیم بسیار خدای ترس و بردبار بود

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۷ اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۳۴۲.

۲. همان.

۳. آل عمران، ۱۳۴.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۷۷.

۵. مانده، ۱۳.

۶. توبه، ۱۱۴.

۷. ابراهیم، ۷.

که هر آنچه از نیکی پیش فرستی برای تو ذخیره شود، و آنچه را به جای گذاری خیرش برای غیر تو خواهد بود.

نکته

● ارزش هر کار عاقلانه انجام شدن در منطق اسلام بر اساس سود و زیان آخرتی و زندگی جاویدان سنجیده می شود لذا از دارایی های ما آن مفید است که برای آخرت خود ذخیره سازی کنیم. در غیر این صورت زحمتش بر دوش ما و بهره اش نصیب دیگران خواهد بود.^۱

مشابه

◇ ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوا﴾^۲ هر نیکی را که پیشاپیش برای خود روانه می دارید نزد خدایش خواهید یافت.

◇ ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۳ آنچه نزد شماست فنا می شود و آنچه نزد خداست باقی می ماند.

۱۸. پرهیز از هم نشین بد

﴿وَ اخْذِرْ صَحَابَةً مِّنْ يَّفِيلُ رَأْيُهُ وَ يُنْكِرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ﴾^۴

از هم نشینی با کسی کهرایش سست و کارش زشت است بپرهیز، که هر دوستی را از دوستش می شناسند.

مشابه

◇ ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۵ زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک. آن ها از آنچه در باره شان می گویند منزهند. آمرزش و رزق نیکو برای آنهاست.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۱۰.

۲. بقره، ۱۱۰.

۳. نحل، ۹۶.

۴. اخذر: حذر کن.

یَفِيلٌ: نادرست؛ ضعیف؛ از ریشه «فیل» به معنای نادرست یا ضعیف بودن.
مُعْتَبَرٌ: اعتبار یافته؛ وسیله آزمایش و معیار سنجش؛ از ریشه «عبرت» گرفته شده است.

۵. نور، ۲۶.

۱۳. بهره برداری از نعمت ها

﴿وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ﴾^۱

از هر نعمتی که خداوند در اختیارت گذاشته به راه صلاح مصرف کن.

۱۴. ضایع نکردن نعمت ها

﴿وَلَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِّنْ نِّعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ﴾^۲

و هیچ نعمت خداداده را به تباهی نبر.

مشابه

◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾^۳ خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.

۱۵. آشکار کردن آثار نعمت ها در زندگی

﴿وَلْيُرِ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ﴾^۴

باید نشانه نعمت هایی که خداوند به تو داده در تو دیده شود.

۱۶. برترین انسان ها

﴿وَ اعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ﴾

آگاه باش بهترین مؤمنین بهترین ایشان است در پیش فرستادن جان و اهل و مالش در راه حق.

مشابه

◇ ﴿وَيَزِدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا﴾^۵

و خدا بر هدایت آنان که هدایت یافته اند خواهد افزود و نزد پروردگار تو پاداش و نتیجه کردارهای شایسته ای که باقی ماندنی اند بهتر است.

۱۷. ذخیره آخرت

﴿فَإِنَّكَ مَا تَقْدُمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ وَ مَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ﴾^۶

۱. اسْتَصْلِحْ: نیکو بدار.

۲. لَا تُضَيِّعَنَّ: هرگز ضایع نکن.

۳. رعد، ۱۱.

۴. لُيِّرَ: باید دیده شود.

۵. مریم، ۷۶.

۶. تَقْدِمَةً: بخشش؛ هدیه و چیزی که پیشکش و تقدیم می کنند.

يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ: ذخیره اش برای تو می ماند.

۲۱. اندیشه‌وری

«وَأَقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ»^۱

اندیشه‌ات را در اموری که به کارت آید مشغول دار.

نکته

- زندگی طولانی نیست که بتوان دست به هر کاری زد بلکه فرصت کوتاه است و اقتضا می‌کند که اهداف مفید و سازنده را انتخاب و فکر و وقت خود را بر آن متمرکز نمود.^۲

مشابه

- ◇ «مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ بِفُضُولِ الْكَلَامِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَذَا إِنَّكَ تُثَلِّي عَلَى حَافِظِيكَ كِتَابًا إِلَى رَبِّكَ فَتَكَلِّمُ بِمَا يَعْنِيكَ وَدَعَا مَا لَا يَعْنِيكَ»^۳
- روایت شده است که امیرالمؤمنین علی عليه السلام از کنار مردی گذشت که سخنان یاوه می‌گفت. ایستاد و فرمود: ای فلان! هر چه می‌گویی به دو فرشته‌ای که بر تو گماشته‌اند املا می‌کنی و آنان می‌نویسند. بنابراین آنچه برای تو سودمند است بگو و آنچه را یاوه است رها کن.
- ◇ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ «سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ» رسول خدا ﷺ فرمود: از نشانه‌های خوبی اسلام انسان آن است که سخنان و کارهای بی‌فایده را ترک نماید.

۲۲. ممنوعیت نشستن در بازار

«وَأَيَّاكَ وَمَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَمَعَارِيضُ الْفِتَنِ»^۴

۱. أَقْصُرْ رَأْيَكَ: اندیشه‌ات را منحصر کن.

يَعْنِيكَ: برای تو اهمیت دارد؛ از ریشه «عنا» و «عنايه» به معنای قصد چیزی کردن است و «ما يعنیک» اشاره به اموری است که مربوط به انسان است در مقابل «ما لا يعنی» که مربوط به انسان نیست.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۱۱.

۳. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص ۳۳.

۴. مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ: نشستن در بازارها؛ مقاعد: جمع مقعد به معنای محل جلوس است و در اینجا به معنای دکه‌هایی است که در بعضی از بازارها بوده و افراد متعدد روی آن می‌نشستند.

مَحَاضِرُ: محل‌های حضور.

مَعَارِيضُ: معرض‌ها؛ تیرهایی که با کمان پرتاب می‌کردند؛ جمع «معارض» تیرهایی که آخر آن پر نبود و وسط آن ضخیم‌تر از دو طرف بود و به همین دلیل نوک آن اصابت نمی‌کرد بلکه از عرض اصابت می‌کرد و محل مورد حمله را می‌کوبید؛ اگر می‌خواستند کسی را با تیر هدف هلاکت قرار دهند از تیرهایی که آخر آن پر داشت و از نوک اصابت می‌کرد استفاده می‌کردند و اگر می‌خواستند کسی را بکوبند و از کار بیندازند بی‌آنکه بدنش مجروح شود از معارض استفاده می‌کردند. امام اشاره به این نکته دارد که تیرهای فتنه‌ها از دکه‌های بازارها به‌سوی افراد پرتاب می‌شود.

◇ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ»^۱ رسول خدا (ص) فرمود: انسان هم کیش دوست و رفیق خویش است.

◇ رَوَى أَنَّ سُلَيْمَانَ عليه السلام قَالَ «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ»^۲ روایت است که سلیمان عليه السلام فرمود: در باره کسی هیچ قضاوت نکنید تا ببینید با که یار است همانا مرد شناخته شود به‌مگنان و همنشینانش، و او را به یاران و همسرانش وابندند.

◇ «قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَ بَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ»^۳ به اهل خیر نزدیک شو تا از آنان گردی، و از اهل شر جدا شو تا از آنان به حساب نیایی.

۱۹. سفارش به محل سکونت

«وَأَسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ»^۴

در شهرهای بزرگ مسکن گزین که آنجا مرکز اجتماع مسلمین است.

نکته

- زیستن در شهرهای بزرگ روح و فکر انسان را گسترش می‌دهد زیرا افکار بلند و کارهای عظیم و مراکز علمی و دانش و کارخانه‌های بزرگ در این شهرها و در اطراف آن‌هاست و این سبب رشد فکر و نمو انسان‌ها می‌شود.^۵

۲۰. پرهیز از غفلت

«وَ اخْذِرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^۶

از اقامت در مراکز غفلت و ستمکاری و آنجا که مدد کاران بر طاعت خدا اندکند پرهیز.

۱. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۹.

۲. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۷۱، ص ۱۸۳.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴. جَمَاعُ: محل اجتماع.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۲، ص ۳۴۹.

۶. الْجَفَاءُ: دور شدن.

۲۴. توصیه به نماز جمعه

«وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرِ تُغَدِّرُ بِهِ»^۱
در روز جمعه سفر مکن تا به نماز جمعه حاضر شوی، مگر سفری که برای جهاد بروی، یا کاری که نسبت به آن معذوری.

مشابه

◊ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ»^۲ هرکس از سر ایمان و اخلاص و تقرب به باری تعالی به نماز جمعه حاضر شود، اعمالش را از نو آغاز کند.
◊ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون ندای نماز روز جمعه در دهند، به نماز بشتابید.

۲۵. اطاعت از خدا

«وَأَطِيعِ اللَّهَ فِي [جَمَلٍ] جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا»^۴
در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن، که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است.

مشابه

◊ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ»^۵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و در حالی که سخن او را می‌شنوید از او روی برمگردانید.

۲۶. عبادت با نشاط

«وَحَادِثِ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَارْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا»^۶

۱. قاصیل: خارج شونده؛ از ریشه «فصل» به معنای جدایی و در اینجا به معنای کسی است که از شهر برای هدفی خارج می‌شود.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۹.

۳. جمعه، ۹.

۴. أطیع: اطاعت کن.

۵. انفال، ۲۰.

۶. حَدِثٌ: فریب دهنده.

ارْفُقْ: مدارا کن.

لَا تَقْهَرْهَا: منکوبش مکن.

عَفْوَهَا: آسودگی و فراغت؛ یکی از معانی آن مقدار اضافی چیزی است و در اینجا اشاره به اوقات فراغت است.

از نشستن در گذرگاههای بازار حذر کن، زیرا آن مراکز محل حضور شیطان و پیش آمدن فتنه‌هاست.

نکته‌ها

- بازارها شیطان‌ها هستند چرا که آنجا محل هواها و جای دشمنی‌هایی است که آغازگر آن‌ها شیطان است از این رو امام از نشستن بر سر بازارها بر حذر می‌دارد.^۱
- بازار محل کسب و کار است و هر جا که سود و زیانی در کار باشد به دلیل سودجویی شیطان نیز حضور دارد. ربا پدیده‌ای است که در همین معاملات تجاری و در بازار شکل گرفت است و احتار و گران فروشی و تقلب همگی از وسوسه‌های شیطانی است که از آسیب‌های موجود در کسب و کار است.^۲

مشابه

◊ «وَشَرَّ بَقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَهُوَ مَيْدَانُ إِبْلِيسَ يَغْدُو بِرَأْيَتِهِ وَيَضَعُ كُزْبِيَّتَهُ وَيَبْتُ ذُرِّيَّتَهُ»^۳ پیامبر ﷺ: بدترین جاهای زمین بازارهاست که میدان شیطان است، بامداد پرچم خود را بر می‌افرازد و تخت خود را می‌نهد و زاد و ولد خود را پراکنده می‌سازد.
◊ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَكُونَنَّ دَوَّارًا فِي الْأَسْوَاقِ»^۴ امام صادق فرمودند: هرگز در بازار پرسه نزنید.

۲۳. نگاه به زیر دست

«وَأَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ»^۵
در رابطه با کسی که تو را بر او برتری داده‌اند زیاد توجه داشته باش، که این توجه از جمله راه‌های شکرگزاری است.

مشابه

◊ «انْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ تَحْتِكَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزْدِرِيَ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ»^۶
به زیر دستانت نگاه کن و به بالا دستانت منکر که این سبب می‌شود به نعمت‌های پروردگار اعتراض کنی.

۱. همان.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱۱، ص ۲۷۰.

۳. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۸۱، ص ۱.

۴. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۹، ص ۵۷۲.

۵. فَضَّلْتُ: برتری یافته‌ای.

۶. الخصال، ج ۲، ص ۵۲۳.

تشبیه

مُشَبَّه: اسیران دنیا

مُشَبَّه به: بردگان گریزپا

وجه شبّه: آبق به معنای برده گریزپاست و امام اسیران دنیا را به بردگان گریزپایی تشبیه کرده که از مولای خود یعنی از ذات پاک پروردگار گریخته و اسیر دنیا گشته اند و از آنجا که مرگ خبر نمی‌کند و انسان حال خود را در یک ساعت بعد نمی‌داند باید از این موضوع بر حذر باشد.

۲۹. پرهیز از همنشین بد

«وَإِيَّاكَ وَصَاحِبَةَ الْفَسَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالْشَّرِّ مُلْحَقٌ»

از هم‌نشینی با بدکاران دوری کن، که بدی به بدی پیوندد.

مشابه

❖ «وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ مُعَاشَرَةُ السُّفَهَاءِ وَصَلَاحُ الْأَخْلَاقِ مُعَاشَرَةُ الْعُقَلَاءِ»^۱ فساد و تباه شدن خوفا (ی نیکو) معاشرت و آمیزش با بی‌خردان و بدخویان و نادانان است، و صلاح و شایسته گردیدن خوفا (ی پسندیده) معاشرت با خردمندان است.

۳۰. بزرگداشت خداوند

«وَقَرَّ اللَّهُ وَ أَحَبَّ أَجْبَاءَهُ»^۲

خداوند را بزرگ دار و دوستانش را دوست بدار

نکته

● منظور از بزرگ داشتن خداوند این است که هم در سخن گفتن درباره پروردگار رعایت ادب کند و هم در عمل او را همه جا حاضر و ناظر بداند و قدمی بر خلاف رضای او برندارد.^۳

۱. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. «وَقَرَّ اللَّهُ»: خدا را گرامی بدار؛ تعظیم خداوندی را به جا آور؛ از ریشه «وَقَرَّ» در اصل به معنای سنگینی است و توقیر به معنای تعظیم و بزرگداشت است.

۳. أَحَبَّ أَجْبَاءَهُ: دوستانش را دوست بدار.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۳۵۸.

نفس خود را در عبادت بفریب، و با او به رفیق و مدارا باش و به او سختگیری مکن، و زمانی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش آر.

نکته

● عبارت «وَإِزْفُقْ بِهَا» اشاره به اینکه نباید در عبادات مستحب انسان به خود فشار آورد مبدا از آن دلزده شود بلکه باید در اوقات فراغت و حالت نشاط به سراغ آن برود تا همیشه عشق به عبادات مستحب در آن وجود داشته باشد.^۱

۲۷. اهتمام به واجبات

إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا^۲ مگر در آنچه بر تو واجب است، که تو را از انجامش و مراعات آن در زمان معینش چاره‌ای نیست.

نکته

● انجام عبادات در حال نشاط و شادی درمورد عبادات مستحبی است که اصرار زیادی بر انجام آن‌ها نیست اما در بخش فرائض و انجام واجبات تمایل و عدم تمایل انسان اثر ندارد. به هر حال باید انجام شود و بعضی مثل نماز در هر شرایطی تعطیل نمی‌گردد.^۳

۲۸. اسیران دنیا

«وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ آبِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا»^۴

بترس از اینکه مرگ بر تو در آید و تو در آن وقت برای به دست آوردن دنیا از خداوندت فراری باشی.

مشابه

❖ «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَوَفَّوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَنْبَغِيكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۵ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید شما را درخواهد یافت و سپس نزد آن دانای نهان و آشکارا برگردانده می‌شوید تا به کارهایی که کرده‌اید آگاهتان سازد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۲، ص ۳۵۶.

۲. تَعَاهَد: واری کردن و مراقبت نمودن از چیزی.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۱۲.

۴. آبِقٌ: فرارکننده.

۵. جمعه، ۸.

عَقْلُهُ^۱ خشم، موجب تباهی دل حکیم است، و هرکس که اختیار خشمش را نداشت مالک عقلش نیست.

مشابه

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾^۱ شما را چه می شود که از شکوه خداوند نمی ترسید.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آن ها باشند آن ها کسانی هستند که خداوند ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن ها را تقویت فرموده و آن ها را در باغ هایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن می مانند خدا از آن ها خشنود و آن ها نیز از خدا خشنودند آن ها حزب الله اند بدانید حزب الله رستگارانند.

۳۱. پرهیز از خشم

«وَ اخْذِرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَالسَّلَامِ»^۳

از خشم بپرهیز، که خشم سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است. و السلام.

مشابه

◇ امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ، وَإِنْ أَحْدَكُمُ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ، وَانْتَفَخَتْ أُودَاجُهُ، وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ، فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ، فَإِنَّ رَجُلَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ»^۴ (این غضب) (و خشمی که در وجود شماست) شراره ای است شیطانی که در دل آدمیزاد شعله ور می شود، و چون کسی از شما خشمگین شود، چشمانش سرخ شود و رگ های گردنش ورم کند و شیطان در وجودش در آید، پس هرگاه کسی از شما از این حالت خویش بترسد، به زمین بچسبد، زیرا وسوسه شیطان در آن هنگام از او دور شود.

◇ امیرالمؤمنین علیه السلام: «الْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ

۱. نوح، ۱۳.

۲. مجادله، ۲۲.

۳. اخْذِرِ الْغَضَبَ: از خشم برحذر باش.

۴. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۳، ص ۷۳۸.

۱. تحف العقول، ص ۳۵۷.



نامه ۷۰

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه؛ سال ۳۷ هجری

مخاطب: سهل بن حنیف انصاری (حاکم مدینه)

علت مکاتبه: پس از اطلاع امام از گریختن گروهی از مدینه جهت پیوستن به معاویه

موضوع: سیاسی

هدف و نتیجه: آرامش بخشی و رفع نگرانی از اذهان یاران^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به سهل بن حنیف انصاری که کارگزار حضرت در مدینه بود. بعد فرار افراد به‌سوی معاویه که پس از صفین و جریان حکمیت بود امام این نامه را به کارگزار خود می‌فرستد و به او می‌آموزد که از فرار اینگونه افراد نباید دلتنگ شد زیرا خیری در وجودشان نیست که بتوانند به اجرا درآورنده برنامه حق و عدل و مساوات باشند. اینان از حق و دادگری به‌سوی باطل و خودخواهی رفته‌اند.

مشابه

♦ ﴿فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱
و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است. و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی عظیم دهد.

♦ ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ﴾^۲ اگر با شما به جنگ بیرون آمده بودند، چیزی جز اضطراب به شما نمی افزودند، و تا فتنه انگیزی کنند و برای دشمنان به جاسوسی پردازند در میان شما رخنه می کردند

۳. اهل دنیا

﴿فَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا﴾^۳
اینان اهل دنیایند، به آن روی آورده و به دنبالش افتاده اند.

مشابه

♦ ﴿إِنَّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شِبَعُهَا قَصِيرٌ وَ جَوْعُهَا طَوِيلٌ﴾^۴ ای مردم، در راه هدایت و رستگاری از جهت کمی پیروان آن (و بسیاری مخالفین) نگران نباشید، زیرا مردم گرد آمده اند بر سر خوانی که سیری آن اندک و گرسنگیش بسیار است.

۴. جهان بر پایه عدالت

﴿وَ قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ﴾^۵

عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و فهمیدند، و دانستند که مردم در پیشگاه ما در حق با هم مساویند، و در عین حال گریختند تا خود را به نان و نوایی برسانند.

۱. فتح، ۱۰.

۲. توبه، ۴۷.

۳. مهطعین: شتاب کننده ها؛ کسانی که در انجام کاری سرعت می کنند؛ سرعتی آمیخته با ترس؛ مسرعین.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۵. وَعَوْهُ: آن را دریافتند.

أُسْوَةٌ: مساوی؛ مستوین.

الْأَثَرَةُ: انحصار طلبی؛ برتری دادن شخص یا چیزی بر دیگری؛ گاه در مورد تبعیضات ناروا به کار می رود و گاه در مورد اشاره به نفس؛ الاستبداد.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَ الْحَقِّ وَ إِضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَ الْجَهْلِ فَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا وَ قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ فَبَعْدًا لَهُمْ وَ سُخْفًا إِنَّهُمْ وَ اللَّهُ لَمْ يَفِرُّوا| يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ وَ لَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ وَ إِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلَّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ وَ يُسَهَّلَ لَنَا حَزَنَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ.

۱. ملحق شدن به معاویه

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ»^۱

اما بعد، به من خبر رسیده که مردمی که نزد تواند پنهانی به جانب معاویه می روند، بر آنچه که از عدد ایشان کم می شود، و از کمکشان کاسته می گردد افسوس به خود راه مده.

۲. افراد فاسد و کوردل

«فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَ الْحَقِّ وَ إِضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَ الْجَهْلِ»^۲

در ضلالت آنان و آرامش خاطر تو همین بس که از هدایت و حق گریختند، و به طرف کور دلی و نادانی شتافتند.

نکته

● برای ماندن افراد گمراه و تبه کار نباید تلاش کرد چرا که بودن آنان اگر ضرری نداشته باشد نفعی هم ندارد و باعث تشمت و تضعیف روحیه دیگران می شوند.^۳

۱. قَبْلَكَ: نزد تو؛ حضور.

يَتَسَلَّلُونَ: یکی پس از دیگری می روند؛ از ریشه «تسلل» به معنای خارج شدن مخفیانه است و از ریشه «سَلَّ» به معنای برکندن و جدا ساختن؛ یخرجون إلى معاوية هاربين في خفية و استتار. لَا تَأْسَفْ: غصه نخور؛ لا تحزن.

۲. غِيًّا: گمراهی؛ الضلال.

إِضَاعَ: با سرعت رفتن؛ سرعت کردن در انجام کاری؛ این واژه به معنای فاسد کردن هم آمده است ولی در اینجا معنای سرعت مورد نظر است؛ الاسراع.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۱۴.



جانشین خویش کرد. سهل در صفین هم حضور داشت و از سوی امام والی فارس شد. سرانجام در سال ۳۸ هجری در کوفه رحلت کرد و امام بر او نماز خواند.^۱

مشابه

﴿وَاللَّهُ لَوِ وَّجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَّدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقٌ﴾^۱ سوگند به خدا اگر بخشیده عثمان را بیابم به مالک آن بازگردانم اگرچه از آن زن‌ها شوهر داده و کنیزان خریده شده باشد، زیرا در عدل و درستی وسعت و گشایشی است و بر کسیکه عدل و درستی تنگ گردد جور و ستم تنگ‌تر شود.

۵. یقین صد درصد امام به حقانیت خود

﴿قُبْعِدَا لَهُمْ وَ سُحْقًا إِنَّهُمْ وَ اللَّهُ لَمْ [يَفِرُّوا] يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ وَ لَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ﴾^۲
از رحمت خدا دور باشند و دور! به خدا قسم آنان از ستم فرار نکرده، و به عدالت روی ننموده‌اند.

۶. استمداد از خداوند

﴿وَ إِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَذِلَّ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ وَ يُسَهِّلَ لَنَا حَزَنَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ﴾^۳

امیدواریم خداوند در این مسأله خلافت دشواری را بر ما آسان و ناهمواری را بر ما هموار نماید، ان شاء الله. و سلام بر تو.

سهل بن حنیف انصاری

سهل بن حنیف انصاری برادر عثمان بن حنیف است. کسی که والی بصره بود. زمانی که جنگ جمل را پیش آوردند سهل یکی از برترین و برجسته‌ترین اصحاب امیرالمؤمنین بود که مقام شایسته‌ای نزد آن حضرت داشت. در جنگ بدر حضور داشت و در جنگ احد زمانی که سست پیمانان صحنه جنگ را بر خلاف دستور مقام فرماندهی ترک کردند او ثابت قدم و استوار ایستادگی کرد. پس از رحلت پیامبر هنگامی که امام از مدینه عازم بصره شد او را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۲. يَنْفِرُوا: کوچ کردند.

لَمْ يَلْحَقُوا: ملحق نشدند

سُحْقَى: ساییدن و نرم کردن؛ به معنای دور ماندن و یا دور ماندن از رحمت خدا آمده است.

۳. صَعْبَهُ: دشواری.

يُسَهِّلُ: آسان کند.

حَزَن: ناهموار؛ عرب بخش‌هایی از زمین را که ناهموار است «حَزَن» می‌نامد و غم و اندوه را از این جهت «حَزَن» می‌گویند که نوعی خشونت و ناهمواری در روح انسان است.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۷۶.



نامه ۷۱

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه سال

۳۵ هجری

مخاطب: منذر بن جارود عبدی

علت مکاتبه: خیانت مالی منذر

موضوع: اخلاقی، اقتصادی

هدف و نتیجه: عزل و دستگیری منذر^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۸.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به منذر بن جارود عبدی که او را در بعضی نواحی به کار گمارد و او در امانت کار گزاریش خیانت کرد.

امیرالمؤمنین این نامه را به او نوشت و وی را فراخواند هنگامی که به کوفه آمد او را از فرمانداری برکنار کرد و سی هزار درهم بر عهده او قرار داده به زندانش انداخت.

محور سخن این نامه سرزنش وی به خاطر خیانتش می‌باشد.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَنِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً وَلَا تُبْقِي لِأَخْرَجَتِكَ عَتَاداً تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابٍ آخِرَتِكَ وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ أَوْ يُنْقَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جَبَايَةٍ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۱. حسن ظن به افراد

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَنِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ»^۱
اما بعد، درستی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین نمود، و فکر کردم پیرو او هستی، و به روش او می‌روی.

نکته

● هر چند زن و تأثیرگذاری پدر و مادر در سرنوشت فرزندان یک اصل مسلم علمی است و روایات اسلامی نیز این را تأیید می‌کنند اما در مواردی خلاف انتظار در می‌آید و فرزندان از محیط و شرایط فرهنگی بیشتر متأثر می‌گردند.^۲

۲. ایرادات منذر

۱. ۲. پیرو هوای نفس

«فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً»^۳
ناگاه به من گزارش رسید که در تبعیت از هوای نفس دست بردار نیستی.

نکته

● افراد ضعیف‌الایمان در شرایط عادی به ارزش‌های اسلامی پایبند هستند اما آنگاه که در معرض امتحان قرار گرفتند و هواهای نفسانی و مطامع مادی آن‌ها را احاطه کرد دچار

۱. غَرَنِي: مرا فریفت.

تَتَّبِعُ هَدْيَهُ: راه و روش او را دنبال می‌کنی؛ «هدی» به معنای طریقه و روش.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۸۵.

۳. رُقِّيَ: رسانده شد؛ از ریشه «رَقِيَ» به معنای بالا رفتن است سپس به گزارش‌هایی که از مقامات پایین به مقامات بالا داده می‌شود اطلاق شده است و در اینجا همین معنا اطلاق شده است؛ بالتشديد: رفع الی، و اصله آن یکون الانسان فی موضع عال فیرقی الیه شیء.
انْقِيَاداً: تبعیت.

لغزش می‌شوند.^۱

مشابه

♦ «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۲ پیامبر ﷺ فرمود: دشمن‌ترین دشمنانت نفس خود تو است که در درون خویشتن است.

۲. ۲. نداشتن ذخیره آخرت

«وَلَا تُبْقِي لِأَخْرَجَتِكَ عَتَاداً»^۳

و ذخیره‌ای برای آخرت باقی نمی‌گذاری.

۳. ۲. ویران ساخت آخرت به بهای دنیا

«تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابٍ آخِرَتِكَ»

با ویران کردن آخرت دنیایت را آباد می‌کنی.

۳. فروختن آخرت خود برای دنیای دیگران

«وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ»^۴

و به قیمت جدا شدن از دینت به خویشتانت می‌پیوندی.

نکته

● اینکه انسان برای دیگران و جلب رضای خویشاوندان آخرت خود را تباه سازد دچار خسران و جهالت شده است.^۵

۴. بیان حقارت منذر

«وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ»^۶

اگر آنچه از تو به من گزارش شده درست باشد شتر خانواده‌ات و بند کفشت از تو بهتر است!

نکته

● حقارت منذر از آنجا ناشی می‌شود که به امام خبر رسید او چهارصد درهم از بیت‌المال

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۱۶.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۷.

۳. عَتَاداً: ذخیره؛ شیء آماده؛ العدة.

۴. تَصِلُ: صله رحم می‌کنی.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۱۷.

۶. شِسْعُ: بند؛ تسمه و قطعات باریکی است که از چرم می‌برند؛ و «وشسع النعل» به معنای بند کفش است؛ سیر بین الاصبغین فی النعل العربی.



را اختلاس کرده و مشغول عیاشی و سگ بازی و مانند آن است در حالی که خود را نماینده امام معصوم و خلیفه بر حق مسلمانان می‌داند.^۱

۵. ویژگی‌های یک مأمور

«وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤَمَّنَ عَلَى جَبَايَةٍ»^۲

کسی که مانند تو باشد نه اهلیت دارد که مرزی به وسیله او بسته شود، و نه برنامه‌ای به توسط او اجرا گردد، و یا مقامش را بالا برند، یا در امانتی شریکش نمایند، یا از خیانت او در امان باشند.

۶. دستور عزل مندر

فَاقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۳

زمانی که این نامه به دستت رسد به طرف من حرکت کن ان شاء الله.

نامه ۷۲



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد جمل؛ در کوفه سال ۳۶ هجری

مخاطب: عبدالله بن عباس

علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی

موضوع: اخلاقی

هدف و نتیجه: دنیاشناسی و تبیین مقدرات الهی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۸.

پیشگفتار نامه

این نامه را امام علی (ع) به ابن عباس نوشتند و بیان می‌دارد که درست است که سررسید و روزی هر انسانی از پیش تعیین شده است اما بر پایه قانون و حساب و کتابی است که از مشیت پروردگار سرچشمه می‌گیرد و اینکه همین حساب و کتاب هم در برابر اراده انسان آگاه دگرگون پذیر و کم و زیاد شونده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

۲. أَنْ يُسَدَّ: بسته شود.

ثَغْرٌ: مرز؛ هرگونه شکاف.

يُنْفَذُ: اجرا شود.

يُعْلَى: بالا رود.

جَبَايَةٍ: جمع‌آوری زکات و اموال بیت‌المال و مانند آن است و در اصل از «جباوه» به معنای جمع‌آوری کردن گرفته شده است.

۳. فَاقْبِلْ إِلَيَّ: به‌سوی من بیا.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقِ أَجَلِكَ وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ وَاعْلَمْ أَنَّ الدَّهْرَ
يُؤْمَانُ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى
ضَعْفِكَ وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ.

۱. مقدر شدن اجل انسانها در علم الهی

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقِ أَجَلِكَ»^۱

اما بعد، تو بر مرگت پیشی نخواهی جست.

نکته ها

● در علم و قدرت خداوند در مجموعه آفرینش برای هر انسانی دوران مشخصی وجود دارد و آگاهی از اینکه اجل هر انسانی در علم الهی مقدر شده و تغییر ناپذیر است انسان را از آرزوهای دور و دوراز و حرص باز می‌دارد.^۲

● در فرهنگ قرآن به دو اجل مسمی (حتمی) و معلق اشاره شده است. اجل مسمی به این معناست که برای هر چیزی زمان مشخصی است که با سرآمد آن عمر آن پایان می‌یابد و همه آفریده‌های الهی را شامل می‌شود و اجل معلق قابل تغییر است و خداوند خود را منشأ اصلی تغییر اجل‌ها معرفی می‌کند. البته تغییر در اجل معلق و تاخیر در آن نیازمند زمینه‌ها و بسترهایی است که شخص خود با اعمال و رفتارش به آن شکل می‌بخشد.^۳

مشابه

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۴ هر امتی را مدت عمری است. چون اجلشان فراز آید، یک ساعت پیش و پس نشوند.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۵ هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست، جز آنکه روزی او بر عهده خداست.

۲. روزی مقدر

«وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ»

و رزقی که روزی تو نیست به تو نخواهند داد.

مشابه

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱ آیا آن‌ها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند ما معیشت آن‌ها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم.

۳. دنیاشناسی

«وَاعْلَمْ أَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ»

آگاه باش روزگار دو روز است: روزی به نفع تو و روزی به ضرر تو.

نکته

● طبیعت زندگی به گونه ای است که برنامه ثابت و یکنواخت ندارد همیشه باید در انتظار تغییر و دگرگونی بود نه به داشته‌ها دل خوش کرد که ممکن است هر لحظه ازدست برود و نه به نداشته‌ها غمگین بود که ممکن است ناگهانی به دست آید.^۲

۴. چرخش دنیا

«وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ»^۳

و دنیا خانه‌ای است که دست به دست می‌گردد.

۵. مصیبت‌ها و نعمت‌ها لطف خداوند

فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ»

آنچه از دنیا نصیب توست به تو می‌رسد هر چند ناتوان باشی، و آنچه به ضرر توست با نیروی خود قدرت دفعش را نخواهی داشت.

مشابه

﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ

۱. أَجَلٌ: هنگام؛ زمان؛ وقت معین و محدود هنگام مرگ.

لَسْتَ بِسَابِقٍ: سبقت‌گیرنده نیستی.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۱۸.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۴، ص ۲۹۲.

۴. اعراف، ۳۴.

۵. هود، ۶.

۱. زخرف، ۳۲.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۱۹.

۳. دُولٌ: چیزی که دست به دست می‌گردد؛ جمع «دولة» به معنای چیزی است که در حال تغییر و گردش و انتقال از کسی به دیگری است و حکومت را از این جهت دولت گفته اند که هر چند صبا‌حی دست شخص با اشخاصی است.



الَّذِينَ آمَنُوا وَتَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ^۱ اگر بر شما زخمی رسید، به آن قوم نیز هم چنان زخمی رسیده است. و این روزگار است که هر دم آن را به مراد کسی می‌گردانیم، تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند بشناسد و از شما گواهان گیرد. و خدا ستمکاران را دوست ندارد.



نامه ۷۳

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: ارشاد و هشدار
موضوع: اخلاقی
هدف و نتیجه: خیرخواهی امام علی (ع) در هدایت معاویه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۵.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به معاویه: در این نامه امیرالمؤمنین حقیقتی را روشن می‌کند تا معاویه بداند که امام فریب توطئه‌ها و دسیسه‌های او و مشاوران توطئه‌گرش را نخورده و به خوبی او و شیطان‌های آموزش‌دهنده‌اش را می‌شناسد و اگر اقدام قاطعی نمی‌کند تنها برای باز نگاه داشتن روزنه امید به روی مردم و حقیقت خواهان است.

۲. پاسخ امام به معاویه در مورد سپردن حکومت شام به او

«وَإِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ وَتُرَاجِعُنِي السُّطُورَ كَالْمُسْتَقِيلِ النَّائِمِ تَكْذِيبُهُ أَخْلَامُهُ»^۱

تو در اموری که از من درخواست داری، و نامه‌هایی که برای پاسخ گرفتن به جانب من می‌فرستی، کسی را می‌مانی که به خواب سنگین فرو رفته و خواب‌های بی‌پایه‌اش دروغ از آب در می‌آید.

تشبیه

مُشَبَّه: وضعیت روانی معاویه

مُشَبَّه به: کسی که به خواب فرو رفته است

وجه شبّه: اما موضعیت روانی معاویه را به کسی تشبیه کرده است که در خواب سنگینی فرو رفته و در رویاهای دروغین خویش غوطه می‌خورد بدون اینکه در عالم واقع بهره‌ای برای خود داشته باشد به این معنا که خیالات و آرزوهای معاویه برای رسیدن به خلافت خواب‌های آشفته‌ای هستند که هرگز تعبیر ندارند.

۳. سر نوشت شومی به دلیل عدم اعتقاد به معاد

وَ الْمُتَحَرِّيرِ الْقَائِمِ يَبْهَظُهُ مَقَامُهُ لَا يَدْرِي أَلَهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ وَ لَسْتُ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ»^۲

و چون سرگردان به پا ایستاده‌ای که ایستادنش او را به سنگینی و سختی انداخته نمی‌داند آنچه او را پیش می‌آید آیا به سود اوست یا به زیان او.

نکته

● عبارت «وَلَسْتُ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ» این را می‌رساند که امام به جای اینکه بگوید تو شبیه به چنین شخص گمراهی هستی می‌گوید او شبیه تو است اشاره به این که تو در این گمراهی و سرگردانی اصل و اساس محسوب می‌شوی و گمراهان شبیه تو اند.^۳

تشبیه

مُشَبَّه: معاویه

مُشَبَّه به: فرد گمراه

۱. تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ: از من اموری را طلب کردی؛ از ریشه «مُحَاوَلَه» به معنای طلب کردن چیزی یا طلب کردن توأم با حيله است و در اینجا معنای دوم مناسب‌تر است.

۲. يَبْهَظُهُ: موجب دشواری می‌شود؛ به سختی می‌اندازد؛ از ریشه «بَهَظَ» به معنای سنگین کردن و فشار آوردن؛ بهظه: أثقله.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ وَ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى كِتَابِكَ لَمْؤَهْنٌ رَأْيِي وَ مُخْطِئٌ فِرَاسَتِي وَ إِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ وَ تُرَاجِعُنِي السُّطُورَ كَالْمُسْتَقِيلِ النَّائِمِ تَكْذِيبُهُ أَخْلَامُهُ وَ الْمُتَحَرِّيرِ الْقَائِمِ يَبْهَظُهُ مَقَامُهُ لَا يَدْرِي أَلَهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ وَ لَسْتُ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ وَ أَقْسَمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِنْقَاءِ لَوْصَلْتُ [مِنِّي إِلَيْكَ] إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ تَفْرِغِ الْعَظَمِ وَ [تَنْهَسُ] تَهْلُسُ اللَّحْمِ وَ اعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ [نَصِيحِكَ] نَصِيحَتِكَ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

۱. بی نتیجه بودن پاسخ به معاویه

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ وَ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى كِتَابِكَ لَمْؤَهْنٌ رَأْيِي وَ مُخْطِئٌ فِرَاسَتِي»^۱

اما بعد، من در جواب‌های پیاپی به تو، و گوش دادن به نامه‌ات رأیم را بی نتیجه دانسته، و فراستم را تخطئه می‌کنم.

نکته

● امام در پاسخ‌گویی به نامه‌های معاویه وظیفه اخلاقی و شرعی خود را انجام می‌داد و این شدت تواضع حضرت است که رأی خود را سست و زیرکی و درایت خود را خطا قلمداد می‌کند.^۲

مشابه

❖ «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»^۳ مسلماً تو نمی‌توانی سخت را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی برمی‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی!

۱. التَّرَدُّدُ: مکرر؛ گاه به معنای شک و تردید است و گاه به معنای رفت و آمد و تکرار؛ الترداد و التكرار فی مجاوبه الكتب و الرسائل.

مُؤَهْنٌ: به جا نمی‌دانم؛ از ریشه «توهین» به معنای سست کردن آمده است؛ مضعّف، و قال المعتزلی: لانم نفسی و مستضعف رأیی.

مُخْطِئٌ فِرَاسَتِي: تخطئه کننده فراستم.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۲۰.

۳. نمل، ۸۰.

آگاه باش که شیطان تو را از اینکه به بهترین امورت بازگردی، و گفتار نصیحت کننده خود را بشنوی باز داشته. و سلام بر اهلش.

نکته

● گاه شیطان بر بعضی از افراد به گونه ای مسلط می شود که همه راه های توبه و بازگشت از راه غلط را بر روی او می بندد و هیچ موعظه و ارشادی بر او تأثیر نمی گذارد. کسی که از روی لجابت خود را به خواب زده نمی توان بیدار کرد.^۱

مشابه

❖ ﴿وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾^۲ و هرکس که به جای خدا شیطان را به دوستی برگزیند زیانی آشکار کرده است.

وجه شبه: امام معاویه را به شخص سرگردانی تشبیه کرده است که نه توان اقامت در جایش را دارد و نه قدرت بر تصمیم گیری جهت حرکت به سوی مقصدی و از آینده نیز بیمناک و نگران است.

۴. تهدید شدید امام

«يَا شَيْبَةَ وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ لَوَصَلْتُ إِلَيْكَ مِنْ قَوَارِعُ تَفَرُّعِ الْعُظْمِ وَ [تَنْهَسُ] تَهْلِسُ اللَّحْمِ»^۱

تو همانند چنین کسی نیستی ولی او شبیه توست! به خدا قسم اگر علاقه ام به باقی ماندن مردم مؤمن نبود ضربات کوبنده ای از طرف من به تو می رسید که استخوان را بکوبد، و گوشت را آب کند.

نکته

● مقصود از آن سختی های جنگ است، و اینکه سختی های آن استخوان را درهم می شکند و گوشت را می زداید، کنایه آورده از شدت و سختی جنگ.^۲

۵. معاویه در کنترل شیطان

«وَ اعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ [نَصِيحِكَ] نَصِيحَتِكَ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ»^۳

۱. الْإِسْتِيقَاءُ: خواستار بقای تو هستم؛ باقی گذاشتن چیزی است و گاه به معنای رحم کردن آمده است.

قَوَارِعُ: حوادث ناگوار؛ جمع «قارعه» به معنای حادثه سخت و کوبنده است؛ از ریشه «قَرَعَ» به معنای کوبنده؛ الشدائد تَفَرُّعُ الْعُظْمِ: استخوان ها را در هم می کوبد.

تَهْلِسُ اللَّحْمِ: گوشت را آب می کند؛ از ریشه «هَلَسَ» به معنای بیماری سل است بعضی «هلاس» را به معنای بیماری هایی که سبب لاغری می شود گرفته اند و از آنجایی که بیماری سل شخص مبتلا را لاغر می کند در مورد این بیماری به کار رفته است.

تُرَاجِعُنِي السُّطُورُ: پی در پی به من نوشته ها را برمی گردانی؛ پی در پی به من نامه نگاری می کنی؛ سطور: جمع سطر به معنای سطرهای نامه است و در اینجا «با» در تقدیر است یعنی با سطور نامه خود پیوسته به من مراجعه می کنی و مطالبه مقامات داری.

كَأَلُمُسْتَقْبَلِ النَّائِمِ: کسی که به خواب سنگینی فرو رفته.

تَكْذِيبُهُ أَحْلَامُهُ: خواب هایش به او دروغ می گویند؛ کنایه از اینکه خواب های نادرست می بیند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۹۴.

۳. تَبَطَّ: تو را باز داشت؛ از ریشه «تَبَيْطَ» به معنای جلوگیری از انجام کاری؛ تَبَطَّه: عن کذا: شغله.

تَأْذَنَ: گوش دهی؛ بفتح الذال: تسمع.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۲۱.

۲. نساء، ۱۱۹.



نامه ۷۴

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از رحلت پیامبر ﷺ در مدینه
سال ۱۰ هجری
مخاطب: قبایل ربیعه و یمن
علت مکاتبه: فرمان حضرت رسول اکرم ﷺ در گسترش اسلام در یمن
موضوع: تاریخی، سیاسی
هدف و نتیجه: تنظیم عهدنامه صلح مابین قبایل همدان و مذحج توسط شخص حضرت امیر علیه السلام

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۶

پیشگفتار نامه

گزیده ای از پیمان نامه ای است که امام میان قبیله های یمن و ربیعه نوشته است. چون پیامبر (ص) امیرالمؤمنین را یک بار در سال هشتم پس از فتح مکه و بار دیگر در سال دهم هجرت برای از میان برداشتن اختلافات میان قبایل به یمن فرستاد و امام این پیمان نامه را در یمن نوشته سپس در مکه برای زیارت خانه خدا به پیامبر پیوسته است.

و از هرکس به قرآن دعوت نمود و به آن فرمان داد قبول کنند.

۲.۲. معامله نکردن تعالیم قرانی

«لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا [قَلِيلًا] وَلَا يَرْضُونَ بِهِ بَدَلًا»^۱

آن را به هیچ قیمتی معامله نکنند، و به جای آن چیزی را نپذیرند.

۳.۲. متحد عمل کردن در برابر مخالفان قرآن

«وَأَنَّهُمْ يَدْ وَاحِدَةً عَلَى مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَ تَرَكَهُ أَصَارُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَةً»

و بر علیه کسی که با قرآن مخالفت کرده و آن را ترک نماید متحد و یار یکدیگر و همصدا باشند.

نکته‌ها

- عبارت «لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا» کنایه از پابندی و عمل به قرآن است.^۲
- جامعه اسلامی که قرآن را محور تصمیم‌گیری‌ها و و مراودات خود قرار داده است با کسانی که حقایق این کتاب آسمانی را زیر پا بگذارند به‌طور یکپارچه و متحد مخالفت خواهد کرد.^۳

مشابه

- ◇ ﴿يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^۴ چون دعوت شدند تا کتاب خدا درباره آن‌ها حکم کند گروهی از ایشان بازگشتند و اعراض کردند
- ◇ ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ﴾^۵ ای قوم ما، این دعوت‌کننده به خدا را پاسخ گوید و به او ایمان بیاورید تا خدا گناهانتان را ببامرزد.
- ◇ ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُون﴾^۶ و آیات مرا به بهای اندک نفروشید و از من بپیمناک باشید.

۱. لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا: در برابر آن قیمتی را قبول نمی‌کنند.

لَا يَرْضُونَ بِهِ بَدَلًا: به جای آن چیزی قبول نمی‌کنند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۷، ص ۵۹۶.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۲۳.

۴. آل عمران، ۲۳.

۵. احقاف، ۳۱.

۶. بقره، ۴۱.

هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا وَ رِبِيعَةُ حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيْهِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ وَ يُجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَ أَمَرَ بِهِ لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا [قَلِيلًا] وَ لَا يَرْضُونَ بِهِ بَدَلًا وَ أَنَّهُمْ يَدْ وَاحِدَةً عَلَى مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَ تَرَكَهُ - [وَ أَنَّهُمْ] أَصَارُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَةً لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبَةِ عَاتِبٍ وَ لَا لِعَظْبٍ غَاضِبٍ وَ لَا لِاسْتِذْلَالِ قَوْمٍ قَوْمًا وَ لَا لِمَسَبَّةِ قَوْمٍ قَوْمًا عَلَى ذَلِكَ شَاهِدُهُمْ وَ غَائِبُهُمْ وَ سَفِيهِهِمْ وَ عَالَمُهُمْ وَ حَلِيمُهُمْ وَ جَاهِلُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْئُولًا وَ كَتَبَ عَلَيَّ بُنْ أَبِي طَالِبٍ.

۱. پیمان با دو قبیله بزرگ

«هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا وَ رِبِيعَةُ حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيْهِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ»^۱

این عهدی است که شهر نشین و بادیه نشین اهل یمن، و مقیم و بیابان گرد قبیله ربیعه بر آن اتفاق کرده‌اند، به اینکه کتاب خدا را پیروی نمایند، و به آن دعوت کنند، و مردم را به آن دستور دهند.

نکته

- این پیمان را امام برای پایان دادن به اختلافات بین دو قبیله ایجاد کرد و زیربنای این عهدنامه را و عامل اصلی وحدت و اتحاد را قرآن شمرده است.^۲

۲. قرآن عامل اصلی وحدت

۱.۲. اجابت امر قرآن

«وَ يُجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَ أَمَرَ بِهِ»^۳

۱. الْيَمَنِ: سرزمینی است در جنوب جزیره العرب که محل ظهور یکی از تمدن‌های بسیار کهن است. این واژه به تمام فرزندان قحطان که چند قبیله را تشکیل می‌دهند نیز اطلاق می‌شود و در اینجا بیشتر ناظر به معنای دوم است زیرا در مقابل قبیله ربیعه قرار گرفته است؛ کلّ من ولده قحطان نحو حمیر و عک و جذام و کنده و الازد و غیرهم.

حَاضِرُ: شهر نشین؛ به افراد شهر نشین گفته می‌شود که در شهر حضور دارند؛ أَهْلُ الْقَرَى و المَدَن.

بَادِي: صحرانشین؛ به ساکنان بادیه و بیابان نشین‌ها اطلاق می‌گردد؛ سَکَانَ الْبَدُو.

رِبِيعَةُ: نام فرزند «نزار بن معد بن عدنان» اسست و قبایلی از او سرچشمه گرفته‌اند؛ هو ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان و هم بکر و تغلب و عبد القیس.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۴۱۱.

۳. يُجِيبُونَ: جواب می‌دهند.

نوعی پیمان الهی است زیرا آن‌ها در پیشگاه خدا متعهد شده اند که این پیمان را نشکنند و به آن وفادار باشند.^۱

مشابه

❖ ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْلُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولاً﴾^۲ اینان پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که در جنگ به دشمن پشت نکنند. خدا از پیمان خود بازخواست خواهد کرد.

❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخْذٌ بِالْيَدِ يَحْتُ عَلَى الْوَفَاءِ بِالْمَوَاعِيدِ وَالصِّدْقِ فِيهَا»^۳ وعده مؤمن در حکم تعهد پرداخت است، وادار کند بوفاداردن بوعده‌ها و انجام آن‌ها مقصودش اینست که چون مؤمن وعده دهد اعتماد بدان بمانند آنست بدست آورده است.

۳. انگیزه‌های نقض عهد

﴿لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبَةٍ عَاتِبٍ وَلَا لِعِصْبٍ غَاضِبٍ وَلَا لِاسْتِذْلَالِ قَوْمٍ قَوْماً﴾^۱

پیمان خود را به خاطر سرزنش کسی، یا خشم، شخصی، یا خوار نمودن و ناسزا گفتن گروهی به گروه دیگر نشکنند.

نکته

● عبارت «لَا لِاسْتِذْلَالِ قَوْمٍ قَوْماً» یعنی، بدان جهت که قبیله دیگر، افراد قوم و قبیله آنان را خوار شمرده و یا دشنام داده است، پیمان‌شکنی نمی‌کنند.^۲

مشابه

❖ ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾^۳ و آنان که پیمان خدا را پس از استوارکردنش می‌شکنند.

۴. متحد بودن همه به تعهدات قرآنی

﴿وَلَا لِمَسَبَّةٍ قَوْمٍ قَوْماً عَلَى ذَلِكَ شَاهِدُهُمْ وَغَائِبُهُمْ وَسَفِيهِهِمْ وَعَالِيهِمْ وَحَلِيمُهُمْ وَجَاهِلُهُمْ﴾^۴

بر این پیمان‌نامه حاضر و غایب، نادان و دانا، عاقل و جاهلشان متعهدند.

۵. پیمان با خدا

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنِهِمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْئُولاً وَكَتَبَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ﴾

عهد خدا و پیمانش با این پیمان‌نامه بر عهده ایشان است، همانا از عهد خدا پرسش خواهد شد. و این پیمان‌نامه را علی بن ابی طالب نوشت.

نکته

● اشاره به اینکه گرچه این پیمان‌نامه بین دو قبیله ربیع و یمن منعقد شده ولی درواقع

۱. مَعْتَبَةٌ: سرزنش؛ نکوهش؛ از ریشه عتاب به معنای سرزنش کردن گرفته است.

عَاتِبٍ: عتاب‌کننده.

لِاسْتِذْلَالٍ: خوار کردن.

۲. همان.

۳. رعد، ۲۵.

۴. مَسَبَّةٌ: سب و دشنام دادن؛ از ریشه سَبَّ به معنای دشنام و بدگویی گرفته شده است.

حَلِيمٌ: عاقل؛ از ریشه حُلِمَ به معنای عقل.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۴۱۴.

۲. احزاب، ۱۵.

۳. بحار الأنوار (ط، بیروت)، ج ۷۲، ص ۹۱.



نامه ۷۵

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام علی (ع)؛ مدینه
اواخر سال ۳۵ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: تعیین تکلیف کارگزاران پیشین و اعلام مواضع
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: علنی ساختن نیت پلید و طغیان معاویه
نسبت به خلیفه بر حق^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۹.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است که در آغاز بیعت مردم با آن حضرت به خلافت، از مدینه به معاویه نوشت. هدف از این نامه آن بوده است که از معاویه هرچه زودتر بیعت گرفته شود زیرا اگر کار به درازا کشد مشکلات بیشتر در پیش خواهد بود.

۳. پرداختن به مسائل اصلی

«وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ وَقَدْ أَذْبَرَ مَا أَذْبَرَ وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ فَتَبَايَعُ مَنْ قَبْلَكَ وَأَقْبَلَ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ وَالسَّلَامُ»^۱

داستان طولانی و سخن بسیار است، گذشته گذشت، و آمد آنچه آمد، از آنان که نزد تواند برای من بیعت گیر، و با گروهی از یارانت به سوی من بیا. والسلام.

نکته ها

- اشاره به اینکه فعلا مشکل مهم مسلمانان مساله بیعت و تحکیم پایه های حکومت اسلامی است مسائل فرعی را باید برای وقت دیگر گذارد باید با یارانت به صفوف مسلمانان پیوندی که همه جز اندکی با من بیعت کردند.^۲
- عبارت «فَتَبَايَعُ مَنْ قَبْلَكَ» اشاره به اینکه تو از طرف من با یارانت بیعت کن.^۳

۱. أَذْبَرَ: پشت کرد.

أَقْبَلَ: روی آورد.

مَنْ قَبْلَكَ: کسی که در برابر توست.

وَفْدٍ: گروه؛ گروهی که به عنوان نماینده پیش کسی می روند؛ الواردون علی الملک.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۴۲۱.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۴۲۱.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ حَتَّى كَانَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ وَقَدْ أَذْبَرَ مَا أَذْبَرَ وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ فَتَبَايَعُ مَنْ قَبْلَكَ وَأَقْبَلَ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ وَالسَّلَامُ.

۱. طرفین نامه

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ»

از بنده خدا علی امیر مؤمنان، به معاویه پسر ابوسفیان.

۲. اشاره به قتل عثمان

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ حَتَّى كَانَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ»^۱

اما بعد، عذر و حجت من را در رابطه با شما و روی گردانیم را از شما آگاهی، تا به وقوع پیوست آنچه که از آن چاره ای نبود و جلوگیری از آن امکان نداشت.

نکته ها

- معاویه با اینکه از مرکزیت اسلام دور بود ولی از آن جهت که از بستگان عثمان و منصوب از طرف او در سرزمین شام علل و عوامل قتل عثمان را به خوبی متوجه بود و می دانست که علی هیچ نقشی در قتل عثمان نداشته و بیشترین تلاش را برای جلوگیری از قتل او به کار گرفته است.^۲
- عبارت «فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ» اشاره به همان خیر خواهی هایی دارد که در حق عثمان انجام داده است که در رأس همه آنها تأکید امام بر بازگشت خلیفه از خطاها و اصلاح مفاسدی بود که در تشکیلات خلافت وجود داشت.^۳
- عبارت «وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ» اشاره به این دارد که صحابه اجماع کردند و مردم در خانه حضرت اجتماع نمودند تا اینکه بیعت صورت گرفت در حالی که امام تمایلی به پذیرش آن نداشت.^۴

۱. عَلِمْتَ إِعْذَارِي: دانستی اقامه عذر کردن مرا؛ إِعْذَار: اتمام حجت.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۲۴.

۳. قطره ای از دریا، ج ۴، ص ۳۰۸.

۴. همان.



نامه ۷۶

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد جمل؛ در بصره سال
۳۶ هجری
مخاطب: عبدالله بن عباس
علت مکاتبه: نصب ابن عباس به فرمان برداری بصره
موضوع: سیاسی، اخلاقی
هدف و نتیجه: راهنمایی و ارشاد حکومتی؛ نصب فرماندار
جدید بصره^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۵.

پیشگفتار نامه

از سفارشات آن حضرت است به عبد الله بن عباس، وقتی که او را در بصره به جای خود قرار داد. هنگامی که امام پس از جنگ جمل وارد بصره شد و در طول یک ماه اوضاع ناپسaman شهر را سروسامان داد چون مردم بصره اطمینان یافتند که امیرالمؤمنین قصد انتقام جویی از مخالفان خود را در بصره ندارد و کینه ای هم از کسانی که به جنگ او برخاستند ندارد. وارد کوفه شد که آنجا را مرکز خلافت خود کند و برای ادامه این سیاست عبدالله بن عباس را که دست پرورده امام بود در بصره گماشت.

وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ اخْتَمَرَتْ عَيْنَاهُ، وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ»^۱ امام باقر علیه السلام فرمود: (این غضب) (و خشمی که در وجود شماست) شراره‌ای است شیطانی که در دل آدمیزاد شعله‌ور می‌شود، و چون کسی از شما خشمگین شود، چشمانش سرخ شود و رگ‌های گردنش ورم کند و شیطان در وجودش در آید.

۳. توجه دادن به انگیزه‌های قرب و بُعد از خداوند

«وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ وَمَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يَقْرُبُكَ مِنَ النَّارِ»^۲ آگاه باش آنچه تو را به خدا نزدیک کند از آتش جهنم دور می‌نماید، و آنچه تو را از خدا دور کند به آتش نزدیک خواهد نمود.

نکته

● تقید به انجام فرائض دینی و رعایت تقوای الهی هنگام مواجهه با خواسته‌های نفسانی آنچنان که انسان را به خدا نزدیک می‌کند او را از خشم و غضب خدا دور می‌سازد و در نتیجه از آتش خشم الهی او را حفظ می‌نماید.^۳

مشابه

◇ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ - وَاللَّهِ - مَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرُبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرُبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»^۴ رسول خدا ﷺ در سخنرانی حجة الوداع فرمود: آیا مردم، به خدا هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند جز آنکه به شما فرمان دادم بدان، و هیچ چیزی نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور کند. جز آنکه شما را از آن نهی کردم.

سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ وَ إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ وَ مَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يَقْرُبُكَ مِنَ النَّارِ.

۱. برخورد یکسان

«سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ»^۱

در برخورد با مردم و در نشستن با ایشان و داوری میان آنان گشاده رو باش.

نکته

● برترین انتظاری که مردم از نمایندگان حکومت دارند برخورد عادلانه با اقشار و طبقات مختلف و دوری از تبعیض و ستم به زیردستان و آحاد جامعه است.^۲

مشابه

◇ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَتَسْعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ»^۳ شما نمی‌توانید به وسیله اموالتان به همگی مردم بهره برسانید، پس به وسیله اخلاقتان ایشان را بهره‌مند سازید.

۲. پرهیز از غضب

«وَإِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»^۴

از خشم حذر کن، که آن سبکسری و انگیزه شیطانی است.

مشابه

◇ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»^۵ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غضب ایمان را فاسد کند چنان که سرکه عسل را.

◇ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ،

۱. سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ: با روی گشاده با مردم رفتار کن.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۲۶.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶.

۴. إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ: از خشم و غضب پرهیز.

طَيْرَةٌ: سبکی و کم‌عقلی؛ شیطانی و خفت عقل؛ طیره: فال بد زدن و در اینجا مناسب همان معنای اول است زیرا در حال غضب انسان حالت سبک مغزی شیطانی پیدا می‌کند.

۵. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۰۲.

۱. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۳، ص ۷۳۸.

۲. قَرَّبَكَ: تو را نزدیک کرد.

يُبَاعِدُكَ: تو را دور می‌کند.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۲۶.

۴. الأصول الستة عشر (ط، دار الحديث)، ص ۱۴۷.



نامه ۷۹

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه سال
۳۵ هجری
مخاطب: امیران و فرماندهان لشکر
علت مکاتبه: ارشادی و راهنمایی
موضوع: نظامی، اخلاقی
هدف و نتیجه: آموزش و اصلاح رفتارهای مدیریتی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۹.

پیشگفتار نامه

امام علی (علیه السلام) فرماندهان را از بازداشتن افراد خود، از حق و رفتار به باطل با آنان برحذر داشته است و خاطرنشان کرده است که همین امر باعث نابودی همگنان پیشین ایشان بوده است. امام در این نامه یک اصل از تقدیر علمی تاریخ را آموزش می دهد: در هر اجتماعی که فرمانروایان کشوری و فرماندهان لشکری هر دو منشأ قدرت و مسئول اداره مردم هستند حق طبیعی مردم را از آنان بازداشتند و از به کار بردن و سود جستن از حقوق گوناگون بی بهره ساختند و مردم مجبور می شوند با پول و و اگر ندارند با تملق و چرب زبانی و ستایش حاکمان حق خود را بخرند و چون این شیوه برای به دست آوردن حق شیوه باطلی است خود به باطل های دیگر می انجامد. در نتیجه این فرماندهان و قدرتمندان هستند که مردم را از حق بی بهره ساخته اند.



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاف الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی دآوری، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للمصدق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمود رضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمُ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَأَقْتَدَوْهُ.

۱. دو عامل زوال حکومت ها

۱.۱. خودکامگی رهبران

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمُ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ»^۱

اما بعد، پیشینیان را این معنی به تباهی کشید که مردم را از حق باز داشتند، آن ها هم حق را به دنیا فروختند.

نکته

- اشاره به این دارد که هنگامی که حاکمان حاضر نشوند حق مردم را از طریق صحیح به آن ها بدهند مردم برای رسیدن به حق خود از طریق فاسد وارد می شوند.^۲

مشابه

- ◇ ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾^۳ او را به بهای اندک، به چند درهم فروختند
- ◇ امام علی علیه السلام: «مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ»^۴ و هر که خودرایی نمود (در کار مشورت نکرد) تباه گشت.

۱.۲. بازداشتن مردم از حقشان

﴿وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَأَقْتَدَوْهُ»^۵

دیگر آنکه مردم را به باطل بردند، آن ها هم باطل را پیروی کردند.

نکته

- عبارت «أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ» یعنی فرمانروایان پیشین با مردم بر باطل رفتار کردند، آنان نیز از باطل پیروی نمودند، و راه کسانی را رفتند که آن ها را به باطل برده بودند.^۶

۱. أَهْلَكَ: هلاک کرد.

اشْتَرَوْهُ: آن را خریدند؛ آن را به دست آوردند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۱، ص ۴۵۴.

۳. یوسف، ۲۰.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

۵. أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ: مردم را به انجام باطل وادار کردند. اَقْتَدَوْهُ: از آن پیروی کردند.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۶۰۸.

۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۰. جواهری، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ۱، بی جا: میکائیل، ۱۳۹۳.
۲۱. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۹، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، تنبيه الغافلين و تذکره العارفين، ج ۱، ترجمه فتح الله کاشانی، تهران: پیام حق، ۱۳۷۸.
۲۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۱، فیض الإسلام اصفهانی، علی نقی، تهران: فیض الإسلام.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۲۸. طبری آملی، عمادالدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ج ۲، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی، لإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۰. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۳۱. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ج ۱، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.
۳۲. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۳. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

۳۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامية)، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۳۶. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ج ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار (ط-بیروت)، ج ۵۶، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۸. محمدیوسف کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ۳، مترجم: صلاح الدین شهنوازی، بی جا: احسان، ۱۳۹۷.
۳۹. محمدیان، محمد، علی از زبان علی، ج ۱، قم: نشر معارف، ۱۳۹۶.
۴۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۸، قم: دارالحديث، ۱۳۸۴.
۴۱. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، الباب الثانی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱-۶، تهران: گوهر اندیشه، ۱۳۹۳.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۵. مغنیه، محمدجواد، در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، مترجم محمدباقر معمری، بی جا: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۷.
۴۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۷. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۸. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۴۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۳، مترجم: حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۳۴۴.

